



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما الصلوة والسلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



روض الجنان ودرج الجنان فی تفسیر القرآن

شماره ۱

تفسیر شیخ ابوالفتح رازی

تألیف

علی بن ابی حمزہ عثمانی

ترجمہ مولانا محمد رفیع

جلد ۱۲

مؤسسه انتشارات و کتابت دارالحدیث، بیروت

پاکستان

دارالحدیث، بیروت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن

نویسنده:

ابوالفتوح رازی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن - جلد ۱۷
۸	مشخصات کتاب
۸	[جلد هفدهم]
۸	سورَةُ الْمُؤْمِنِ
۱۰	[سوره غافر (۴۰): آیات ۱ تا ۲۰]
۱۰	[اشاره]
۱۰	[ترجمه]
۲۵	[سوره غافر (۴۰): آیات ۲۱ تا ۵۰]
۲۵	[اشاره]
۲۶	[ترجمه]
۳۶	[سوره غافر (۴۰): آیات ۵۱ تا ۶۸]
۳۶	[اشاره]
۳۶	[ترجمه]
۴۴	[سوره غافر (۴۰): آیات ۶۹ تا ۸۵]
۴۴	[اشاره]
۴۴	[ترجمه]
۴۹	(سورة السجدة «۱»)
۴۹	[سوره فصلت (۴۱): آیات ۱ تا ۲۵]
۴۹	[اشاره]
۵۰	[ترجمه]
۶۴	[سوره فصلت (۴۱): آیات ۲۶ تا ۵۴]
۶۴	[اشاره]

۶۴	[ترجمه]
۸۴	سوره حم عسق
۸۴	[سوره الشوری (۴۲): آیات ۱ تا ۲۰]
۸۴	[اشاره]
۸۵	[ترجمه]
۹۹	[سوره الشوری (۴۲): آیات ۲۱ تا ۵۳]
۱۰۰	[اشاره]
۱۰۰	[ترجمه]
۱۲۷	سوره الزخرف
۱۲۷	[سوره الزخرف (۴۳): آیات ۱ تا ۲۵]
۱۲۷	[اشاره]
۱۲۸	[ترجمه]
۱۳۸	[سوره الزخرف (۴۳): آیات ۲۶ تا ۶۶]
۱۳۸	[اشاره]
۱۳۹	[ترجمه]
۱۵۷	[سوره الزخرف (۴۳): آیات ۶۷ تا ۸۹]
۱۵۷	[اشاره]
۱۵۷	[ترجمه]
۱۷۰	حم الدخان «۱»
۱۷۰	[سوره الدخان (۴۴): آیات ۱ تا ۵۹]
۱۷۰	[اشاره]
۱۷۱	[ترجمه]
۱۸۸	سوره الجاثیه «۱»
۱۸۸	[سوره الجاثیه (۴۵): آیات ۱ تا ۲۳]

- ۱۸۸ [اشاره]
- ۱۸۹ [ترجمه]
- ۱۹۸ [سوره الجاثیة (۴۵): آیات ۲۴ تا ۳۷]
- ۱۹۸ [اشاره]
- ۱۹۹ [ترجمه]
- ۲۵۹ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن - جلد ۱۷

مشخصات کتاب

سرشناسه: ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، قرن ۶ق.

عنوان قراردادی: روض الجنان و روح الجنان

عنوان و نام پدیدآور: روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن/ تالیف حسین بن علی بن محمد بن احمد الخزاعی النیشابوری مشهور به ابوالفتوح رازی، به کوشش و تصحیح محمدجعفر یاحقی، محمد مهدی ناصح. مشخصات نشر: مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳-.

یادداشت: فهرست نویسی براساس جلد شانزدهم، چاپ ۱۳۶۵.

یادداشت: ج. ۳ (چاپ: ۱۳۷۰).

یادداشت: ج. ۵ (چاپ: ۱۳۷۲).

یادداشت: ج. ۷ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت: ج. ۹ (چاپ: ۱۳۶۶).

یادداشت: ج. ۱۸ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت: ج. ۱۹ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت: ج. ۲۰ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت: عنوان دیگر کتاب "تفسیر ابوالفتوح رازی".

عنوان دیگر: تفسیر ابوالفتوح رازی.

موضوع: تفاسیر شیعه - قرن ۶ق.

موضوع: نثر فارسی - قرن ۶ق.

شناسه افزوده: یاحقی، محمدجعفر، ۱۳۲۶-، مصحح

شناسه افزوده: ناصح، محمد مهدی، ۱۳۱۸-، مصحح

شناسه افزوده: آستان قدس رضوی. بنیاد پژوهش‌های اسلامی

رده بندی کنگره: BP۹۴/۵/الف ۹۲ ۱۳۰۰ ی

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۷۲۶

شماره کتابشناسی ملی: م ۶۵-۲۰۲۲

شماره جلد: ۱۷ صفحه: ۹

[جلد هفدهم]

سورةُ الْمُؤْمِنِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿۱﴾ اینکه سورت مکی است در قول مجاهد و قتاده، و در او ناسخ و منسوخ نیست.

حسن گفت: در او یک آیت مدنی است و هی قوله: ... وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعِشِيِّ وَالْإِبْكَارِ ﴿۲﴾. گفت: برای آن که اتفاق است که

فرض «۳» نماز به مدینه انزله بود «۴»، و اینکه مسلم نیست و اتفاق نیست برای آن که رسول - علیه السلام «۵» - هنوز به مکه بود که به دو قبله نماز کرد و تحویل قبله به مکه بود.

ابو حمزه الثمالی گفت: اینکه سورت را، سوره المؤمن برای خربیل مؤمن آل فرعون نام نهادند. و عدد آیات او هشتاد و پنج آیت است در عدد کوفی، و چهار در مدنی، و دو در بصری. و هزار و صد نود و نه کلمه است و چهار هزار و نهصد و شصت حرف است.

اما اخباری که آمده است در فضل حوامیم:

انس مالک روایت کند «۶» که، رسول - صلی الله علیه و آله «۷» گفت:

الحوامیم دیباج القرآن

، حوامیم، دیباجه «۸» قرآن است. عبد الله عباس گفت:

لکل شیء لباب و لباب القرآن الحوامیم «۹»، گفت: هر چیزی را مغزی است و مغز قرآن حوامیم است. رسول - صلی الله علیه و آله «۱۰» گفت: حوامیم، هفت «۱۱» و درهای دوزخ هفت: جهنم و حطمه و لظی و سعیر و سقر و هاویه و جحیم. روز

(۱). اساس، چند صفحه افتادگی دارد، از آب، آورده شد.

(۲). سوره مؤمن ۴۰ آیه ۵۵.

(۳). آج: در فرض.

(۴). گاء، آد: فرود آمد.

(۵). گاء، لا، آد: صلی الله علیه و آله.

(۶). آج، ما، گاء، لا، آد: کرد.

(۷). آج: و آله و سلم، ما: علیه السلام.

(۸). ما: دیبای، آد: دیباج.

(۹). آج: حوامیم. [.....]

(۱۰). آج: و آله و سلم، ما: علیه السلام.

(۱۱). آج، ما، گاء، لا، آد: هفت است.

صفحه : ۲

قیامت هر سورتی بیاید و «۱» دری از اینکه درها «۲» بایستند، رها نکند که هیچ خواننده اینک سورتها را که ایمان داشته باشد به او در دوزخ «۳» برند.

سعد «۴» بن ابراهیم گفت: حوامیم را عرایس خواندندی اصحاب رسول، و رسول - علیه السلام «۵» - گفت:

«۶» لکل شیء و ثمره و ثمره القرآن الحوامیم، هن روضات حسنات «مخصبات» متجاورات، فمن احب ان یرتع فی ریاض الجنه فلیقرأ الحوامیم

، گفت: هر چیزی را میوه است و میوه قرآن حوامیم است. اینکه سورتها روضاتی اند نکو، پر گیاه، همسایه یکدیگر، هر که خواهد که در مرغزارهای بهشت چره کند «۸»، گو حوامیم بخوان.

عبد الله مسعود گفت: چون در حوامیم افتم، در بوستانها و مرغزارهای «۹» انیق افتاده باشم، و رسول - علیه السلام «۱۰» - گفت: مثل

حوامیم در قرآن مثل جامه‌های حریر است در میان جامه‌ها «۱۱». این سیرین گفت: مردی در خواب دید هفت کنیزک نکو را که به جمالشان کس را «۱۲» ندیده بود، گفت: شما کراید! گفتند: آن را که اینکه «۱۳» هفت حوامیم بخواند. اما فضل اینکه سوره خاص: زر بن حبیش «۱۴» روایت کرد از ابی کعب که، رسول - صلی الله علیه و آله - گفت: هر که او حم المؤمن بخواند، روح هیچ پیغامبر و صدیق و شهید و مؤمن «۱۵» نماند الا بر او صلوات فرستد و برای او استغفار کند «۱۶».

[سوره غافر (۴۰): آیات ۱ تا ۲۰]

[اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حم (۱) تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (۲) غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطَّوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَهَ الْمَصِيرِ (۳) مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَا يَغْرُرْكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ (۴) كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَالْأَحْزَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَجَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ (۵) وَكَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ (۶) الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ (۷) رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۸) وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۹) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا ينادون لَمَقْتِ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسِكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ (۱۰) قَالُوا رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ (۱۱) ذَلِكَ بِمَا نَكَّيْتُمْ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَإِنْ يُشْرَكْ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ (۱۲) هُوَ الَّذِي يُرِيكُم آيَاتِهِ وَيُنَزِّلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ (۱۳) فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (۱۴) رَفِيعِ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ (۱۵) يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ (۱۶) الْيَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۱۷) وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْأَرْزَاقِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَاطِمِينَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنَ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعَ (۱۸) يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ (۱۹) وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (۲۰)

[ترجمه]

«۱۷» به نام خدای بخشاینده بخشایشگر
فرود آمدن کتاب از خدای غالب دانا.

(۱). آج، گا، لا: و بر، آد: و بر هر.

(۲). گا، آد، افزوده: دوزخ.

(۳). آج، لا، آد: او را به دوزخ.

- (۴). آج، ما، گا، لا، آد: سعید.
- (۵-۱۰). آج، گا، لا، آد: صلی الله علیه و آله و سلم.
- (۶). ما: روضات الجنات.
- (۷). آب، آج، ما، لا: محصنات. با توجه به گا و معنی حدیث تصحیح شد.
- (۸). ما، لا: چرا کند، گا، آد: بنشیند.
- (۹). ما، گا، آد، افزوده: بهشت.
- (۱۱). ما: در جهان.
- (۱۲). آج، ما، گا، لا، آد: به جمال ایشان کس.
- (۱۳). آب، گا، آد: ندارد. [.....]
- (۱۴). آج: حبش.
- (۱۵). ما: ندارد.
- (۱۶). آج، لا، افزوده: صدق رسول الله. صلی الله علیه و آله و سلم.
- (۱۷). آج، لا، افزوده: اسم سورت است یا غیر آن.

صفحه : ۳

آمرزنده گناه و پذیرنده توبه، سخت عقوبت، خداوند فضل، نیست خدای مگر او، با اوست باز گشتن. خصومت نکند در آیت‌های خدای، الا آنان که کافر شدند. نباید تا بفریید تو را گشتن ایشان در شهرها. دروغ داشتند پیش ایشان قوم نوح و جماعت «۱» از پس ایشان و همت کردند هر گروهی پیغامبر ایشان تا بگیرند او را و مجادلت کردند به باطل تا باطل کنند به آن حق را، بگرفتم ایشان را، چگونه بود عقوبت من! و همچنین واجب شد عذاب خدای تو بر آنان که کافر بودند که ایشان اهل دوزخ اند. آنان که برداشته‌اند عرش را و آنان که پیرامن او اند تسبیح می کنند به ستایش خدایشان و باور دارند او را و آمرزش می خواهند برای آنان که ایمان دارند، خدای ما، فراخ شدی «۲» بر همه چیز به رحمت و علم، پیامرز آنان را که توبه کردند و پسروی کردند ره تو را و نگه دار «۳» ایشان از عذاب دوزخ. خدای ما در بر ایشان را در بهشتها مقام، آن که وعده دادی ایشان را و آن که صالح‌اند از پدرانشان و زنانشان «۴» و فرزندانشان، تو بی همتا و محکم کاری.

(۱). ما: احزاب و جماعات

(۲). لا: گنجیده.

(۳). آب، افزوده: همه را.

(۴). ما: جفتان ایشان.

صفحه : ۴

نگه دار ایشان «۱» از بدیها و هر که را نگه‌داری از بدیها آن روز بر او رحمت کرده باشی و آن ظفری است بزرگوار «۲».

آنان که کافر شدند، ندا کنند ایشان را، دشمنی خدای بزرگتر است از دشمنی شما با خود، چون می‌خوانند شما را با «۳» ایمان کافر می‌شوی «۴».

گویند: خدای ما میرانیدی ما را دوبار و زنده کردی ما را دوبار، اقرار دادیم به گناه خود «۵»، هست به بیرون شدن هیچ راهی! آن به آن است که چون بخوانند خدای را یکی کافر شدی «۶» و اگر همباز گفتند با او بگریدی «۷»، حکم خدای راست بزرگوار بزرگ.

اوست که نماید شما را آیات خود و فرو می‌آرد برای شما از آسمان روزی و اندیشه نکند الا آن کس که تائب باشد. بخوانی «۸» خدای را خالص کرده او را طاعت و اگر چه کاره «۹» کافران.

بردارنده درجات است خداوند عرش، برافگند و حی از فرمان خود بر آن که خواهد از بندگانش، تا بترساند از روز قیامت. آن روز که ایشان بیرون [آیند] «۱۰» پوشیده نماند بر خدای از ایشان چیزی، کراست پادشاهی امروز! خدای «۱۱» که یکی است و قهر کننده بندگان است.

(۱). ما، لا: ایشان را.

(۲). ما: بزرگ است.

(۳). ما: وا.

(۴). می‌شوی / می‌شوید.

(۵). ما: ما.

(۶). شدی / شدید. [.....]

(۷). بگریدی / بگریدید.

(۸). بخوانی / بخوانید.

(۹). لا افزوده: باشند.

(۱۰). از ما، افزوده شد.

(۱۱). ما، لا: خدای را.

صفحه : ۵

امروز پاداشت دهند هر نفسی را به آنچه کرده باشد، ظلم نیست امروز، که خدای زود شمار است.

بترسان ایشان را روز قیامت، آنکه که دلها به نزدیک گلوها باشد فرو برندگان، نباشد ظالمان را از خویشی و نه شفاعت خواهی که اجابتش کنند.

داند خیانت چشمها و آنچه نهان دارد دلها.

و خدای حکم کند به حق و آنان که می‌خوانند آن را که فرود اوست حکم نکند به چیزی خدای «۱» شنوا و بینا [ست] «۲».

قوله تعالی: حم، اهل کوفه خواندند الا- حفص و ابن ذکوان: حم، به امالت «حا». باقی قرا به تفخیم خواندند بی امالت به «حا» ی مفتوح. بعضی گفتند: موضع او نصب است به فعلی مقدر، و التقدير: اتل حم، و گفتند: موضع او جراست بالقسم.

عکرمه روایت کرد از رسول- علیه السلام- که او گفت: حم، نامی است از نامهای خدای تعالی و اینکه از کلیدهای خزاین خداست- جل جلاله.

عبد الله عباس گفت: حم اسم الله الاعظم، حم، نام مهترین خدای است عز و جل «۳». و عکرمه گفت از عبد الله عباس که [او گفت] «۴»: «الر»، «حم» و «نون»، چون جمع کنی، «الرحمن» باشد. والبی گفت از و که: «حم» قسم است که خدای سوگند یاد کرد «۵» به او. قتاده گفت: نامی از نامهای قرآن است. مجاهد گفت: فاتحت سورت است. قرطی گفت: خدای قسم یاد کرد به حلم و ملکش که عذاب نکند آن را که از دل بگوید: لا اله الا الله، به اخلاص. عطاء الخراسانی

(۱). ما، لا: افزوده: که خدای.

(۲). از ما و لا، افزوده شد.

(۳). ما: تعالی علوا کبیرا.

(۴). از ما، افزوده شد.

(۵). ما، گا، لا، آد: خورد.

صفحه : ۶

گفت: «حا»، افتتاح نامهاست که اولش «حا» ست چون: «حلیم» و «حمید» و «حی» و «حنان» و «حکیم»، و «میم»، افتتاح نامهایی است که اولش «میم» است چون: «ملک» و «مجید» و «منان». بیان اینکه قول آن است که انس روایت کرد که، اعرابی رسول [علیه السلام] «۱» را گفت: ما «حم»، «حم» چیست! ما در لغت خود نمی‌شناسیم آن را. گفت: بدو اسماء و فواتح سور ، ابتدای نامهاست و اوایل سورتها. ضحاک و کسائی گفتند: ای حم ما هو کائن، یعنی قدر، قضا کردند «۲» هر چه بودنی است. و قال الشاعر:

ألا یا لقومی کل ما حم واقع و ما لامرئ عما «۳» قضی الله مانع
ای، کل ما قدر.

حسن و شعبی گفتند: نام سورت است و استدلال کردند به قول شاعر:

یذکرنی «۴» حامیم و الرمح شاجر فهلا تلا حامیم قبل التقدم
و قال الکمیت:

وجدنا لکم فی آل حم آیه تأولها منا تقی و معرب
تنزیل الکتاب، ای، هو تنزیل الکتاب الصادر، من الله العزیز العلیم.
و گفتند: «حم» در محل رفع است بر ابتدا و «تنزیل» خبر اوست. و روا بود که «تنزیل» مبتدا بود و جار و مجرور در جای خبر او، و خبر بر حقیقت محذوف بود و التقدير: الکتاب صدر و نزل من الله العزیز العلیم، گفت: اینکه قرآن از قبل خداست - جل جلاله - و کلام و وحی و تنزیل اوست. و «من»، ابتدای غایت را باشد، و او خدایی است عزیز و منیع دانا «۵». غافر الدنّب، آمرزنده گناه است.

وَقَابِلِ التَّوْبِ، و پذیرنده توبه است، شَدِيدِ الْعِقَابِ، سخت عقوبت است. آن را که نگوید «لا اله الا الله». ذِي الطُّوْلِ اِي، ذی الغنی و الفضل عمن لا يقول «لا اله الا الله». مستغنی است از آن که اینکه کلمه نمی گوید، اینکه قول ضحاک است.

(۱). از ما، افزوده شد.

(۲). گا: قدر و قضا رفت، آد: قضا و قدر رفت.

(۳). ما: فیما.

(۴). لا: تذکرنی. [.....]

(۵). ما، گا: و دانا.

صفحه : ۷

قتاده گفت: ذی النعم. سدی گفت: ذی السعه. حسن گفت: ذی الفضل. ابن زید گفت: ذی القدره، و معانی متقارب است اینکه اقوال را.

و اصل «طول» انعامی باشد که مدتش دراز بود «۱»، و يقول: اللهم طل علينا، ای انعم.

و از اینکه جا نفع را، «طائل» گویند و يقال: لم احظ منه بطائل ای لم ینفعنی شیئا «۲».

حماد روایت کرد از ثابت که او گفت: جایی فرود آمده بودیم در پهلوی خیمه مصعب الزبیر، در بیابانی که مرغ نمی پرید و وحش نمی جنید. من اینکه سورت آغاز کردم، چون گفتم: غَافِرِ الذَّنْبِ، مرا گفت بگوی: غَافِرِ الذَّنْبِ اغفر لی ذنبی. چون گفتم: قَابِلِ التَّوْبِ، مرا گفت بگوی: قَابِلِ التَّوْبِ اقبل توبتی. چون گفتم: شَدِيدِ الْعِقَابِ، گفت بگوی: شَدِيدِ الْعِقَابِ اعف عنی عقابی. چون گفتم: ذِي الطُّوْلِ، گفت بگوی: یا ذا الطول طل علی بخیر. من از خیمه بیرون آمدم «۳»، از چپ و راست نگه کردم کسی ندیدم.

اهل اشارت گفتند: غَافِرِ الذَّنْبِ فضلا، و قَابِلِ التَّوْبِ وعدا، شَدِيدِ الْعِقَابِ عدلا، لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَهَ الْمَصِيرِ فردا.

و، التَّوْبِ، شاید تا مصدر بود و شاید تا جمع توبت بود، کدومه و [دوم] «۴» و عومه و عوم.

یزید بن الاصم گفت: مردی بود از جمله معروفان اهل شام به وفادت «۵» به عمر خطاب آمد، روزی چند پیش او می بود، آنکه چند روز بیایی [پیش] «۶» او نیامد، گفت: فلان کجاست! گفتند: چند روز است که، به شرب خمر مشغول است. او دیرا «۷» گفت: کاغذ برگیر و بنویس به او: من عمر بن خطاب الی فلان [بن] «۸» فلان، سلام علیک، فانی احمد «۹» الله الذی لا اله الا هو، بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. حم. تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطُّوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَهَ الْمَصِيرِ

(۱). ما، گا، لا، افزوده: من الطول.

(۲). آج، ما: لم ینفعه بشیء.

(۳). گا، لا، آد: دویدم

(۴-۶). آب: ندارد از آد، افزوده شد.

(۵). گا، آد: به رسالت، لا: به زیارت.

(۷). دیرا/ دیر را، با ادغام دو حرف همجنس.

(۸). آب: ندارد، به قیاس با نسخه ما، افزوده شد.

(۹). ما، گا، لا، آد، افزوده: الیک.

صفحه : ۸

، و نامه مهر کرد و رسول را گفت: اینکه نامه آنکه بدو ده که مست نباشد، رسول عمر بیامد و نامه بداد. عمر صحابه را گفت: دعایی کنی تا خدای تعالی دلش بگرداند. صحابه دعا کردند مرد نامه بستد و باز کرد و برخواند و گفت: آیتی است در وعده به قبول توبت و غفران گناه، و تهدید عقاب، آن آیت باز می‌خواند تا دلش نرم شد و بگریست و توبه کرد و با پیش عمر آمد توبه کرده. عمر گفت: چون برادران زلتی کند، تشدید و تقریب «۱» او چنین کنی و دعا کنی تا خدای توبت او قبول کند و یار شیطان مباحی بر او. گفت: او خدای است آمرزنده گناه و پذیرنده توبت و سخت عقوبت و خداوند فضل و احسان که بازگشت خلق با اوست.

ما يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا، گفت: جدل نکند در آیات خدای الا انان «۲» که کافر باشند، یعنی آیات خدای را منکر نباشند و در ابطال او خصومت نکنند الا باطلان و کافران. فَلَإِيْغُزْرِكُ، تو را مغرور مکناد یا محمد گشتن ایشان در شهرها و امهال ما ایشان را، که من اگر «۳» امهال کرده‌ام، امهال نکنم.

أبو هریره روایت کرد که، رسول - علیه السلام - گفت: جدال در قرآن کفر باشد.

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ، گفت: پیش ایشان قوم نوح، نوح را تکذیب کردند «۴». وَالْأَحْزَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ، و آن جماعت «۵» که از پس ایشان بودند و مجتمع شدند بر خلاف انبیا و بر ایشان به عداوت و مخالفت بیرون آمدند. وَ هَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ، و هر امتی قصد کرد پیغامبرش تا بگیرد او را، و برای آن به رسولها نگفت، که به امت مردان را خواست، رجع الضمیر الی المعنی لا- الی اللفظ. وَ جَادَلُوا بِالْبَاطِلِ، و خصومت کردند تا حق را به آن باطل کنند و بزایل کنند. فَأَخَذْتُهُمْ، من بگرفتم ایشان را فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ. آنکه بر سبیل تعجب گفت: عقاب من چون بود!

وَ كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ، گفت: همچنین واجب شد سخن خدای تو یعنی، وعده او به اهلاک و عذاب کافران، که ایشان اهل دوزخ‌اند. [و گفتند:

معنی آن است که درست است خبر او از حال کافران به آن که ایشان اهل

(۱). آب: توفیق، به قیاس با نسخه گا، تصحیح شد.

(۲). انان / آنان.

(۳). آج، آد: اگرچه.

(۴). گا، آد: بدروغ داشتند.

(۵). ما، گا، آد: جماعات. [.....]

صفحه : ۹

دوزخ‌اند] «۱» نظیره قوله: حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ - «۲» الآیة. تا اینکه جا سخنی است تمام، منقطع از آن که از پس اوست. الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ، مبتدا «۳» سخنی دیگر است، گفت، آنان که عرش بر گرفته، وَ مَنْ حَوْلَهُ، و آنان که پیرامن عرش‌اند «۴» از فریشتگان.

عبد الله عباس گفت: خدای تعالی حاملان عرش را چنان آفرید که از میان «۵» قدم ایشان تا به کعب، پانصد [ساله] «۶» راه است.

میسره گفت: پایهای ایشان در زیر هفتم زمین است و سرهای ایشان از عرش گذشته است، و ایشان خاشع و خاضع سر در پیش افکنده‌اند و ایشان خایف تراند از [اهل آسمان هفتم و اهل آسمان هفتم خایف تراند از] «۷» اهل آسمان ششم، و همچنین اهل هر آسمان که بالاتر است، خایف تراند از آنان که فرود ایشان‌اند.

مجاهد گفت: میان فریشتگان و میان عرش [هفتاد حجاب از نور هست و در خبر است که چون خدای تعالی عرش] «۸» بیافرید، چندان عدد که جز او نداند، فریشته بیافرید و گفت: عرش من بردارید اگر توانید، نتوانستند. ایشان را به عدد مضاعف کرد و گفت: عرش من بردارید اگر توانی، نتوانستند. ایشان را به عدد مضاعف کرد و گفت: عرش بردارید، اگر توانید. نتوانستند. همچنین مضاعف می‌کرد ایشان را تا هفتاد بار تا «۹» عدد ایشان برابر شد با عدد اهل آسمان و زمین و آنچه مخلوقات است چون نتوانستند، چهار فریشته را گفت- جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل «۱۰» را- که: عرش من بردارید و بر دوش حاملان عرش نهی. جبرئیل بیامد به یک گوشه عرش، گفت: سبحان الله و میکائیل به دیگر گوشه آمد و گفت: الحمد لله، اسرافیل به دیگر گوشه آمد و گفت: لا اله الا الله، عزرائیل «۱۱» به دیگر گوشه آمد و گفت: الله اکبر، و عرش باسانی برگرفتند و بر دوش حاملان عرش نهادند. چون ثقل و گرانی عرش به ایشان [رسید، ایشان گفتند: لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم، آن بار

(۸-۱). آب: ندارد، از ما، افزوده شد.

(۲). سوره سجده ۳۲ آیه ۱۳.

(۳). گأ، آد: ابتداء.

(۴). گأ، لا، آد: عرش در آمده‌اند.

(۵). ما، گأ: ندارد.

(۶). آب: ندارد، از گأ، افزوده شد.

(۷). آب: ندارد، از ما، افزوده شد.

(۹). آب، آج: با.

(۱۱-۱۰). لا: عزرائیل.

صفحه : ۱۰

بر ایشان] «۱» آسان شد. و در اینکه جا اشارتی است و آن آن است که، چون کاری سخت پیش تو آید و باری گران بر دل تو آید، به اینکه کلمات التجا کنی، حق تعالی به فضل خود آن کار بر تو آسان کند و آن رنج از تو بردارد.

شهر بن حوشب گفت از عبد الله عباس که، رسول- علیه السلام [گفت] «۲»: تفکر مکنی در عظمت خدای و لکن تفکر کنی در خلق خدای که خدای تعالی فریشته‌ای را آفریده است «۳»، زاویه‌ای از زوایای عرش بر دوش اوست و پایهای او در زیر [هفتم] «۴» زمین است و سر او از بالای هفتم آسمان است، و او از عظمت و هیبت خدای «۵» تعالی چنان حقیری شود بمانند مرغکی کوچک. محمّد بن المنکدر گفت از جابر عبد الله انصاری، که رسول علیه السلام- گفت: مرا دستوری دادند که باز گویم از فریشته‌ای از جمله حاملان عرش که از گوش او تا به دوش او هفتصد ساله راه است.

در خبر است که، خدای تعالی فریشتگان هفت آسمان را فرماید تا هر بامداد و شبانگاه به سلام حاملان عرش روند، از کرامت فضل ایشان بر فریشتگان. اینکه صفت حاملان عرش است.

اما صفت عرش: لقمان بن عامر روایت کرد از پدرش که او گفت: خدای تعالی عرش از جوهری سبز آفرید و عرش را هزار هزار و

ششصد هزار سراسر و بر هر سری هزار هزار و ششصد هزار روی است، پهنای هر رویی، چند هزار هزار و ششصد هزار «۶» بار دنیا، بر هر رویی هزار هزار و ششصد هزار دهان، در هر دهانی هزار هزار و ششصد هزار زبان است، به هر زبانی خدای را تسبیح همی کند به هزار هزار و ششصد هزار لغت، به عدد هر لغتی از لغات، عرش خدای را خلقی است که به آن لغت تسبیح می‌کند «۷» او را. صادق - علیه السلام - گفت از پدرانش - علیهم السلام - که: میان یک قایمه عرش تا به دیگر قایمه عرش چندان است که، مرغی سریع الخفقان «۸» هشتاد هزار سال می‌پرد تا به او رسد. و عرش را هر روز هفتاد هزار لون از نور در پوشند که هیچ خلق

(۴-۲-۱). آب: ندارد، از ما، افزوده شد.

(۳). ما: افزوده: که.

(۵). ما، گا، لا، آد: عظمت خدای و هیبت او.

(۶). لا: ششصد بار.

(۷). ما، گا، آد: می‌کنند. [...]

(۸). گا، آد: الطیران.

صفحه : ۱۱

نتواند که در او نظر کند، و جمله مخلوقات در جنب عرش چون حلقه‌ای است در بیابانی «۱». و خدای را تعالی فریشته‌ای است نام او «خرقائیل»، و او را هژده هزار پر است، از پری تا به پر «۲» پانصد ساله راه، به خاطر او بگذشت «۳» که بالای او چند باشد، خدای تعالی پرهاش مضاعف کرد تا سی و شش هزار پر شد بر اینکه صفت که گفتیم. آنگه خدای تعالی گفت: پیر. او بیست هزار سال می‌پرید، بماند. خدای تعالی «۴» مدد قوتش کرد تا سی هزار سال می‌پرید، گفت: بار خدایا؟ چند پریده‌ام و چند مانده است! حق تعالی گفت: هنوز یک قایمه از قوائم «۵» عرش نپریدی، و اگر تا نفخ صور می‌پریدی هنوز به یک قایمه از قایمه‌های عرش نرسی. فریشته گفت:

سبحان ربی الأعلی خدای رسول را فرمود که: اینکه تسبیح در سجود بگویی.

و از صادق - علیه السلام - روایت کردند از پدرانش - علیهم السلام - که گفت:

عرش، خایف تر چیزی است از خدای تعالی. و از جمله لغات و کلمات او، اینکه کلمات است که «۶»:

«۷» اعوذ بالله من غضب [الله] و اعوذ بالله من سخط الله و اعوذ بالله من نعمة الله و اعوذ بالله من كيد الله؟

هم او گفت - علیه السلام - عن ابیه عن جده که: خدای تعالی در بدایت خلق عالم، جوهری بیافرید، آنگه به نظر هیبت بدو نگرید، از ترس او بگداخت و آبی شد. باز به او نگرید «۸»، بیفسرد. باز به او نگرید، بگداخت. باز به او نگرید، نیمه‌ای ازو بیفسرد و یک نیمه گداخته بماند. از نیمه فسرده، عرش بیافرید و از نیمه دیگر آب بیافرید تا به قیامت لرزان باشد.

کعب الاحبار گفت: چون خدای تعالی عرش بیافرید، فریشتگان گفتند: همانا ما از عرش آفریده‌ای نتواند بودن. خدای تعالی ماری بیافرید تا خویشان گرد عرش حلقه کرد، او را هفتاد هزار بال آفرید، بر هر بالی هفتاد هزار پر بر هر پری هفتاد هزار روی بر هر رویی هفتاد هزار زبان، از هر زبانی هر روز به عدد قطر «۹» باران و برگ درختان و ریگ بیابان و عدد ایام دنیا و به عدد جمله فریشتگان تسبیح برآید. او را

(۱). گا، آد، افزوده: بی پایان افتاده.

(۲). لا: پر دیگر.

(۳). ما: خطور کرد.

(۴). آج، افزوده: پرهاش مضاعف کرده بود.

(۵). آب: قائمه.

(۶). ما، گا، لا، آد، افزوده: می گوید.

(۷). آب: ندارد. از ما، افزوده شد.

(۸). گا، آد: دویم بار نظر کرد.

(۹). ما: قطره‌های، گا، آد: قطره.

صفحه : ۱۲

گفت: گرد عرش در آی. او گرد عرش در آمد یک نیمه، و یک نیمه دیگر زیادت بود از عرش.

مجاهد گفت: میان آسمان هفتم و میان عرش، هفتاد هزار حجاب است: یکی از نور و یکی از ظلمت.

سعید جبیر روایت کرد از ابو الحمراء خادم رسول- علیه السلام- که [او] «۱» گفت، از رسول- علیه السلام- شنیدم که گفت: شب

معراج که مرا به آسمان بردند، بر ساق عرش دیدم نبشته:

لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلى و نصرته به.

و عقبه ابن عباس روایت کرد که رسول- علیه السلام- گفت:

الحسن و الحسين شرفا العرش و ليسا بمعلقين

، گفت: حسن و حسین گوشواره‌های عرش‌اند و اگر چه از او آویخته نیستند.

و هب منبه گفت: گرد بر گرد عرش هفتاد «۲» صف فریشته هستند، صف از پس صف گرد عرش طواف می کنند. گروهی می آیند

و گروهی می شوند «۳» مستقبل یکدیگر، چون به هم رسند، تکبیر و تهلیل کنند و از پس ایشان هفتاد هزارند ایستاده و دستها بر

گردن نهاده، چون آواز ایشان بشنوند، ایشان نیز تکبیر و تهلیل کنند، گویند: سبحانک و بحمدک ما أعظمک و أجلك أنت الله لا

إله الا- انت الاکبر [الاکبر] «۴» الخلق کلهم لک راجون «۵». و از پس ایشان هفتاد هزار صف دیگر [اند] «۶» ایستاده و دست برهم

نهاده، هر یکی از ایشان نوعی تسبیح گوید که آن دیگر نگوید. میان هر پری از ایشان تا پری دیگر یک ساله راه است، و میان ایشان

و عرش هفتاد حجاب است از نور و هفتاد حجاب از ظلمت و هفتاد حجاب از آتش و هفتاد حجاب از در سپید و هفتاد حجاب از

یاقوت سرخ و هفتاد حجاب از زبرجد سبز و هفتاد حجاب از برف و هفتاد حجاب از آب و هفتاد حجاب از تگرگ و آنچه جز

خدای نداند. و هر یکی را از حاملان عرش چهار روی است: یکی بر صورت آدمی و یکی بر صورت گاو و یکی بر صورت شیر و

یکی بر صورت کرکس. به هر رویی، روزی آن کس می خواهند که بر صورت ایشان است، و هر یکی را از ایشان چهار پر

(۱). آب، آج: ندارد.

(۲). گا، لا، آد: هفتاد هزار.

(۳). گا، لا، آد: می روند.

(۴-۶). آب: ندارد، از ما، افزوده شد. [.....]

(۵). آب: راجعون، به قیاس با نسخه ما، تصحیح شد.

صفحه: ۱۳

است: دو پر در پیش روی دارند تا از نور عرش خیره و بیهوش نشوند. و ایشان را کلامی نیست مگر تسییح و تهلیل و تکبیر و تحمید.

زید الرقاشی گفت: خدای تعالی [را] «۱» پیرامن عرش فریشتگان هستند که ایشان را «مخلخل» «۲» خواند. از چشم ایشان آب همچنان آید که از چشمه آید و هیچ باز نیستند، ترسان و جنبنده «۳» باشند از بیم خدای تعالی، چون شاخ درخت در روز باد. خدای تعالی گوید: فریشتگان من؟ از چه می ترسی! گویند: بار خدایا؟ اگر اهل زمین مطلع بودند از عظمت تو به آنچه ما مطلعیم، هر طعام و شراب که خوردندی منغص بود «۴» بر ایشان، و هیچ یک ساعت خوش نخوفتندی و به صحرا بیرون شدنی جزع کنان. يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ، گفت: اینکه حاملان عرش تسییح می کنند به حمد و شکر او، و ایمان دارند به او، و استغفار می کنند و آمرزش می خواهند برای مؤمنان. رَبَّنَا وَسِعْتَ، و التقدير يقولون: ربنا وسعت، می گویند: بار خدایا؟ فراخی تو و بسیار به رحمت و به علم، هیچ چیز از علم تو بیرون نیست و از رحمت تو، بل علم و رحمت تو واسع است بر همه چیزی. و نصب ایشان «۵» بر تمیز است بعد تمام الکلام.

فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ، بار خدایا؟ بیامرز آنان را که توبت کنند و متابعت راه تو کنند و نگاهدار ایشان را از عذاب دوزخ.

اعمش گفت از ابراهیم که اصحاب عبد الله گفتندی: فریشتگان به هر حال بهترند از پسر کوا، که فریشتگان برای مؤمنان استغفار می کنند، و پسر کوا به کفر بر ایشان گواهی می دهد. و اینکه پسر کوا، از جمله خوارج بود و مذهب ایشان آن است که، فاسق کافر باشد.

مطرف بن عبد الله گفت: ناصحتر کسی بندگان خدای را فریشتگان خدای اند «۶» و خیانت کننده تر کس با ایشان شیطان است. یحیی معاذ چون اینکه آیت خواندی، اصحابش را گفتی: بدانی که در عالم نیست از اینکه او میدوارتر. رَبَّنَا وَادْخُلْهُمْ، همه «۷» از جمله دعای ایشان مؤمنان را اینکه است که گویند:

(۱). آب: ندارد، از ما، افزوده شد.

(۲). ما: مححل.

(۳). ما: ندارد، گا، آد: لرزان، لا: چسبیده.

(۴). گا: بودی، لا، آد: بودی.

(۵). گا، آد: رحمه و علما.

(۶). تا اینکه جا نسخه اساس افتادگی دارد، از آب، افزوده شد.

(۷). ما، لا: هم.

صفحه: ۱۴

ربنا، خدای ما، ایشان را در بهشتهای عدن و مقام بر «۱» که وعده دادی ایشان را و نیز آن صالحان که بودند از پدران ایشان و جفتان ایشان و فرزندان ایشان. إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، که تو خدای عزیز و منیع و محکم کار «۲».

وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ، نگاهدار ایشان را از سیئات و معاصی به لطف و عصمت. و گفتند: مراد به سیئات، عذاب است، یعنی ایشان را نگاه

دار از عذاب دوزخ. وَ مَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ، و هر که را از عذاب نگه داری، آن روز بر او رحمت کرده باشی. وَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ، و آن رستگاری و ظفری بزرگوار (۳) است.

سعید جبیر گفت: مردی را به بهشت برند، او به جای خود برسد، چو ساکن شود گوید: مادر و پدرم و اهل و ولدم کجانند! فریشتگان گویند: ایشان اینکه عمل نداشتند که تو داری، تا اینکه جا برسیدندی که تو رسیدی. او گوید: بار خدایا! من در حق ایشان شفاعت می‌کنم. حق تعالی بفرماید: تا ایشان را با نزدیک بهشت برند (۴).

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادُونَ، آنکه گفت: آنان که کافر شدند، ایشان را ندا کنند در آن حال که در دوزخ باشند و خویشان را دشمن گرفته باشند، چون عذاب بر ایشان سخت شود، گویند ایشان را: دشمنی خدای شما را در دنیا بر کفر و معاصیتان (۵)، بزرگتر است از آن که دشمنی شما خود را اینکه جا. آنکه علت بگفت که چرا گفت إِذْ تُدْعُونَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ، چون شما را با ایمان دعوت می‌کردند، و شما کافر می‌شدی. و گفتند: در آیت قول محذوف است [۱۲۸-ر] و التقدير: «ینادون» و يقال لهم قَالُوا رَبَّنَا، اینکه کافران گویند: ربنا، خدای ما؟ أَمْ تَنَا اثْنَيْنِ، ما را دو بار بمیرانیدی و دوبار زنده کردی (۶). خلاف کردند در اینکه دوبار: سدی گفت و جماعتی مفسران که: امامت اول در دنیاست عند انقضاء الاجل، و دویم در گور است بعد سؤال گور. و احیاء اول در گور است برای سؤال گور، و احیاء دویم در قیامت است. و همچنین تفسیر دادند آیت (۷) سورة البقرة را فی قوله:

(۱). گاه، آد: ده.

(۲). ما، لا، آد: کاری.

(۳). ما: بزرگ.

(۴). آج، ما، گاه، لا، آد: بنزدیک او برند به بهشت.

(۵). ما، لا: بآن، آد: ندارد.

(۶). گاه، آد، افزوده: مفسران. [.....]

(۷). ما: در سورة البقرة.

صفحه : ۱۵

كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ (۱).

عبد الله عباس و ضحاک گفتند: امامت اول در اصلاّب آباست (۲) آنکه که نطفه بودند، و امامت دویم در دنیا. و احیاء اول در دنیاست برای تکلیف و احیاء دویم در قیامت است برای ثواب و عقاب. و قول اول، مذهب ماست (۳) و مذهب اصحاب الحدیث و مشایخ معتزله، و قول دوم مذهب اصحاب نجار است. و اینکه آیت که ما در اوایم، دلیل صحت مذهب ما کند، لقوله: أَمْ تَنَا اثْنَيْنِ، برای آن که امامت نباشد الا عن حیاة، چه امامت، بمیرانیدن بودن و اینکه الا از حیات نبود. و نطفه را اگر چه بر سبیل مجاز «موات» خوانند، لفظ امامت صورت نبندد و نه نیز لفظ «احیاء» در خلق حیات اول بار، بل احیاء در حق مردگانی گویند که در ایشان حیات بوده باشد، آنکه زایل شده. در (۴) احیاء با زنده کردن (۵) بود و اینکه اظهار (۶) لایق نیست، چه (۷) به مذهب اول که قول ماست و اصحاب حدیث. و به آیت سورة البقرة استدلال نتوان کردن بر اینکه اصل، برای آن که گفت: ... وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ (۸) فَأَعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا، ما به گناه خود اعتراف دادیم.

فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ، ما را رهی گشت (۱۰) و ممکن هست که ما را با دنیا برند تا ما عمل صالح کنیم و عذری خواهیم و تلافی کنیم! نظیره قوله: ... هَلْ إِلَى مَرَدٍّ مِنْ سَبِيلٍ (۱۱).

اما سؤال گور: بیرون آن که اینکه آیت دلیل است بر او، اخبار بسیار است از طریق ما و طریق اصحاب الحدیث به حد تواتر رسیده، و در آن حال باشد اینکه سؤال که مرده

- (۱). سوره بقره ۲ آیه ۲۸.
- (۲). گاء، آد، افزوده: یعنی در پشت پدران.
- (۳). گاء، آد: امامیه است.
- (۴). ما، لا: چه، آد: و.
- (۵). باز زنده کردن/ باز زنده کردن با ادغام دو حرف همجنس. در نسخه اساس «ز» دوم با قلمی دیگر بعدها افزوده شده است.
- (۶). ما: بظاهر، گاء، لا: ظاهر.
- (۷). آج، گاء، لا: جز.
- (۸). سوره بقره ۲ آیه ۲۸.
- (۹). در اساس با قلمی متفاوت از متن افزوده شده است.
- (۱۰). آب: به آن گشت، ما، گاء، لا، آد: هست.
- (۱۱). سوره شوری ۴۲ آیه ۴۴.

صفحه : ۱۶

را در گور نهند و سر گور بر او راست کنند. تا در خبر آمده است که، رسول- علیه السلام- گفت که: در گور، حقیف نعل آنان که از جنازه او باز می‌گردند بشنود، و آن کس که دست بر خاک او نهد برای زیارت، چون دست بر هم زند و بیفشاند بشنود. و از اینکه جاست که در شرع هست که اولی الناس بالمیت چون سر گور راست کنند، باز پس ایستد و تلقین او با سر گیرد به آواز بلند اگر ممکن «۱» باشد برای آن که به نوبت دویم او بشنود. و حدیث فاطمه اسد- رضی الله عنها- و آن که رسول- علیه السلام- او را به دست خود دفن کرد، از آن که بر او حق تربیت مادری داشت، و رسول را او پرورده بود. چون او را در لحد نهاد و سر گور است کرد و بر سر گور بنشست، کالمصغی الی احد، چون کسی که گوش به کلام کسی دارد، آنگه ۰ گفت:

ابنک ابنک ابنک.

صحابه پرسیدند که: اینکه چه بود که گفتی «۲»! گفت:

بدانی که در اینکه حال که خاک بر او راست کردند، خدای تعالی او را زنده کرد و فریشتگان سؤال آمدند و او را از خدای پرسیدند [۱۲۹- ر]، جواب بصواب داد. و از رسول پرسیدند، جواب بصواب داد. چون از امامش پرسیدند، فرو ماند، منش تلقین کردم و گفتم: پسر تو است، سه بار. و اخبار بسیار است بر اینکه «۳»:

(و منها ضغطة القبر)، و عذاب گور و فشارش گور. آن که رسول- علیه السلام- گفت:

القبر روضة من رياض الجنة او حفرة من حفر النيران.

اینکه جمله آنگه مصور «۴» بود که مرده در گور زنده باشد، چه اگر مرده باشد، اینکه معنی در حق او عبث بود و بی‌فایدت.

و در کلام محذوفی است و آن اینکه است:

فاجیوا ان لا سبیل الی ذلک، و هذا-العذاب و الخلود فی النار

، بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ، تا کلام به معنی متسق شود، جواب دهند ایشان را که رجوع با دنیا نخواهند «۵» بودند، آنگه ذلکم،

اشارت کرد به عذاب دوزخ که در او باشند» (۶).
ذَلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ، اینکه، برای آن است که، چون شما را با عبادت یک خدای خواندند، و چون مسلمانان یک خدای را پرستیدند، شما کافر

(۱). آج، لا: متمکن.

(۲). ما: گفتید. [.....]

(۳). گا، آد: در اینکه معنی.

(۴). ما: متصور.

(۵). آج، ما، گا، لا، آد: اینکه رجوع با دنیا نخواهد بودن.

(۶). ما، گا، لا، افزوده: گفت.

صفحه : ۱۷

شدی و اگر شرک آوردندی به خدای، شما به آن شرک و انبازی ایمان داشتی. و بعضی علما گفتند: وَإِنْ يُشْرِكْ بِهِ تُؤْمِنُوا، آنکه باشد که ایشان را با دنیا آرند بر تقدیر. یعنی، اگر با دنیا آرند ایشان را، هم به خدای ایمان نیارند، به کفر» (۱) و شرک ایمان» (۲). و مثله، قوله: وَ لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ» (۳) فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ. گفت: حکم خدای بزرگوار راست در آن که شما را با دنیا رد کنند یا نکنند» (۴).

آنکه گفت: هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ، او آن خدای است که آیات خود با شما می‌نماید و علامات و ادلت که دلیل وحدانیت اوست. وَ يُنَزِّلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا، و روزی شما از آسمان فرو می‌فرستد [۱۲۹-پ] یعنی، باران که کشت می‌برویاند» (۵) و نبات می‌رویاند. وَ مَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ، و اینکه اندیشه نکند الا آن کس که دل با خدای برد.

فَادْعُوا اللَّهَ، آنکه امر کرد جمله مکلفان را و گفت: بخوانید» (۶) خدای را خالص - کننده او را عبادت و طاعت، یعنی چنان که با او انباز نگیری در عبادت. و نصبش بر حال است وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ، و اگر کافران اینکه را کاره باشند و نخواهند.
رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ، آنکه گفت: او بلند کننده درجات ثواب است. و «فعلیل»، به معنی «فاعل» است، یعنی درجات انبیا و اولیا و مؤمنان رفیع گرداند در بهشت.

عبد الله عباس گفت: رافع السموات، یعنی بردارنده آسمانهاست. بعضی دیگر گفتند: معنی آن است که او بالای همه چیز است و هیچ چیز» (۷) بالای او نیست، نه به معنی جهت، بل به معنی علو منزلت و استحقاق رفعت. ذُو الْعَرْشِ، خداوند عرش است و «۸» مالک آن است و به او قایم است و بر پای است.

يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ، القا کند وحی بر آن کس که خواهد از بندگانش. و برای آن وحی را «روح» خواند که، شرع به او زنده شود، چنان که تن

(۱). اساس: کفرک.

(۲). کذا، در اساس و آب، آج، افزوده: آرند.

(۳). سوره انعام ۶، آیه ۲۸.

(۴). ما، گا، لا: رد کند یا نکند، آد: به آن که شما را رد کند با دنیا یا نکند.

(۵). لا: می‌پروراند، آد: کشت شما می‌رویانند و می‌پروراند.

(۶). به کار بردن صیغه دوم شخص جمع بصورت معمول امروزین در نسخه اساس کم سابقه است.

(۷). ما: هیچیز.

(۸). گا، لا، آد، افزوده: خالق و.

صفحه : ۱۸

به جان. و گفتند: به روح، قرآن خواست. و گفتند: نبوت خواست. لِنَذِرَ، ای، لِنَذِرَهُم، یَوْمَ التَّلَاقِ، تا ایشان را بترساند از روز قیامت. و اینکه روز را برای آن «تلاقی» (۱) خواند، که اهل آسمان و زمین در او متلاقی شوند، و اینکه، قول قتاده و سدی و ابن زید است. و گفتند: روزی که مرد عمل خود بیند. و گفتند: آن روز که اولینان (۲) و آخرینان در او متلاقی شوند. و گفتند: خصوم متلاقی شوند. و گفتند:

ظالم و مظلوم متلاقی شوند. و گفتند: عابد و معبود متلاقی شوند، از آنان که جز خدای را پرستیده باشند. [۱۳۰- ر] و لِنَذِرَ، فعل «من» است، یعنی آن کس که او خواهد کش برگزیند برای نبوت. و گفتند: در او ضمیر نام خدای است، ای، لِنَذِرَ اللَّهُ النَّاسَ یَوْمَ التَّلَاقِ. و قول اول بهتر است. و به «تا» خواندند خطاباً للنبی - علیه السلام - و «یا»، بیفکندند از تلاقی اجزاء (۳) بالكسرة عنها. یَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ، آن روز که ایشان ظاهر شوند (۴) و از گورها بیرون آیند به صحرای قیامت و بر ایشان پوششی نباشد. لَا یَخْفَى عَلَی اللَّهِ مِنْهُمْ شَیْءٌ، پوشیده نشود از ایشان هیچ چیز بر خدای. لِمَنِ الْمُلْكُ الْیَوْمَ، کراست پادشاهی امروز! اینکه جا محذوفی هست، و التقدیر: یَقُولُ اللَّهُ لِمَنِ الْمُلْكُ الْیَوْمَ. حسن گفت: اینکه آنکه گوید که عالم با فنا برده باشد. او بگوید و مجیبی نباشد که جواب دهد، هم او جواب دهد که: لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ، خدای راست که یکی است و قهر کننده بندگان است به فنا. و اختلاف اخبار در اینکه باب بگفتیم و آنچه درست است، پیش از اینکه.

و اینکه قول که حسن گفت، ممتنع (۵) نیست من حیث العقل، الا- آن است که ظاهر قرآن دلیل خلاف اینکه می‌کند، چه خدای تعالی گفت: یَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ، و اینکه روز قیامت باشد. و سیاق (۶) دلیل آن می‌کند که، قول در اینکه روز واقع بود، و اینکه روز، روز قیامت باشد. دلیل دیگر آن که گفت: الْیَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ، گفت: امروز هر نفسی را جزا دهند به آنچه کرده باشد، و اینکه هم روز قیامت بود [و نیز قوله: لَا ظَلَمَ الْیَوْمَ، گفت: امروز ظلم نیست و اینکه هم روز قیامت باشد] (۷) و قوله:

(۱). ما: روز تلاق، آد: روز تلاقی.

(۲). ما: اولیان. [.....]

(۳). ما: اکتفاء.

(۴). ما، گا، لا، آد، افزوده: چشمها را.

(۵). ما: متبع.

(۶). ما: سیاق آیت، لا: سیاق سخن.

(۷). اساس: ندارد، از ما، افزوده شد.

صفحه : ۱۹

إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۱) لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ.

قوله: لا- ظلمَ الیوم، نفی ظلم، مقید بکردن به روز قیامت، دلیل نکند بر آن که [۲] دیگر روزها [۳] کند، برای آن که اینکه دلیل الخطاب بود، و دلیل الخطاب درست نیست بنزدیک بیشتر اهل علم.

و عبد الله مسعود را پرسیدند از اینکه آیت، گفت: خدای تعالی خلقان را حشر کند در صعیدی [۴]، [۱۳۰-پ] زمینی باشد بمانند سیمی سپید که بر آن زمین خدای را نیاززده باشند. اول سخن که آن جا رود، اینکه باشد که خدای تعالی گوید: لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ. و گفتند: منادی ندا کند از قبل رب العزة، خلائق گویند: لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ.

وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْأَزْفَةِ، بترسان ایشان را ای محمد از روز «آزفت»، و اینکه از جمله نامهای روز قیامت است. برای آنش «آزفه» خواند که، نزدیک است، من قوله تعالی: أَرْزَقَ الْأَرْزَقَةَ [۵]، ای، قربت القیامة. برای آن قریب خواند که، کل ما هو آت قریب، هر چه آمدنی است، نزدیک بود. و «ازف»، فهو «ازف و ازف» [۶]، ای، قریب. قال النابغة:

ازف الترحل غیر أن رکابنا لما تزل برحالها و کان قد

إذ القلوب لدى الحناجر، آنکه که دلها از خوف به حلق رسیده باشد. عرب گوید: اینکه از آن جاست که مرد بد دل را چون بترسد، بادی در شش او افتد و دل بالای آن است که چون شش منتفخ شود، دل به گلو [۷] رسد، و از اینکه جا گویند بد دل را انتفخ سحره، ای، ریته و مثله قوله: وَبَلَّغَتِ الْقُلُوبَ الْحَنَاجِرَ [۸] ... وَأَفْتَدَتْهُمْ هَوَاءٌ [۹] کاظمین، خشم و حزن فرو می‌برند، و کاظم آن را گویند که چیزی بر کراهیت فرو برد، از اینکه جا گویند: کظم غیظه. ایشان نیز آنچه در دل دارند، بر زبان نیارند راندن، فرو می‌برند [۱] و عرب چاه تنگ و قره پر از آب را «کاظمه» و «کظامه» [۲] گویند، و قال:

یخرجن من کاظمه الخصب الخرب یحملن عباس بن عبد المطلب

و نصب «کاظمین» بر حال است از مفعول و عامل در او و أَنْذِرْهُمْ است.

ما لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ، گفت: ظالمان را نباشد هیچ خویشی [۱۳۱-ر] و نه شفاعت خواهی که او را طاعت دارند. و اصحاب وعید را به اینکه آیت تمسک نبود در نفی شفاعت، از چند وجه:

یکی آن که، تخصیص ظالم کنیم به کافر، لادله [۳] دلت علیه. قال الله تعالی:

... إِنَّ الشُّرَكَاءَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ [۴] ...، وَ الْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ [۵] يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ، گفتند: مراد به «خاینه»، خیانت است، نظیره قوله:

... وَلَا تَرَالِ [۷] فی فی، ای، خیانته. و گفتند: بر اضافت است علی سبیل التمییز و التبیین من باب خاتم فضه و باب ساج، ای یعلم الخائنة [۹] من الأعین، گفت: خدای تعالی داند خاینه چشمها، و گفتند: داند چشم خاینه را از

(۱). آج، ما، گاه، لا، آد: می‌برند.

(۲). ما، گاه، آد: کاظم و کاظمه.

(۳). آب: لا دلالة، آج، ما: لدلالة، گاه: دلالة، آد: و دلالة.

(۴). سوره لقمان ۳۱ آیه ۱۳.

(۵). سوره بقره ۲ آیه ۲۵۴.

(۶). ما، گاه، آد: اما.

(۷). در نسخه اساس، آب، آج: «لا یزال» که به قیاس قرآن و سایر نسخ تصحیح شد.

(۸). سوره مائده ۵ آیه ۱۳.

(۹). اساس: فلعم الخیانه، به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

صفحه : ۲۱

میان چشمها، و گفتند: نظرت «۱» خاینه را از چشمها، و از اینکه جا گفت:

النظره الاولى لکم و الثانية علیکم.

عبد الله عباس گفت: اینکه مردی باشد که با جماعتی نشسته باشد، زنی بگذرد، او دزدیده به او نگرَد. مجاهد گفت: نظر باشد به آنچه خدای از آن نهی کرده است.

قتاده گفت: چشم زدن و شکستن باشد بر سیل غمیزه «۲» و طعن. و ما تُخْفِي الصُّدُورُ، و آنچه دلها پوشیده می دارد.

وَاللّٰهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ و خدای تعالی حکم کند به حق و راستی. وَالَّذِينَ يَدْعُونَ «۳» وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ، و آنان را که می خوانند ایشان را، یعنی، بتان، حکم نکنند به چیزی از آن که ندانند «۴». إِنَّ اللّٰهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ، خدای شنوا و بیناست، و «هو» در میان مبتدا و خبر فصل است، که کوفیان آن را «عماد» خوانند.

[سوره غافر (۴۰): آیات ۲۱ تا ۵۰]

[اشاره]

أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ آثَارًا فِي الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَ مَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ (۲۱) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَكَفَرُوا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ إِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۲۲) وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُّبِينٍ (۲۳) إِلَى فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ (۲۴) فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَ اسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ وَ مَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ (۲۵) وَ قَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ (۲۶) وَ قَالَ مُوسَى إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ (۲۷) وَ قَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَ تَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَ قَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَ إِنْ يَكْفُرْ بِكُفْرَانٍ لَكُمْ فَعَلَيْهِ كُفْرَانُهُ وَ إِنْ يَكْفُرْ بِكُفْرَانٍ لَكُمْ فَعَلَيْهِ كُفْرَانُهُ وَ إِنْ يَكْفُرْ بِكُفْرَانٍ لَكُمْ فَعَلَيْهِ كُفْرَانُهُ وَ إِنْ يَكْفُرْ بِكُفْرَانٍ لَكُمْ فَعَلَيْهِ كُفْرَانُهُ وَ إِنْ يَكْفُرْ بِكُفْرَانٍ لَكُمْ فَعَلَيْهِ كُفْرَانُهُ (۲۸) يَا قَوْمِ لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَى وَ مَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ (۲۹) وَ قَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ (۳۰) مِثْلَ ذَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُودَ وَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظَلْمًا لِلْعِبَادِ (۳۱) وَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ (۳۲) يَوْمَ تَوَلَّوْنَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (۳۳) وَ لَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلِ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ نَبْعَثَ اللَّهَ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ (۳۴) الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبْرًا مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ (۳۵) وَ قَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانَ ابْنِ لِي صِرْ حَاحًا لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ (۳۶) أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ فَأَطَّلِعَ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَ إِنِّي لَأَظُنُّهُ كَاذِبًا وَ كَذَلِكَ زُجِنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءَ عَمَلِهِ وَ صُدِّدَ عَنِ السَّبِيلِ وَ مَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ (۳۷) وَ قَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِيكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ (۳۸) يَا قَوْمِ إِنَّمَا هِيَ دُنْيَا مَتَاعٌ وَ إِنْ الْأَخْرَجَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ (۳۹) مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ (۴۰)

وَايَا قَوْمٍ مَا لِي اَدْعُوْكُمْ اِلَى النَّجَاةِ وَتَدْعُوْنِي اِلَى النَّارِ (۴۱) تَدْعُوْنِي لِاَكْفَرُ بِاللّٰهِ وَ اَشْرِكُ بِهِ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَاَنَا اَدْعُوْكُمْ اِلَى الْعَزِيْزِ الْغَفَّارِ (۴۲) لَا جَرْمَ اَنْتُمْ تَدْعُوْنِي اِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ فِى الدُّنْيَا وَ لَا فِى الْاٰخِرَةِ وَ اَنْ مَّرَدُّنَا اِلَى اللّٰهِ وَ اَنْ الْمُسْرِفِيْنَ هُمْ اَصْحَابُ النَّارِ (۴۳) فَسَيَتَذَكَّرُوْنَ مَا اَقُولُ لَكُمْ وَ اَفُوْضُ اَمْرِي اِلَى اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ بَصِيْرٌ بِالْعِبَادِ (۴۴) فَوَقَاهُ اللّٰهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوْا وَ حَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ (۴۵)

النَّارُ يُعْرَضُوْنَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَ وَعَشِيًّا وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ اَدْخُلُوْا آلَ فِرْعَوْنَ اَشَدَّ الْعَذَابِ (۴۶) وَ اِذْ يَتَحَاجُّوْنَ فِى النَّارِ فَيَقُوْلُ الضُّعْفَاءُ لِلَّذِيْنَ اسْتَكْبَرُوْا اِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ اَنْتُمْ مُّغْنُوْنَ عَنَّا نَصِيْبًا مِّنَ النَّارِ (۴۷) قَالَ الَّذِيْنَ اسْتَكْبَرُوْا اِنَّا كُلٌّ فِیْهَا اِنَّ اللّٰهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ (۴۸) وَ قَالَ الَّذِيْنَ فِى النَّارِ لِيُخْرِجْنَا مِنْ جَهَنَّمَ اَدْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِّنَ الْعَذَابِ (۴۹) قَالُوْا اَوْ لَمْ تَكُنْ تَاْتِيْكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوْا بَلَى قَالُوْا فَادْعُوْا وَ مَا دُعَاءُ الْكَافِرِيْنَ اِلَّا فِى ضَلَالٍ (۵۰)

[ترجمه]

نمی‌روند در زمین تا بنگرند تا چون بود عاقبت آنان که بودند از پیش ایشان! بودند ایشان سختر از ایشان به قوت و آثار در زمین. بگرفت ایشان را خدای به گناه ایشان و نبود «۵» ایشان را از خدای نگاه دارنده‌ای. آن به آن است که آمده بود به ایشان پیغامبر «۶» بر ایشان به حجتها، کافر شدند بگرفت ایشان را خدای که او قادر و سخت عقوبت است. بفرستادیم موسی را به آیاتهای «۷» ما و حجتی روشن.

(۱). ما، آد: نظر.

(۲). آج، ما، آد: غمزه.

(۳). اساس: تدعون، با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۴). ما، گا، لا، آد، افزوده: و نتوانند.

(۵). در نسخه اساس «نبود» مکرر آمده است. [...]

(۶). پیغامبر/ پیغامبران، ما: پیغامبر ایشان، لا: پیغامبران ایشان.

(۷). ما، لا: به آیتها.

صفحه : ۲۲

به فرعون و هامان و قارون، گفتند: اینکه جادوی است دروغزن.

[۱۳۲- ر] چون آمد به ایشان حق از نزدیک ما، گفتند: بکشی پسران آنان که ایمان آوردند باو «۱» و زنده رها کنی زنان ایشان را، و نیست کید کافران الا در گمراهی.

گفت فرعون: رها کنی «۲» تا بکشم موسی را، و او بخواند خدایش را، من می‌ترسم که او بدل کند دین شما با پدید آرد در زمین تباهی.

گفت موسی: من پناه باز دادم به خدای خود و خدای شما از هر بزرگواری که نگرود به روز شمار.

گفت مردی مؤمن از آل فرعون که پنهان داشتی ایمانش: می‌کشی مردی را که می‌گوید خدای من الله است و آورد به شما حجتها از خدای شما، و اگر باشد دروغزن، بر اوست دروغش. و اگر باشد راستگو، برسد به شما بهری آنچه «۳» وعده می‌دهد شما را.

خدای راه نماید آن را که او اسراف کننده و دروغزن است.

ای قوم؟ شما راست ملک امروز ظفر یافته در زمین، کیست که «۴» یاری کند ما را از عذاب خدای اگر آید به ما! گفت فرعون: من نمی‌یابم «۵» شما را مگر آن که «۶» می‌بینم و نمی‌نمایم شما را الا راه راست.

(۱). باو/ با او.

(۲). ما، لا، افزوده: مرا.

(۳). ما: از آن که.

(۴). ما: هر که.

(۵). ما، لا: نمی‌نمایم.

(۶). ما: به آنچه.

صفحه : ۲۳

و گفت آن که بگروید: ای قوم؟ من می‌ترسم بر شما مانند روز احزاب.

[۱۳۲-پ] مانند عادت قوم نوح و عاد و ثمود و آنان که از پس ایشان بودند، و نخواهد خدای بیداد بندگان «۱».

ای قوم؟ من می‌ترسم بر شما روز ندا- کردن.

آن روز که برگردی پشت بر کرده، نباشد شما را از خدای هیچ نگاه دارنده‌ای و هر که را گمراه کند خدای، نباشد او را رهنمایی. آمد به شما یوسف از پیش یوسف از پیش اینکه به حجتها، زایل نشدی در شک از آنچه آورد به شما، تا چون هلاک شد، گفتی نفرستد خدای از پس او پیغامبری.

چنین گمراه کند خدای آن را که بیرون آینده باشد به شک افتاده.

آنان که خصومت کنند در آیتهای خدای بی حجتی که آمد به ایشان، بزرگ دشمنی است بنزدیک خدای و بنزدیک آنان که ایمان آوردند، همچنین مهر نهد خدای بر هر دلی بزرگوار قهر کننده.

و گفت فرعون: ای هامان؟ بنا کن مرا کوشکی تا همانا من برسم به درها.

[۱۳۳-ر] درهای آسمان، در نگرم به خدای موسی و من می‌پندارم او را دروغزن. همچنین بیاراستند برای فرعون بدی کارش، باز

داشتند از راه، و نیست کید فرعون الا در هلاک.

و گفت آن که

(۱). لا: بر بندگان.

صفحه : ۲۴

بگروید: ای قوم پی من بدارید تا بنمایم شما را راه صلاح.

ای قوم؟ اینکه زندگانی سرای دنیا، متاعی است و سرای باز پسین است «۱» که سرای آرام است.

هر که کند بدی، پاداشت نکنند او را الا- الا مانند آن، و هر که کند نیکی از نر یا ماده «۲» و او مؤمن باشد، ایشان در شوند در بهشت، روزی دهند ایشان را در آن جا بی شمار.

ای قوم؟ چیست مرا که می‌خوانم شما را با «۳» رستگاری و می‌خوانی مرا با دوزخ!

می‌خوانی مرا تا کفر آرم به خدای و انباز گیرم به او، آنچه نیست مرا به آن علمی، و من می‌خوانم شما را با خدای بی‌همتای آمرزنده.

لا جرم را، آنچه می‌خوانی مرا به آن نیست او را خواندنی در دنیا و نه در آخرت، و باز گشت ما با خدای است. و اسراف کنندگان، ایشان، اهل دوزخ‌اند.

یاد کنی آنچه می‌گویم شما را و باز می‌افکنم «۴» کار خود با خدای، که خدای بیناست به بندگان [۱۳۳-پ].

پایید او را خدای بدیهای آنچه کید کردند «۵» برسید به آل فرعون بدی عذاب.

آتش عرضه «۶» کنند بر ایشان به بامداد و شبانگاه و آن روز که برخیزد قیامت، در بری آل فرعون را در سخر عذاب.

(۱). ما: آن است.

(۲). ما: نرینه یا مادینه.

(۳). ما: وا.

(۴). ما، لا: می‌فکنم.

(۵). ما: مکر کردند، لا: سگالیدند. [...]

(۶). ما، لا: عرض.

صفحه : ۲۵

چون حجت می‌انگیزند در دوزخ، می‌گویند ضعیفان آنان را که بزرگوار بودند: ما بودیم شما را پسرو «۱» هستی «۲» شما بگریزانیده «۳» از ما بهری از دوزخ.

گفتند آنان که بزرگوار بودند: ما همه در اینکه جایم که خدای حکم کرد میان بندگان.

و گفتند آنان که در دوزخ بودند، خازنان دوزخ را: بخوانی خدایتان را تا سبک کند از ما روزی از عذاب.

گویند: نیامدند به شما پیغامبرانتان با حجتها! گفتند:

آری. دعا کنی، و نباشد دعای کافران الا در گمراهی.

قوله: أَوْ لَمْ يَسْتَبْرُوا فِي الْأَرْضِ، آنکه حق تعالی به صورت استفهام، بر سیل تنبیه و تقریر گفت: اینان در زمین نمی‌روند، یعنی،

اینکه کافران! فَيَنْظُرُوا، و نون از «ينظروا» «۴»، به نصب بیفتاد برای آن که جواب استفهام است [۱۳۴-ر] به فا. و اگر به جای فا، واو

بودی، روا بودی که محل او جزم بودی، عطفاً علی قوله: أَوْ لَمْ يَسْتَبْرُوا. آنکه معنی چنین بودی که: نمی‌روند و نمی‌نگرند. اکنون

معنی آن است که «۵» تا بنگرند که چون آمد عاقبت آنان که پیش ایشان بودند از کافران. كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً، که ایشان از اینان

به قوت سخر بودند. عامه قراء، «منهم» خواندند، یعنی «من الكافرين»، خبراً عن الغایب به «ها»، مگر ابن عامر که او «منکم» خواند به

«کاف»، خطاباً للكافرين علی تقدیر: قل لهم. وَ آثَاراً فِي الْأَرْضِ، و اثر و بازماندگی «۶» و نشان در زمین. و نصب هر دو بر تمیز است

بعد تمام الکلام.

(۱). لا: پیرو.

(۲). لا: هیچ هستی.

(۳). ما: بگردانیده، لا: بی نیاز کنندگان.

(۴). ما: منظور، آد: فینظروا.

(۵). آج، ما، گا، آد، افزوده: نمی روند.

(۶). ما: بازمندگی.

صفحه : ۲۶

فَأَخَذَهُمْ^۱ ذَلِكَ بَأْتِيهِمْ رَسُولُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَكَفَرُوا. «با»، فی قوله «بِالْبَيِّنَاتِ»، روا بود که تعدیه را باشد و روا بود که به معنی «مع» باشد. گفت:

اینکه برای آن است که ایشان را پیغامبران‌شان بی‌آوردند معجزات، یا بیامدند با معجزات و بینات، ایشان کافر شدند. فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ، خدای تعالی بگرفت ایشان را به عذاب.

إِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ، که او قوی و قادر است و سخت عقوبت.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُّبِينٍ. گفت: ما فرستادیم موسی را به آیات ما و ادلت و حجج که بر دست او اظهار کردیم، و حجتی روشن.

إِلَى فِرْعَوْنَ، «الی» تعلق دارد به «ارسلنا»، به فرعون و هامان و قارون. فَقَالُوا، ایشان گفتند که: او جادوی دروغزن است.

فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا، چون آمد به ایشان، یعنی موسی و حق آورد به نزد^۲ ایشان از نزدیک ما. قَالُوا، گفتند [۱۳۴-پ]، یعنی فرعون و لشکرش: اَقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ، بکشی پسران آنان را که به موسی ایمان آورده‌اند.

وَ اسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ، و زنان‌شان را زنده رها کنی.

قتاده گفت: اینکه خبر قتل اول بوده است، برای آن که فرعون از قتل باز ایستاد.

چون خدای تعالی، موسی را بفرستاد با سرقتل شد و برای آن، زنان را زنده رها کردند که از ایشان قتال نیاید و نیز تا نسل بنی اسرائیل منقطع نشود، که ایشان^۳ بنی اسرائیل را ببنده گرفته بودند^۴. وَ مَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ، گفت: مکر و کید کافران از فرعون و قومش جز در ضلال و گمراهی نیست، یعنی بر کار نیوفتاد و آن را اثری نبود. و مراد به «کید»، سگالش فرعون بود تا موسی - علیه السلام - در میان آن کودکان کشته شود و ملک به فرعون بماند. خدای تعالی بر رغم او، موسی را در کنار او پیورود تا دمار از او و قومش برآورد، و بر دست او ایشان را هلاک کرد.

وَ قَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى، حق تعالی حکایت قول فرعون باز کرد که او

(۱). اساس، آب: و اخذهم، با توجه به قرآن و سایر نسخه‌ها تصحیح شد.

(۲). گا، لا، آد: نزدیک.

(۳). گا، آد: قبطیان.

(۴). گا، آد: توانند گرفتن.

صفحه : ۲۷

گفت قومش را: رها کنی مرا تا موسی را^۱ بکشم، و او را بگویی تا خدایش را بخواند که دعوی می کند که خدای آسمانها و زمینهاست تا او را نگاه دارد از ما. إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ، که من می ترسم که دین شما را بدل کند. أُو أَنْ، ابو عمرو خواند و

مدنیان و شامیان: «و ان»، بی «الف» به واو عطف. چنان که خوف واقع باشد بر هر دو. در مصاحف اهل شام، «الف» نیست، و کوفیان و بعضی بصریان، «أو أن» خواندند، چنان که خوف واقع باشد علی احدهما.

مدنیان و بصریان خواندند: «یظهر» به فتح «یا» و «ها» و رفع دال از «فساد» به اسناد الفعل الیه من الظهور یا «۲» در زمین فساد پدید آید بر فعل لازم. و حمزه و کسائی [۱۳۵-۱] و ابو عمرو و یعقوب و ابو جعفر و حفص عن عاصم خواندند: «یظهر»، به ضم «یا» و کسر «ها» و نصب «دال» علی انه مفعول به من الاظهار، بر فعل متعدی. یا «۳» در زمین فساد آشکارا بکند «۴».

موسی - علیه السلام - چون بشنید که او را تهدید به قتل می کنند، پناه با خدای داد، گفت: اِنِّیْ عُدْتُ رَبِّیْ وَ رَبِّکُمْ مِنْ کُلِّ مُتَّکَبِّرٍ لَا یُؤْمِنُ بِیَوْمِ الْحِسَابِ، پناه با خدای من و خدای شما می دهم از هر متکبری که ایمان ندارد به روز قیامت.

وَ قَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ یَكْتُمُ اِیْمَانَهُ «۵» وَ جَاءَ رَجُلٌ مِنْ اَقْصَى الْمَدِیْنَةِ یَسْعَى «۷» اَتَقْتُلُوْنَ رَجُلًا اَنْ یَقُولَ رَبِّیَ اللّٰهُ، می بکشی مردی را که می گوید:

خدای من الله است! وَ قَدْ جَاءَکُمْ بِالْبَیِّنَاتِ مِنْ رَبِّکُمْ، «واو» حال است، واو آمد و حجت آورد از خدای به شما، یعنی معجزات و آیات. وَ اِنْ یَکُفِّرْ کَافِرًا فَاعْلَمِ کَذِبُهُ، اگر دروغ می گوید، و بال و عقوبت آن دروغ بر او خواهد بود، و اگر راست می گوید، به شما برسد بعضی آنچه «۵» او وعده می دهد شما را از عذاب. بعضی اهل «۶» معانی گفتند: «بعض»، مراد به او کل است [۱۳۵-پ] یعنی، کل الذی یعدکم، چنان که لید گفت:

تراک أمکنه إذا لم أرضها أو یرتبط بعض النفوس حمامها

و اینکه قول ضعیف است برای آن که مخالف ظاهر است، و استشهاد نیز ضعیف است به بیت، برای آن که، احتراز از آن کرد تا خلف در وعده موسی نباید که بعضی «۷» وعده او برسد و بهری نرسد. اینکه بر ایهام و توسع باشد نه بر حقیقت، و مراد آن باشد که اگر خود بعضی برسد و همه نرسد، هم کفایت باشد که در بعضی «۸» هلاک شما در است.

اِنَّ اللّٰهَ لَا یَهْدِیْ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ، که خدای هدایت ندهد آن را که او مسرف و دروغزن باشد و متعدی «۹» که حد خود نگاه ندارد.

راوی خبر گوید که از آن سختر نیامد «۱۰» که رسول - علیه السلام - در طواف می گردید «۱۱»، رها کردند تا او فارغ شد، بیامدند و مجامع ردای او بگرفتند و گفتند:

تویی که نهی می کنی ما را از آن. که خدایان خود را بپرستیم و خدایان پدران ما را؟

(۱). آب: جبرئیل، گاه، آد: حزقیل.

(۲). لا: خزما ییل.

(۳). آج، آد: خربل، گاه: خربیل، لا: حریل.

(۴). گاه، آد: اینکه مرد گفت.

(۵). آج: از آنچه.

(۶). گاه: از اهل.

(۷-۸). آج: بهری.

(۹). لا: معتدی. [.....]

(۱۰). آج، گاه، آد، افزوده: بر من.

(۱۱). آج: طواف می‌کرد، گاه، آد: دعا می‌کرد و طواف می‌کرد.

صفحه : ۲۹

یکی از صحابه بر پای خاست و گفت: أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ؟ اینکه می‌گفت و می‌گریست تا دست از او بازداشتند. یا قَوْمِ لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ، ای قوم؟ امروز ملک و پادشاهی در دست شماست و شما در زمین غالبی «۱»، یعنی زمین مصر، و دست ظفر است شما را بر بنی اسرائیل. اینکه هم از «۲» قول مؤمن آل فرعون است. فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ، ما را که نصرت کند و یار باشد از عذاب خدای چون به ما آید! قَالَ فِرْعَوْنُ، فرعون گفت: مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَى، من با شما نمی‌نمایم الا آنچه «۳» می‌بینم، یعنی به شما آن می‌خواهم که به خود می‌خواهم، و آنچه برای خود صواب می‌دانم [۱۳۶-] ر شما را می‌گویم. وَ مَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ، و شما را نمی‌نمایم الا راه راست. وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ «۴» إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ، التَّقْدِيرُ يَوْمًا. مثل یوم الاحزاب. من می‌ترسم بر شما روزی مانند روز احزاب و «الاحزاب»، الجماعات، واحدها حزب. آنکه احزاب را تفسیر باز کرد، گفت: مِثْلَ ذَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَ ثَمُودَ وَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ، بمانند عادت قوم نوح و عاد و ثمود، که قوم هود و صالح بودند و آنان که پس ایشان بودند و هر یکی از اینکه گروه، حزبی بودند «۶»، آنکه گفت، و اینکه معنی با ایشان به استحقاق رود، که: خدای تعالی نخواهد تا با بندگان ظلم کند. و تفسیر توان دادن بر آن که، ظلم بندگان نخواهد، یعنی که نخواهد با بندگان ظلم کنند «۷» و بر هر دو وجه دلیل فساد مذهب مجبره کند که گفتند: خدای تعالی ظلم کند یا ظلم خواهد «۸» وَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ، خدای تعالی حکایت و عظ و تذکیر و تنبیه او، قوم را باز گفت که او گفت: ای قوم من؟ من می‌ترسم بر شما روز ندا کردن بر یکدیگر، یعنی روز قیامت. و اینکه روز را برای آن روز «تنادی» «۹» خواند که،

(۱). غالبی / غالبید.

(۲). گاه، لا، آد: ندارد.

(۳). گاه، لا، آد افزوده: من

(۴-۵). گاه، آد، افزوده: ای.

(۶). گاه، آد، افزوده: و ما الله یزید ظلما للعباد.

(۷). گاه: یعنی نخواهد که بندگان ظلم کنند.

(۸). گاه، آد، افزوده: تعالی الله عما یقولون فی شأنه.

(۹). گاه: تناد.

صفحه : ۳۰

کافران در او بر خویشتن به «ویل» و «ثبور» ندا کنند، فی قوله: ... دَعَا هُنَالِكَ ثُبُورًا؟ «۱» و گفتند: آن روز است که اهل دوزخ، اهل بهشت را ندا کنند و اهل بهشت اهل دوزخ را و اهل اعراف اهل عرصات را، چنان که در سوره الاعراف، شرح داد «۲»، من «۳» قوله: وَ نَادَى أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ «۴» ...، وَ نَادَى أَصْحَابَ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ «۵» ...، وَ نَادَى أَصْحَابَ الْأَعْرَابِ رِجَالًا «۶» یَوْمَ نَدَعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ «۸» كَانَتْهُمْ حُمْرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ «۱۰» أَيْنَ الْمَفْرُ «۱۲» یَوْمَ التَّنَادِ. و قوله: وَ الْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا «۱۴» یا مَعَشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ إِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ فَانفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا

بِسُلْطَانٍ «۱۵» یَوْمَ تُؤَلُّونَ مُدْبِرِينَ، گفت: آن روز باشد که شما برگردی پشت بر کرده از موقف

- (۱). سوره فرقان (۲۵) آیه ۱۳.
- (۲). گَا، آد: دادیم، لا: شرح آن داد.
- (۳). گَا، لا، آد: فی.
- (۴). سوره اعراف (۷) آیه ۴۴. [...]
- (۵). سوره اعراف (۷) آیه ۵۰.
- (۶). سوره اعراف (۷) آیه ۴۸.
- (۷). اساس و آب: التناوش، که در اساس با قلمی متفاوت از متن تصحیح شده است، لا: یوم التناد برای آتش خوانند.
- (۸). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۷۱.
- (۹). گَا، آد: در آن روز.
- (۱۰). سوره مدثر (۷۴) آیات ۵۰ و ۵۱.
- (۱۱). اساس در حاشیه با قلمی متفاوت از متفاوت از متن افزوده است.
- (۱۲). سوره قیامه (۷۵) آیه ۱۰.
- (۱۳). لا: به هر جانب بروند.
- (۱۴). سوره حاقه (۶۹) آیه ۱۷.
- (۱۵). سوره رحمن (۵۵) آیه ۳۳.

صفحه : ۳۱

حساب. مجاهد گفت: فارین غیر معجزین، گریزنده و نه عاجز کنند [ه] «۱».

مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ، شما را کس نباشد که با پناه گیرد از خدای.

وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ، و هر که خدای او را گمراه بکند از راه بهشت، او را هادی و راهنمایی نباشد به آن. و روا بود که مراد خذلان و توفیق «۲» باشد، هر که خدای او را مخذول بکند، او را توفیق دهنده‌ای نباشد. و روا بود که مراد حکم و تسمیت باشد. و لَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلِ الْبَلِيَّاتِ، گفت: یوسف به شما آمد «۳» با معجزات، یعنی پیش از موسی. و هب گفت: فرعون موسی، همان فرعون یوسف بود از عهد او تا به عهد موسی بماند. فَمَا زِلْتُمْ، گفت: به زایل «۴» نبودى شما در شك. مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ، از آنچه آورد او به شما، یعنی [۱۳۷-ر] شاک بودی همیشه در او و در پیغامبری او. حَتَّى إِذَا هَلَكَ، تا چون بمرد، قُلْتُمْ، گفتی: خدای از پس او دیگر پیغامبر نخواهد فرستادن. كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ، همچنین اضلال کند خدای به خذلان و حرمان و تخلیت، آن را که او مسرف باشد و مشرک و شاک «۵» باشد.

الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ، آنان که خصومت کنند در آیات خدای بی حجتی که با ایشان آمد، و قوله: فِي آيَاتِ اللَّهِ، ای، فی دفع آیات الله و ابطالها، علی حذف المضاف و اقامه المضاف إليه مقامه. و موضع الَّذِينَ، نصب است بر بدل «من» و شاید که رفع بود بر خبر مبتدای محذوف، ای: «هم الَّذِينَ».

كَبُرَ مَقْتًا، ای، کبر ذلك الجدل منهم مقتا، ای: عداوة. بزرگ عداوت است آن جدل که ایشان می‌کنند؟ چه بنزد خدای تعالی و چه بنزد مؤمنان. كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ، چنین مهر کند خدای بر دل هر متکبری جبار. و بیان کردیم که، طبع و ختم و از اینکه همه،

علامتی «۶» باشد که خدای بکند در دل کافران تا علامت بود فریشتگان را در فرق بین المؤمن و المنافق. و گفتند: روا بود که، فریشتگان را در آن لطفی باشد، و آن مانع نباشد کافران را از ایمان، لقله تعالی: طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا. «۷» عَلِي كَلَّ قَلْبَ مُتَكَبِّرٍ، به تنوین علی الصفة و الموصوف. و معنی آن که، دل را وصف کرد به آن که متکبر است، برای آن که چون دل متکبر بود، همه اندام متکبر باشد. و باقی قراء: عَلِي كَلَّ قَلْبَ مُتَكَبِّرٍ، بر اضافت قلب با متکبر، بر دل هر کافری متکبر جبار.

وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانَ ابْنِ لِي صِرْحًا، گفت که، فرعون گفت هامان را که: یا هامان ابن لی صرحا، بنایی کن برای من، کوشکی. صرح، بنایی باشد ظاهر که پوشیده نباشد بر چشمها، و منه الصريح الخالص، و منه الصراح ایضا، و التصريح، التبيين. لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ، تا باشد که من برسم [۱۳۷-پ] به راهها و درها. آنگه بدل کرد از آن، «اسباب السموات»، و اینکه بدل الكل من الكل باشد. و روا بود که، بدل البعض من الكل باشد تا باشد که من به ره آسمان رسم و یا بر «۱» درهای آسمان مطلع باشم. فَأَطَّلِعُ إِلَى إِلهِ مُوسَى، از آنجا مطلع شوم بر خدای موسی. جمله قراء، «فأطلع» خواندند، مرفوع، مگر حفص عن عاصم که او منصوب خواند بر جواب تمنی به «فا»، و «لعل» را جاری مجرای «لیت» کرد، در اینکه معنی. و انشد الفراء عن بعض العرب:

عل صروف الدهر أو دولاتها يدلنني اللمة من لماتها

تستريح النفس من زفرتها

وَإِنِّي لَأَطُّنُهُ كَاذِبًا، و من می‌پندارم که دروغ می‌گوید اینکه موسی. وَكَذَلِكَ زَيْنُ لِفِرْعَوْنَ سُوءَ عَمَلِهِ، و همچنین بیاراستند برای فرعون عمل بدش، یعنی شیطان عمل او بر چشم او بیاراست تا پنداشت که «۲» کاری می‌کند. وَصَدَّ عَنِ السَّبِيلِ، کوفیان خواندند به ضم «صاد» علی ما لم یسم فاعله، و معنی آن که، صده الشیطان، حملا علی قوله: زَيْنُ لِفِرْعَوْنَ سُوءَ عَمَلِهِ. و باقی قراء، «صد» علی «۳» الفعل المستقیم، یعنی، صد فرعون غیره، فرعون قوم خود را منع کرد. وَ مَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ، و کید و مکر فرعون نبود الا در خسار و زیانکاری و ضلال و گمراهی، یعنی بر کار نشد.

(۱). ما: و به اینکه.

(۲). در اساس، «که» تکرار شده است.

(۳). آج: عن.

صفحه ۳۳:

وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ، أَهْدِيكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ، گفت: اینکه کس که ایمان آورده بود یعنی مؤمن آل فرعون: يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ، ای قوم؟ پسر و من باشی، أَهْدِيكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ، تا شما را هدایت کنم و راه نمایم به راه راست و طریق حق. و جزم «اهدکم»، به جواب امر است علی تضمین الکلام، معنی الشرط و الجزاء. يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ، گفت بر سبیل موعظت: ای قوم؟ اینکه زندگانی دنیا متاع است و برخورداری. وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ، و آخرت سرای قرار است، اینکه سرای ممر است و آن سرای ممر [۱۳۸-ر]. امیر المؤمنین «۱»- علیه السلام- می‌گوید:

الدنيا دار ممر و الآخرة دار مقر، فخذوا من ممرکم لمقرکم و لا تهتكوا استارکم عند من لا يخفى عليه اسرارکم، دنیا ره گذر است و آخرت قرارگاه. از ممرتان زادی برگیرید برای مقرتان، و پرده خود مدری بنزدیک آن که سر شما بر او

پوشیده نیست.

آنکه گفت: مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا، هر که کاری بد کند، او را جزا نکنند الا بمانند آن، یعنی، بیش از آن یک سیئت او را ننویسند و مکافات نکنند» (۲). وَ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا، و هر که عمل صالح و کاری نیکو کند، مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى، اگر مرد باشد و اگر زن، وَ هُوَ مُؤْمِنٌ، و او مؤمن باشد. «واو»، حال راست.

فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ، ایشان را به بهشت شوند. این کثیر و ابو بکر عن عاصم و ابو عمرو، «یدخلون» خواندند به ضم «یا» و فتح «خا»، علی ما لم یسم فاعله، ایشان را به بهشت برند. و باقی قراء، «یدخلون» به فتح «یا» و ضم «خا»، ایشان به بهشت شوند. يُرْزَقُونَ فیها بغير حساب، و ایشان را روزی دهند آن جا بی حساب و شمار.

وَ يَا قَوْمِ، آنکه گفت هم مؤمن آل فرعون که: ای قوم؟ ما لی، چیست مرا که من شما را با نجات و رستگاری می خوانم و شما مرا با دوزخ می خوانی؟ تَدْعُونَنِي لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ، مرا می خوانی تا کافر شوم. به خدای و باو «۳» انباز گیرم آنچه مرا علم نیست به آن. وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ، و من شما را با خدای می خوانم، عزیز، غالب، منیع، آمرزنده گناهان.

(۱). ما، گا، لا، آد، افزوده: علی.

(۲). گا، آد: بیش از آن با او نکنند، بل سیئه او را سیئه مکافات کنند.

(۳). آب، آج، لا: با او.

صفحه : ۳۴

قوله: لا- جَرَمٌ، زجاج گفت: اینکه کلمه ردع «۱» کلام را باشد. معنی آن است که، لا- محاله أنه لا دعوة لمعبودکم. خلیل گفت: لا جرم، الا جواب نباشد، چون قایلی گوید: فعل فلان، کذا، فبقول لا جرم انه سید. مبرد گفت: معناه حق و استحق ان لا دعوة له فی الدنيا و لا- فی الآخرة، معنی آن است که، چون حال چنین است، لا جرم اینکه معبودان شما که مرا با آن دعوت می کنی، ایشان را دعوتی نیست که در آن انتفاعی بود نه در دنیا، نه در آخرت. سدی و قتاده و زجاج گفتند: معنی آن است که، اینکه بتان را [۱۳۸- پ] اجابت دعایی نیست نه در دنیا، نه در آخرت «۲». وَ أَنَا مَرَدُّنَا إِلَى اللَّهِ، و باز گشت ما با خدای است. وَ أَنَا الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ، و آنان که مسرفان و متجاوزان حدود شرع اند، ایشان اهل دوزخ اند. مجاهد گفت: به مسرفان، قایلان بنا حق را خواست.

آنکه گفت هم مؤمن آل فرعون: فَسَتَذَكَّرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ، یاد کنی آنچه من شما را می گویم.

وَ أَفُوضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ، و من کار خود با خدای می افکنم که خدای تعالی بیناست و دانا به بندگان خود. تا به اینکه جا حکایت کلام مؤمن آل فرعون است.

آنکه حق تعالی گفت: فَوَقَاهُ اللَّهُ، خدای نگاه داشت او را از بدیها آن مکر که ایشا «۳» کردند. وَ حَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ، و برسید به آل فرعون بدی عذاب، و آن غرق بود که به ایشان رسید.

النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا، گفت: آتش بر ایشان عرضه می کنند به بامداد و شبانگاه. و قوله: النار، مرفوع است به آن که بدل سوء العذاب است، و نصب غدوا و عشیا، بر ظرف است. و «عرض «۴»»، اظهار چیزی باشد، یعنی عذاب اظهار کنند بر ایشان و گویند: ای آل فرعون؟ اینکه منازل شماست.

سدی گفت و هذیل بن شراحیل که: چون ایشان را در دریا غرق کردند، ارواح ایشان در شکم مرغانی سیاه کردند که ایشان را بر دوزخ عرضه می کنند به بامداد و

(۱). ما، گا، لا، آد: رد.

(۲). آج، ما، گا، لا، آد، افزوده: و التقدير ليس له اجابة دعوة، یعنی، خوانندگان خود را اجابت نکنند نه در دنیا و نه در آخرت.

(۳). ایشا/ایشان. [.....]

(۴). اساس: غرض، که با توجه به سایر نسخه‌ها و سیاق عبارت تصحیح شد.

صفحه: ۳۵

شبانگاه تا به روز قیامت. حماد بن محمّد الفزاری گفت: حاضر بودم بنزدیک اوزاعی. مردی از او پرسید، گفت: ما مرغانی را می‌بینیم که از دریا می‌برآیند و به جانب غرب می‌شوند فوج فوج، چنان «۱» که عدد ایشان جز خدای نداند، سپید «۲»، نماز شام باز آیند همه سیاه باشند. گفت: دانی تا آن مرغان [۱۳۹-ر] که اند! گفتیم: نه.

گفت: مرغانی اند ارواح آل فرعون در حوصله‌های ایشان است، ایشان را بر دوزخ عرض می‌کنند به بامداد و شبانگاه، پره‌های ایشان سوخته گردد و سیاه شوند «۳»، با آشیانه‌های خود شوند با پره‌های سیاه «۴». شب آن پره‌های سیاه بریزد از ایشان و پره‌های سپید برآرند نو، بروند دیگر باره، چون ایشان را بر دوزخ عرض کنند، باز سیاه و سوخته شوند. کار ایشان تا به روز قیامت هم اینکه باشد در دنیا، چون روز قیامت باشد، خدای تعالی گوید:

أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ، گفتند: سیصد «۵» هزار مقاتل بودند. عکرمه و محمّد بن کعب گفتند: اینکه آیت دلیل است بر عذاب گور، برای آن که خدای تعالی فرق کرد میان اینکه و عذاب دوزخ. اینکه جا گفت: النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا، و در عذاب دوزخ گفت: وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ، ای، یقال لهم ادخلوا آل فرعون. مدنیان و کوفیان خواندند، مگر ابو بکر و یعقوب: أَدْخِلُوا، به «الف» قطع و کسر «خا»، من الادخال. یعنی، ببری آل فرعون را به سخت‌تر عذابی. و «آل»، منصوب باشد بر مفعول به. و باقی قراء خواندند: أَدْخِلُوا، به ضم «الف» و «خا» «۶». آل فرعون، منصوب باشد بر ندا، یعنی، یا آل فرعون؟ و معنی آن که، در شوی ای آل فرعون در عذابی هر کدام سخت.

وَإِذِ يَتَحَاوُونَ فِي النَّارِ، یاد کن ای محمّد آنکه که ایشان محاجت و مجادلت کنند در دوزخ و با یکدیگر مناظرت کنند. فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ، ضعیفان و اتباع و سفله «۷» گویند متکبران را: إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا، ما شما را تبع و پسرو بودیم. و «تبع»، جمع تابع باشد فی قول البصریین، کحارس و حرس. کوفیان گفتند: واحد است و جمعه

(۱). ما، گا، لا، آد: چندان که.

(۲). ما، گا، آد: همه سپید.

(۳). آج: شود و، آد: شود.

(۴). گا، آد: شب را.

(۵). آج، ما، گا، آد: ششصد.

(۶). ما، گا، آد، افزوده: من الدخول.

(۷). آج: سلفه، لا: سفل.

صفحه: ۳۶

اتباع. فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتَبَرُونَ عَنَّا نَصِيحًا مِنَ النَّارِ. شما بگزیرانی «۱» ما را نصیبی از دوزخ یعنی، نصیبی از ما برداری و کم کنی، برای آن که

ما به دعوت [۱۳۹-پ] شما گمراه شدیم.

قالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا، متبوعان و مستکبران گویند: اِنَّا كُلٌّ فِيهَا، ما همه اینکه جا خواهیم بودن یعنی، در دوزخ. ابن السمیف خواند در شاذ: انا كلا فيها، به نصب علی الحال، و شاید که تأکید «انا» بود و خبر مقدر در «فیها»، و التقدير انا جميعا کائون فيها. اِنَّ اللّٰهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ، که خدای تعالی میان بندگان حکم بکرد.

علیه که و قالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ، گویند آنان که در دوزخ باشند یعنی، اهل دوزخ از کافران و فاسقان: علیه که لِحَزْنِهِ جَهَنَّمَ، خازنان دوزخ را. و «خزنه»، جمع خازن باشد، ککاتب و کتبه، و حافظ و حفظة. علیه که ادعوا، خدای را بخوانی تا سبک گرداند یک روز از ما عذاب دوزخ. قالوا، خازنان دوزخ گویند: اَوْ لَمْ تَكُنْ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ، پیغامبران به شما نیامدند و بینات و معجزات نیاوردند و شما را دعوت نکردند تا شما در کفر بماندی! قالوا بلی، ایشان گویند: آری آمدند. قالوا فادعوا، گویند: اکنون شما دعا کنی. و ما دعاء الكافرين اِلَّا فِي ضَلَالٍ، و دعای کافران نباشد جز در ضلال و گمراهی و از اجابت دور. روا بود که اینکه کلام «خزنه» باشد و روا بود که کلام خدای باشد، و هر دو «۲» محتمل است.

قوله

[سوره غافر (۴۰): آیات ۵۱ تا ۶۸]

[اشاره]

اِنَّا لَنَنْصِرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ اٰمَنُوا فِي الْحَيٰةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْاَشْهَادُ (۵۱) يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذِرَتُهُمْ وَ لَهُمُ الْعَذَابُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ الْاٰخِرَةِ (۵۲) وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسٰى الْهُدٰى وَ اَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرٰىئِيلَ الْكِتٰبَ (۵۳) هُدٰى وَ ذِكْرٰى لِأُولٰى الْاَلْبَابِ (۵۴) فَاصْبِرْ اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنبِكَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَ الْاِبْكَارِ (۵۵)

اِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطٰنٍ اَتَاهُمْ اِنْ فِي صُدُورِهِمْ اِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ اِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (۵۶) لَخَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضَ اَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَ لٰكِنْ اَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۵۷) وَ مَا يَسْتَوِي الْاَعْمٰى وَ الْبَصِيْرُ وَ الَّذِينَ اٰمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحٰتِ وَ لَا الْمَسِيْءُ قَلِيْلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ (۵۸) اِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيْهَا وَ لٰكِنْ اَكْثَرُ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ (۵۹) وَ قَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِيْ اَسْتَجِبْ لَكُمْ اِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِيْ سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دٰخِرِيْنَ (۶۰)

اللّٰهُ الَّذِيْ جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوْا فِيْهِ وَ النَّهَارَ مُبْصِرًا اِنَّ اللّٰهَ لَدُوْ فَضْلٍ عَلٰى النَّاسِ وَ لٰكِنْ اَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ (۶۱) ذٰلِكُمْ اللّٰهُ رَبُّكُمْ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ فَآتٰى تَوْفٰكُونَ (۶۲) كَذٰلِكَ يُؤْفِكُ الَّذِينَ كٰنُوْا بِآيٰتِ اللّٰهِ يَجْحَدُونَ (۶۳) اللّٰهُ الَّذِيْ جَعَلَ لَكُمْ الْاَرْضَ قَرَارًا وَ السَّمٰءَ بِنَآءٍ وَ صَوَّرَكُمْ فَاَحْسَنَ صُوْرَكُمْ وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبٰتِ ذٰلِكُمْ اللّٰهُ رَبُّكُمْ فَتَبٰرَكَ اللّٰهُ رَبُّ الْعٰلَمِيْنَ (۶۴) هُوَ الْحَيُّ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ فَادْعُوْهُ مُخْلِصِيْنَ لَهٗ الدِّيْنَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ (۶۵)

قُلْ اِنِّيْ نُهَيْتُمْ اَنْ اَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ لَمَّا جَاءَنِي الْبَيِّنٰتُ مِنْ رَبِّيْ وَ اَمَرْتُمْ اَنْ اُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعٰلَمِيْنَ (۶۶) هُوَ الَّذِيْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِيَبْلُغُوْا اَشْدٰكُمْ ثُمَّ لِيَكُوْنُوْا شُيُوْحًا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفٰى مِنْ قَبْلِ وَّ لِيَبْلُغُوْا اَجَلًا مُّسَمًّى وَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۶۷) هُوَ الَّذِيْ يُحْيِيْ وَ يُمِيْتُ فَاِذَا قُضِيَ اَمْرًا فَاِنَّمَا يَقُوْلُ لَهُ كُنْ فَيَكُوْنُ (۶۸)

[ترجمه]

ما یاری کنیم پیغامبران ما را و آنان را که بگریوندند در زندگانی نزدیکتر و آن روز که برخیزند گواهان.

آن روز که سود ندارد ظالمان را عذرشان، ایشان را لعنت باشد و ایشان را بود بدی سرای.
[۱۴۰-ر] و دادیم ما موسی را بیان و به میراث دادیم پسران یعقوب را کتاب.

- (۱). آج: بگزیوانی، ما: بگردانی، گا: کفایت کنید، آد: شما کفایت کنید و بگردانید.
(۲). گا، لا، افزوده: وجه.

صفحه : ۳۷

بیان و یادگار خداوندان عقل را.

صبر کن که وعده خدای درست است، و آمرزش خواه گناهت را، و تسیح کن سپاس خدای شبانگاه و بامدادان.
آنان که خصومت کنند در آیت‌های خدای بی حجتی که آمد به ایشان، نیست در دلهاشان مگر بزرگواری، نیستند ایشان رسیده «۱» به آن، پناه با خدای ده که او شنوا و بیناست.
آفریدن آسمانها و زمین مهمتر است از آفریدن مردمان، و لکن بیشتر مردمان ندانند.
راست نباشد کور و بینا و آنان که بگروند و کنند نیکیها و نه بد کردار، اندک اندیشه می کنند.
قیامت آمدنی است، نیست شکی در آن و لکن بیشتر مردمان ایمان نیارند.
گفت خدای شما: بخوانی «۲» مرا تا اجابت کنم شما را.
آنان که بزرگواری کنند از پرستش من، در شوند در دوزخ خوار [۱۴۰-پ].
خدای آن است که کرد برای شما شب تا بیارامی «۳» در او، و روز را بینام. خدای، خداوند فضل است بر مردمان و لکن بیشترینه مردمان شکر نمی کنند.
آن خدای است خداوند شما آفریدگار همه چیز. نیست خدای مگر او کجا می گردانند شما را!
چنین گردانند آنان را که

(۱). لا: رسنده.

(۲). بخوانی / بخوانید.

(۳). بیارامی / بیارامید.

صفحه : ۳۸

آیت‌های خدای را منکر باشند.

خدای آن است که کرد برای شما زمین را قرار گاه و آسمان را بنا، و صورت کرد شما را، نکو کرد صورتهای شما و روزی داد شما را از خوشیها، آن است خدای شما باقی که خدای جهانیان است.
او زنده‌ای است، نیست خدای مگر او بخوانی او را خالص بکرده، او راست طاعت، سپاس خدای را که خدای جهانیان است.
بگو مرا نهی کردند که پرستم آنان را که می پرستی «۱» شما از فرود خدای، چون آمد به من حجتها از خدای من و فرمودند مرا که تن بدهم خدای جهانیان را.
[۱۴۱-ر] او آن است که بیافرید شما را از خاک، پس از آب، پس از خون، پس بیرون آورد شما را خورد «۲»، پس تا بررسی به حال

مردی، پس تا باشی پیران. و از شما کس باشد که بمیرد از پیش آن و تا برسی به وقتی نام زد «۳»، و تا همانا بدانی. او آن است که زنده کند و بمیراند چون حکم کند کاری گوید او را: بباش، باشد.

قوله: إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا، حق تعالی گفت: ما نصرت کنیم رسولان خود را در دنیا.

عبد الله عباس گفت: به غلبه و قهر، کقوله: ... فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ «۴» إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ، وَإِنْ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ «۵» يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُّوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ «۳» و یوم یقوم الأَشْهَادُ، و آن روز که بایستند «۴» گواهان از پیغامبران و فریشتگان و مؤمنان. و «اشهاد»، جمع شاهد باشد، کناصر و انصار.

یوم لا ینفع الظالمین معذرتهم، آن روز که ظالمان را سود ندارد عذر خواستن ایشان، از آن جا که ملجا و مضطر باشند. و آیت دلیل است بر بطلان مذهب نجار و آنان که گفتند: در قیامت تکلیف باشد، چه اگر تکلیف بر جای بودی، کافران همه ایمان آوردندی و فاسقان توبت کردند و به موقع قبول افتادی و هیچ کس به دوزخ نشدی و خدای نگفتی، یوم لا ینفع الظالمین معذرتهم، و لَهُمُ اللَّعْنَةُ، و نصیب ایشان لعنت و طرد و راندن و دوری باشد از رحمت خدای تعالی. و لَهُمُ سُوءُ الدَّارِ، [۱۴۱- پ] و ایشان را «۵» بدی سرای، یعنی بدی منقلب و بازگشتن گاه «۶»، آن دوزخ است به جزا «۷» کرده باشد.

و لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَى، گفت: ما دادیم موسی را نبوت و بیان.

و أَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ، و چون موسی برفت، ما کتاب او که توریت است، میراث «۸» به بنی اسرائیل دادیم. هُدًی و ذِکْرًی، در محل نصب است بر حال. و «هُدًی» دوم «۹» لطف و بیان است، و ذِکْرًی، و یادداشت و تذکیری خداوندان عقل را، یعنی آنان که عقل استعمال کنند و خرد کار بندند.

آنکه رسول را گفت: فَاصْبِرْ، صبر کن بر رنج و ایذای ایشان. إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ، که وعده خدای تعالی درست است در آنچه گفت که دین تو اظهار کنم بر همه

(۱). آج، ما، گا، لا افزوده: در دنیا، آد: در دنیا اوقاتی.

(۲). ما: بر انگیزد، گا، آد: بر گمارد، لا: بگمارد.

(۳). سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۵۱.

(۴). ما: باستند.

(۵). ما، گا، آد، افزوده: باشد.

(۶). گا، آد: بازگشتن جای و.

(۷). ما، گا، لا، آد: به جزای آنچه.

(۸). ما، گا، لا، آد: به میراث.

(۹). ما، گا: دویم.

صفحه : ۴۰

دینها، و تو را ظفر دهم و نصرت کنم و دشمنانت را هلاک کنم. وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ، و آمرزش خواه از خدای برای گناهت، یعنی برای گناهی که امت با تو کردند. و اضافت کرد مصدر را با مفعول. وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ، و تسبیح کن به ذکر «۱» خدای تعالی و به شکر او، بشبانگاه و بامداد، یعنی شام «۲» و خفتن، و نماز بامدادی به پای دار.

و گفتند: بِالْعِشِيِّ، به شبانگاه، مراد بعد زوال است تا نماز خفتن با «۳» نماز شام و نماز پیشین و دیگر «۴» در او داخل باشد. و «۵»

بیامداد، تا تمامی پنج نماز بود.

إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ، آنگاه گفت: آنان که خصومت کردند و جدل و مناظره کنند در آیات خدای تعالی و در ابطال آن و دفع حجت ایشان، بغير سلطان، بی حجتی و بیستی که به ایشان آمد. إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ، در دلها «۶» نیست الا تکبری و ترفعی که ایشان به آن نرسند و خدای تعالی ایشان را ذلیل و مهین بکند در پیش تو. مجاهد گفت: مراد به «کبر»، حسد است، که در دل ایشان بود، بر رسول- علیه السلام- به نبوت. ما هُمْ بِبَالِغِيهِ، ایشان به آن نرسند و آن «۷» نیابند. فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ [۱۴۲- ر]، پناه با خدای ده از ایشان، که خدای تعالی شنوا و بیناست، شنواست به اقوال ایشان و داناست به احوال ایشان.

لَخَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ، بیان بکردیم که، هر کجا «لام ابتدا» باشد، جواب قسم بود، اما ظاهرا و إما مضمرا. مفسران گفتند: اینکه آیت و آن که پیش اینکه است، در جهودان آمد چون گفتند:

صاحب ما مسیح بن داود است، یعنی دجال که در آخر الزمان بیاید و جهان به دست گیرد، و آبهای عالم در دست او باشد، و او آیتی باشد از آیات خدای تعالی، اینکه آیت بفرستاد و گفت: فاستعذ بالله من فتنه الدجال، تو از فتنه دجال پناه با خدای ده که او شنواست و بیناست. آنگاه گفت: خلق آسمان و زمین مهتر است و بیشتر از خلق دجال و لکن بیشتر مردمان نمی دانند، یعنی جهودان که تبجح می کنند به دجال و با مؤمنان خصومت می کنند در امر دجال.

(۱). آج: به امر، گا: به حمد. [.....]

(۲). ما، گا، آد: نماز شام.

(۳). آج: و، گا، لا، آد: تا.

(۴). گا، لا، آد: پسین.

(۵). گا، آد، افزوده: الایکار.

(۶). ما، گا، لا، آد: دلهای ایشان.

(۷). ما، گا، لا، آد، افزوده: پایه.

صفحه : ۴۱

اسماء بنت زید بن سکین «۱» روایت کرد- و او دختر عم معاذ بود- گفت: جماعتی پیش رسول آمدند و او را پرسیدند از دجال. رسول- علیه السلام- گفت: پیش از خروج او سه سال باشد «۲» که خدای تعالی در سال اول ثلثی قطر آسمان باز گیرد و ثلثی نبات زمین. سال دیگر خدای تعالی، دو ثلث از باران آسمان باز گیرد و دو ثلث از نبات زمین. سال دیگر خدای تعالی، دو ثلث از باران آسمان باز گیرد و دو ثلث از نبات زمین. سال سدیگر «۳»، همه قطر از آسمان باز گیرد و همه نبات زمین تا همه جانواران و چهار پایان بمیرند.

ابو امامه الباهلی گفت: یک روز رسول- علیه السلام- خطبه می کرد و بیشترین از خطبه حدیث دجال بود و تحذیر از او و از فتنه او. آنگاه گفت: ایها الناس؟ بدانی که در زمین هیچ فتنه از فتنه دجال عظیمتر نیست و خدای تعالی، هیچ پیغامبر «۴» نفرستاد [۱۴۲- پ] و الا- ایشان امت خود را بترسانیدند «۵» از فتنه او، و من، آخر انبیام و شما آخر امتان، و لا- محاله «۶» در روز «۷» شما بیرون خواهد آمدن. اگر آنگاه آید که من بر جای باشم، من برای هر مسلمانی با او به حجت مجادلت کنم و خصومت، و اگر پس از من آید، باید که هر مسلمانی به حجت خود قیام نماید با او «۸»، و خدای تعالی خلیفت من است بر هر مسلمانی به نصرت بر او. آنگاه گفت: او از میان دو کوه بیرون آید، میان شام و عراق، آنگاه لشکر را از چپ و راست بفرستد. ای مسلمانان؟ بر جای باشی که

او اول دعوی نبوت کند گوید: من پیامبرم و از پس من پیغامبر نیست آنکه پس از آن دعوی خدایی کند، و او دیدنی باشد، و خدای را نتوان دیدن. و او اعور یک چشم باشد، و خدای شما اعور نیست. و بر میان چشمهای او نوشته باشد، چنان که هر مؤمن بخواند، که کافر است او. هر مؤمن که او را بیند، باید تا خوی «۹» در روی او افکند. او بهشت و دوزخی با خویشتن دارد، و دوزخ او بهشت باشد و بهشت او دوزخ. هر کس که به دوزخ او مبتلا شود، باید تا فواتح سورة الکهف بخواند و پناه با خدای دهد تا آتش بر او برد و سلام شود، چنان که بر ابراهیم. و از فتنه او باشد که شیاطین با او باشند. گفت: مدت ملک او چهل روز بود، روزی بود

(۱). ما: یزید، گا، آد: زید بن سکن، لا: یزید بن سکن.

(۲). ما: سه علامت است.

(۳). گا، لا، آد: سیم.

(۴). پیغامبر/ پیغامبر را.

(۵). ما: بترسانیدن.

(۶). ما، گا، لا، آد: لا محال او.

(۷). آج، ما، گا، لا، آد: روزگار.

(۸). ما: باؤ. [.....]

(۹). گا، آد: که آب دهن.

صفحه : ۴۲

که چند سالی بود و روزی بود که کمتر، و روزی بود چند ماهی و روزی کمتر، و روزی چند هفته‌ای و روزی کمتر، و روزی چند روزی و روزی کمتر. و آخر روزی از ایام او چندان باشد که شرر آتشی در پاره‌ای چوب گیرد چندان که مردی از دروازه شهر مدینه اندر رود به دروازه دیگر نرسیده باشد که شب در آید. هیچ زمین بنماند و الا او بر آن غالب شود و آن جا رسد، الا مکه و مدینه. هر گه که خواهد که قصد اینکه دو جایگاه کند، فریشته‌ای بیاید با تیغی کشیده [۱۴۳-ر] تا به قریب احمر آید عند مجتمع السیول بنزدیک منقطع السبخه. آنکه «۱» مدینه مزلزل «۲» شود زلزله‌ای و دو و سه «۳»، که هیچ منافق در مدینه بنماند الا بیرون شود. و آن روز را روز «خلاص» خوانند.

ام شریک گفت: یا رسول الله؟ مردم آن روز کجا باشند! گفت: به بیت-المقدس، دجال بیاید و حصار دهد آن را. و امام مردم آن روز مردی باشد صالح، وقت نماز بامداد قامت بکند و در نماز شود. چون او در نماز شود، عیسی- علیه السلام- از آسمان فرود آید. چون اینکه مرد او را بیند بشناسد او را، از محراب باز پس آید و عیسی را اشارت کند که پیش رو و نماز کن. او «۴» دست او گیرد و با محراب برد و گوید: تو اولیتری، تو نماز بکن. او نماز بکند و عیسی به او «۵» اقتدا کند. آنکه گوید: در شهر بگشایی. در شهر بگشایند و با دجال آن روز هفتاد هزار مرد جهود باشند همه با ساز و سلاح تمام و تیغها مجلی. عیسی- علیه السلام- به روی او بیرون شود، چون دجال در عیسی نگرد، گداخته شود چنان که ارزیز در آتش و نمک در آب. آنکه بگریزد و عیسی- علیه السلام- به دنبال او، آنکه عیسی- علیه السلام- گوید: جان از من کجا بری، که مرا بر تو ضربتی هست که تو از آن فایت نشوی.

آنکه او را بنزدیک باب شرقی دریابد، او را بکشد. و هر جهود که با او باشد چون از او بگریزد، در هر پس دیواری و داری و سنگی و چیزی که پنهان شود، خدای تعالی او را به آواز آرد که در پس من جهودی است و کافری هست. ای مسلمان؟ بکش او را، تا مسلمان بکشد او را. و عیسی- علیه السلام- هر کجا صلیبی باشد بشکند و خوکان بکشد، و خدای تعالی در آن وقت کینه از

دل همه مسلمانان بردارد تا با

(۱). آنگه، در اساس تکرار شده است.

(۲). گاء: متزلزل.

(۳). گاء، آد، افزوده: بار.

(۴). گاء، آد: عیسی.

(۵). آب: با او.

صفحه : ۴۳

یکدیگر دوست شوند. و خدای تعالی آفات موزیات بردارد تا اگر کسی دست در دهن مار کند، گزند نکند او را، و شیر، اگر کودکی تعرض او کند، گزندش نکند، و در میان [۱۴۳-پ] شتر «۱» همچنان گردد که سگ، و گرگ در میان گوسپندان همچنان نگاهبانی کند که سگ. و زمین جمله اسلام «۲» باشد و کفر ناچیز شود، ملک نباشد الا مسلمانان را. و زمین همچون طشتی «۳» رخام شود و نبات هم بر آن حد روید که در عهد آدم. و چندانی برکت باشد که از ناری «۴» چند کس بخورند، و بر اینکه جمله در اینکه خیر شرح دادیم «۵» هم آن است که در اخبار ما آمد که در عهد صاحب الزمان، و علی الخصوص حدیث امام صالح و تصدیق آن، فی قوله: ... أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِي الصَّالِحُونَ «۶» وَ مَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَ الْبَصِيرُ، بر سبیل مثل گفت: نابینا و بینا راست نباشد «۸» و مؤمنان با کافران بدکردار نیز راست نباشد. آنگه گفت: قَلِيلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ، کم اندیشه می کنند اینکه کافران اینکه حدیث را. و «ما» مصدریه است، ای قلیلا یذکرهم «۹». و شاید که زیادت بود و تقدیر آن بود که: تتذکرون تذکرا قلیلا. [۱۴۴-ر] آنگه مراد آن باشد که: لا یتذکرون قلیلا و لا کثیرا، چنان که گویند: قل ما رأیت

(۱). گاء، آد: مردم شیر، لا: شیر.

(۲). ما، افزوده: را.

(۳). لا:، طبقی.

(۴). گاء، آد: نانی چند کس سیر.

(۵). لا: و فی الجملة اینکه همه که در اینکه خبر شرح داد، آد: داد.

(۶). سوره انبیاء (۲۱) آیه ۱۰۵.

(۷). آج، ما، گاء، لا، آد: ندارد.

(۸). گاء، آد: یکسان نباشند. [...]

(۹). گاء، لا، آد: تذکرهم.

صفحه : ۴۴

مثله. و کوفیان، «تتذکرون» به «تا» خطاب خواندند و باقی قراء، به «یا» علی الخیر «۱» عن الغایب، و اینکه اختیار ابو عبیده «۲» است. إِنَّ السَّاعِيَةَ، قیامت. و برای آنش ساعت خواند تا مبالغت کرده باشد در قرب او به ما، یعنی انگار که اینکه ساعت است که تو در اویی. قیامت آمدنی است و شکی نیست در او، و لکن بیشتر مردمان باور نمی دارند.

وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ، خدای- جل جلاله- گفت: مرا خوانی تا شما را اجابت کنم. و گفتند: مرا پرستی و با من انباز مگویی تا بیامرم شما را. و ظاهر آیت بر قول اول است.

انس مالک روایت کرد که، رسول- علیه السلام- گفت: یکی از شما هر حاجت که دارد، باید تا از خدای خواهد تا آن قدر که اگر شمع نعلین گسسته شود در اصلاح آن به خدای استعانت کند. إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي، آنان که تکبر و ترفع کنند از عبادت من، در دوزخ شوند و ذلیل و مهین باشند.

نعمان بن بشیر گفت، از رسول- علیه السلام- شنیدم که گفت:

الدعاء هو العبادة

، دعا عبادت است، و اینکه آیت بخواند: وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ.

ابن کثیر و ابو جعفر خواندند: سیدخلون جهنم، به ضم «یا» و فتح «خا» علی ما لم یسم فاعله، و باقی قراء، «سیدخلون»، به فتح، «یا» و ضم «خا» علی اضافة الفعل الی فاعله. و قوله: داخرین، ای، صاغرین. و نصب او بر حال است.

اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لَتَسْكُنُوا فِيهِ، او آن خدای است که شب پدید کرد و بیافرید برای شما تا در او بیارامی «۳» و بیاسایی «۴» و النَّهَارَ مُبْصِرًا، و روز را بینا کرد، یعنی روز را روشن کرد، چنان که در او بینندگان چیزها بینند، من باب قولهم: لیل قائم و نهار صائم. إِنَّ اللَّهَ لَمُدُّو فَضْلَ عَلَي النَّاسِ، خدای تعالی، خداوند فضل و احسان [۱۴۴-پ] و نعمت است بر مردمان، و لکن بیشتر مردمان شکر نعمت او نمی کنند.

ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَآئِنِ تُوْفَكُونَ، گفت: او آن خدای است که آفریدگار همه چیزهاست و جز او خدایی نیست.

(۱). لا: خیرا.

(۲). لا، آد: ابو عبید.

(۳). بیارامی / بیارامید.

(۴). بیاسایی / بیاسایید.

صفحه : ۴۵

فَأِنِّي تُوْفَكُونَ، کجا می گردانند شما را و به کدام راه می برند شما را از اینکه حدیث! چنان که گفت: فَأِنِّي تَذَهَّبُونَ «۱» كَذَلِكَ يُؤْفِكُهُ الَّذِينَ كَانُوا بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ، گفت: چنین برگردانند آنان را که به آیات و دلایل «۲» ما انکار کنند.

اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ قَرَارًا، او آن خدای است که زمین را به قرارگاه شما کرد و آسمان را به سقف شما کرد. وَ صَوَّرَكُمْ، و شما را بنگاشت و نیکو «۳» نگاشت. وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ، و روزی داد شما را از طیبات و از طعامهای لذیذ خوش پاکیزه حلال. ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ، اوست آن خدای که خداوند و آفریدگار شماست.

فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ، متعالی است و باقی خداوند جهانیان.

هُوَ الْحَيُّ لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، او زنده و حی ذاتی باشد، حاصل بر صفتی که به آن صفت محال نبود که عالم و قادر باشد. لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، نیست خدایی جز او. فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ، بخوانی او را خالص بکرده عبادت برای او، یعنی او را پرستی و جز او را نه. و نصب او «۴» بر حال است از فاعل. الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، سپاس خدای را که خداوند جهانیان است.

قُلْ إِنِّي نُهِيتُ، آنکه گفت: بگوی ای محمد!؟ که مرا نهی کرده اند و زجر کرده اند از آن که آن را پرستم که شما او را می پرستی

بدون خدای. لَمَّا جَاءَنِي الْبُيِّنَاتُ مِنْ رَبِّي، چون به من آمد بینات و آیات و دلایل و معجزات از خدای من، و أَمَرْتُ، و مرا فرموده‌اند که، اسلام آرم [۱۴۵-ر] و تن بدهم «۵» و استسلام کنم خدای جهانیان را. و در اینکه آیت دلیل است بر آن که، خدای تعالی مرید طاعت «۶» است و کاره معاصی، برای آن که مرا به طاعت امر کرده است «۷» و از کفر و معصیت نهی کرده‌اند. و امر به ارادت امر شود، و نهی به کراهت، برای آن که صفت «۸» ایشان مشترک است میان امر و جز امر، و نهی و جز نهی. آنگه خلق را یاد داد نعمت او

(۱). سوره تکویر (۸۱) آیه ۲۶.

(۲). آج، ما: دلالات.

(۳). نیکوا/ نیکو.

(۴). گا، آد: مخلصین.

(۵). آج: دردهم.

(۶). گا، آد: طاعات.

(۷). ما، گا، لا، آد: کرده‌اند.

(۸). ما، گا، آد: صیغت.

صفحه : ۴۶

بر ایشان.

گفت: هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ، او آن خدای است که بیافرید شما را از خاک یعنی پدر شما را، آدم را «۱» که اصل شماست و شما از صلب اوئی «۲». ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ، آنگه شما را از آب منی بیافرید. و «نطفه»، فعله باشد من نطف الماء اذا قطر، و «فعله» بنایی است مستعمل در قطع اشیاء، كاللقمة و الاكلة و الغرفة و الزبرة و الجذوة و غیر ذلك. ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ، آنگه از خونی بسته. و اصلها، من علق بالشیء اذا تعلق به و منه العلق «۳» زره «۴» را از اینکه جا علق گویند که او آویزنده «۵» باشد.

ثُمَّ يَخْرِجُكُمْ طِفْلًا، آنگه بیرون آورد شما را از شکم مادر، و شما طفل بودی. و دیگر تأویل «۶» اینکه گفتند که: اخرج کل واحد منکم طفلاً، برای آن اطفال نگفت. و تأویل دیگر آن است که: اخرجها مخرج المصدر و اجراها مجراه. ثُمَّ لَتَبَلُّوْا اَشْدَّكُمْ، پس بررسی به اشد خود، و هو جمع «شد»، کود و اود، و شد ایضا: کفلس و افلس، و شده ایضا: کنعمه و انعم، یعنی به غایت برنایی، مجاهد گفت: سی سالگی تا به چهل سالگی. و بعضی دیگر گفتند: از بیست سالگی تا چهل «۷» سالگی، و مراد استکمال شدت و قوت است.

ثُمَّ لَتَكُونُوا شُيُوخًا، پس پیر شیوخوا، پس پیر شوی «۸». وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى مِنْ قَبْلٍ، و بعضی از شما آنان باشند که، ایشان را بمیرانند پیش آن که به «اشد» رسند. وَ لَتَبَلُّوْا اَجَلًا، و تا بررسی به وقتی که شما را نام زد کرده باشند. وَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ، و تا همانا شما عاقل شوی و چیزی بدانی.

هُوَ الَّذِي يُحْيِي [۱۴۵-پ] وَ يُمِيتُ، و او، آن خدای است که زنده کند مردگان را و بمیراند زندگان را. فَإِذَا «۹» فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُن فَيَكُونُ، او را گوید: بباش، بباشد. و «كان»، تامه است، یعنی موجود شو، آن چیز موجود شود.

(۱). ما، گا، لا، آد: ندارد. [.....]

- (۲). اویی / اویید.
- (۳). گا، آد، افزوده: الذی فی الماء.
- (۴). ما: ذره، لا: زلو، آد: زیلو.
- (۵). ما: او بریده.
- (۶). ما، گا، لا آد: یک تاویل
- (۷). ما، گا، لا، آد: به چهل.
- (۸). آج، ما، افزوده: و لام در هر دو جای لام عاقبت است، چه عرض صورت نبندد که غرض از خلق رسیدن باشد با پیری.
- (۹). اساس، آب: و اذا. با توجه به قرآن مجید تصحیح شد.

صفحه : ۴۷

قوله تعالی

[سوره غافر (۴۰): آیات ۶۹ تا ۸۵]

[اشاره]

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ أَنَّى يُصْرَفُونَ (۶۹) الَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ وَبِمَا أَرْسَلْنَا بِهِ رُسُلَنَا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۷۰) إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ (۷۱) فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ (۷۲) ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ (۷۳) مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا بَل لَمْ نَكُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئًا كَذَلِكَ يَضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ (۷۴) ذَلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ (۷۵) ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ (۷۶) فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَأِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِنَّا يُرْجِعُونَ (۷۷) وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْضِصْ عَلَيْكَ وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ فَضِيَ بِالْحَقِّ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ (۷۸) اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَنْعَامَ لِتَرْكَبُوا مِنْهَا وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ (۷۹) وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَلِتَبْلُغُوا عَلَيْهَا حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ (۸۰) وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَأَيَّ آيَاتِ اللَّهِ تُنْكِرُونَ (۸۱) أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَأَثَارًا فِي الْأَرْضِ فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۸۲) فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۸۳) فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدَّةً وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ (۸۴) فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتَ اللَّهُ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ (۸۵)

[ترجمه]

نبینی آنان را که خصومت می کنند در آیت‌های ما، چگونه! می گردانند ایشان را!
 آنان که دروغ داشتند کتاب و آنچه فرستادیم به آن رسولان ما را، باشد که بدانند.
 چون غلها در گردن‌هاشان بود و زنجیرها می کشند ایشان را.

در آب جوشاننده «۲»، پس در آتش می‌تابند ایشان را.

پس گویند ایشان را: کجاست آنچه شما انباز می‌گرفتی!

از فرود خدای، گویند: گم شدند از ما، بل نخواندیم ما از پیش آن چیزی، همچنین عذاب «۳» کنند کافران را. اینکه، به آن است که شما شادمانه بودی در زمین بناحق و به آنچه بطر کردی.

در روی به درهای دوزخ همیشه آن جا، بد جایی است متکبران را.

[۱۴۶-ر] صبر کن که وعده خدای حق است اگر با تو نمایم بهری از آنچه وعده می‌دهیم ایشان را یا وفات دهیم تو را، با ما آرند ایشان را.

بفرستادیم پیغامبرانی از پیش تو، از ایشان کس بود که قصت او بر تو گفتیم، و از ایشان بود که نگفتیم بر تو. و نیست هیچ پیغامبر «۴» که بیارد حجتی الا به فرمان خدای. چون آید فرمان خدای، حکم کنند به راستی، و زیانکار

(۱). ما، لا، آد: کجا.

(۲). ما، لا: جوشاننده.

(۳). ما، لا: گمراه.

(۴). پیغامبر / پیغامبر را.

صفحه : ۴۸

شوند آن جا باطل کاران.

خدای است آن که کرد برای شما چهارپایان را تا برنشینی از آن و از آن بخوری.

و شما را در آن سودهاست و تا برسی بر آن به حاجتی که در دل‌های شما باشد، و بر آن و بر کشتی می‌نهند «۱» شما را.

«۲»، باز نمایند «۳» شما را آیت‌های او، به کدام آیت‌های خدای انکار می‌کنی!

نمی‌روند در زمین تا بنگرند که چگونه بود عاقبت آن که از پیش ایشان بودند بیشتر از ایشان و سخت «۴» به زور و اثرها در زمین نگریزاید «۵» از ایشان آنچه کرده بودند.

[۱۴۶-پ] چون آمد به ایشان پیغامبر ایشان به حجت‌ها، شاد شدند به آنچه نزد ایشان بود از دانش، و برسید به ایشان آنچه آنان افسوس می‌داشتند.

چون دیدند عذاب ما، گفتند: بگرویدیم به یک خدای و کافر شدیم به آنچه انباز می‌گرفتیم به او.

سود نداشت ایشان را ایمانشان چون بدیدند عذاب ما، نهاد خدای است آنچه گذشت در بندگانش و زیانکار شوند آن جا کافران.

قوله: أَلَمْ تَرِ إِلَى الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ، گفت: نمی‌بینی ای محمّد آنان را که خصومت و جدل می‌کنند در آیات خدای تعالی، یعنی در ابطال آن.

(۱). ما: بردارند.

(۲). اساس: ینکرون، با توجه به قرآن مجید تصحیح شد. [.....]

(۳). ما: باز نماید، لا: می‌نماید.

(۴). سخت / سخت‌تر، ادغام دو حرف همجنس در یکدیگر، دیگر نسخه بدله‌ها: سخت‌تر.

(۵). لا: بنگزیرانید که بر متن مرجح می‌نماید.

صفحه : ۴۹

أَنِّي يُصْرَفُونَ»^۱، چگونه»^۲ می‌گردانند ایشان را؟ یعنی چه سبب است که ایشان از آیات خدای می‌برگردند؟ صورت استفهام است و مراد تقریر و توییح کافران، و مورد کلام تعجب است از برگشتن ایشان با چندین دلایل و حجج، برای آن به فعل ما لم یسم فاعله از او خبر داد.

الَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ، محل «الَّذِينَ»، جر است برای آن که بدل «الَّذِينَ» اول است، آنان که کتاب خدای را بدروغ دارند. وَ بِمَا أَرْسَلْنَا بِهِ، و به آنچه رسولان به آن فرستادیم از آیات. آنگه بر سیل تهدید گفت: بدانند آنچه می‌کنند، یعنی جزای آن بینند و کیفر آن بکشند.

إِذِ الْأَغْلَالِ فِي أَعْنَاقِهِمْ، آنگه که غلها در گردنهای ایشان باشد و سلسله‌ها و زنجیرها. يُسْحَبُونَ، و ایشان را می‌کشند در آب تافته»^۳. در خبر است که، اگر غلی از غله‌های دوزخ بر کوهی نهند که از آن عظیم‌تر نباشد، همه سنگ بسوزد تا به آب سیاه رسد [۱۴۷-ر]. یعلی بن منیه گفت به اسنادش از رسول- علیه السلام- که او گفت: خدای تعالی در دوزخ ابری سیاه بدارد»^۴ و اهل دوزخ را گوید، شما را چه آرزوست! ایشان گویند: آبی سرد. خدای تعالی بفرماید تا از آن ابر، غلها و سلسله‌ها بیارد به جای باران. آن بندها بر سر بند ایشان بند»^۵ شود و غل بر غل»^۶ نهاده شود. آنگه از آن ابر آتش بیارد و دوزخ گرم‌تر شود.

ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ، پس، در دوزخ بتابند ایشان را. گفتند: ایشان را هیزم دوزخ کنند و بسوزند.

ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ، پس گویند ایشان را: أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ، کجا اند آن بتان که شما ایشان را به انباز او کردی و عبادت کردی او را بدون خدای تعالی!

قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا، گویند: گم شد»^۷ از ما و امروز سودی نمی‌کند»^۸ ما را. بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئًا، تا پنداری ما خود چیزی را نخواندیم و عبادت نکردیم، یعنی که امروز هیچ غنا و کفاف»^۹ نکردند ما را با»^{۱۰} خود، آن عبادت ما ناچیز شد و بی‌ثمرت

(۱). اساس: تصرفون، با توجه به قرآن مجید تصحیح شد.

(۲). ما، گا، لا: کجا.

(۳). لا: گرم.

(۴). ما، گا، لا: برآرد.

(۵). آج: غل.

(۶). آج: بند بر بند.

(۷). آد: گم شدند.

(۸). آج: نمی‌کنند، آد: نمی‌دارد.

(۹). لا: کفایت.

(۱۰). گا، لا، آد: تا.

صفحه : ۵۰

مانند. حسن»^۱ بن الفضل گفت: معنی آن است که هیچ نکردیم، یعنی هیچ منع»^۲ نکرد ما را. كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ، خدای

تعالی همچنین گمراه کند کافران را از معبودان خود و از راه بهشت.

ذَلِكُمْ بِمَا كُنتُمْ، گفت: اینکه عذاب و نکال بر شما از آن است که: تَفَرَّحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ، شما بطر کردی در زمین بناحق، و به آنچه «۳» شما نشاط کردی و به نشاط مشغول بودی. و گفتند: اول به معنی خرمی است، یعنی بناحق و کارهای باطل و عبادت اصنام شادمانه بودی و بطر کردی. و گفتند: هر دو یکی است و تکرار برای اختلاف لفظ کرد، کالنأی و البعد و المین و الکذب.

ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا، گفت: در شوی به درهای دوزخ و آن جا همیشه باشی. و نصب «خالدین» بر حال است، [۱۴۷- پ] و عامل در او مقدر، و التقدير، (فاقیموا) «۴» و البثوا، برای آن که در حال دخول، خلود نباشد. فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ، بد جای است متکبران را دوزخ، و مخصوص بالذم [از کلام بیفگند] «۵» لدلالة الكلام عليه.

فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ، گفت: صبر کن ای محمد بر مشقت تکلیف و بر ادای شریعت و رسالت به قوم، که وعده‌ای که خدای تو را کرد به نصرت و ظفر، حق است و درست. فَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي، که اگر ما به او «۶» نماییم بعضی آنچه ایشان را وعده داده‌ایم از عذاب، أو نَتَوَفَّيَنَّكَ، یا وفات دهیم تو را و با جوار رحمت خود بریم، مرجع ایشان با ما خواهد بود، و ایشان از عذاب ما جان نخواهند بردن. و «فا»، جواب شرط است و «ما»، زیادت است و تا «او» نباشد، نون تأکید در شرط نیارند، نظیره، و إِمَّا تَخَافَنَّ «۷» فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ «۸» و لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ، گفت: ما پیش از تو پیامبران فرستادیم. مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ، بهری از ایشان آنند که ما قصت ایشان گفتیم

(۱). گا، لا، آد: حسین. [.....]

(۲). آج: منفعت، گا، لا، آد: نفع.

(۳). ما: با آنچه.

(۴). ما، گا، لا، آد: و اقیموا.

(۵). اساس، آب، آج ندارد، به قیاس سایر نسخه‌ها و با توجه به سیاق عبارت افزوده شد.

(۶). ما، گا: با تو، لا: به تو.

(۷). سوره انفال (۸) آیه ۵۸.

(۸). سوره زخرف (۴۳) آیه ۴۱، «فاما...».

صفحه : ۵۱

بر تو، و بعضی آن که نگفتیم. وَ مَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ، و هیچ پیغامبر را نباشد و خود نتواند که آیتی و دلالتی آرد الا به فرمان خدای تعالی. فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ، چون فرمان خدای درآید، حکم بکنند به حق و درستی. وَ خَيْرَ مَثْوًى لَكَ الْمُبْطِلُونَ، و باطل کاران آن جا زیان کار شوند.

اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَنْعَامَ، گفت: او آن خدای است که بیافرید برای شما چهار پایان، از اسب و شتر و خر و گاو و گوسپند تا بهری از آن بر نشینی که نشستی باشد و رکوب را شاید، و بهری از آن می خوری که خوردن را شاید.

و لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعٌ، و شما را در اینکه چهار پایان منافی و سودهایی است. و هی جمع «منفعة»، و آن مصدر است چون: «نفع»، الا انه جعل اسما ثم جمع. و قيل:

[۱۴۸- ر] اراد به موضع النفع، فلهذا جمع على منافع لان المصدر لا يثنى ولا يجمع.

و لَتَبْلُغُوا عَلَيْهَا حَاجَةً، و تا بر اینکه چهار پایان به حاجتی رسی که شما را در دل بود از تجارت و حج و زیارت و کارهایی که باشد

دینی و دنیایی، و مثله قوله: وَ تَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَى بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بِالْغَيْهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ «۱» وَ عَلَيهَا وَ عَلَي الْفُلْكِ تَحْمَلُونَ، و شما را بر اینکه چهارپایان و برکشته‌ها حمل می‌کنند و می‌نشانند، و مثله قوله: ... وَ حَمَلْنَا هُمْ «۲» أَنَّهُ عَلَى أَنَّهُ عَلِيٌّ. وَ يُرِيكُمْ، و خدای تعالی با شما می‌نماید آیات و ادلت و حجج خویشتن. فَأَيَّ آيَاتِ اللَّهِ تُنْكِرُونَ «۴» أَ فَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ، گفت: نمی‌روند در زمین تا بنگرند که چون بوده است عاقبت آنان که پیش ایشان بوده‌اند. كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ، بیش «۷» ایشان بوده‌اند و سخت قوت‌تر و آثار در زمین. و نصب هر دو بر تمیز است. فَمَا أُغْنِي عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ، بنگرینانید «۸» از ایشان آنچه ایشان کسب کرده بودند. و «ما» موصوله است،

(۱). سوره نحل (۱۶) آیه ۷.

(۲). اساس، آب، آج: ما، گا: و حملناکم که با توجه به قرآن تصحیح شد.

(۳). سوره اسراء (۱۷) آیه ۷.

(۴). اساس: ینکرون.

(۵). ما، لا: آیت.

(۶). اساس: به خدای، به قیاس نسخه آج، تصحیح شد.

(۷). ما، آد: بیش از. [.....]

(۸). ما: بنگردانند، لا: بنگزیرانید، گا، آد: سود نکرد.

صفحه : ۵۲

یعنی مال مکتسب ایشان، و گفتند: مصدری است یعنی کسبهم.

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ، چون پیغامبران ایشان بایشان «۱» آمدند با حجتها، فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ، خرم شدند به آن علم که بنزدیک ایشان بود.

مجاهد گفت: آن اعتقاد جهل بود که ایشان کرده بودند که ما به از ایشان ایم و ما به از ایشان دانیم، و ما را بعث و نشور و حساب و عقاب نخواهد بودن. و اعتقاد کردند که اینکه اعتقاد علم است. آنگه آن را بر سیل مجاز علم خوانند، چنان که گفت: ... حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةً «۲» ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ «۳» وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ، و به ایشان رسید آنچه به آن استهزا می‌کردند از وعده عذاب. و در اینکه وجه تعسفی هست، لما فيه من حذف ما لا دلالة في الكلام على حذفه، و لولاه لكان وجهها لطيفا.

فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا، چون کافران [عذاب] «۶» ما بدیدند، قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدَهُ، گفتند: ایمان آوردیم به یک خدای و کافر شدیم به آنچه شرک می‌آوردیم به آن، یعنی به بتان کافر شدیم. و نصب «وحده»، بر مصدری است محذوف الزوايد، که کلام بر او دلیل می‌کند، لا من لفظ الفعل، و التقدير في قوله «آمنا» ای، وجدناه توحيدا. ثم حذف الفعل و اضاف المصدر الى الفاعل، كوعد الله و كتاب الله و صبغته الله.

فَلَمْ يَكْ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا، ایشان را ایمان سود نداشت چون عذاب ما به ایشان آمد، برای آن که عند نزول عذاب و معایت عذاب ملجأ «۷» شدند و ایمانی

(۱). آج: با ایشان.

(۲). سوره شوری (۴۲) آیه ۱۶.

(۳). سوره دخان (۴۴) آیه ۴۹.

(۴). گا، آد، افزوده: که.

(۵). آج، ما: فعملوا.

(۶). در اساس با قلمی متفاوت از متن افزوده شده است.

(۷). لا، افزوده: و مضطر.

صفحه : ۵۳

که در حال الجا و اضطرار آرند، موقعی ندارد. شِئْتِ اللّٰهِ الَّتِي قَدْ خَلَّتْ فِي عِبَادِهِ «۱» قَدْ خَلَّتْ، قد «۴» مضت و سبقت، سابق شده است. وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ، و زیانکار شدند آن جایگاه و عند آن حال کافرانی که بر باطل بودند به حصول عقاب ایشان و فوت ثواب از ایشان- نعوذ بالله من تلك الحال «۵».

(۱). اساس، آب: عبادی، با توجه به قرآن تصحیح شد.

(۲). اساس: لمن، به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

(۳). ما: تعالی.

(۴). ما، گا، لا، آد: ای.

(۵). آج، الحاله، لا، افزوده: و بالله التوفیق.

صفحه : ۵۴

(سورة السجدة «۱»)

اینکه «۲» سورت مکی است، و پنجاه و چهار آیت است در عدد کوفیان، و سه در عدد حجازیان، و دو در عدد بصریان و شامیان. و هفتصد و نود و شش کلمت است و سه هزار و سیصد و پنجاه حرف است. و در خبر است که، هر که او سورت «حم المصایح» بخواند، به عدد هر حرفی، ده حسنت بنویسند او را.

[سوره فصلت (۴۱): آیات ۱ تا ۲۵]

[اشاره]

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حم (۱) تَنْزِیْلٌ مِّنَ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ (۲) كِتَابٌ فُصِّلَتْ آیَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِیًّا لِّقَوْمٍ یَعْلَمُونَ (۳) بَشِیْرًا وَ نَذِیْرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا یَسْمَعُونَ (۴)

وَ قَالُوا قُلُوبُنَا فِیْ أَكْثَرِهِ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَیْهِ وَ فِیْ آذَانِنَا وَقْرٌ وَ مِن بَیْنِنَا وَ بَیْنِكَ حِجَابٌ فَأَعْمَلْ إِنَّا عَامِلُونَ (۵) قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ یُوحِیْ إِلَیَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَاسْتَقِیْمُوا إِلَیْهِ وَ اسْتَغْفِرُوهُ وَ وِیْلٌ لِّلْمُشْرِكِیْنَ (۶) الَّذِیْنَ لَا یُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ (۷) إِنَّ

الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (۸) قُلْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ لِلَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ (۹)

وَجَعَلَ فِيهَا رِوَاسِيًّا مِنْ فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سِوَاءَ اللَّسَائِلِينَ (۱۰) ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ (۱۱) فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرًا وَزَيْنًا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَحِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (۱۲) فَإِنِ اعْرَضُوا فَعَلْنَا صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ (۱۳) إِذِ جَاءَتْهُمْ الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً فَإِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ (۱۴)

فَأَمَّا عَادُ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ (۱۵) فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصِيرًا فِي أَيَّامٍ نَحِسَاتٍ لِنُذِيقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَىٰ وَهُمْ لَا يُنصَرُونَ (۱۶) وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ فَأَخَذَتْهُمُ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۱۷) وَنَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ (۱۸) وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ (۱۹)

حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاؤَهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲۰) وَقَالُوا لَوْلَا جِئِدْنَاهُمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲۱) وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَوُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ (۲۲) وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۲۳) فَإِن يَصْبِرُوا فَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ وَإِن يَسْتَعْتِبُوا فَمَا هُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ (۲۴)

وَ قَيضْنَا لَهُمْ قُرْنَاءَ قَرِينَاتٍ لَّهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّةِ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ (۲۵)

[ترجمه]

«۳» به نام خدای بخشاینده بخشایشگر.

فرستادن «۴» از خدای بخشاینده بخشایشگر.

کتابی که گزارش دادند آیات او را، قرآنی تازی برای گروهی که دانند.

بشارت دهنده و ترساننده «۵»، برگردیدند بیشترینه ایشان، ایشان بنشنوند.

[۱۴۹] و گفتند دل‌های ما در غلافها است از آنچه تو ما را می‌خوانی با آن و در گوشه‌های ما گرانی است. و از میان ما و میان تو

حجاب

(۱). آج: حم سجده، ما: حم السجده، آد: السجده. نام اینکه سوره در برخی قرآنها چاپی فصلت می‌باشد. [.....]

(۲). ما، گا، آد: بدان که اینکه.

(۳). آج، افزوده: اسم سورت است یا غیر آن.

(۴). ما، لا: فرستادنی.

(۵). ما: بیم کننده.

بگوی که من آدمی ام چون شما، وحی کنند به من که خدای شما یک خدای است، راست باشی با او و آمرزش خواهی از او. و
وای بر مشرکان؟
آنان که ندهند زکات و ایشان به آخرت کافر باشند.
آنان که بگرویدند و کردند کارهای نیک، ایشان را «۱» مزدی ناکاسته.
بگو شما کافر می‌شوی به آن که آفرید زمین در دو روز، و می‌کنی او را همتایان، او خدای جهانیان است.
و کرد در زمین کوهها بر جای از بالای آن و برکت کرد در او. و بینداخت «۲» در او قوت‌های آن در چهار روز راست پرسندگان را.
پس قصد کرد به آسمان و آن دودی بود، گفت آن را و زمین را که:
بیایی بطاعت یا بکراهت. گفتند: آمدیم طاعت دار.
[۱۵۰-ر] تمام کرد آن را هفت آسمان در دو روز وحی کرد در هر آسمانی فرمان او «۳». بیاراستیم آسمان نزدیکتر به چراغها و
نگاه داشتن، آن انداخت خدای غالب داناست.
اگر برگرداند، بگوی بترسانیدم شما را از صاعقه‌ای چون صاعقه عاد و ثمود.

(۱). ما، افزوده: باشد، لا: راست.

(۲). ما: به اندازه کرد.

(۳). ما: کار آن.

صفحه : ۵۶

چون آمدند به ایشان پیغامبران از پیش ایشان و از پس ایشان که نپرستی الا خدای را، گفتند: اگر خواهد خدای ما بفرستد «۱»
فریشتگان را، که ما به آنچه فرستادند شما را به آن، کافریم.
اما عاد «۲»، بزرگواری کرد در زمین بنا حق و گفتند: کیست سخت‌تر از ما بقوت! نمی‌بینند که آن خدای که بیافرید ایشان را، او
سخت‌تر است از ایشان بقوت، بودند به آیات ما انکار کردند «۳».
بفرستادیم بر ایشان بادی سخت در روزهای شوم تا بچشانیم ایشان را عذاب نکال در زندگانی نزدیکتر «۴» و عذاب سرای باز پسین
بنکال‌تر باشد و ایشان را یاری نکند.
[۱۵۰-پ] و اما ثمود، ما هدایت دادیم ایشان را برگزیدند کوری بر راه راست. بگرفت ایشان را صاعقه عذاب خوار کن «۵» به
آنچه کرده بودند.
برهانیدم آنان را که بگرویدند و پرهیز- کار بودند.
و آن روز که جمع کنند دشمنان خدای را به دوزخ، ایشان «۶» رفع کنند.
تا آن که آیند به آنجا گواهی دهند بر ایشان گوششان و چشم‌هایشان و پوست‌هایشان به آنچه کرده باشند.

(۱). ما: فرو فرستد، لا: بفرستادی.

(۲). لا: عادیان.

(۳). ما: انکار کرده، لا: جحود کننده.

(۴). لا: رسوایی در حیات دنیا.

(۵). ما: خوار کننده، لا: خواری.

(۶). ما، لا: ایشان را.

صفحه : ۵۷

گویند پوستهای خود «۱» را چرا گواهی دادی بر ما!

گویند: به آواز «۲» آورد ما را آن خدای که به آواز آورد همه چیز را و آفرید شما را نخست بار، و با او برند شما را. و شما خود را پوشیده نداشتی از آن که گواهی دهند بر شما گوشتان و نه چشمتان و نه پوستهاتان و لکن گمان بردی که خدای نداند بسیاری از آنچه شما می‌کنی.

و آن گمان شماست آن که بردی گمان «۳» به خدایتان که به هلاک کرد شما را، در روز آمدی «۴» از زیانکاران.

[۱۵۱-] اگر صبر کنند، دوزخ مأوای ایشان است، و اگر عذر خواهند، نیستند ایشان از خشنود کردگان «۵»

بجهانیدیم برای ایشان همسرانی، بیاراستند برای ایشان آنچه پیش ایشان است و آنچه پس ایشان است. و واجب شد بر ایشان گفتار در امتانی که گذشت «۶» از پیش ایشان از جن و انس «۷»، که ایشان بودند زیانکاران.

قوله تعالی: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

بعضی کوفیان گفتند: «حم»، در محل رفع است به ابتداء، و «تنزیل»، خبر اوست، یعنی هذه السورة تنزیلٌ مِنْ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. و بعضی دیگر گفتند: محلی نیست «حم» را از اعراب، و «تنزیل» مرفوع است به خبر مبتدای محذوف، ای، هذا القرآن تنزیلٌ مِنْ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، اینکه قرآن تنزیل است، یعنی منزل است - چنان

(۱). اساس: خویش، به قیاس نسخه لا، تصحیح شد. [...]

(۲). ما، لا: سخن.

(۳). بردی گمان / بردید گمان.

(۴). آمدی / آمدید.

(۵). ما، لا: معذوران.

(۶). ما، لا: گذشتند.

(۷). ما: پری و آدمی.

صفحه : ۵۸

که بیان کردیم - از خدای بخشنده بخشاینده. و تفسیر «رحمن» و «رحیم»، به استقصا برفتست در اول کتاب. کتابه بدل تنزیل است، اینکه تنزیل، کتابی است که آیات او مفصل و مبین کرده‌اند. قُرْآنًا عَرَبِيًّا، نصب او بر حال است از «فصلت»، و اینکه اولتر است از دگر وجوه. و گفتند «۱»: مصدر است، لا من لفظ الفعل. و گفتند: نصب «۲» بر مدح است. و گفتند: علی اعاده الفعل، ای، فصلنا قرانا. و گفتند: علی اضممار فعل، ای، ذکرنا «۳» و انزلنا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ، برای قومی که دانند. قرآن برای دانا و نادان فرود آمد و لکن تخصیص کرد ایشان را به ذکر، برای آن که ایشان منتفع باشند به آن، بَشِيرًا وَ نَذِيرًا، صفت قرآن است، یعنی قرآنی است به لغت عرب، بشارت دهند [۱۵۱-پ] و ترساننده. فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ، گفت: بیشترین این که مردمان که قرآن بایشان «۴» فرستادند، عدول کردند «۵» از او و برگشتند. فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ، ایشان نمی‌شنوند «۶» شنودنی که منتفع شوند به آن.

وَقَالُوا، گفتند یعنی مشرکان مکه: قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ، دل‌های ما در غلاف است از اینکه که تو ما را به آن دعوت می‌کنی، یعنی نمی‌توانیم بدانستن، و آن پوشش و غطا منع می‌کند ما را از آن که چیزی بدانیم. و «اکنه»، جمع کنان باشد، و «کنان» و «کنانه» تیر دان باشد. وَ فِي آذَانِنَا وَقْرٌ، و در گوش «۷» ما گرانی است و آنچه «۸» تو می‌گویی، نمی‌توانیم شنیدن. و اینکه نوعی جبر است که گفتند اینکه مشرکان. و گفتند: اینکه، برای قطع طمع رسول گفتند، تا رسول طمع ببرد از ایمان ایشان. وَ مِنْ بَيْنِنَا وَ بَيْنَكَ حِجَابٌ، و از میان ما و تو حجابی مانع است، هم به اینکه معنی که ما دعوت نمی‌توانیم شنیدن، و گفتند: معنی آن است که میان ما و تو در دین خلافتی هست نه بسیار «۹» و تفاوت قولی عظیم، آنکه آن را به «حجاب» مانع «۱۰»

(۱). ما: و وجه دگر گفتند که.

(۲). ما، افزوده: او.

(۳). آج، ما، افزوده: قرانا.

(۴). ما: با ایشان.

(۵). ما، لا، افزوده: اعراض کردند و، گا، آد: اعراض نمودند و.

(۶). آج، ما، لا، آد، افزوده: یعنی گوش، او نمی‌کنند و نمی‌شنوند.

(۷). ما: گوشها.

(۸). ما، گا، آد: از آنچه، لا: از آن که. [.....]

(۹). آج، ما، گا، لا، آد: هست بسیار.

(۱۰). در نسخه اساس روی اینکه کلمه با قلمی متفاوت از متن «مانند» نوشته شده است.

صفحه : ۵۹

کرد از اجتماع ایشان بر یک کلمت. [احوال اینکه کافران در اینکه گفتار از دو بیرون نیست: یا اینکه بر سبیل حقیقت گفتند، و حقیقت خواستند، یا بر توسع و مجاز و مبالغه، اگر حقیقت خواستند، جبر مطلق است. هم اینکه مقاله که به جبر می‌گوید «۱»، و اگر بر توسع گفتند و مبالغه خواستند نیست که ما در تأویل آیاتی که مثل اینکه است، من قوله: حَتَّمِ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ «۲» جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً... «۳» فَاعْمَلْ إِنَّا عَامِلُونَ، تو بر دین خود کار کن که ما بر دین خود کار خواهیم کردن، و مثله قوله: لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينٌ «۶» و گفتند: معنی آن است که، آنچه توانی «۷» کردن در اهلاک و ابطال «۸» ما بکن که ما هم چنین خواهیم کردن در حق تو. آنکه حق تعالی - چون ایشان اقتراحات و انواع تحکم و تعنت از حد ببردند - گفت: بگوی ای محمد!؟ که من دعوی خدایی نمی‌کنم.

إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ، من آدمی‌ام همچون شما از روی خلقت و همچون شما قادرم به قدرت، بیش از آن نیست که وحی می‌آید به من و وحی بر من انزله می‌کنند که، خدای شما یک خدای است، استقامت کنی او را [۱۵۲-] و در دین او راست باشی و از او آمرزش خواهی گناهیانی را که کرده‌ای. آنکه گفت: وای بر آن مشرکان که زکات ندهند و به قیامت ایمان ندارند؟ آیت دلیل است بر آن که کفار با اصرار بر کفر متعبدند به شرایع، که خدای تعالی مشرکان را ملامت کرد و مذمت به منع زکات. و انما «۹» تخصیص زکات او «۱۰» میان دگر عبادات برای آن کرد که، مردم بیشتر مجبول و مطبوع‌اند بر شح نفس، اگر چه به عبادات دیگر از نماز و روزه و حج تن در می‌دادند، زکات بر ایشان سخت می‌آمد. و آن کس که گفت: لا- يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ، معنی آن است که: لا- یؤمنون بوجوبها، اینکه خلاف ظاهر است و تکراری است که در او

فایده‌ی نیست، برای آن که اینکه داخل

- (۱). گا، آد: هم اینکه است مقاله که مجبران می گویند.
- (۲). سوره بقره (۲) آیه ۷.
- (۳). سوره انعام (۶) آیه ۲۵.
- (۴). گا، آد، افزوده: اهل.
- (۵). اساس، آب، لا: افتادگی دارد، از آج، افزوده شد.
- (۶). سوره کافرون (۱۰۹) آیه ۶.
- (۷). ما: تو دانی.
- (۸). ما، گا: ما و ابطال کار ما، آد: ابطال ما کار.
- (۹). آج، ما، گا: اما.
- (۱۰). آج، ما، گا، لا: از.

صفحه : ۶۰

بود فی قوله: لِلْمُشْرِكِينَ، که آن که مشرکان باشد «۱» به وجوب زکات و هیچ عبادت ایمان ندارد. و نیز ذکر «۲» آن که بزرگان ایشان را انفتی بود از اینکه، و اگرچه در ایشان سخایی «۳» بود، برای آن که اینکه چون جزیتی می شناختند از اینکه استنکاف کردند که عاملی و مستخرجی بیاید «۴» و موکل باشد و مالی معین هر سال از ایشان بقهر و رغم بستاند و بخواهد از ایشان. و از اینکه جا گفت رسول - علیه السلام -:

الزكوة قنطرة الاسلام، من عبرها نجا

، گفت: زکات پل مسلمانی است، هر که بر او بگذرد نجات یابد. و از اینکه جاست که اهل رده گفتند در عهد ابو بکر از پس مرگ رسول - علیه السلام -:

۵ «اما الصلاة، فنصلي و اما الزكوة فلا تغصب» اموالنا

، گفتند: نماز کنیم و لکن رها نکنیم تا مال ما به غضب بردارند [بعضی صحابه گفتند: بساز با ایشان تا به یک بار مرتد نشوند، رها کن تا نماز می کنند و زکات ندهند]. «۶» ابو بکر گفت: و الله لا افرق بين شيئين «۷» جمع الله بينهما و الله لو منعوني عقالا مما فرض الله و رسوله لقاتلتهم عليه، [۱۵۲-پ] گفت: به خدای که جدا «۸» نکنم میان چیزی «۹» که خدای جمع کرد میان آن، یعنی نماز و زکات. و به خدای که اگر پای بند اشتی از شتری باز گیرند از آنچه خدای فرموده است، با ایشان قتال کنم بر آن.

و آنچه گفتند، از آنچه «۱۰» زکات نفس خواست و هی کلمة الاخلاص، گفتن: لا اله الا الله، و آنچه گفتند: نفقت و صدقت است و مانند اینکه اقوال، همه عدول است از ظاهر، و بی ضرورتی عدول کردن از ظاهر روا نباشد. پس بر اینکه جمله تقدیر «۱۱» کردیم، آیت دلیل است بر آن که کفار متعبدند به زکات دادن - و الله ولی التوفيق.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ، گفت: آنان که ایمان آرند و عمل صالح کنند، ایشان را مزدی بود بی نقصان. و «المن»، النقص و منه المنون للموت، لانه ينقص الناس و الحيوان. عبد الله عباس گفت: غیر مقطوع.

- (۱). آج: مشرک باشند، ما، گا، لا، آد: مشرک باشد.

- (۲). آج، گاه، آد: دیگر، ما: اگر. [...].
- (۳). گاه، آد: سخاوتی.
- (۴). آج، ما، گاه، لا، آد: بیاید.
- (۵). ما، گاه، لا: یغصب.
- (۶). اساس، آب، لا: ندارد، از ما، افزوده شد.
- (۷). آج، ما، گاه: شیئین، در اساس نیز با قلمی متفاوت از متن به «شیئین» تصحیح شده است
- (۸). لا: من جدائی.
- (۹). آج، ما، گاه، آد: دو چیز، در اساس نیز با قلمی متفاوت. از متن به «دو چیز» تصحیح شده است.
- (۱۰). گاه: که زکات، آد: ندارد.
- (۱۱). آج، ما، گاه، لا: تقریر، آد: از اینکه جمله که تقریر.

صفحه : ۶۱

مجاهد گفت: غیر محسوب، و گفتند: غیر ممنون به علیهم یعنی، منت نهند به آن بر ایشان برای آن که واجب است ایشان را «۱» حق بر خدای.

قُلْ أَنتُمْ لَتَكْفُرُونَ بِاللَّهِ خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ، بگویی ای محمد؟ که شما کافر می‌شوی به آن خدای که زمین بیافرید به دو روز، و آن، روز یک شبه و دوشنبه بود. وَ تَجْعَلُونَ لَهُ أُنْدَادًا، و با او امثال و اصداد فرو می‌داری.

ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ، او خدای جهانیان است.

وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا، و کرد از بالای زمین کوهها ثابت، بر جای ایستاده. وَ بَارَكْ فِيهَا، و برکت کرد «۲» در زمین به آنچه پدید کرد در او از انواع منافع از گیاه و درختان و معادن و جز آن. وَ قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا، و مقدر بکرد و بینداخت روزیهای [۱۵۳-ر] اهل زمین، فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ، در چهار روز.

مجاهد و قتاده گفتند: خدای دریاها و انهار و اشجار و دوات و آنچه اسباب رزق بنی آدم است، روز سه شبه و چهار شبه آفرید. ابن ابی نجیح گفت از مجاهد: که مراد باران است.

عکرمه و ضحاک گفتند: تقدیر کرد در هر شهری ارباب «۳» اقوات و ارزاق و آنچه در دگر شهر نباشد، تا مردم به تجارت و جلب از اینکه شهر به آن شهر برند، و آن سبب رزق و معیشت ایشان باشد. کلبی گفت: چنان که اهل حضر را اقوات و ارزاقی معلوم است، و اهل بدو را به خلاف آن. فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ، در چهار روز، اینکه چهار با آن دو «۴» است چه خلق زمین به دو روز و خلق کوهها و ارزاق به دو روز دیگر با هم ضم کنی چهار روز باشد، چنان که یکی از ما گوید: تزوجت امس امرأة و الیوم ثنتین، دی «۵» زنی کردم و امروز دو زن. و معنی آن است که امروز دو زن دارم، با زن دینه خواهد و همچنین گوید: أتیت واسط فی خمسة و البصرة فی عشرة، و آن خمسة داخل باشد در اینکه عشره.

سواء، ابو جعفر خواند: «سواء» بالرفع بر خبر مبتدای «۶» محذوف، ای هو سواء و یعقوب خواند: «سواء» به جر علی انه صفة ایام. و باقی قراء: سواء، بالنصب علی

(۱). آج، ما، گاه، لا، آد، افزوده: آن.

(۲). ما: داد.

(۳). گا، لا، آد: از باب.

(۴). ما، افزوده: شش.

(۵). ما: دین. [.....]

(۶). ما، گا، لا، آد: ابتدا.

صفحه : ۶۲

المصدر، ای، استوی استواء، ثم حذف زوایدها، فقال: سواء.

و قوله: لِلسَّائِلِينَ، در او چند قول گفتند: یکی آن که سواء للسائلین عن ذلک، سواء «۱» باشد پرسندگان را. یعنی اگر بسیار کسان پرسند، همه را جواب بر یک «۲» حد باشد که اینکه جمله چیزها به چهار روز آفریده‌اند.

قتاده و سدی گفتند: معنی آن است که، من «۳» سأل عنه اجیب «۴» بهذا، اگر کسی پرسد، جوابش چنین دهند: و قيل للسائلین الله حوائجهم. گفت اینکه جمله برای آنان آفرید که حاجت خود از خدای خواهند، یعنی رغبت جز به خدای نکنند.

ابن زید گفت: معنی آن است که اینکه که آفرید راست بر مسائل سائلان است، که اگر خواستندی [۱۵۳-پ] بیش از اینکه نخواستندی، اینکه که آمد بر حسب اقتراح ایشان آمد- لو اقترحوا- و من عالم بودم به سؤال و اقتراح ایشان پیش از آن که کردند.

بعضی دیگر گفتند: معنی آن است که سواء للسائلین و غیر السائلین، راست است اینکه حدیث، اگر پرسند و اگر نپرسند.

ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ، ای، قصد الی خلق السماء، قصد کرد به خلق آسمان و بیافرید آن را. وَ هِيَ دُخَانٌ و آن دودی بود. گفتند: بخار «۵» آب بود. فقال لها، گفت آسمان و زمین را: ائتیا، بیایید «۶» طَوْعاً أَوْ كَرْهاً، اما بطاعت و اما بکراهت، اما برغبت یا بجزب.

گفتند: آمدیم بطوع «۷».

بعضی گفتند: معنی آن است که آسمان و زمین را گفتم بیارید «۸» آنچه در شما نهادم «۹» از منافع و مصالح خلق و اظهار کنی آن را. عبد الله عباس گفت: معنی آن است که خدای تعالی آسمان را گفت: آفتاب و ماهت را بر آر، و زمین را گفت:

جویها بران و میوه‌هایت بیرون آر.

قَالَتْ أَتَيْنَا طَائِعِينَ، گفتند: آمدیم طایع راغب «۱۰». برای آن گفت: «طائِعِينَ»، «طائِعَتِينَ» نگفت، که آن را خواست و با هر چه در آسمان و زمین است از عقلا و جز آن، آنکه تغلب کرد عقلا را بر ناعاقلان. و گفتند: چون فعل عقلا با او نسبت کرد،

(۱). لا: یکسان.

(۲). لا افزوده: طریق و یک.

(۳). ما: فمن.

(۴). آج: اجبت، ما: حث.

(۵). ما: بخوار.

(۶-۸). صیغه دوم شخص جمع، بدین صورت در نسخه اساس بندرت دیده می‌شود.

(۷). لا: بطاعت و رغبت.

(۹). ما: بر شما نهادیم.

(۱۰). ما، گا، آد: و راغب.

صفحه: ۶۳

از او کنایت به ضمیر عقلا کرد، چنان که: ... فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ ﴿۱﴾ فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ، گفت: بیافرید هفت آسمان در دو روز. اینکه «قضا»، به معنی خلق است و اتمام، و اینکه ایام همه با هم آری، همان شش روز باشد که حق تعالی گفت: ... خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ﴿۱﴾ وَأَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا، و وحی کرد در هر آسمانی کار آن آسمان. قتاده و سدی گفتند: ماه و آفتاب و ستارگانش بیافرید و فریشتگان را و آنچه خواست آفریدن در آسمانها. و گفتند که: معنی آن است که وحی کرد به اهل هر آسمانی آنچه ایشان را فرمود. وَ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ، گفت: بیاراستم آسمان دنیا را به چراغها، یعنی به ستارگان درفشیده ﴿۷﴾ چون چراغ. وَ حِفْظًا، ای، حفظنا، یعنی خلقنا الكواكب زینة لها و حفظنا، گفت: ما ستارگان را بر آسمان دنیا برای اینکه دو وجه بیافریدیم: یکی برای زینت و، یکی برای نگاهداشت از شیاطین تا رجوم ایشان باشند. و منع کنند ایشان را از استراق سمع، کانه قال: زینها زینة و حفظناها حفظا، بر اینکه تقدیر مصدر باشد و بر تقدیر اول مفعول له، ای، للحفظ. و گفتند: «واو»، در تقدیر صلت است، ای زینها بمصابیح ﴿۸﴾ التي هي الكواكب حفظا، و بر اینکه وجه هم مفعول له باشد. ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ. اینکه جمله تقدیر خدای است عزیز دانا منبع غالب عالم به جمیع اشیا.

فَإِنْ أَعْرَضُوا، اگر اینکه کافران اعراض کنند و برگردند از تو و از قول و دعوت تو، فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ، بگوی: من شما را می ترسانم از صاعقه، یعنی وقعتی و عقوبتی و عذابی چون صاعقه عاد و ثمود. عاد، قوم هود بودند، و ثمود، قوم صالح.

إِذْ جَاءَتْهُمْ الرُّسُلُ، چون پیغامبران به ایشان آمدند، مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ، از پیش ایشان و از پس ایشان، یعنی از جوانب. و گفتند: مراد ظرف زمان

(۱). سوره فرقان (۲۵) آیه ۵۹، سوره سجده (۳۲) آیه ۴. [.....]

(۲). گأ، آد: دو روز.

(۳-۴). آینه/ آذینه، آدینه، با تبدیل /د/ به /ذ/ و /ذ/ به /ی/ و ادغام دو «ی» در یکدیگر، ما، گأ، لا، آد: آدینه.

(۵). ما: غیرها، گأ، آد: همه چیزها.

(۶). لا: مجتمع.

(۷). گأ: درخشنده.

(۸). ما، گأ، لا، آد: بالمصابیح.

صفحه: ۶۵

است و اگر ﴿۱﴾ در عبارت [۱۵۵-] ظرف مکان است، یعنی پیش از آن به پدران ایشان و پس از آن به فرزندان ایشان أَلَّا تَعْبُدُوا، قیل: بَأَنْ لَا تَعْبُدُوا، گفت: به آن فرستادند اینکه پیغامبران را تا مردم آن روزگار را گویند، جز خدای را مپرستی. و اینکه از آن جمله است که قول در او مضممر است. یعنی و قالوا: ان لا تعبدوا الا الله، و گفتند: جز خدای مپرستید ﴿۲﴾.

قالوا، گفتند اینکه کافران: لَوْ شَاءَ رَبُّنَا، اگر خدای خواستی، لَأَنْزَلْنَا مَلَائِكَةً، فرو فرستادی فریشتگان را. اینکه برای آن گفت ﴿۳﴾ که، ایشان اعتقاد کرده بودند که فریشتگان مهتر ﴿۴﴾ از پیغامبران اند، برای آن که ایشان دختران خدای اند پس از اینکه جا گفتند: اگر خدای خواستی تا پیغامبری فرستد، از فریشتگان فرستادی.

آنکه گفتند: فَإِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ، ما به آنچه شما را به آن فرستاده‌اند از کتاب و شریعت کافریم.

فَأَمَّا عَادُ، گفت: اما عاد که قوم هود بودند استکبار و ترفع کردند در زمین «۵»، و برای آن که ما ایشان را قوتی و شدتی دادیم و عظم خلقی، ایشان به آن مغرور شدند و گفتند: مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً، در جهان که باشد که از ما به قوت سختر «۶» بود، حق تعالی به جواب ایشان گفت: او لم یروا: نمی‌بینند یعنی: نمی‌دانند که آن خدای که ایشان را بیافرید از ایشان به قوت سختر است. و نصب قوت در هر دو جای بر تمیز است.

وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا، و ایشان به آیات ما جاحد و کافر شدند.

فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا، ما بفرستادیم بر ایشان بادی سخت سرد. و اصل او از صریر باشد و آن آواز باد بود. و اینکه از مضاعف اینکه باب «۷» باشد، کنهته «۸» فی معنی نهیته و: کفکفته فی معنی کففته، و کبکبته فی معنی کببته. و اینکه جوی سخت را برای آن صرصر می‌گویند [۱۵۵-پ] که آب او را آوازی هایل بود. فی آیام، در روزهای نحس شوم سخت بر ایشان که در او هیچ چیزی نبود.

کوفیان و ابن عامر و ابو جعفر خواندند: فی ایام نحسات، به کسر «حا» و باقی قرا

(۱). آج، ما، گا، آد: اگر چه.

(۲). ما: می‌رستی.

(۳). ما، گا، لا، آد: گفتند.

(۴). ما، گا، لا، آد: بهتر.

(۵). گا، آد، افزوده: بناحق.

(۶). سختر / سخت تر.

(۷). لا: باد.

(۸). اساس: که نهنه، به قیاس با نسخه آب، تصحیح شد. [...]

صفحه : ۶۶

نحسات به سکون «حا». مقاتل گفت از ضحاک که: خدای تعالی هفت سال باران از ایشان باز گرفت، و با دیک ساعت از ایشان ساکن نشدی.

ابو الزبیر روایت کرد از جابر عبد الله انصاری که او گفت: چون خدای تعالی، به قومی خیر خواهد، ایشان را باران دهد بی باد، و چون به قومی بدی خواهد، باران از ایشان بازگیرد و باد بر ایشان گمارد. و آن ایام نحسات، هشت روز است که خدای تعالی گفت: سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا «۱».

لُنْدِيَقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ، تا بچشانم «۲» ایشان را عذاب خزی و مذلت و مهانت «۳».

وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَى، و عذاب دوزخ در آخرت بتر باشد و به خزی پیشتر. وَ هُمْ لَا يُنصَرُونَ، و ایشان را نصرت و یاری نکنند.

جابر عبد الله انصاری روایت کند که: جماعت قریش با ابو جهل بنشستند و رای زدند در کار رسول- علیه السلام- و گفتند: کار محمد بر ما ملتبس شد اگر مردی را بجوئیم که علم شعر و کهانت و سحر داند «۴» تا برود و با اینکه محمد سخنی گوید.

عتبه بن ربیعہ گفت: من علم شعر و کهانت و سحر دانم، و بر من هیچ پوشیده نیست.

من بروم و با او بگویم و از او بشنوم، و شما را خبر دهم. آنکه بیامد و بنزدیک رسول آمد، گفت: یا محمد! تو بهر حال بهتر نه‌ای «۵» از پدران و اجداد خود، اینکه که تو می‌گویی، ایشان نگفتند. اگر غرض تو از اینکه گفتار ریاست است، تا «۶» لوای قریش

برای تو ببندیم [۱۵۶-ر] و تو را مقدم و رئیس خود کنیم، و کس بر تو تقدیم «۷» نکند. و اگر غرض آن است که زنی خواهی از آن قبیله که تو اختیار کنی، برای تو زنی خواهیم با مال و با جمال. و اگر غرض مال است، چندانی مال دهیم تو را که توانگر شوی تو و اعقاب تو. او «۸» اینکه همه می گفت و رسول- علیه السلام- خاموش بود، هیچ جواب نمی داد تا چون تمام بگفت، رسول- علیه السلام- گفت: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ حَم تَنْزِیْلٌ مِّنَ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ كِتَابٌ فُصِّلَتْ آیَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِیًّا لِّقَوْمٍ یَعْلَمُونَ «۹» تا به آن جا رسید که: فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِی الْاَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ «۱۰»

- (۱). سوره حاقه (۶۹) آیه ۷.
- (۲). ما، گا، لا، آد: بچشانیم.
- (۳). گا، آد، افزوده: در زندگانی دنیا.
- (۴). لا: در علم شعر و کهنات و سحر استاد بود.
- (۵). اساس: نه‌ای.
- (۶). ما، گا، آد: ما.
- (۷). ما، گا، لا، آد: تقدم.
- (۸). گا، آد: عتبه.
- (۹). سوره فصلت (۴۱) آیات ۱ تا ۳.
- (۱۰). سوره فصلت (۴۱) آیه ۱۵.

صفحه : ۶۷

گفت: چون به اینکه جا رسید، عتبه دست بر دست «۱» او نهاد و او را سوگند داد به حق رحم و خویشی. رسول- علیه السلام- خاموش شد، عتبه برخاست «۲» و با خانه خود رفت و با نزدیک قریش «۳» نشد، ایشان گفتند: عتبه کجا رفت. نباید تا صابی شد و میل کرد به دین محمد. یا، محمد طعامی به او داد، به طمع طعام او فریفته شد. آنگه برخاستند و به خانه عتبه آمدند، او را گفتند: یا عتبه؟ چرا با نزدیک ما نیامدی! همانا صابی شده‌ای «۴». یا طعام محمد تو را بفریفت! عتبه خشم گرفت، گفت: مال من از مال شما بیشتر است، و لکن من نزدیک او شدم و با او فصلی گفتم چنین، مرا جواب داد به کلامی که نه شعر است و نه کهنات است و نه سحر.

آنچه رسول- علیه السلام- از اینکه سورت بر او خوانده بود باز خواند آن جا بر ایشان تا به آن جا که خوانده بود. گفت: چون به آن جا رسید، من دست بر دستش «۵» نهادم و دانستم که محمد هرچه گوید راست گوید، ترسیدم که عذابی از آسمان به ما و شما فرو «۶» آید.

وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ، گفت: اما ثمود را ما هدایت دادیم، فَاسْتَجَبُوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ، ایشان اختیار کوری کردند بر ایمان. و اینکه [۱۵۶-پ] آیت، دلیل است بر بطلان قول مجبره، برای آن که خدای تعالی گفت: من ثمود را آن هدایت که به من تعلق دارد بدادم از اقدار و تمکین و ازاحت علت و نصب ادلت و الطاف و بیان. آنگه گفت: ایشان اختیار کفر کردند بر ایمان. و اگر «هدی» در آیت ایمان بودی، و خدای ایشان را ایمان داده بودی، ایشان را با فعل خدای اختیاری نماندی.

فَأَخَذَتْهُمُ، گفت: بگرفت ایشان را صَاعِقَةُ الْعَذَابِ، عذاب مهلک، با هوان و مذلت بآنچه «۷» کردند، یعنی به جزا و پاداشت آنچه کردند.

وَنَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ، گفت: برهانیدم آنان را که ایمان آوردند و از خدای بترسیدند و از معاصی او پرهیزیدند (۸).
وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ، نافع و یعقوب خواندند: «نحشر»

(۱). آج: دهان مبارک، ما، گاک، لا، آد: دهن.

(۲). ما، گاک، آد: برخواست.

(۳). آج، ما، گاک: قومش.

(۴). اساس، آب: شده‌ی. [...]

(۵). آج: دهانش، ما، گاک، لا، آد: دهنش.

(۶). آج، ما، گاک: فرود.

(۷). ما: با آنچه.

(۸). پرهیزیدند/ پرهیزیدند، آد: پرهیزیدند.

صفحه : ۶۸

به «نون» مفتوح و ضم «شین» علی اضافه الفعل الی الله علی سبیل التعظیم. و «اعداء الله»، منصوب به وقوع الحشر علیه، و دیگر قراء «یحشر» خواندند به «یا» مضموم و فتح «شین»، علی الفعل المجهول. اعداء الله، مرفوع علی اسناد الفعل الیه، گفت: آن روز که دشمنان خدای را جمع کنیم- یا جمع کنند- سوی دوزخ، فَمَهُمْ يُوزَعُونَ، ای، یدفعون الیها و یکفون، من الوزع، و هو الکف، ایشان را دفع کنند و با دوزخ رانند. و منه قول الحسن: لا بد للناس من وزعة، جمع وازع، ای، کففة. مردم را از رئیسی مانع بنگرید که منع کند ایشان را، یعنی ایشان را به دوزخ برند و رها نکنند ایشان را که از آن جا بیرون آیند. و «ایزاع»، که الهام است، هم از اینکه بناست، و منه قوله: ... رَبِّ أَوْزَعِنِي (۱) «... ای، اجعل لی وازعا مانعا من لطفک یزعی عن المعاصی. حَتَّى إِذَا مَا جَاؤَهَا، «ما» زیادت است، تا آنگاه که اینکه کافران به دوزخ رسند. شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ، گوشها و چشمهای ایشان و پوست اندام [۱۵۷-ر] ایشان، بر ایشان گواهی دهند به آنچه کرده باشند.

سدی و جماعتی مفسران گفتند: مراد به «جلود»، فروج است، و اینکه کنایت است از آن. و انشد لعامر بن جریر:

المرء یسعی للسلامة، و السلامة ما تحسه او سالم من قد تثنی جلده و ابیض رأسه

اراد بالجلد، الفرج.

وَقَالُوا لَجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا، آن کافران گویند پوستهای خود را یا فروج (۲)؟ چرا بر ما گواهی دادی! ایشان گویند: أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ، ما را به سخن آورد آن خدای که همه چیز را او را به سخن آرد. وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ، و او آفرید شما را نخست بار و مرجع و بازگشت شما با اوست. و (۳) در نطق جوارح و وجه آن سه قول گفتند: یکی، آن که خدای تعالی آن را مبنی کند بنیت (۴) «دهن و کام و زبان تا سخن گوید. دیگر آن که، کلام خود را در او آفریند» (۵) و اضافت کند با او بر مجاز. سیم آن

(۱). سوره نمل (۲۷) آیه ۱۹ و سوره احقاف (۴۶) آیه ۱۵.

(۲). آج، ما، گا، آد، افزوده: خود را.

(۳). گا، آد: اما.

(۴). آب: نیت، آج: نیت، گا، لا، آد: به بنیه.

(۵). کذا در نسخه اساس و آب، که به دو صورت قابل توجیه است: دراوا در او، آفریند / آفریند.

صفحه : ۶۹

که، علامتی پدید آرد که از و بدانند، چنان که گویند: عیناک تشهدان بسهرک. و اینکه وجوه مفصل گفته‌ایم در سورت یس. وَ مَا كُنْتُمْ تَسْتَوُونَ، مجاهد گفت: «تقون»، یعنی شما نمی‌ترسیدی که اعضا «۱» بر شما گواهی دهند. و قیل: «تظنون»، شما پنداشتی. سدی گفت: و ما کنتم تسترون فی الدنیا بترک المعاصی، شما در دار دنیا خود را پوشیده نداشتی به ترک معصیت از آن که گواهی دهد بر شما «۲» گوشها و چشمهای «۳» شما. گفتند: آیت در حق سه کس آمد از کافران که با هم سری می‌گفتند، آنکه گفتند: چنان دانی که خدای سر ما می‌شنود. فراء گفت: معنی آن است، شما گمان نبردی که اعضایتان گواهی دهد بر شما به معصیت تا مستتر شدی به آن به ترک آن. وَ لَکِنْ ظَنَنْتُمْ، و لکن گمان بردی که خدای تعالی بسیاری از آنچه [۱۵۷- پ] شما می‌کنی نداند.

عبد الله بن مسعود گفت: من یک روز به استار کعبه خویشتن «۴» پوشیده بودم، سه کس بیامدند: دو از قریش و یکی از ثقیف «۵». اما قریشیان، ربیعه بود و صفوان امیه، و اما ثقیفی عبد یا لیل بود و با یکدیگر در حدیث رفتند «۶»، آنکه یکی از ایشان گفت: چه گویی خدای شنود اینکه که ما می‌گوییم! یکی گفت: اگر بلند گویم بشنود، و اگر بلند نگویم نشنود. یکی گفت: اگر بلند بشنود، نرم هم شنود «۷». من بیامدم و رسول را خبر دادم از گفتار ایشان، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد وَ مَا كُنْتُمْ تَسْتَوُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ - الایتان.

شعبی روایت کند از انس مالک که، یک روز رسول - علیه السلام - بخندید چنان که دندانهایش پدید آمد، آنکه گفت: نگویی «۸» تا چرا خندیدم! گفتند: بگوی یا رسول الله؟ تا چرا خندیدی! گفت: تعجب از مخالفت «۹» بنده کافر با خدای تعالی؟ روز قیامت خدای را گوید: بار خدایا؟ نه وعده داده‌ای «۱۰» که بر من ظلم نکنی! حق تعالی گوید: بلی. گوید: من گواه نخواهم که بر من گواهی دهد الا از من. حق

(۱). ما، گا، لا، آد، افزوده: شما.

(۲). گا، آد، افزوده: اعضای شما.

(۳). گا، آد، افزوده: و پوستها.

(۴). گا، لا، افزوده: را، آد: خود را.

(۵). گا، آد: بنی ثقیف. [...]

(۶). ما: آمدند.

(۷). ما: اگر بلند گویم بشنود و اگر نرم گویم هم بشنود.

(۸). آب، بگویی، آج: بگویند.

(۹). ما: مباحثه.

(۱۰). آج، ما: تو وعده کردی.

صفحه : ۷۰

تعالی گوید: نه من گواهم و فریشتگانم! گوید: بار خدایا؟ همچنین است، تو راستیگری «۱» و فریشتگان تو راستگویند «۲»: و لکن اگر گواهی باشد هم از من، حق تعالی بفرماید تا اعضای او و جوارح او بر او گواهی دهند.

وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَأَكُمْ، گفت: اینکه گمان بد بود که به خدای بردی که شما را هلاک کرد، لا- جرم در روز آمدی از جمله زیانکاران.

ابو هریره روایت کرد که، رسول- علیه السلام- گفت که، خدای تعالی گفت:

انا عند ظن عبدي بي و انا مع عبدي اذا ذكرني

، گفت: من آن جاام که گمان بنده است به من، و من با بندهام چون مرا یاد کند. و همچنین [۱۵۸-ر] گفت- علیه السلام-

لا يموتن احدكم الا و هو يحسن الظن بالله فان قوما اساؤوا الظن بالله فاهلكهم.

و ذلك قوله: وَ ذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَأَكُمْ، گفت: نباید که یکی از شما بمیرد و الا ظن او به خدای نیکو باشد، که هر گروهی گمان بد بردند به خدای تعالی، ایشان را هلاک کرد. و قال محمد بن حازم الباهلی:

الحسن الظن مستريح يهتم من ظنه قبيح

من روح الله عنه هبت من كل وجه اليه ریح

لم يخب المرء عن سخاء و انما يهلك الشحيح
و قال غيره:

اناس اعرضوا عنا بلا جرم و لا معنى

اساءوا ظنهم فينا فهلا احسنوا الظنا

و قال آخر:

ظني بالله حسن و بالنبي المؤمن

و بالوصي ذي المنن و بالحسين و الحسن

و قال- علیه السلام-: ان حسن الظن من حسن العبادۃ

، گفت: نیکو گمانی از نیکو عبادتی است. و

قال: اياكم و الظن فان الظن اكذب الحديث،

گفت: دور باشی از گمان که گمان دروغتر «۳» از حدیث است.

(۱). آج ما، آد: راست گویی، گا: راست می گویی.

(۲). گا، لا، آد: راست گویانند.

(۳). اساس: دروغ، لفظ «تر» با قلمی جدید و متفاوت از متن افزوده شده است.

صفحه : ۷۱

فَإِنْ يَصْبِرُوا^(۱) وَإِنْ يَسْتَعِثُّوا فَمَا هُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ، و اگر طلب توبه و طلب رضای خدای کنند، از ایشان قبول نکنند. و الاستعتاب، طلب العتبی و هی الرضا، و الاعتاب، الرضاء^(۲)، و منه قول الشاعر:

أعتبه الضبارمة^(۳) النجید

و اصله، من عتب علیه اذا سخط علیه [۱۵۸-پ]، و عتبه: ازال سخطه، فالهمزة للإزالة، و معنی آن که اگر توبه کنند قبول نیفتد و اگر طلب رضای خدای کنند، خدای ایشان را خشود بنکنند^(۴).

و عمرو بن عبید در شاذ خواند: «و ان يستعتبوا»، بر فعل مجهول، «فما هم من المعتبين»، به کسر «تا» یعنی، اگر کسی ایشان را با توبه خواند، یا گوید توبه کنی و طلب رضای خدای، ایشان اعتاب و ارضا نتوانند کردن از آن جا که سرای نه سرای تکلیف باشد که در او توبه قبول کنند، بل، سرای الجا و اضطرار باشد. و اینکه آیت نیز دلیل است بر آن که در قیامت تکلیف نباشد و قبول توبه نبود، برای آن که مردم ملجأ باشند و معارف ضروری بود.

وَقَيْضَنَا لَهُمْ قُرْنَاءٌ، گفت: ما بجهانیدیم ایشان را قرینانی و همسرانی از شیاطین، فَرَيْتُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ، بیاریند ایشان را آنچه ایشان پیش دارند از امور دنیا و شهوات او. و مَا خَلْفَهُمْ، یعنی و ترک ما خلفهم و اغفال^(۵) من امر الآخرة، و «۶» بر چشم ایشان آراسته کردند که، آخرت رها باید کردن و باو^(۷) ایمان نباید آوردن. وَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ، و کلمه عذاب^(۸) بریشان واجب شد در جمله امتانی که پیش ایشان گذشتند از جنیان و انسیان. إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ، که ایشان زیانکاران بوده‌اند که عمر ضایع کرده‌اند و در او عمل^(۹) صالح نکرده‌اند که ایشان را سود دارد.

(۱). اساس: تصیروا، با توجه به قرآن مجید تصحیح شد.

(۲). آج، افزوده: اذا سخط.

(۳). آج: الضبان، ما، گا، آد: الصارمة.

(۴). کذا در اساس و آب، آج: بنکنند، ما، گا، لا، آد: نکند.

(۵). آج: اعقال، ما، گا، لا، آد: اغفاله.

(۶). گا، آد، یعنی. [.....]

(۷). آج، لا: با او.

(۸). آج، ما: عقاب.

(۹). آج، ما، گا، لا: عملی، آد: عمل صالحی.

صفحه : ۷۲

قوله تعالی:

[سوره فصلت (۴۱): آیات ۲۶ تا ۵۴]

[اشاره]

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ (۲۶) فَلَنذِيقَنَ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذَابًا شَدِيدًا وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲۷) ذَلِكَ جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ النَّارُ لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ جَزَاءً بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ (۲۸) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنَا أَرِنَا الَّذِينَ أَضَلَّانَا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ نَجْعَلُهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ (۲۹) إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ (۳۰)

نَحْنُ أَوْلَىٰ بِكُلِّ آلِيَاءٍ دُنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهَىٰ أَنْفُسُكُمْ وَلكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ (۳۱) نُزُلًا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ (۳۲) وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۳۳) وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعِ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ (۳۴) وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ (۳۵)

وَإِذَا يَنزَعْنَكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۳۶) وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ (۳۷) فَإِنِ اسْتَكْبَرُوا فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُمْ لَا يَسْأَمُونَ (۳۸) وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْتَكُ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لُمُحْيِ الْمَوْتِ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۳۹) إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَخْفُونَ عَلَيْنَا أَفَمَن يُلْقَىٰ فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَن يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۴۰)

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّ لَهُمْ لَكِتَابًا عَزِيزٌ (۴۱) لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ (۴۲) مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَد قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ (۴۳) وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْ لَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ ءَ أَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءً وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ (۴۴) وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ وَ لَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقَضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مُرِيبٍ (۴۵)

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ (۴۶) إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ وَمَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَاتٍ مِنْ أَكْمَامِهَا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ أَيْنَ شُرَكَائِي قَالُوا آذْنَاكَ مَا مِنَّا مِنْ شَهِيدٍ (۴۷) وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَدْعُونَ مِنْ قَبْلُ وَظَنُّوا مَا لَهُمْ مِنْ مَّحِيصٍ (۴۸) لَا يَسْأَلُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ وَإِن مَّسَّهُ الشَّرُّ فَيُوسِفْ قَنُوطٌ (۴۹) وَ لئن أَدَقْنَا رَحْمَةً مِنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرَاءِ مَسَّتِهِ لَيَقُولُنَّ هَذَا لِي وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَ لئن رُجِعْتَ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَىٰ فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا وَ لَنذِيقَنَّهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ (۵۰)

وَ إِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَ نَأَىٰ بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ (۵۱) قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِن كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ مِنْ أَضَلِّ مِمَّنْ هُوَ فِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ (۵۲) سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَو لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۵۳) أَلَا إِنَّهُمْ فِي مَرِيئَةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَّا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ (۵۴)

[ترجمه]

گفتند آنان که کافر شدند: گوش ندارید «۱» به اینکه قرآن، لغو گویی در او تا همانا غالب شوی.

بچشانیم آنان را که کافر بودند عذابی سخت و پاداشت دهیم بتر از آنچه کرده باشند.

[۱۵۹- ر] بچشانیم آنان پاداشت دشمنان خدای است دوزخ، ایشان را در آن جا سرای جاویدی باشد پاداشت به آنچه به آیاتهای «۲»

ما جحود «۳» کرده باشند.

گفتند آنان که کافر شدند: خدای ما؟ با ما نمای آن دو را که ما را گمراه کردند از دیوان و آدمیان، تا کنیم ایشان را در زیر پایهای ما تا باشند از فروتران.

آنان که گفتند خدای ما الله «۴» است، پس بایستادند «۵»، فرود آید «۶» بر ایشان فریشتگان که مترسی و انده مداری. و مژده باد شما را به آن بهشت که وعده دادند شما را.

ما دوستانیم «۷» در زندگانی دنیا و در سرای باز پسین، و شما راست در او آنچه خواهد نفسهای شما «۸»، و شما راست در آن جا آنچه دعوی کنی «۹».

به خیری از خدای آمرزنده و بخشاینده.

(۱). ما: مداری.

(۲). ما، لا: آیات.

(۳). ما: انکار.

(۴). ما: خدا.

(۵). لا: مستقیم شدند.

(۶). ما، لا: آیند.

(۷). ما، لا: دوستان شمایم.

(۸). ما: تنهاتان.

(۹). دعوی کنی / دعوی کنید.

صفحه : ۷۳

کیست نیکوتر به سخن از آن که باز خواند با خدای و کند کار نیکو و گوید من از جمله مسلمانان ام، و نه راست باشد نیکی و نه بدی بازدار آنچه آن نیکوتر بود که بینی آن را که میان تو و میان او دشمنی است، پنداری او دوستی است خویش.

[۱۵۹-پ] و از پیش باز نبرند آن، الا آنان که صبر کنند و پیش باز نبرند الا خداوند بهره بزرگ را.

و اگر تباہ کند تو را از دیو تباہی، پناه ده به خدای که او شنوا و داناست.

و از آیتهای او، شب است و روز و آفتاب و ماه، سجده مکنی آفتاب را و نه ماه را و سجده کنی خدای را که آفرید آن را اگر او را می پرستی.

اگر بزرگواری کنند آنان که به نزدیک خدای تواند تسبیح می کنند او را به شب و روز، و ایشان را ملال نیارد «۱».

و از آیتهای او «۲» که تو بینی زمین را ذلیل «۳»، چون فرو فرستیم بر آن آب بجنبد و بر آید، آن که زنده کند آن را زنده کننده مردگان است، و او بر همه چیزی تواناست.

آنان که میل «۴» کنند در آیات ما پوشیده نیست بر ما، آن را که فگنند در دوزخ بهتر است یا آن که آید آمن «۵» روز قیامت! بکنی آنچه خواهی که او به آنچه شما کنی بیناست [۱۶۰-ر].

(۱). ما: نیاید، لا: ملول نمی شوند.

(۲). ما، افزوده: آن که، لا: آن است که. [.....]

(۳). لا، افزوده: بی گیاه.

(۴). لا: الحاد.

(۵). ما، لا: ایمن.

صفحه : ۷۴

آنان که کافر شدند به قرآن چون آمد به ایشان، و آن کتابی است عزیز.

نیاید باو «۱» باطل از پیشش و نه از پسش، تنزیلی «۲» از خدای محکم کار ستوده.

نگویند تو را الا آنچه گفتند پیغامبران را از پیش تو، خدای تو خداوند آمرزش است و خداوند عقوبت دردناک.

اگر کردمائی «۳» قرآنی پارسی «۴»، گفتندی چرا مفصل و گشاده نکردند «۵» آیات او پارسی و تازی! بگو: او آنان را که ایمان

آوردند «۶» بیان «۷» است و شفا، و آنان که ایمان نیارند، در گوشهای ایشان کری «۸» است، و او بر ایشان کوری است، ایشان را ندا

می کنند از جایی دور.

بدادیم ما موسی را کتاب توریت خلاف کردند در او. و اگر نه سخنی است که سابق شد از خدای تو، حکم کرده شدی میان

ایشان، و ایشان در شکی اند از او به شک افکنده.

هر که کند نیکی او را باشد، و هر که بدی کند بر او باشد، و نیست خدای تو بیداد «۹» کننده بر بندگان.

[۱۶۰-پ]

(۱). ما: با او.

(۲). ما، افزوده: است.

(۳). ما: کردیمی، لا: کرمادانیدی (!).

(۴). در نسخه اساس و همچنین آب، «باری» خوانده می شود به قرینه ترجمه کلمه «اعجمی» در سطر بعد تصحیح گردید، ما: پارسی،

لا: عجمی.

(۵). ما: نکرد آیات او به، لا: تفصیل کرده نشد.

(۶). ما: آرند.

(۷). لا: هدایتی.

(۸). ما: گرانی.

(۹). ما: بیداد.

صفحه : ۷۵

با او برند علم قیامت و بیرون نیاید هیچ میوه از غلافش و بار بر ندارد هیچ ماده و بار بنهد الا به علم او و آن روز که ندا کند «۱»

ایشان که: کجا اند انبازان من!

گویند: ما آگاه کردیم تو را نیست از ما گواهی.

و گم شد از ایشان آنچه می‌خواندند از پیش و گمان برند که نیست ایشان را «۲» جای گریختن.

ملال نیاید آدمی را از دعای خیر و اگر برسد او را بدی، نومیدی باشد نومید.

و اگر بچشانیم او را رحمتی از ما از پس سختی که رسیده باشد به او، گوید، اینکه مراست و نپندارم که قیامت بر خواهد خاست و اگر مرا باز برند با خدای، مرا باشد بنزدیک او نیکوتر از اینکه، خبر دهیم آنان را که کافر شدند به آنچه کردند و بچشانیم ایشان را از عذابی ستر «۳».

و چون نعمت کنیم بر آدمی، برگردد و دور کند جانب خود و چون برسد به او بدی، خداوند دعای پهن باشد.

بگو که چه رای می‌بینی اگر اینکه از نزدیک خدای است پس شما کافر شوی به او! کیست گمراهتر از آن که او در کافری باشد دور؟

باز نماییم با ایشان آیتهای ما در کناره‌های جهان و در تنهای ایشان تا پیدا شود ایشان را که آن حق است. کفایت نیست خدای تو که او بر همه چیز گواه است!

[۱۶۱-ر] ایشان در شک‌اند از جزای خدایشان، و او به همه چیزی عالم است.

(۱). ما: کنند.

(۲). ما، افزوده: از. [.....]

(۳). ما: غلیظ.

صفحه: ۷۶

قوله تعالی: وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ كَفار قریش چون قرآن بشنیدند بدانستند که ایشان معارضه آن نتوانند آوردند «۱»، ترسیدند که اعراب از جوانب آیند، بشنوند به آن ایمان آرند، گفتند یکدیگر را: لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ گوش با اینکه قرآن مکنی، وَالْعَوَا فِيهِ، و چون محمد قرآن خواند، در آن میانه لغو و لغط گویی «۲»، و لغو کلامی باشد که در او فایده نبود. عبد الله عباس گفت که گفتند: آواز برداری به چیزهایی که مردم آواز او نشنوند، گفتند: به شعر و رجز «۳». مجاهد گفت: به مکاء و صفیر و تخلیط کلامها «۴» آمیخته.

ضحاک گفت: به غلط افگنی او را در قراءت. سدی گفت: بانگ با او بر آری.

مقاتل گفت: شعر خوانی. عیسی بن عمرو خواند: وَالْعَوَا فِيهِ، بر اینکه قراءت، فعل از او «لغا، يلغوا» «۵» باشد، كدعا، يدعوا. و بر قراءت عامه قراء، لغی يلغی لغی، كطغی يطغی. لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ، تا همانا غالب شوی و دست غلبه شما را باشد.

فَلَنَذِقَنَ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذَابًا شَدِيدًا وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ، گفت: بچشانیم کافران را عذابی سخت، و «لام»، جواب قسمی محذوف است، و جزا دهیم ایشان را بتر و زشت «۶» آنچه کرده باشند.

ذَلِكَ جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ النَّارُ، گفت: جزای دشمنان خدای آتش است و دوزخ.

لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ، ایشان را آن جا سرای جاودانی باشد. جَزَاءُ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ، جزا و پاداشت ایشان به آن جحود که ایشان کرده باشند به آیات ما.

وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا، گفت گویند کافران: رَبَّنَا أَرْنَا الدِّينَ، بار خدای ما؟ [۱۶۱-پ] با ما نمای آن دو کس را که ما را گمراه کردند از جن و انس. گفتند: از جن، ابلیس را خواست و از انس، قبیل را که پسر آدم بود که اساس ظلم و خون ناحق «۷» او نهاد. و گفتند: جمله داعیان ضلالت را خواست از جن و انس، جنیان به وسوسه و انسیان به دعوت. نَجْعَلُهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا، تا ما ایشان را در زیر پای

خود کنیم. گفتند: تا ما ایشان را به پای بسپریم تشفی و انتقام را. و گفتند: تا در اسفل

(۱). آج، گاء، لا: آوردن، ما: آورد.

(۲). گویی / گوید.

(۳). اساس: زجر، به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

(۴). آج، ما، گاء، آد: و کلامهای.

(۵). ما، گاء، لا، آد، افزوده: لغوا.

(۶). زشتر / زشت تر.

(۷). گاء، لا، آد: بناحق ریختن.

صفحه : ۷۷

سافلین دوزخ کنیم ایشان را «۱» در درک اسفل تا عذاب ایشان سختتر بود و از جمله سافلان باشند به آنچه بجای ما کردند از ضلالت «۲» و دعوت به اضلال.

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا، گفت: آنان که گفتند خدای ما الله است، و پس استقامت کردند و بر آن بایستادند. ثابت روایت کرد از انس مالک که، رسول - علیه السلام - گفت در اینکه آیت: إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا، قال:

«۳» من مات عليها فهو ممن «استقام

، گفت:

هر که بر اینکه بمیرد، او از جمله آنان بود که استقامت کرده باشد «۴». و گفتند:

استقامت آن است که شرک نیارد به خدای. و گفتند: آن باشد که بر یک طریقت راست بود. و گفتند: آن باشد که عمل خالص کند خدای را. و امیر المؤمنین - علیه السلام - گفت: آن باشد که بر ادای فرایض استقامت کند.

حسن گفت: آنان باشند که بر فرمان خدای استقامت کنند و بر طاعت او کار کنند و از معاصی اجتناب کنند. ابن سیرین گفت: از فرمان خدای بنگریزند «۵» و کژ نشوند. مجاهد و عکرمه گفتند: در عبادت خلل نکنند. سفیان گفت: کردار بر وفق گفتار دارند.

[۱۶۲- ر] مقاتل گفت: بر معرفت بایستند و مرتد نشوند. ربیع گفت:

آنان باشند که از دون خدای برگردند. فضیل عیاض گفت: از دنیا دور شوند و در آخرت رغبت کنند.

بعضی دیگر گفتند: آنان باشند که اسرار با اقرار راست دارند و دل با زبان راست دارند «۶».

انس گفت، رسول - علیه السلام - چون اینکه آیت آمد، گفت:

«۷» امتی و رب الكعبة»

، امت من اند به خدای کعبه.

سفیان بن عبد الله الثقفی گفت، رسول را - علیه السلام - گفتم: یا رسول الله؟ مرا خبرده به خصلتی «۸» که در او آویزیم. گفت بگوی که:

ربی الله ثم استقم

، بگوی که خدای من الله است و بر آن بایست. گفتم: یا رسول الله؟ مخوف تر چیزی که از آن

- (۱). گاء، لا، آء، افزوده: یعنی.
- (۲). آء، ما، گاء، لا، آء: اضلال.
- (۳). ما: مؤمن.
- (۴). ما، گاء، لا: باشند.
- (۵). آء، ما، گاء، لا، آء: بنگردند.
- (۶). گاء، لا، آء: یکی کنند. [...]
- (۷). گاء، لا، آء، افزوده: اینان.
- (۸). اساس: خطی، به قیاس با نسخه آء، تصحیح شد.

صفحه : ۷۸

احتراز باید کردن بگو مرا چیست! گفت، زبان خود به دست گرفت و گفت: اینکه است، یعنی زبان نگاه‌دار. و در خبر است که «۱»: روزی به نزدیک رسول - علیه السلام - حاضر آمدند، رسول قرآن بر ایشان می‌خواند و می‌گریست، گفتند: از خوف خدای می‌گریی! گفت:

آری که ما را «۲» بر طریقتی فرستادند مانند حد شمشیر، اگر بر او راست روم برهم، و اگر بچسبم «۳» هلاک شوم. قتاده گفت، حسن چون اینکه آیت خواندی گفتی: اللهم انت ربنا فارزقنا الإستقامه، بار خدایا؟ تو خداوند مایی، ما را توفیق استقامت ده. تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ، فریشتگان فرو آیند بر ایشان به وقت مرگ. أَلَّا تَخَافُوا، و التَّقْدِيرِ يَقُولُونَ: [الا تخافوا] «۴» و قیل: بان لا تخافوا، به اینکه گفتار فرود آیند، یعنی گویند ایشان را که مترسی و اندوه مدارید «۵» و مژده شما را به بهشتی که شما را وعده دادند. قتاده گفت:

اینکه آنگاه باشد که از گور برخیزند [۱۶۲-پ].

وکیع بن الجراح گفت، بشارت در سه جای بود: در در مرگ و در گور و به وقت بعث.

ابو العالیه گفت: لا تخافوا علی ضعیفکم «۶» و لا تحزنوا علی مخلفیکم، بر ضعیفان مترسی و بر باز پس ماندگان اندوه مداری. مجاهد گفت: از کار قیامت مترسی که در پیش داری و بر «۷» کار دنیا اندوه مخوری که باز پس گذاشتی.

عطا گفت: مترسی از گناه و اندوه مداری بر آن که «۸» من بیامرمز شما را جمله گناهان.

اهل اشارت گفتند در اینکه آیت که: إِنَّ الدِّينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا، بالوفاء علی ترک الجفاء - آنان که گفتند: خدای ما الله است پس استقامت کردند بر «۹» وفا بر ترک جفا، فریشتگان فرو «۱۰» آیند به ایشان به رضا که مترسی از عناء و انده

(۱). آء، ما، افزوده: و فدی، گاء، آء: جمعی.

(۲). آء، ما، گاء، لا، آء: مرا.

(۳). ما: بچسبم.

(۴). اساس: ندارد، از آء، آورده شد.

(۵). ما: مداری / مدارید.

(۶). آء، ما: ضعیفیکم.

(۷). آء: در.

(۸). آج، ما: بدان که.

(۹). آج، ما، گا، لا، آد: به.

(۱۰). آج، ما، گا: فرود.

صفحه : ۷۹

مداری بر فنا و بشارت باد شما را به لقا در سرای بقا، أَلَّا تَخَافُوا» (۱)، که خوف نیست بر اهل استقامت، و انده مداری که شما را حاصل است انواع کرامت، و بشارت باد شما را به انواع نعمت در سرای سلامت. أَلَّا تَخَافُوا، فعلى دين الله استقمتم» (۲)، و لا- تحزنوا فبحبل الله اعتصمتم» (۳). وَأَبَشِّرُوا بِالْجَنَّةِ و ان ارتبتم» (۴) و اجرتمتم. لا تخافوا فطال ما رهبتم، و لا تحزنوا و قد نلتم بما طلبتم. وَأَبَشِّرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي فِيهَا رَغَبْتُمْ.

أَلَّا تَخَافُوا فانتم اهل الإيمان و لا تحزنوا فانتم اهل الغفران. وَأَبَشِّرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي هِيَ دَارُ الرِّضْوَانِ.

أَلَّا تَخَافُوا فانتم اهل الشهادة و لا تحزنوا فانتم اهل السعادة. وَأَبَشِّرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي هِيَ دَارُ الزِّيَادَةِ.

أَلَّا تَخَافُوا فانتم اهل النوال، و لا تحزنوا فانتم اهل الوصال. وَأَبَشِّرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي هِيَ دَارُ الْجَلَالِ أَلَّا تَخَافُوا فقد امتتم الثبور، و لا تحزنوا فقد ان لكم الحبور. وَأَبَشِّرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي هِيَ دَارُ السَّرُورِ.

أَلَّا تَخَافُوا [ر] فلا خوف على اهل الإيمان، و لا تحزنوا، فلستم من اهل الحرمان. وَأَبَشِّرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي هِيَ دَارُ الْأَمَانِ.

أَلَّا تَخَافُوا فلستم من اهل الجحيم و لا تحزنوا فقد وصلت الى الرب الرحيم. وَأَبَشِّرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي هِيَ دَارُ النِّعَمِ.

أَلَّا تَخَافُوا فقد زالت عنكم المخافة و لا تحزنوا فقد سلمتم من كل آفة. وَأَبَشِّرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي هِيَ دَارُ الضِّيَافَةِ.

أَلَّا تَخَافُوا فطال ما كنتم من الخائفين و لا تحزنوا فانتم من العارفين. وَأَبَشِّرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي لَا يَبْلُغُهَا وَصْفُ الْوَاصِفِينَ.

أَلَّا تَخَافُوا خلود» (۵) العذاب و لا تحزنوا من خوف الحساب. وَأَبَشِّرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي هِيَ دَارُ الثَّوَابِ.

نحن أولياؤكم في الحياة الدنيا وَ فِي الْآخِرَةِ، اینکه از قول فریشتگان مبشر است. گویند: ما دوستان توایم» (۶) در دنیا هم در آخرت.

سدى گفت: ما حافظان توایم

(۱). آج، گا، لا افزوده: مترسید، ما: مترسی / مترسید.

(۲). آج، ما: استیقم. [.....]

(۳). آج. ما: اعتصم.

(۴). آج: اذنبتم.

(۵). آج، ما، گا، لا، آد: حلول.

(۶). آج، ما، گا، لا، آد، افزوده: هم.

صفحه : ۸۰

در دنیا و امروز مبشران توایم در آخرت.

مجاهد گفت: آن فریشتگان که با ایشان بودند در دنیا، گویند ما ملازمان تو بودیم در دنیا، امروز از تو جدا نشویم تا تو را به بهشت نبریم. وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ، و شما راست در بهشت آنچه شما را آرزو باشد. وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ، و شما راست اینکه جا آنچه خواهی و تمنا کنی، یعنی هر چه در آن دعوی کنی و گویی که ما راست، شما راست بی مانعی و منازعی.

نُزُلًا، ای، رزقا، روزی از خدای آمرزنده و بخشاینده. و نصب نُزُلًا، بر حال است از «فا» (۱).

وَمَنْ أَحْسَنَ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا، گفت: کیست نیکو- سخن‌تر از آن کس که او مردم را دعوت کند و با خدای خواند و عمل صالح کند و گوید: من از جمله مسلمانان‌ام.

سدی و ابن زید و ابن سیرین گفتند: مراد رسول است- صلی الله علیه و آله (۲).

مقاتل گفت: ائمه‌اند و هر کس که او دعوت کند با راه خدای. عکرمه گفت:

مؤذنان اند [پ] ابو امامه الباهلی گفت: وَعَمِلَ صَالِحًا (۳)، آن باشد که میان بانگ نماز و قامت دو رکعت نماز کند (۴). عایشه گفت: گمان من آن است که آیت در مؤذنان آمد.

فضیل بن رفیده (۵) گفت: من مؤذن بودم در ایام اصحاب. عبد الله بن عاصم بن هبیره (۶) مرا گفت چون از بانگ نماز فارغ شوی بگویی: الله اکبر و انا من المسلمین، آنکه اینک آیت بخواند. و قوله: قَوْلًا، نصب بر تمیز است. وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ، فراء گفت: «لا» دوم صلت است و زیادت، و انشد قول الشاعر:

ما كان يرضى رسول الله فعلهم والطيبان أبو بكر ولا عمر

و بعضی دیگر گفتند: برای تأکید و تحقیق آورد، یعنی، لا یساوی کل واحد

(۱). آج: فاعل، گا، لا، آد: ما.

(۲). ما، گا، لا: علیه السلام.

(۳). آج: عمل صالح، ما: عمل صالحان.

(۴). آج: بگذارد، گا، لا: کنند.

(۵). آج، ما: رویده.

(۶). اساس نقطه ندارد، آج: منیره، گا، آد: میسره: لا: هنبر.

صفحه : ۸۱

منهما صاحبه، و التقدير، لا يستوي الحسنه السيئه و لا السيئه الحسنه، گفت: راست نباشد کار نیکو و کار بد. و قيل الخصلة الحسنه و الخصلة السيئه، و قيل: الفعل الحسنه و السيئه. آنکه گفت: ادْفَعِ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ، یعنی، ادفع السيئه بالتي هي احسن. گفت: سيئه را دفع کنی به حسنتی که نیکوتر باشد. فَإِذَا الَّذِي، اذا، مفاجاست، یعنی، چون چنین کنی که دفع سیئت به حسنتی که نیکوتر باشد که بنگری آن کس که تو را دشمن باشد (۱). تا پنداری خویشی است تو را. و مثله قوله:

عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوْدَّةً. (۲)

عبد الله عباس گفت: خدای تعالی در یک (۳) آیت فرمود که عند غضب صبر کنند (۴) و عند جهل حلم کنند (۵) و عند اساءت عفو کنند (۶). چون چنین کرده باشند، خدای تعالی ایشان را از شیطان (۷) باز پاید و دشمن قاهر ذلیل و خاضع ایشان شود تا پنداری دوستی است (۸) خویش.

وَمَا يُلْقَاهَا، اینکه خصلت نیکو و اینکه بشارت به بهشت بروی (۹) باز نیارند الا صابران را و الا آنان را که خداوند بهره بزرگ باشند از خیر و ثواب، یا از طاعت و حسنت.

و خدای تعالی همه [۱۶۴-] ر] کس را از صابر و ناصابر تلقیه کرده است، جز آن است که صابران متلقى شده‌اند آن را و ایشان قبول

کرده‌اند.

وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ «ان»، حرف شرط است، «ما» بر سبیل تأکید بر او زیادت کرده‌اند تا با قسم ماند، برای آن «۱۰» نون تأکید در او آوردند. گفت:

اگر چنان باشد که نزعی و فسادی از شیطان به تو رسد از طریق وسوسه او و دعوت با معصیت و ایقاع عداوت میان تو و اهل ولایت. و اصل نزع، نخس باشد، آنگه بر توسع در وسوسه و افساد شیطان بکار داشتند. قال الله تعالی: ... مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي «۱۱» ... فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ «۱۲»، گفت: اگر چنین باشد، پناه با خدای ده و با جوار او گریز که او شنوا و داناست، وسواس شیطان شنود و احوال او داند.

(۱). آج، ما، گا، لا، افزوده: دوست شود، آد: دشمن تر باشد دوست شود تو را.

(۲). سوره ممتحنه (۶۰) آیه ۷.

(۳). آج، ما، گا، لا، آد: در اینکه.

(۴). ما، گا، آد: کنید. [...]

(۵). آب افزوده: به آن.

(۶). گا، آد، افزوده: یا.

(۷). آج، افزوده: وی، ما: تان.

(۸). گا، آد، افزوده: یا.

(۹). اج، افزوده: وی، ما: تان.

(۱۰). ما: مبالغه

(۱۱). سوره یوسف (۱۲) آیه ۱۰۰.

(۱۲). سوره اعراف (۷) آیه ۲۰۰.

صفحه : ۸۲

وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ، گفت: از آیات خدای تعالی و ادلت و علامات که دلیل وجود و وحدانیت و حصول او می‌کند بر صفات کمال، شب است و روز و آفتاب است و ماه که متعاقب‌اند بر یکدیگر، چون اینکه در آید، آن برود و چون اینکه برود آن در آید. روز می‌آید به آمدن آفتاب و شب می‌آید به رفتن او. و هر یکی از آفتاب و ماه در فلک خود و مدار خود می‌گردند بر تقدیری که خدای کرده است ایشان را. آنچه آفتاب به یک سال رود، ماه به یک ماه برود، پس ایشان مقدر و مدبر و مسخراند فرمانبردار چون دو بنده مطیع، بر حسب مراد خدای تعالی بر وفق مصلحت در مدار خود می‌گردند، و چون چنین باشند، مستحق آن نباشند که ایشان را سجده کنند. سجده مکنی ایشان را. لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ، چنان که گبرکان می‌کنند. وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ، بل سجده آن خدای را کنی که ایشان را آفرید، اگر او را می‌پرستی. و اینکه از جمله آن [۱۶۴-پ] آیات است که سجده در او واجب است و وجوب سجده در و لقوله: وَاسْجُدُوا، که ظاهر امر خدای و رسول بر وجوب باشد تا دلیلی «۱» پیدا شدن که بر ندب است. دلیل دگر اجماع اهل البیت است بر وجوب سجده اینکه جا. و مذهب ما «۲» آن است که سجده به آیت اول باید کردن، عند قوله: إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ. و فقها گفتند: سجده آنگه باید کردن که آیت دیگر بخوانند الی قوله: وَهُمْ لَا يَسْأَمُونَ. و عمل مشایخ ایشان بر اینکه دیدم. و اینکه سورت از جمله عزایم اربع است که جنب را و حیض را نشاید خواندن. وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ

تَعْبُدُونَ، گفت سجده خدای را کنی که آفریدگار اینکه همه است از شب و روز و آفتاب، اگر خدای پرستی.
فَإِنْ اسْتَكْبَرُوا، اگر تکبر و ترفع کنند کافران از آن که خدای را سجده کنند، فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ، آنان که بنزدیک خدای اند و در
جوار رحمت او اند از فریشتگان و مقدسان، يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، تسبیح می کنند او را شب و روز و ایشان را ملال نیاید و فاطر
نشوند.

وَمِنْ آيَاتِهِ، گفت: از آیات و دلالات او آن است که تو زمین را خاشع و پژمرده بینی در زمستان خشک شده «۳» بر او هیچ نبات
نباشد. فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ

(۱). گاه، آد، افزوده: دیگر.

(۲). گاه، آد، افزوده: امامیان.

(۳). ما، افزوده: که، لا: و، آد: و پژمرده بینی.

صفحه: ۸۳

وَرَبَّتْ، چون آب باران به او فرو فرستیم بجنبید و نشاط گیرد، یعنی زمین. و اینکه بر سیل توسع است، اهتزاز در برابر خشوع گفت:
وَرَبَّتْ «۱»، ارتفعت، بر آید و بیفزاید. و آن، آن باشد که عقیب «۲» باران، روی زمین بمانند خمیر برآید و چون مجوفی شود. و حق
تعالی اینکه بر سیل مثل گفت تا تنبیه باشد کافران را بر احیاء موتی که گفت: إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا، گفت: آن خدای که زمین را زنده
کرد، هم او زنده کند مردگان را، و بر همه چیز قادر است.

إِنَّ الَّذِي يَلْحَدُونَ، گفت: آنان که از ادلت ما میل کنند و عدول نمایند و بر مقتضای ادلت نروند و منکر شوند حق را که مقتضی
ادلت بود، يقال: [ر] لحد يلحد و الحد يلحد، إذا مال. و منه اللحد «۳» لحدت الميت فهو ملحد إذا جعلته في اللحد.
مجاهد گفت: یعنی به مکا و صفیر و تصدیه و لغو و لغط، فی قوله: لا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوَا فِيهِ «۴» عبد الله عباس گفت: به
تبدیل کلام و وضعش نه بجای خود.

لا يَخْفُونَ عَلَيْنَا، ایشان بر ما پوشیده نه اند «۵»، ما بر احوال ایشان مطلعیم و از ایشان غافل نه ایم تا به وقت جزا به حق ایشان برسیم.
آیت «۶» وارد است مورد وعید و تهدید.

قتاده گفت: يلحدون، ای، یکذبون. سدی گفت: يعاندون و يشاقون. مقاتل گفت: آیت در ابو جهل آمد. آنکه گفت: أَفَمَنْ يُلْقَى
فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ، پس «۷» آن کس که او را در دوزخ افکنند بهتر باشد یا آن که روز قیامت آید آمن «۸»! و
اینکه استفهام است به معنی تقدیر «۹» تا بگویند بهر حال که آن بهتر که آمن «۱۰» آید و اگر چه در القا در دوزخ هیچ خیری نباشد،
اینکه برای آن گفت که ایشان را مخیر آید و اگر چه در القا در دوزخ هیچ خیری نباشد، اینکه برای آن گفت که ایشان را مخیر
بکردند میان اینکه هر دو و ایشان به اختیار بد خود اینکه اختیار کردند. گفت: عاقل را چون میان دو کار مخیر بکنند «۱۱»، اختیار
بهتر کند. اکنون شما پنداشتی که «۱۲» طریقت

(۱). گاه، افزوده: ای.

(۲). آج: عقب، لا: بعد از.

(۳). آج، ما، گاه، لا، ما، آد، افزوده: و. [.....]

(۴). سوره فصلت (۴۱) آیه ۲۶.

(۵). لا: نیند، گاه، آد: نیستند.

(۶). آج، ما، گاه، لا، آد: و اینکه.

(۷). آج، ما، گاه، لا: گفت، آد: ندارد.

(۸-۱۰). آج، ما، گاه، لا، آد: ایمن.

(۹). آج، ما، گاه، آد: تقریر.

(۱۱). آج، ما: اختیار کنند.

(۱۲). گاه، آد، افزوده: اختیار و.

صفحه: ۸۴

و مذهب شما بهتر است، اکنون مؤدی است با اینکه که دیدی از دوزخ و طریقت ما مؤدی است با امن و راحت. اکنون بنگری تا کدام بهتر است! آنکه بر سیل تهدید گفت به صورت امر «۱»: «اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ، هر چه خواهی بکنی که جزا به دنبال آن است و مهمل فرو نخواهند گذاشتن. و مثله قوله- علیه السلام:

إذا لم تستح فاصنع ما شئت

و،

قوله علیه السلام: احبب من احببت فانك مفارقة و اصنع ما شئت فانك مجزی به.

معنی اینکه همه نهی است، یعنی مکن هر چه خواهی که آنکه مؤدی بود با هلاک و وبال «۲»، آنکه مؤکد کرد اینکه تهدید را به قوله: إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ، که او بینا و داناست به آنچه شما می کنی تا بسزا «۳» جزای هر یک [۱۶۵-پ] بدهد. گفتند: آیت در ابو جهل آمد و عمار یاسر.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ، گفت: آنان که کافر شدند به قرآن چون به ایشان آمد. آنکه در خبر «ان» خلاف کردند، بعضی گفتند: محذوف است و التقدير: ان الذين كفروا بالذکر كفروا بالله، آنان که به قرآن کافر باشند، به خدای کافر باشند برای آن که چون به تنزیل او ایمان ندارند، به منزل تنزیل ایمان ندارند. و گفتند محذوف اینکه است که: ان الذين كفروا بالذکر لما جاءهم هلکوا به و شقوا، ایشان هالکند و شقی. و گفتند: أُولَئِكَ يُنَادُونَ خَبْر أَوْسْت و اگر چه از و دور- افتاد، و اینکه صحیح باشد. و قول آن کس که گفت: وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ در جای خبر اوست، بعید است. برای آن که او جمله‌ای است بیگانه و در وی ضمیری نیست عاید با مبتدا، پس اینکه مستقیم نباشد، و قولهای اول معتمد است. وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ، و اینکه قرآن کتابی است عزیز. در معنی او خلاف کردند:

بعضی گفتند: معنی آن است که معجز است و منبع از آن که کسی مانند او تواند آوردن، چنان که گفت: قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا «۴»- الآیه. و گفتند: عزیز است به اعزاز از خدای تعالی او را و حفظ آن از تغییر و تبدیل. عبد الله عباس گفت: کریم است. مقاتل گفت: منبع است از شیطان. سدی گفت: مخلوق و مختلق «۵» نیست و فرو بافته «۶».

(۱). آج، ما، گاه، لا، آد افزوده: که.

(۲). لا: آنکه مزد تو به تو رسد.

(۳). آج، ما: سزای.

(۴). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۸۸.

(۵). ما: مختلف، گا: مخلوق.

(۶). آ، ج، ما، لا: فرا بافته. [.....]

صفحه : ۸۵

و گفتند: عزیز است به آن بیان و تفسیر که در عقب او آمد، من قوله:

لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ، «۱» باطل از پیش او نیاید «۲» و «۳» از پس او. و در معنی او چند قول گفتند:

یکی آن که مناقضه و شبهت مشاکلت بر او راه نیابد [نه] «۴» از جهت لفظ و نه از جهت معنی. و مراد پیش و پس لفظ و معنی است.

قولی دیگر آن است که، قتاده و سدی گفتند: شیطان نتواند تا باطلی در او افزاید، یا حقی از او بکاهد «۵». ضحاک گفت: معنی آن

است که کتابی و حدیثی نیامد [۱۶۶-ر] پیش اینکه قرآن که آن را باطل کند و نه از پس او خواهد آمدن.

عبد الله عباس گفت: کتب متقدمان از توریت و انجیل و جز آن، همه مصدق اینند. هیچ متناقض «۶» اینکه نیست و از پس او خود

کتابی نخواهد بودن که نقض او کند.

حسن گفت: معنی آن است که در اول و آخر اینکه کتاب تناقضی نیست. بعضی دیگر گفتند: در اخباری که در اینکه کتاب

هست - عما مضی و عما لم یأت - هیچ خلفی و کذبی نیست. اینکه اقوال مفسران است، و اما از روی معنی محتمل است که مراد آن

است که باطل بدو راه نیابد از هیچ جهت، چه تطرق «۷» چیزی بر چیزی از بعضی جهات باشد، ثم اکتفی بذکر بعض الجهات عن

ذکر الباقی. و ممکن بود که تخصیص اینکه دو جهت برای آن کرد که در عرف آینده از اینکه دو جهت آید در غالب عادت «۸»،

چه راه اینکه بود - و الله اعلم بمراده من کلامه.

تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ، کتابی است منزل از خدای عزیز، حَکِيمٍ حَمِيدٍ، محکم کار پسندیده، مستحق حمد و شکر.

مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ، گفت: تو را نگفتند ای محمد الا آنچه دیگر پیغامبران را گفتند که پیش تو بودند. آنگاه

در معنی او خلاف کردند:

(۱). آج، ما، افزوده: و.

(۲). آج، ما: نیامد.

(۳). آج، ما، گا، آد: و نه.

(۴). اساس و لا: ندارد، از ما، افزوده شد.

(۵). آج، ما، لا: بکاهد.

(۶). آج، ما، لا: مناقض.

(۷). گا، آد: بطلان.

(۸). گا، آد: در عرف و غالب عادت آینده از اینکه دو جهت آید.

صفحه : ۸۶

بعضی گفتند: معنی آن است که تو را چیزی نفرمودند از قبل خدای - جل جلاله - جز دعوت با اسلام و بیان شرع، چنان که دیگر

پیغامبران را فرمودند. بعضی دیگر گفتند: آنچه او را گفتند و دیگر پیغامبران را از پیش او، آن است که در آیت ذکر کرد، من قوله

تَعَالَى: إِنَّ رَبَّكَ لَمُدُّو مَغْفِرَةً وَ دُو عِقَابٍ أَلِيمٍ، یعنی تو را هم اینکه وعده [و] «۱» وعید فرمودند که با خلقان بگوی که دیگران را

گفتند.

قتاده و سدی گفتند: آیت وارد است مورد تسلیت و تعزیه «۲» رسول- علیه السلام-، یعنی تو را همان می گویند اینکه کافران که [۱۶۶-پ] دیگر پیغامبران را گفتند از تکذیب و جفا و «۳» به انکار نبوت و جحد آیات و بینات، آنگه بر سبیل ترغیب و ترهیب گفت: خدای تو ای محمد خداوند مغفرت و آمرزش است و خداوند عقابی «۴» سخت مولم، تا هر کسی را به حق خود برساند.

آنگه گفت: وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا، گفت: اگر ما اینکه قرآن را اعجمی کردمانی «۵» به زبان عجم، يقال رجل اعجم و اعجمی اذا لم يكن فصيحاً و ان كان من العرب. و رجل اعجمی منسوب الى العجم و ان كان فصيح اللسان عالماً بلغة العرب، و كذلك اعرابی و عربی. لَقَالُوا، گفتندی اینکه کافران: لَوْ لَا- فَصَّلْتَ آيَاتَهُ، چرا آیات «۶» کتاب مفصل و مبین نیست! ءَ أَعْجَمِيٌّ وَ عَرَبِيٌّ، «۷» حفص خواند و حلوانی عن هشام و ابن مجاهد عن قنبل، به یک همزه، علی الخبر، و «۸» باقی قرا به دو همزه، علی الاستفهام، الا آن است که کوفیان هر دو همزه محقق «۹» خواندند مگر حفص و روح، و باقی قرا به تحقیق «۱۰» اول و تلین دوم. و اهل مدینه، میان هر دو همزه وصل «۱۱» کردند به الفی و مدی، الا ورش و ابو عمرو. و آن که به لفظ استفهام خواند، گفت:

چون مراد انکار است، «الف» استفهام در «الف» اعجمی برد و آن الف قطع است، یکی را تلین کرد برای تخفیف و آن الف اعجمی باشد. و اما آن که هر دو محقق «۱۲»

(۱). اساس: ندارد، از آج، افزوده شد.

(۲). اساس: تعدیه، با توجه به نسخه ما تصحیح شد.

(۳). ما: ندارد، گاء، لا، آد: و انکار.

(۴). گاء، افزوده: هست.

(۵). گاء، آد: می کردیم.

(۶). آج، ما، گاء، لا، آد، افزوده: اینکه. [...]

(۷). گاء، آد، افزوده: قرا در اینکه خلاف کردند.

(۸). ما: اما.

(۹). آج، ما، گاء: مخفف، در اساس نیز با قلمی شبیه به متن به «مخفف» تبدیل شده است، آد: به دو همزه مخفف.

(۱۰). آج، ما، گاء، آد: تخفیف.

(۱۱). آج، ما، گاء، لا، آد: فصل، در اساس نیز با قلمی متفاوت از متن به «وصل» تبدیل شده است.

(۱۲). آج، گاء، آد: مخفف.

صفحه : ۸۷

خواند، برای آن است که اصل اینکه است. و آن که فصل کرد برای کراهت اجتماع دو همزه کرد، و آن که بر خبر خواند، گفت: معنی آن است که چرا چون پیغامبر عربی بود، قرآن اعجمی نبود، یا چرا پیغامبر اعجمی نبود و قرآن عربی تا در باب اعجاز بلیغتر بودی!

سعید جبیر گفت: قریش بر سبیل تعنت گفتند: [۱۶۷-ر] چرا اینکه قرآن را آیاتش بعضی عربی نبود و بعضی عجمی! خدای تعالی آیت فرستاد: قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَ شِفَاءً، بگوی ای محمد؟ که اینکه قرآن مؤمنان را لطفی و بیانی و شفایی است. وَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ، گفت: آنان که ایمان نداشتند، در گوشهای ایشان گرانی هست و اینکه قرآن کوری «۱» بر ایشان، یعنی به

اینکه قرآن منتفع نمی‌شوند و آیات و ادلت او را تأمل و تفکر نمی‌کنند» (۲)، پنداری از «۳» بینات او کراند و کوراند. و در شاذ خواندند: و هو علیهم عمی «۴»، به کسر میم، چنان که وصف باشد بر مصدر «۵» بمعنی انه مشتبه علیهم ملتبس. گفت: اینکه قرآن بر ایشان کور «۶» است، یعنی اینکه کتاب بر ایشان مشتبه است، پیدا نیست ایشان را از آن جا که در او اندیشه نمی‌کنند تا بدانند و عامه قرا خواندند: عمی، به فتح میم علی المصدر و اختیار قراءت قراء است. أُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ، ایشان را ندا می‌کنند از جایی دور، یعنی به منزلت آنند که از آن جا می‌شنوند «۷» و اگر می‌شنوند، به شنیدن منتفع نمی‌شوند.

اینکه جمله مذمت و ملامت، کنایت است از آن که تأمل نمی‌کنند، تا به منزلت کران و کوران و دوران‌اند. و نظایر اینکه در قرآن بسیار است.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ، ما موسی را کتاب دادیم، یعنی توریت. فَاخْتَلَفَ فِيهِ، مختلف شدند در او، بعضی اقرار دادند و بعضی انکار کردند، بعضی ایمان آوردند و بعضی کافر شدند، همچنان که با تو کردند و در عهد تو کردند، تا گمان نبری که اینکه معنی در حق تو است و بس. و لَوْلَا - كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ، اگر نه آن است که کلمتی و گفتاری سابق شده است از خدای تعالی که تعجیل عقوبت نکند

(۱). آج، ما، گا، آد، افزوده: است.

(۲). ما: تفکر نمی‌کنند و تأمل.

(۳). لا، افزوده: آیات و.

(۴). ما: عم.

(۵). آج، ما: نه مصدری، لا: نه مصدر، گا، آد: مصدر را.

(۶). ما، گا، آد: کوری.

(۷). آج، ما: آنند که نمی‌شنوند، گا، آد: که آن جانند که نمی‌شنوند، لا: آن انداز که آن جا که نمی‌شنوند.

صفحه : ۸۸

امت تو را در دنیا، فی قوله: و ما كان الله ليُعذَّبَهُمْ [۱۶۷-پ] و أنت فيهم و ما كان الله مُعذَّبَهُمْ «۱»- الآية.

لَقَضَىٰ بَيْنَهُمْ، میان ایشان کار بگزاردی و عذاب بر ایشان فرود آوردی که- علی کل حال- حکم بر ایشان خواهد بود «۲» نه ایشان را. و إِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ، آنکه گفت: اینان در شکی اند از اینکه عذاب و از اینکه حکم، شکی در ریبت و تهمت افکننده، یعنی شکی با تهمت، یعنی در خود شاک‌اند و تو را متهم می‌دارند. شك مريب، ای، شك مع «۳» ريبه و تهمة، من قولهم ارباب الرجل اذا اتى بريبة. آنکه بیان عدل کرد، گفت:

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ، هر که او عملی صالح کند و کاری نیکو، «۴» خود را کند و مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا، و هر که بدی کند، بر خود کند، نه نفع صلاحش با غیرى شود، نه مضرت فسادش «۵»، بل مقصور باشد بر فاعلش. و ما رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ، و خدای تو بر بندگان هیچ ظلم نکند. و «۶» آیت دلیل است بر بطلان مذهب مجبره و آن که جزا جز بر عمل نیست و خدای تعالی خالق و فاعل ظلم نیست و ثواب و عقاب جز به استحقاق نباشد.

إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ، سبب نزول آیت آن بود که مشرکان گفتند: یا محمد؟ اگر تو پیغامبری بگویی ما را تا قیامت کی خواهد بودن! خدای تعالی اینکه آیت فرستاد، گفت: إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ، علم قیامت را مرد و مرجع با خدای است، یعنی جز خدای نداند. و ما تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَاتٍ «۷» آنها ما «۸» است. و «اکمام»، جمع «کم» باشد و آن ظرف و وعاء میوه بود، و منه کم الانسان و کم الثمرة کفراه.

وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ، و بار برنگیرد هیچ ماده و بار ننهد الا به علم او. و «من» نیز زیادت است [۱۶۸-ر] اینکه جا، یعنی اینکه چیزها جز خدای نداند و یجری مجری قوله: إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ (۹) - الآیه. وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ، یعنی، اذکر یا

(۱). سوره انفال (۸) آیه ۳۳. [.....]

(۲). لا: بودن.

(۳). آج، ما، گا، لا: معه.

(۴). آب، آج، ما، گا، لا افزوده: کند.

(۵). گا، آد، افزوده: به گیری رسد.

(۶). گا، آد: اینکه.

(۷). اساس: ثمره، با توجه به قرآن مجید تصحیح شد.

(۸). آج: غایب.

(۹). سوره لقمان (۳۱) آیه ۳۴.

صفحه : ۸۹

محمّد؟ یاد کن آن روز که خدای تعالی ندا کند اینکه کافران را و گوید: کجااند انبازان من که شما دعوی کردی با من در الهیت و ایشان را عبادت کردی بدون من!

قالوا، جواب دهند و گویند: آذناک، ما بگفتیم و خبر دادیم تو را که ما را گواهی نیست بر آن دعوی که در دنیا کردیم. یعنی، ما پنداشتیم در دار دنیا که اینان گواهان ما خواهند بودن. امروز بدیدیم و بدانستیم و ما را علم ضروری حاصل آمد، معلوم شد که اینان گواهی نخواهند دادن برای ما (۱).

وَصَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَدْعُونَ مِنْ قَبْلُ، گم شود از ایشان آنچه در دنیا آن را پرستیده باشند و خوانده. وَ ظَنُّوا مَا لَهُمْ مِنْ مَّحِيصٍ، و گمان برند که ایشان را معدلی و محیصی و مفری نباشد از عذاب خدای. و ظن در آیت به معنی یقین است یعنی بدرست بدانند که ایشان را از عذاب خدای جای گریز (۲) نیست.

لَا يَسْأَلُ الْإِنْسَانَ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ، آنکه گفت: از عادت و خوی آدمی آنست که از دعا خیر سیر نشود. اضافه مصدر کرد با مفعول و اگر کلام بشر بودی، تقدیر اینکه است که من دعائه الخیر، از آن که برای خود از خدای خیر خواهد. وَ إِن مَسَّ الشَّرَّ، و اگر رنجی و بلایی و آفتی رسد او را، فَيُؤَسِّقُنَّوْطُ، نومیدی باشد از رحمت خدای تعالی، و صف ضعف یقین او می کند.

وَلَئِن أَدْقَنَاهُ، گفت: و اگر چنان باشد که ما او را رحمتی بچشانیم، مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ، از پس نکبت و رنج و بیماری و درویشی [۱۶۸-پ] که به او رسیده باشد، لَيَقُولَنَّ هَذَا لِي (۳)، اینکه خود مراست و نصیب من است و مرا خواست بودن، و اینکه عمل «۴» من است و من سزای اینم. و مَا أَظُنُّ السَّاعِيَةَ قَائِمَةً، و نمی پندارم که قیامت بر خواهد خاست. وَ لَئِن رُجِعْتَ إِلَى رَبِّي، و اگر چنان که مرا با پیش خدای برند، بر زعم مسلمانان، إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَى، مرا به نزدیک او به از اینکه و نیکوتر از اینکه باشد.

ابن شبرمه «۵» روایت کرد از حسن «۶»، محمّد بن علی بن ابی طالب، گفت: کافر از «۷»

(۱). گا، آد: گواهی برای ما نمی دهند.

(۲). آج، ما: از عذاب خدای گریز، گا، آد: جای گریز.

(۳). آج، ما، گا، لا، آد: افزوده: گوید.

(۴). آج، ما، گا، لا، آد: به عمل.

(۵). اساس نقطه ندارد، به قیاس دیگر نسخه‌ها خوانده شد.

(۶). آج، ما: ندارد، لا: حسن بن، آد: حسن بصری. [.....]

(۷). لا: در، آد: ندارد.

صفحه : ۹۰

میان دو آرزوست: یکی در دنیا، یکی در آخرت. اما آرزوی دنیا اینک است: *إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَى*، اگر مرا با پیش خدای برند، مرا آن جا نیکوتر «۱» باشد. و اما تمنای آخرت قوله: *يَا لَيْتِي كُنْتُ تُرَابًا* «۲»، آنگه حق تعالی گفت: *فَلَنْبُئِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا*، گفت: خبر دهیم کافران را به آنچه کرده باشند و بچشانیم ایشان را از عذابی سخت درشت.

و *إِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ*، گفت: چون ما بر آدمی نعمتی کنیم، *أَعْرَضَ*، روی بگرداند، و *نَأَى بِجَانِبِهِ*، و جانب خود از ما دور دارد، خویشتن را چون مستغنی دارد و ما را فراموش کند. و *إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ*، چون رنجی و آفتی به او رسد، *فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ*، خداوند دعایی باشد پهن. و عرب طول و عرض در جای کثرت بکار دارند، يقال: *اطال الكلام* و *أعرض* «۳» اذا اكثر.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ بَغْوَى أَى مَحْمَدٍ؟ بینی و دانی که اگر اینک قرآن از نزدیک خدای باشد چنان که، می گوئیم، *ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ*، آنگه شما به او کافر شده باشی، *مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ هُوَ فِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ*، که باشد گمراهتر از آن کس که او در ضلال و گمراهی باشد و عصیانی و مخالفتی دور از صلاح! و «الشقاق»، المشاقه و هی «۴» [۱۶۹- ر] المخالفه، من الشق و هو الفتق. و شق الشیء نصفه، فعل به معنی مفعول، و منه

قول علی - علیه السلام: *كثرة الوفاق نفاق و كثرة الخلاف شقاق.*

و اینک طریقتی است از طریقتهای جدل که آن را طریقت احتیاط گویند. خدای تعالی مناظره پیاموخت رسولش را بر اینک طریقت، گفت «۵»: *بغوی اى محمد اینک کافران را که اگر اینک قرآن از قبل خدای است و حق است، آنگه شما به او کافر شوی در جهان، از شما گمراهتر که باشد «۶»!*

آنگه حق تعالی گفت: *سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ*، گفت: با ایشان «۷» نمایم آیات و بینات ما در آفاق و اطراف عالم، و *فِي أَنْفُسِهِمْ*، و در نفس ایشان.

عبد الله عباس گفت: فی الافاق، یعنی آثار امتان گذشته و در نفس ایشان به

(۱). ما، لا: به، گا، آد: بهتر.

(۲). سوره نبأ (۷۸) آیه ۴۰.

(۳). آج، ما، گا، لا، آد: اعرضه.

(۴). «و هی» در اساس دو بار تکرار شده است.

(۵). آج، ما: که.

(۶). اساس، آب: کباشد.

(۷). ما، گا: ما به ایشان، آد: گفت: به ایشان.

صفحه : ۹۱

بیماری (۱) و بلیات. سدی گفت و المنهال بن عمرو (۲): فی الافاق، یعنی در اقطار و جوانبی که ما می‌کشاییم بر رسول ما، و فی انفسهم، در فتح مکه. قتاده گفت:

فی الافاق، در وقایعی که خدای را بود در امم گذشته، و فی انفسهم، در تنهای ایشان روز بدر. عطا و ابن زید گفتند: فی الافاق، فی اقطار الارض و السماء من الشمس و القمر و النجوم و الجبال و الاشجار و الانهار و البحار و الامطار، آیاتی هست که ما را هست در جوانب زمین و آسمان، در آسمان از ماه و آفتاب و ستارگان و باد و باران، و در اقطار زمین از کوهها و جویها و دریاها و درختان و انواع نبات. و فی انفسهم، در تنهای ایشان از لطیفه صنعت و بدیع حکمت و حسن صورت و ترتیب تألیف و احکام خلقت و آنچه آفرید در ظاهر و باطن او از حواس پنج (۳)، و عروق متصل و مدخل و مخرج [۱۶۹-پ] طعام و شراب، که طعام و شراب به یک مدخل فرو می‌شود و از دو مخرج بیرون می‌آید، و آنچه تناول کند از طعام و شراب، بهری به (۴) قوت او می‌شود و بهری به اجزای جسم او و بهری ثفل (۵) می‌شود، و هر نصیبی به جانبی می‌رود به تقدیر مقدر- جل جلاله.

اهل اشارت گفتند فی قوله: سَيُثْرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ، او را در آفاق آیاتی است و در نفس (۶) آیاتی است که آن عالم کبری است و اینکه عالم صغری.

و بعضی علما گفتند: آن عالم صغری است و اینکه عالم کبری، چه آن جماد است و اینکه حی (۷)، و اینکه جا معانی است که آن جا نیست تا تو گاه در آن نظر کنی و از آن عبرت گیری و گاه در اینکه تفکر کنی و بدو متذکر شوی، در آفاق آیاتی پیدا گردد و در انفس بیناتی که در هر یکی از آن که نظر کنی تو را از سهلتر (۸) طریقی بدو رساند. فی الافاق شمس و قمر و فی الانفس حس و فکر، فی الافاق کواکب و نجوم، و فی الانفس عجایب و علوم، فی الافاق سحایب و غیوم، و فی الانفس مصایب و غموم، فی الافاق بروق خاطفه و فی الانفس عروق واجفه، فی الافاق ثلوج و امطار و فی الانفس حوائج و اوطار، فی الافاق ریاح هبابه و فی الانفس ارواح منسابه، فی

(۱). آج، گاه، آد: بیماری.

(۲). گاه، آد: سدی و منهال بن عمرو گفتند.

(۳). گاه، آد: پنجگانه.

(۴). گاه، به مدد، آد: مدد.

(۵). آج: به سفل، ما: سفل.

(۶). آج، ما، گاه، لا، آد: انفس [.....]

(۷). گاه، جان.

(۸). گاه، آد: آن به آسان تر.

صفحه : ۹۲

الافاق جبال شامخه و فی الانفس آمال راسخه، فی الافاق عیون نابعه و فی الانفس عیون دامعه، فی الافاق نخیل و اشجار و فی الانفس شعور و أبشار، فی الافاق دور و قصور و فی الانفس نحور و صدور، فی الافاق جواهر و معادن و فی الانفس ظواهر و بواطن، فی الافاق زروع و نبات و فی الانفس خشوع و ثبات، [۱۷۰-ر] فی الافاق انهار و بحار و فی الانفس اسرار و چهار، فی الافاق شده و رخاء و فی الانفس بخل و سخاء، فی الافاق ربیع و خریف و فی الانفس ضعیف و شریف، فی الافاق حر و برد و فی الانفس حر و

عبد، فی الافاق سیل و لیل و فی الانفس میل و نیل. از اینکه جمله در هر چه خواهی نظر کن که در او آیتی و دلالتی و علامتی «۱» هست.

و لله فی کل تحریکه و تسکینه ابداء شاهد

و فی کل شیء له ایه تدل علی انه واحد

اول در خود نگر تا خود را بشناسی تا «۲» خود شناسی تو را به حق «۳» رساند که:

من عرف نفسه فقد عرف ربه

، خود را به عبودیت بشناس تا حق را به ربوبیت بشناسی. هر چه «۴» خود را به نشناسی «۵» او را به شناسی «۶» که:

اعرفکم بنفسه اعرفکم بربه

، هر چند در اینکه شناخت غریق تر باشی «۷» در آن معرفت غریق تر باشی. گاه در آفاق عالم تفکر کن، گاه در نفس خود نظر کن تا تغییر آن و اختلاف اینکه تو را به معرفت صانعی رساند مغیر نه مغیر، مقدر نه مقدر، مخالف نه مختلف «۸»، تا بدانی که هر چه جز اوست به خلاف اوست، او مخالف سایر اشیاست از آن جا که اوست، بمقارنته بین الاشياء [علم] «۹» ان لا-قرین له، و بمضادته بین المتضادات علم ان لا ضد له، ضاد الظلمة بالنور، و الصرد «۱۰» بالحرور، و البلة بالجمود، فی کلام طویل لامام جلیل.

الخلق مجتمع طورا و مفترق و الحادثات فنون ذات اطوار

لا تعجبن «۱۱» من الأضداد إذ جمعت فالله یجمع بین الماء و النار

[۱۷۰-پ] از آیات آفاق، فصول چهار: صیف و شتا و ربیع و خریف، و از آیات

(۱). آج، گاه، لا، آد، افزوده: و بینتی، در اساس نیز کلمه‌ای قریب به اینکه، با خطی متفاوت از متن در بالای سطر افزوده شده است.

(۲). گاه، آد: که.

(۳). آج، ما، گاه، لا، آد، افزوده: شناسی.

(۴). گاه: هر قدر.

(۵-۶). آج، ما، گاه، لا، آد: شناسی.

(۷). آج، ما، گاه، لا، آد، افزوده: شناسی.

(۸). گاه، آد: موافق نه مخالف و مختلف.

(۹). به قیاس با آج و اتفاق نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۰). گاه، لا، آد: البرد.

(۱۱). گاه، لا، آد: تعجن.

مجریه (۲) و ممسکه و هاضمه و دافعه، تا یکی براند (۳)، یکی بدارد، یکی هضم کند یکی دفع کند.

در آفاق، چهار جوی پدید کرد: جیحون و سیحون و نیل و فرات، در انفس چهار جوی پدید کرد: اکحل و قیفال و باسلیق و ابطی (۴). در آفاق، نبات الوان پدید کرد، از: زرد و سبز و سرخ و سیاه و سپید و لعل و کبود، در انفس، شعور الوان پدید کرد، از: سیاه و سپید و احمر و اشقر و اشهب و اصهب. در آفاق، چهار چشمه به چهار طبع (۵) پدید کرد: ملح و عذب و زعاق و متن، در انفس، همچنین چهار چشمه پدید کرد: ملح در چشم، زعاق در (۶) گوش، عذب در دهن، متن در بینی. از آیات آفاق، قَطْعُ مُتَجَاوِرَاتِ (۷)، بهری نبات رویاند بهری نه، همچنین در انفس بر یک جای از تن آدمی بهری موی رویاند و بهری نه. در آفاق آتش پدید کرد، در انفس آتشی در جگر نهاد و یکی در طحال و یکی در دل و یکی در معده. در آفاق معادن مختلف پدید کرد، در انفس، حواس پنج (۸) نهاد، از: سمع و بصر و شم و ذوق و لمس. از آیات آفاق، ابر است که گاهی بیبارد و گاهی نه (۹)، در انفس (۱۰) شم پدید کرد که گاهی بگرید و گاهی نه.

از آیات آفاق، ستارگان هفت (۱۱) در افلاک خود (۱۲)، و از آیات نفس (۱۳) اعضا هفت (۱۴):

سمع در انسان بمتاب زحل کرد در آسمان و او را دو برج نهاد: یکی جدی و یکی (۱۵) دلو، لا- جرم در بر (۱۶) آن سمع، در دو [۱۷۱- ر] برج نهاد و آن دو گوش است. بصر در

(۱). گا، آد: طبایع.

(۲). آج: مجذیه، ما: مجز به، گا، لا: جاذبه، آد: جاذبه و ماسکه. [.....]

(۳). ما: برآید، گا، لا، آد: برآرد.

(۴). ما: ابطحی.

(۵). ما، گا، لا، آد: طعم.

(۶). لا، افزوده: دو.

(۷). مأخوذ از سوره رعد (۱۳) آیه ۴.

(۸). گا، آد: پنجگانه.

(۹). گا، لا، آد: نبارد.

(۱۰). آج، ما، گا، لا، آد، افزوده: چشمه.

(۱۱). گا، آد: سبعة.

(۱۲). گا، آد: نهاد.

(۱۳). آج، ما، گا، لا، آد: انفس.

(۱۴). گا: سبعة، لا: هفتگانه.

(۱۵). گا، آد: دیگر.

(۱۶). آج، گا، لا، آد: برابر، ما: سمع در برابر آن در، در اساس کلمه «آن» دو بار تکرار شده، که با قلمی قریب به متن روی اولی خط کشیده شده است. [.....]

انسان بمنزلت مریخ کرد در آسمان و او را دو برج نهاد: یکی عقرب، یکی حمل، همچنین شم در [ممر] «۲» دو بینی نهاد. ذوق در انسان بمنزلت زهره کرد در آسمان و آن را دو برج کرد: یکی ثور و یکی میزان. همچنین ذوق در دو جای نهاد: از لهات «۳» و لسان. لمس در انسان بمنزلت عطارد کرد در آسمان، و او را دو برج نهاد: یکی سنبله، یکی جوزا، همچنین لمس در دو دست «۴» نهاد.

نطق در انسان بمنزلت آفتاب کرد در آسمان، و آن را یک برج کرد و آن اسد است، همچنین نطق را یک آلت نهاد از زبان «۵». کتابت در انسان بمنزلت قمر است «۶» در آسمان، و آن را یک برج نهاد و آن سرطان «۷»، همچنین کتابت در دست راست نهاد بر غالب عادت. از آیات آفاق، آفتاب تابان از قطب آسمان، و از آیات انفس نور معرفت در دل مرد خدای دان، بل اینکه فاضل تر از آن، که «۸»:

إِنَّ شَمْسَ النَّهَارِ تَغِيبُ «۹» بِاللَّيْلِ وَ شَمْسَ الْقُلُوبِ لَيْسَ تَغِيبُ

و از آیات آفاق ماه و ستارگان، گاه ماه به زیادت، گاه به نقصان. در برابر آن علوم نهاد در انسان: علم توحید برای ادیان و علم فقه برای ارکان و علم طب برای ابدان و علم نجوم برای ازمان و علم نحو برای تقویم لسان، علم ریاضت برای حیوان، علم سیاست برای سلطان، علم صحبت «۱۰» برای اخوان، و هذا خطب یطم «۱۱» و امر لا یتم، عمر برسد «۱۲» و او بنرسد، عدالی ما کنت فیه. حَیَّتِی یَتَّبِعِنَ لَهْمُ، [۱۷۱-پ] تا پیدا شود ایشان را که آن حق است و از خدای است - جل جلاله - چه اگر نه چنین بودی، بر یک و تیرت و نسق نماندی بل مختلف شدی، یعنی اینکه آیات و ادلت حق است و از خدای است، و قیل: أَنَّهُ، یعنی «۱۳»،

(۱). گاه، آد: انفس.

(۲). در اساس زیر وصالی رفته، از آج گذاشته شد.

(۳). گاه، آد: لبها.

(۴). لا: دو کف.

(۵). ما: و آن زبان است، گاه، آد: که آن زبان است.

(۶). آج، ما، گاه، آد: کرد.

(۷). آج، ما، افزوده: است، آد: برج داد از سرطان.

(۸). گاه، آد: کما قال الشاعر.

(۹). گاه، لا، آد: تغرب.

(۱۰). ما: نصیحت.

(۱۱). آج: خطبتم، ما: مخاطب.

(۱۲). گاه، آد: به پایان رسد.

(۱۳). گاه، آد: طریقه.

صفحه : ۹۵

الاسلام، گفتند: ضمیر راجع است با دین مسلمانی، یعنی تا بدانند که دین مسلمانی حق است. و گفتند: مراد قرآن است، گفت: بدانی که قرآن حق است و از قبل خدای است - جل جلاله - و گفتند: محمد است - صلی الله علیه و آله «۱». أَوْ لَمْ یَکْفِ بِرَبِّکَ،

کفایت نیست ای محمّد که خدای تو گواه است بر همه چیزها! و جار مجرور در جای «۲» فاعل «کفی» است در محل رفع، و «انه» و ما بعده در محل نصب بوقوع الکفایه علیه. و «کفی» را دو مفعول باید: مفعول اول محذوف است و تقدیر اینکه است: او لم یکفک ربک «۳» کونه شهیدا علی کل شیء.

آنگه گفت: أَلَا- إِنْهُمْ فِی مَرِیَّةٍ، ایشان یعنی کافران در شک‌اند از لقاء ثواب و عقاب خدای تعالی. أَلَا إِنَّهُ، الا و خدای تعالی عالم است به همه چیزی و عالمی «۴» او به همه چیزها محیط است. و محیط در جای دیگر به معنی قادر آمد، فی قوله: إِنْ بِهِ وَاللَّهِ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِیطٌ «۵»، یعنی در قبضه قدرت او اند، از آن جا بیرون نتوانند شدن. پس «۶» دو معنی دارد: یکی عالمی، یکی قادری، و در عالمی فرمود: ... وَ أَنْ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا «۷».

(۱). ما، لا: علیه السلام. [.....]

(۲). لا: به جای.

(۳). آج: او لم یکف ربک، ما، لا، آد: او لم یکف بر ربک.

(۴). گا، آد: علم.

(۵). سوره بروج (۸۵) آیه ۲۰.

(۶). آج، ما، گا، افزوده: او.

(۷). سوره طلاق (۶۵) آیه ۱۲.

صفحه : ۹۶

سوره حم عسق

«۱» و قیل: حم الشریعة اینکه «۲» سورت مکی است و پنجاه و سه آیت است در عدد کوفیان، و پنجاه در عدد بصریان و مدنیان «۳». و هشتصد و شصت «۴» و شش کلمت است، و سه هزار و پانصد و هشتاد و هشت حرف است. و روایت است از ابو امامه، از ابی کعب که رسول- صلی الله علیه و آله- [۱۷۲-ر] گفت: هر که او حم عسق بخواند، از جمله آنان باشد که فرشتگان بر او صلوات «۵» فرستند و برای او استغفار کنند و رحمت خواهند «۶».

[سوره الشوری (۴۲): آیات ۱ تا ۲۰]

[اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حم (۱) عسق (۲) كَذَلِكَ يُوحى إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۳) لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ (۴)

تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَلَا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ (۵) وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ اللَّهُ حَفِيفٌ عَلَيْهِمْ وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ (۶) وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَ مَنْ

حَوْلَهَا وَ تَنْذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ (۷) وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَ الظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ (۸) أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَ هُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۹)

وَ مَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ اللَّهُ رَبُّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ (۱۰) فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَ مِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذُرُّكُمْ فِيهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (۱۱) لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۲) شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَ مَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَ لَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ (۱۳) وَ مَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًّا بَيْنَهُمْ وَ لَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَ إِنَّ الدِّينَ أَوْرَثُوا الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ (۱۴)

فَلِذَلِكَ فَادَعِ وَ اسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتَ وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَ قُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَ أَمَرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ اللَّهُ رَبُّنَا وَ رَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ (۱۵) وَ الَّذِينَ يُخَاجِرُونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ عَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ (۱۶) اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَ الْمِيزَانَ وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبَةٌ (۱۷) يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَ يَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ (۱۸) اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ (۱۹) مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَ مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ (۲۰)

[ترجمه]

چونین «۸» وحی کند به تو و به آنان که از پیش تو بودند، خدای عزیز «۹» محکم کار او راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، و او بزرگوار و بزرگ است.

(۱). گا: الشوری، ثلاث و خمسون آیات.

(۲). ما: بدانی که اینکه، گا، لا، آد: بدان که اینکه.

(۳). ما: مدینیان.

(۴). کذا در اساس و آب، آج، ما، لا: شصت، گا: ندارد.

(۵). گا، لا، آد: صلوات.

(۶). ما، افزوده: قوله تعالی.

(۷). آج، افزوده: اسم سورت است یا غیر آن.

(۸). ما، لا: چنین. [.....]

(۹). ما: غالب.

نزدیک بود آسمانها که بشکافد از بالای آن و فریشتگان تسبیح می‌کنند به سپاس «۲» خدایشان و آمرزش می‌خواهند برای آنان که در زمین‌اند، خدای، اوست که آمرزنده و بخشاینده است.

و آنان که گرفتند از فرود او «۳» دوستان، خدای نگاهبان است بر ایشان و نیستی تو بر ایشان و کیل.

و همچنین وحی کردیم به تو قرآنی تازی تا بترسانی «۴» اهل مکه را و آن را که پیرامن آن است و بترسانی از روز قیامت. شک نیست در او، گروهی در بهشت باشند و گروهی در دوزخ.

[۱۷۲-پ] و اگر خواهد خدای کند ایشان را یک گروه «۵» و لکن در آرد آن را که خواهد در رحمتش، و ستمکاران نباشد ایشان را از یاری و نه یآوری.

بل گرفتندی از جز او دوستان، خدای اوست که خداوند است و او زنده کند مردگان را و او بر همه چیز تواناست.

آنچه خلاف کنی «۶» در آن از چیز، حکم آن به خدای است، آن خدای شماسست خدای من، بر او توکل کردم و با او شدم «۷».

آفریدگار آسمانها و زمین کرد

(۱). اساس: ینفطرن، که با توجه به قرآن مجید تصحیح شد.

(۲). ما: ستایش، لا: ثنای.

(۳). ما: جز، لا: بغیر از خدای.

(۴). لا: بیم کنی.

(۵). ما: امت.

(۶). لا: کردید.

(۷). ما: شوم، لا: باز می‌گردم.

صفحه : ۹۸

برای شما از نفسهای «۱» شما همسران «۲» و از چهار پایان جفتان، می‌آفریند شما را در وی، نیست مانند او چیزی و او شنوا و بیناست.

او راست کلیدهای آسمانها و زمین، بگستراند روزی آن را که خواهد و تنگ کند، که او به همه چیزی داناست.

[۱۷۳-ر] بنهاد برای شما از دین آنچه اندر [ز] «۳» کرد به آن نوح را و آنچه وحی کردیم ما به تو و آنچه اندرز کردیم به آن ابراهیم را و موسی را و عیسی را که بیای داری دین را و پراگند «۴» مشوی در او، بزرگ آمد بر بت پرستان آنچه تو «۵» می‌خوانی به آن، خدای برگزیند به او آن را که خواهد و ره نماید به خود آن را که باز گردد «۶».

و پراگنده نشوند الا از پس آن که آمد به ایشان دانش بظلم میان ایشان و اگر نه سخنی است که در پیش افتاده است از خدای تو تا به وقتی نام زد «۷»، حکم کردند میان ایشان و آنان که میراث به ایشان دادند کتاب از پس ایشان در شکی «۸» اند از او شک فگننده.

با آن خوان و راست باش «۹» چنان که فرمودند تو را، پیروی «۱۰» مکن هوای «۱۱» ایشان را، بگوی گرویدم به آنچه فرستاد

(۱). ما: تنهای.

(۲). ما: جفتان.

(۳). به قرینه چند کلمه بعد و ضبط «ما» گذاشته شد.

(۴). ما، لا: پراکنده.

(۵). ما: بر.

(۶). ما: به او آن که وا او گردد. [.....]

(۷). ما، لا: نام زده.

(۸). ما: شک.

(۹). ما: بابت، لا: مستقیم باش.

(۱۰). ما: پسروی.

(۱۱). ما: هواهای، لا: اهوای.

صفحه : ۹۹

خدای از کتاب و فرمودند مرا تا داد کنم میان شما، خدای، خدای ما و شماست، ما راست کارهای ما و شما راست کارهای شما، نیست حجتی میان ما و میان شما، خدای گرد آرد میان ما و با اوست بازگشتن. و آنان که حجت انگیزند در خدای از پس آن که اجابت کردند او را حجت ایشان باطل باشد [نزد خدایشان] «۱» و بر ایشان باشد خشمی و ایشان را بود عذابی سخت.

[۱۷۳-پ] خدای است که بفرستاد قرآن «۲» برستی و ترازو و چه دانی تو همانا قیامت نزدیک «۳» است.

شتابزدگی می کنند به آن، آنان که نگریده‌اند و آنان که گرویده‌اند می ترسند از آن و می دانند که آن حق است، الا و آنان که جدل و خصومت کنند در قیامت در گمراهی اند دور.

خدای لطف کننده است به بندگانش، روزی دهد آن را که خواهد و او دانا و بی همتاست.

هر که خواهد کشت آخرت، بیفزاییم او را در کشتش «۴» و هر که خواهد کشت دنیا بدهیم او را از آن و نباشد او را در آخرت بهری «۵».

قوله تعالی: حم عسق، اختلاف مفسران برفت در حم. اما آنچه در اینکه آیت گفته‌اند:

ارطاء بن المنذر گفت: مردی بنزدیک عبد الله عباس آمد و از او پرسید که حم عسق چه باشد «۶»! و حذیفه بن الیمان حاضر بود، عبد الله عباس جواب نداد. دیگر باره

(۱). ترجمه عبارت «عند ربهم» که در حاشیه اساس آمده از متن ساقط است، از ما افزوده شد.

(۲). ما، لا: کتاب.

(۳). چنین است در اساس و آب. نزدیک/ نزدیک، ظاهراً با ادغام دو حرف قریب المخرج، ما، لا: نزدیک.

(۴). ما: کشت او.

(۵). ما: بهره، لا: از نصیبی و بهره‌ای.

(۶). اساس، آب: جیاشد.

صفحه : ۱۰۰

پرسید، جواب نداد. بار سدیگر «۱» حذیفه گفت: من تو را خبر دهم، بدان که اینکه در مردی فرو «۲» آمد نام او عبد الاله، او «۳»،

عبد الله بر بهری جوپهای مشرق فرود آمد «۴» آن جا دو مدینه بنا کنند «۵» بر کنار آن جوی چنان که جوی از میان هر دو فاصل باشد، چون خدای تعالی [۱۷۴-ر] خواهد تا زوال ملک ایشان کند و دولت ایشان ببرد، آتشی بفرستد به شب و یک مدینه بسوزد چنان که از او هیچ اثر نماند. اهل اینکه مدینه دیگر از آن به تعجب فرو مانند، بر دیگر روز جمله جباران آن ولایت در اینکه مدینه دیگر حاضر آیند به نظاره اینکه مدینه سوخته. خدای تعالی بفرماید تا خسف کنند ایشان را، آن مدینه دیگر به زمین فرو شود با هر که در او باشد فذلک قوله: حم عسق یعنی، حم عظیمه من الله و سنه و قضاء، انداخته شد عزمی و سنتی و قضایی از خدای تعالی. و قیل: حم عسق، «عین» عدلا منه، «سین» به معنی سیکون، «قاف» واقع بهما، ای، بالمَدینتین. و مانند «۶» خبری است که جریر بن عبد الله روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت: مدینه‌ای بنا کند میان دجله و دجل و قطربل و صرات، جباران اهل زمین آن جا مجتمع شوند و جز آن «۷»، و مالهای عالم آن جا جمع کنند، خدای تعالی آن شهر به زمین فرو برد با اهلش، آن دو «۸» زمین زودتر رود «۹» از آن که میخ آهن «۱۰» در زمین نرم. و گفتند عبد الله مسعود «۱۱» خواند: (حم سق)، - بی عین - و گفت: «سین»، هر امتی اند که رفتند. و «قاف»، هر فرقتی اند که خواهند آمدن. و در مصحف عبد الله مسعود، عین نیست. عکرمه گفت، نافع الازرق عبد الله عباس را پرسید از حم عسق، گفت: «حا»، حلم خدای است، و «میم» مجد اوست، و «عین» علم اوست، و «سین» سنای اوست، و «قاف» قدرت است. خدای تعالی به اینکه چیزها «۱۲» قسم یاد کرد. و ابو الجوزا روایت کرد از عبد الله عباس که گفت: «عین»، عذاب، «سین»، [۱۷۴-پ]

(۱). ما، گا، آد: با رسم، آج: دیگر باره.

(۲). آج، ما، گا، آد: فرود.

(۳). گا، آد: یا. [...]

(۴). ما، گا، لا، آد: آید.

(۵). ما: دو مدینه کند.

(۶). آج، ما، گا، لا، آد، افزوده: اینکه

(۷). آج، ما، گا، لا: خزاین، آد: جز اینکه.

(۸). آج، ما، گا، آد: در.

(۹). لا: روند.

(۱۰). آج، ما: آهنین.

(۱۱). لا: عباس.

(۱۲). آج، ما: حرفها، لا افزوده: حکم کرد و.

صفحه: ۱۰۱

مسخ، «قاف»، قذف. و بیان اینکه قول خبری است که از رسول - علیه السلام - [روایت کردند] «۱» که چون اینکه آیت آمد، رسول - علیه السلام - دلتنگ شد، گفتند: یا رسول الله! چرا دلتنگی! گفت: مرا «۲» خبر دادند به بلایی که به امت من فرود آید «۳»، خسف و مسخ و قذف و آتشی که ایشان را جمع کند و بادی که ایشان را در دریا ریزد و آیاتی و علاماتی و بیانی «۴» به نزول عیسی و خروج دجال.

شهر بن حوشب گفت و عطا بن ابی رباح: کالزاری «۵» باشد که عزیز در او ذلیل شود و ذلیل در او عزیز شود و آن کالزار «۶» در قریش باشد آنکه با عرب «۷» افتد «۸» آنکه با عجم افتد آنکه تا به خروج دجال برسد.

عطاء، گفت «ح» «۹»: حربی باشد میان «۱۰» مکه و قحطی «۱۱» که ایشان مردار بخورند و استخان «۱۲» مردگان. «م»، از ملکی که تحویل افتد از قومی به قومی از قریش.

«عین»، آن عدوی که در آن جا «۱۳» باشد. «سین»، که در آن جا سببی باشد. «ق»، آن که قدرت خدای نافذ باشد در آن.

بکر بن عبد [الله] «۱۴» المزنی گفت: «ح»، حربی باشد میان قریش و موالی، دست قریش را باشد بر موالی. «م»، ملک بنی امیه است. «ع»، علو عباسیان است.

«س»، سنای مهدی است. «ق» «۱۵»، قوت عیسی است که از آسمان فرود آید و ترسایان را بکشد و کلیسیها «۱۶» ویران کند.

محمد بن کعب گفت: قسمی است که خدای تعالی «۱۷» کرد به حلم و مجد و علو و سنا و قدرت خود، که عذاب نکند آن را که پناه با کلمه اخلاص دهد و آن گفتن (لا اله الا الله) است.

-
- (۱). اساس و آب ندارد، از آج افزوده شد.
 - (۲). از قلاب تا اینکه جا در حاشیه نسخه اساس آمده است.
 - (۳). گاه، آد، افزوده: از.
 - (۴). ما، گاه، لا، آد: پیایی.
 - (۵-۶). آج، ما، گاه، آد: کارزار. [.....]
 - (۷). آج: با اعراب، لا: باز عرب.
 - (۸). ما، لا: اوفتد.
 - (۹). گاه، آد: عطا گفت: «حا».
 - (۱۰). آج، ما، گاه، لا، آد، افزوده: اهل.
 - (۱۱). گاه، آد: بطحا.
 - (۱۲). آج، ما، گاه، لا، آد: استخوان.
 - (۱۳). آج، ما، گاه، لا، آد: ایشان را.
 - (۱۴). در اساس دست برده شده بطوری که اینکه کلمه به صورت «و» در آمده است.
 - (۱۵). کذا در اساس و آب، ج، ما، گاه، لا: کلیساها.
 - (۱۶). لا، افزوده: یاد. ۱۷. ما: یعنی.

صفحه : ۱۰۲

سعید جبیر گفت: «ح»، از رحمن است. «میم»، از مجید است. «عین»، از عالم «۱» است. «سین»، از قدوس «۲» است. «ق»، از «۳» قاهر است.

سدی گفت: از هجای مقطع است. «عین»، از عزیز و «سین» از سلام و «قاف» از قادر [۱۷۵-ر].

گفتند: اینکه در شأن محمد است - صلی الله علیه و آله «۴». «ح»، حوض مورد «۵» اوست و «میم»، ملک ممدود اوست. «سین»، سنای مشهود اوست. «قاف»، قیام اوست در مقام محمود و قربت او در کرامت به معبود.

عبد الله عباس گفت: هیچ پیغامبر نبود و الا در کتاب او و وحی او، حم عسق هست «۶». برای اینکه گفت: كَذَلِكَ يُوحى إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ.

قوله: كَذَلِكَ يُوحى، ابن كثير و يك روایت از ابو عمرو آمد که خواندند «۷»: به فتح «حا»، على ما لم يسم فاعله بر سؤال سایل كانه لما قال: كَذَلِكَ يُوحى، فقال قائل: من يوحى! فقال: اللّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. و مثله قوله فى قراءة من قرأ: ... يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ، رجال «۸» يُوحى بر فعل مستقیم به كسر «حا» من او حى يوحى، اسنادا الى اسم الله تعالى.

گفت: همچنين وحى كند به تو و به آنان که پیش «۹» تو بودند از پیغامبران خدای - جل - جلاله - که او عزیز و منیع و غالب است و قاهر و بی همتا و حکیم و عالم به دقایق امور و محکم کار.

لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ، او راست یعنی، خدای را آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است. وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ، و او بزرگوار و بلند قدر و بزرگ است.

آنگه گفت: تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ، ابو عمرو و عاصم فى روایت ابو «۱۰» بكر خواندند: يكاد، به «يا» برای آن که تأنيث سماوات نه حقیقی است و فعل مقدم

(۱). گأ، آد: علیم.

(۲). گأ، آد: سلام.

(۳). گأ، آد، افزوده: قدوس است و. [.....]

(۴). ما: علیه السلام.

(۵). آج، ما، گأ، لا، آد: مورود.

(۶). آج، ما: است، گأ، لا، آد: هست.

(۷). آج، ما، گأ، لا، آد، افزوده: يوحى.

(۸). سوره نور (۲۴) آیات ۳۶ و ۳۷.

(۹). لا، افزوده: از.

(۱۰). گأ، لا، آد: ابى.

صفحه : ۱۰۳

ينفطرن من الانفطار على زنة الانفعال و هو «۱» مطاوع فطرته فانفطر [۱۷۵-پ] «۲»، اى شقته فانشق. و ابن كثير و ابن عامر و حمزه و عاصم فى روایت حفص خواندند:

تَكَادُ السَّمَاوَاتُ، به تاي تأنيث، ينفطرن به «نون»، چنان که گفتيم. نافع [خواند] «۳» و كسائى: (يكاد) به «يا»، السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ، به «تا» بدل «نون» من التفطر و هو مطاوع فطر. يقال: فطرته فتفطر.

گفت: نزدیک است که آسمان بشکافد از بالای ایشان از عظم و فطیعت کلمه کفر که می گویند و شرک که به خدای می آرند و در حق او اثبات زن و فرزند می کنند. و مثله قوله: تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَيْدًا، أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا «۴». و قوله: مِنْ فَوْقِهِنَّ، یعنی هر آسمانی که بالای آسمانی دیگر است و چون آسمانهای زیرین شکافته شود از کفر اهل زمین اولاً - و آخراً «۵»، که آسمان دنیا شکافته شود، چه او نزدیکتر است به ایشان. وَ الْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ، و فرشتگان تسبیح می کنند به حمد و شکر خدای ایشان و برای اهل زمین استغفار می کنند و آمرزش می خواهند از جمله «۶» مؤمنان، بیانه قوله: وَ

يَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ ﴿٧﴾ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ كَقَوْلِكَ: آنان که بدون خدای، خداوندان و معبودان گیرند، اللَّهُ حَفِيفٌ عَلَيْهِمْ، خدای بر ایشان نگاهبان است، اعمال ایشان می‌داند و می‌شناسد و بر ایشان می‌شمارد تا جزا دهد ایشان را بر آن. تو که محمدی، و کیل ایشان نه‌ای، انما بر تو بلاغ و اعدار و انذار است.

پس «۸» گفت: وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ، همچنین وحی کردیم و بفرستادیم به تو قرآنی عربی، به لغت عرب، لِنُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى، تا بترسانی مکه را، یعنی، اهل مکه را، علی حذف المضاف و اقامه المضاف الیه مقامه، کقوله: وَ سَأَلِ الْقَرْيَةَ «۹» ...

(۱). آج، ما: هی.

(۲). اساس: افتادگی دارد، از آج، افزوده شد.

(۳). آج: ندارد، از لا، افزوده شد.

(۴). سوره مریم (۱۹) آیات ۹۰ و ۹۱.

(۵). ما، گا، آد: اولی و اخری.

(۶). گا، آد: جهت.

(۷). آج، ما، گا، لا، و يستغفرون للذین آمنوا، که با توجه به قرآن مجید تصحیح شد. [.....]

(۸). گا، لا، آد: و بس.

(۹). سوره یوسف (۱۲) آیه ۸۲.

صفحه: ۱۰۴

و مکه را برای آن «ام القری» خواند که اصل زمین است و زمین از زیر او بیرون آورده‌اند و مَنْ حَوْلَهَا، و آنان که پیرامن مکه‌اند. وَ تُنذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ، و بترسانید «۱» خلقان را از روز قیامت. و یوم الجمع، منصوب است به آن که مفعول دوم است، يقال: أنذرت «۲» فلانا كذا و كذا «۳»، نگفت به فلان. و نصب او بر ظرف نیست، برای آن که انذار واقع نیست در وی، بل بر حذف مضاف است، و التقدير: لتنذر الناس عذاب يوم الجمع. مفعول اول محذوف است لدلالة الكلام عليه. و مراد به یوم الجمع، روز قیامت است «۴». آنگه اهل جمع بر «۵» دو فرقه نهاد، گفت: فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ، گروهی در بهشت‌اند و گروهی در دوزخ. آنان که به بهشت شوند «۶»، گروهی به عدل شوند «۷» و استحقاق و گروهی به فضل و رحمت. و اما آنان که به دوزخ شوند «۸»، جز به عدل نشوند «۹».

عبد الله عمر روایت کرد که: رسول - صلی الله علیه و آله و سلم «۱۰» - یک روز بیرون آمد، دو صحیفه به دست گرفته گفت: دانید «۱۱» تا اینکه نوشته‌ها چیست! گفتیم:

نه: گفت: اینکه که به دست دارم، نامه‌ای است در او نامه‌های اهل بهشت ثبت کرده، نام ایشان و نام پدر ایشان و نام خویشان و عشیره ایشان، اینکه پیش از آن فرمود نوشتن که ایشان در صلب پدر و رحم مادر بودند، آنگه که آدم هنوز «۱۲» گل بود، هیچ زیادت و نقصان در عدد اینان نیاید. و اینکه نامه که در دست چپ دارم، در و نامه‌های «۱۳» اهل دوزخ است به نام و نسب و پدر و قبیله‌شان «۱۴» پیش از آن که در صلب پدر و رحم مادر پدید «۱۵» آمدند، آدم هنوز در میان گل بود، از اینکه عدد هیچ زیادت نشوند و ناقص «۱۶» نشوند، آنگه بر خواند: فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ، عدل من الله تعالی.

آنگه گفت: وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً، اگر خدای خواستی، مردمان همه را

(۱). ما، گا، لا، آد: بترسانی.

(۲). ما: اندر.

(۳). گاء، آد: و بکذا، لا: او بکذا.

(۴). گاء، آد، افزوده: هیچ شکی نیست در وقوع اینکه روز.

(۵). ما: را، لا، گاء، آد: را به ۶، ۷، ۸، ۹. لا: روند.

(۱۰). ما، لا: علیه السلام.

(۱۱). ما، لا: دانی.

(۱۲). ما، افزوده: در میان.

(۱۳). اساس: از سطر اول صفحه قبل تا اینکه جا افتادگی دارد افزوده شد.

(۱۴). آج، ما، لا: قبیله ایشان.

(۱۵). ما: بودند، لا: بازدید. [.....]

(۱۶). ما، گاء: زیادت و نقصان.

صفحه : ۱۰۵

یک امت کردی، یعنی یک ملت، و اینکه مشیت جبر و اکراه باشد، یعنی اگر خدای خواستی همه را بقهر بر ایمان حمل کردی. وَ لَکِن یُدْخِلُ مَن یَشَاءُ فِی رَحْمَتِهِ، و لکن آن را که خواهد در رحمت خود برد و در سرای ثواب، چون «۱» داند که مستحق آن است به ایمان و عمل صالح. وَ الظَّالِمُونَ، و ظالمان «۲» را که کافر باشند، ایشان را هیچ یاری و یآوری نباشد که پایمردی ایشان کند تا «۳» عذاب خدای از ایشان دفع کند.

أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ، گفتند: ام، به معنی بل است. بل اینکه کافران بدون خدای اولیا گرفته‌اند و دوستان و معبودان. فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ، خدای است بر حقیقت که خداوند خلقان است و اوست که مردم «۴» زنده کند و بر همه چیز قادر است.

وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ، گفت: هر آنچه در او خلاف کنی و میان شما در او اختلاف رود از احکام شرع و کار دین و دنیا، حکم آن خدای راست «۵» که عالم است و حاکم در آن خدای باشد و کس را نرسد از شما که در او حکم کند، چه خدای است که عالم است به مصالح خلق و عواقب امور. و آیت دلیل است بر آن که کس را نباشد «۶» که از خود در شرع حکم کند جز به نصوصی که وارد از قبل خدای تعالی، [۱۷۶-ر] اما به آیتی محکم یا به خبری متواتر. ذَلِكُمُ اللَّهُ، آن خدای است که خداوند و پروردگار من است. عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ، من بر او توکل کرده‌ام و اعتماد کرده، و مرجع و مئاب «۷» من با اوست و من با او گریزم و توبت و انابت من با او باشد.

فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، آفریدگار آسمانها و زمین است از ابتدا، تا پنداری عدم بشکافت که وجود اینکه اشیا از او پدید کرد. جَعَلَ لَكُم مِّنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا، شما را هم از جنس خود جفت و سکن پدید کرد. و گفتند: برای آن گفت مِّنْ أَنْفُسِكُمْ، که حوا را از استخوان پهلوی آدم آفرید «۸». وَ مِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا، و از چهار-

(۱). ما: خود چو.

(۲). آج، ما، لا: ظالمانی.

(۳). ما، گاء، لا، آد: یا.

(۴). آج، ما، گاء، لا: مرده.

(۵). آج، ما، گا، لا، آد: با خدای است.

(۶). گا، آد، افزوده: از خلق.

(۷). مثاب/ مآب.

(۸). گا، آد، افزوده: و درست آن است که از بقیه گل آدم آفرید.

صفحه: ۱۰۶

پایان «۱» همچنین جفت جفت. یَذْرُوْكُمْ فِيْهِ، می آفرید «۲» شما را در او.

در اینکه ضمیر خلاف کردند. بعضی گفتند: مراد شکم «۳»، او «۴» رحم کنایه عن غیر مذکور. و قیل: اراد به الزوج، راجع با زوج و جفت است که هر مولود «۵» در شکم مادر «۶» باشد. و قیل: فی التزویج. و قیل: فی هذا النوع من الخلقه من اخراج الولد من ذکر و انثی. فراء و زجاج گفتند: فیه، به معنی «به» است ای، بما جعل لکم ازواجاً. و انشد الازهری فی امرأه:

و أرغب فیها عن لقیط و اهله و لکننی عن سنبس لست أرغب

ای، أرغب بها عنهم.

لَیْسَ كَمِثْلِهِ شَیْءٌ، در او چند قول گفتند: یکی آن که، کاف تشبیه زیادت است و التقدیر لیس مثله شیء. و یکی آن که، «مثل» «۷»، صله است و زیادت و تقدیر آن که، لیس کهو شیء. و اینکه، نظایر بسیار دارد، کقولهم: مثلک یفعل کذا، او مثلی لا یرغب فی کذا. ای أنت و انا. و قال: فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ «۸» لَیْسَ كَمِثْلِهِ شَیْءٌ، فی سورة الانعام. وَ هُوَ السَّمِیْعُ الْبَصِیْرُ، و او شنوا و بیناست. لَهُ مَقَالِیْدُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، گفت او راست کلیدهای آسمان و زمین، یعنی آجال و ارزاق و احکام به فرمان اوست. یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشَاءُ وَ یَقْدِرُ، روزی بگسترده بر آن که خواهد از بندگان و تنگ کند بر آن که خواهد، که او به همه چیزی

(۱). لا، افزوده: جفتانی را.

(۲). آج، گا، لا، آد: می آفریند.

(۳). آج، ما، گا، لا، آد، افزوده: است.

(۴). گا، آد: یا.

(۵). گا، آد، افزوده: که باشد. [.....]

(۶). آج، ما، گا، لا، آد: ماده.

(۷). ما، لا: مثله.

(۸). سوره بقره (۲) آیه ۱۳۷.

(۹). ما: فغشاهم.

صفحه: ۱۰۷

عالم است. و «قدر» و «قدر»، تضییق باشد.

شَرَحَ لَكُمْ مِنَ الدِّیْنِ مَا وَصَّی بِهِ نُوحًا، بیان کرد برای شما آنچه نوح «۱» - علیه السلام - به آن اندرز و وصایت کرد. و برای آن نوح را تخصیص کرد که اول کس که او را شریعت بود، نوح بود - علیه السلام. وَ الَّذِیْ أَوْحِیْنَا إِلَیْکَ، و آنچه وحی کردیم به تو. و محل

«ما» و «الذی» هر دو نصب است به وقوع شرع بر او. و كذلك قوله: وَ مَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى، و آنچه وصیت کردیم ابراهیم و موسی و عیسی را - علیهم السلام.

آنکه در معنی و وجه آیت خلاف کردند. قتاده گفت: معنی «ما» و «الذی» و «ما» ی دیگر - که اسماء مبهم است - تحلیل الحلال و تحریم الحرام (۲). حکم گفت:

تحریم الامهات و البنات است، و آنچه شرح داد فی قوله: حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ (۳) - الایه، (۴) بیان محرمات است در بیان (۵) نکاح. مجاهد گفت: نماز به پای داشتن است و زکات دادن و اقرار دادن خدای را به طاعت که اینکه، آن دین است که خدای نهاد برای پیغامبران، و اینکه، روایت و البی است از عبد الله عباس. أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ، که طاعت [۱۷۷-ر] خدای به پای داری از (۶) امتثال اوامر و انتها از نواهی او. و گفتند: دین توحید است. و گفتند: خدای تعالی جمله پیغامبران را به اقامت دین فرستاد و اقامت سنت و الفت و جماعت و ترک فرقت، و حمل کردن بر عموم اولیتر بود از فعل واجبات و مندوبات و اجتناب مقبحات. كَبَّرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ، بزرگ است و گران است بر مشرکان، آنچه تو ایشان را به آن می خوانی از توحید و ترک عبادت اصنام. [الله] (۷) يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ، خدای تعالی برگزیند آن را که خواهد برای رسالت خود. و گفتند: معنی آن است که سخت می آید بر اینکه مشرکان رسالت تو و آن (۸) که تو یکی از جمله ایشان، آنکه مخصوص بکنند تو را به نبوت و ادای رسالت، و نمی دانند که اینکه به اختیار خدای است، که خدای تعالی برای رسالت خود آن را برگزیند که او خواهد و داند که

(۱). آج، ما، گا، آد، افزوده: را.

(۲). آج، ما، گا، لا، آد، افزوده: است.

(۳). سوره نساء (۴) آیه ۲۳.

(۴). گا، آد، افزوده: و گفتند.

(۵). آج، ما، گا، لا، آد: باب.

(۶). لا: به.

(۷). اساس و آب ندارد، با توجه به سایر نسخه‌ها از قرآن مجید افزوده شد.

(۸). و آن/ با آن.

صفحه: ۱۰۸

صلاحیت آن دارد. و «إليه»، برای (۱) اختصاص است، یعنی یجتبی و یختار مضيفاً إليه و ناسباً له، الیه من انه رسول الله و نبی الله و صفی الله (۲) و امین الله. اینکه، فایده «إليه» است. وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ، و هدایت کند به خود آن را که با او رجوع کند و یا در او (۳) گریزد.

وَ مَا تَفَرَّقُوا، متفرق و مختلف نشدند اهل ادیان و ملل. و گفتند: اهل کتاب را خواست چنان که گفت: وَ مَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ (۴) - الایه.

إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ، الا از پس آن که علم و حجت به ایشان آمد از آیات و بینات و ادلت. و الا از پس آن که نعت و صفت محمّد در کتب محمّد (۵) بخواندند و بشناختند. بَغِيًّا بَيْنَهُمْ، برای بغی و طلب ریاست بناحق. و نصب او (۶) مفعول له است. وَ لَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ، و اگر نه آنستی که کلمتی از خدای تعالی سابق شده است که تأخیر عذاب ایشان کند تا به وقتی مسمی - و آن روز قیامت است - لَقَضِيَ بَيْنَهُمْ، حکم کرده شدی میان ایشان به عذاب، و جدا [۱۷۷-پ] کردند مؤمن را از کافر به نزول

عذاب به «۷» کافران. وَإِنَّ الَّذِينَ أَوْرَثُوا الْكِتَابَ، و آنان که کتاب به ایشان به میراث دادند از جهودان و ترسایان از پس پدران خود، و قوله: مِنْ بَعْدِهِمْ، گفتند: از پس امم گذشته، و گفتند: اهل کتاب را خواست که پیش رسول بودند. لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٌ، در شکی اند به تهمت آورنده. منه، یعنی من محمد رسول الله، از محمد - علیه السلام - و از کار او.

فَلِذَلِكَ فَادَعِ، یعنی، الی ذلک «۸» فادع. آنکه حق تعالی رسول را امر کرد و گفت: یا محمد! تو مردمان را با دین مسلمانی دعوت کن. و «لام» و «الی» متعاقب باشند، يقال: دعوته لكذا او الی كذا و هدیته لكذا و «۹» الی كذا، و هدیته كذا ایضا. وَاسْتَقِمَّ «۱۰» و لا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ، و متابعت هوای ایشان مکن، متابعت رضای من «۱» کن، چه اهواء ایشان مختلف است نگاه نتوانی داشتن. وَقُلْ، بگوی ای محمد که من ایمان آوردم به هر کتاب که خدای فرستاد و «من»، تبیین راست. وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ، و مرا فرموده اند «۲» تا عدل و انصاف و سويت کنم میان شما و داد دهم. اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ، «۳» خدای ما و خدای شماست. لَنَا أَعْمَالُنَا وَلكُمْ أَعْمَالُكُمْ، اعمال ما، ما راست و اعمال شما را، یعنی جزای عمل ما به ما دهند و جزای عمل شما به شما. و اینکه دلیل است بر بطلان مذهب مجبران «۴». لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ، میان ما و شما حجتی نیست.

مجاهد گفت: معنی آن است که، میان ما و شما خصومتی نیست امروز، تا فردا به قیامت خود محاجت و مخاصمت کنیم.

ابن زید گفت: معنی آن است که، حق روشن شد و جدل ساقط شد. و گفتند:

معنی آن است که، حجت نیست میان ما و شما [۱۷۸-ر]، یعنی میان ما محاجت منقطع شد از آن که ظلم و بغی شما از آن ظاهرتر است که به محاجت حاجت است «۵» و گفتند: معنی آن است که، حجت ما راست بر شما [که قول ما درست شد و مذهب شما ساقط، پس حجت میان ما و شما نیست، بل حجت ما راست بر شما] «۶» موقوف نیست که مجوز باشد که بر ما بایستد یا «۷» بر شما. اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا، خدای تعالی جمع کند میان ما تا با یکدیگر «۸» خصومت کنیم و آن جا حق از باطل پیدا شود.

وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ، و باز گشت با اوست ما را و جمله خلائق را.

وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ، گفت: آنان که در خدای تعالی محاجت کنند و مجادلت و حجت انگیزند. گفتند: فی الله، ای، فی آیات الله، علی حذف المضاف «۹». و آن که «۱۰» بر ظاهر حمل کنند اولی تر باشد، چه منعی نیست و مجادلت ایشان در خدای تعالی و در نفی او و اضافت صفات نقص با او و شرک با او ظاهر است. مِنْ بَعْدِ مَا اسْتَجِيبَ لَهُ، پس از آن که اجابت کردند مردمان او را و گردن

(۱). لا: خدا.

(۲). ما: فرموده است.

(۳). آج، ما، گا، لا، آد، افزوده: الله.

(۴). لا: قول مجبره، آج، ما، گا، آد: مذهب مجبره.

(۵). گا، آد: باشد. [...]

(۶). اساس: ندارد، از آج، افزوده شد.

(۷). آج: تا.

(۸). آج: به آن که.

(۹). گا، آد، افزوده: و اقامة المضاف الیه مقامه.

(۱۰). آج، گا، لا، آد: و اگر، ما: و اکثر.

صفحه : ۱۱۰

نهادند فرمان او را برای ظهور حجت بر ایشان و تتابع معجزات و تظاهر آیات و بینات ایشان پس از امروز در حکم معاندان اند به بغی و حسد.

مجاهد گفت: محاجت «۱» ایشان به اینکه بود که گفتند، کتاب ما پیش از کتاب شماسست و رسول ما پیش از رسول شماسست، و ما به حق اولتریم از شما.

و قولی دیگر آن است که: ما استُجِبْ لَهْ، یعنی، للنبی - علیه السلام - پس از آن که خدای تعالی دعای رسول اجابت کرد و آن معجزات که او درخواست اقامت کرد.

وجه دیگر «۲» آن است که گفتند: پس از آن که خدای تعالی دعای او در «۳» کفار اجابت کرد و ایشان روز بدر به شمشیر او کشته شدند و دعای او - علیه السلام - به مکه در ایشان رسید به قحط و سختی «۴» تا از ضرورت «۵» مردار بخوردند و پوستهای چهارپایان بر آتش نهادند و بخوردند و آن [۱۷۸-پ] دعا که کرد در نجات مستضعفان از دست متغلبان قریش و «۶» مکه خدای تعالی اجابت کرد و ایشان را برهانید، چون عمار و جز او. حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةً «۷»، برای ازدواج و مناسبت محاجت گفت. و گفتند: به لفظ حجت [گفت و معنی شبهت خواست، از آن جا که بر باطل حجت نباشد. و گفتند: برای آن حجت] «۸» خواند آن را علی حکایه قولهم و اعتقادهم ان ذلک حجة. و دلیل بر آن که چنین است، آن است که اگر حجت بودی، داحض و «۹» زایل و باطل نشدی. گفت: آن شبهت که ایشان می‌آرند در معرض حجت به نزدیک خدای تعالی باطل است. وَ عَلَیْهِمْ غَضَبٌ و بر ایشان خشم است از خدای تعالی. وَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ، و ایشان را عذابی باشد در قیامت سخت.

اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ، او آن خدای است که کتاب فرو فرستاد بحق و درستی و راستی و ترازو، و او عبارت است از عدل و انصاف و سويت و آن که مردمان را فرمودند تا در معاملت و معاشرت و مخالطت با یکدیگر چون

(۱). ما: مخاطبه.

(۲). گاه، آد: سیم، لا: سدیگر.

(۳). گاه، آد: رسول در حق.

(۴). گاه، آد: به قحط و سختی مبتلا شدند.

(۵). گاه، آد: بضرورت.

(۶). گاه، آد: در.

(۷). آج، ما، گاه، آد، افزوده: حجت.

(۸). اساس و آب ندارد، از آج آورده شد.

(۹). گاه، آد، افزوده: دلیل و. [.....]

صفحه : ۱۱۱

ترازو «۱» راست باشند. بعضی دیگر گفتند: مراد به میزان هم قرآن است و تکرار آن بهر «۲» اختلاف لفظ کرد. و برای آن قرآن را ترازو خواند که در او راستی و انصاف است و نیز رجحان او بر دیگر کلامها چنان ظاهر است که رجحان ترازو و «۳» کفه‌ای بر کفه‌ای گران‌تر باشد یعنی کتابی که در اینکه معانی با ترازو ماند.

و بیشتر مفسران گفتند: خود ترازوی حقیقی خواست که خدای تعالی چنان که کتاب از آسمان فرستاد، ترازو هم از آسمان فرستاد

و راستی و کثری و زیادت و نقصان و فروماندگی و رجحان او معلوم کرد مردمان را و کیفیت چیزی سختن، چنان که هست - فیما بیننا - به اعلام او بوده است. و ما یدرِیک، و چه آگاه کرده است تو را و اعلام کرده! یعنی چه دانی تو! [۱۷۹-۱] رَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ هَمَانَا رَوَاست که قیامت نزدیک است، یعنی چون وقتی معین نیست آن را، مجوز است که هر ساعت باشد. و برای آن «قریب» گفت، «قریبه» نگفت، که تأیید ساعت نه حقیقی است. و گفتند: رجوع با معنی روز کرد که یوم القیامه است. و گفتند: تقدیر آن است که قریب مجیها «۴»، چنان که: هند خارج غلامها. و گفتند: فعیل به معنی فاعل را تشبیه کرد به فعیل به معنی مفعول، کامراه قتیل و کف خضیب.

يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا، استعجال و شتابزدگی به قیامت آنان می کنند که ایمان «۵» ندارند، از آن که نمی دانند که آن چه روز است و در آن روز ایشان را چه نهاده است. وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ، و آنان که ایمان دارند می ترسند از آن روز و می دانند که آن حق است و درست است و خواهد بودن، و ایمان دارند به احوال و شداید آن و حساب و کتاب و ثواب و عقاب. آنکه گفت: أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ، آنان که خصومت و جدل کنند در باب قیامت و انکار کنند بودن او را، و به حساب و کتاب و حشر و نشر و ثواب و عقاب بنگویند «۶»، ایشان در گمراهی اند دور از صواب و هدایت.

اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ، گفت: خدای لطف کننده است با بندگانش، و لطف

(۱). ترازو/ترازو.

(۲). آج، ما، گا، لا، آد: برای.

(۳). آج، گا، لا، آد: چون.

(۴). اساس: مجیها.

(۵). گا، لا، افزوده: به آن.

(۶). گا: نگروند، لا: حشر و نشر نگویند و ثواب و عقاب نگویند، آد: نکردند.

صفحه: ۱۱۲

بندگانش الطاف او باشد منافع به ایشان «۱» از وجهی که دقیق باشد بر هر عاقلی ادراکش و لطیف، در لغت، رحیم و رفیق باشد که رفیق کند و عنف نکند، و نقیض او عنیف باشد، و لطیف در اجسام رفیق «۲» باشد و خلاف او کثیف باشد.

عبد الله عباس گفت: [۱۷۹-پ] حفی، مهربان است به بندگانش. عکرمه گفت: بار بهم، نیکوکار است به ایشان. سدی گفت: رفیق، رفیق کنند با ایشان «۳».

مقاتل گفت: رحیم است به مؤمن و کافر که ایشان را روزی می دهد.

قرطی گفت: لطیف است در وقت عرض و محاسبت. و قال «۴»:

غدا عند مولی الخلق للخلق موقف یسائلهم فیهِ الجلیل فیلطف «۵»

بعضی دیگر گفتند: لطیف است در روزی از دو وجه: یکی آن که روزی تو از پاکهای لذیذ کرد، و دوم آن که به یک بار به تو نداد تا تلف بکنی «۶» که: ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ «۷».

جنید را پرسیدند که: لطیف چه باشد! گفت: آن که با دوستان لطف کند تا به ره درآیند و اگر با دشمنان همان کردی «۸» آشنا شدند.

محمد بن علی الکنانی گفت: لطیف بمن «۹» لجا الیه من عبادہ، او انیس «۱۰» من الخلق من «۱۱» توکل علیہ «۱۲» و رجع الیه، و قال:

امر بافناء القبور کأنتی اخو بطنئ و الثور «۱۳» فیہ نحیف

و من شق فاه الله قدر رزقه و ربی بمن یلجا الیه لطیف

[اینکه اقوال مفسران است و تفسیر او از جهت لغت. لطیف فاعل لطف باشد و لطف در اصطلاح متکلمان فعلی باشد که مکلف عند آن به صلاح نزدیکتر باشد و از فساد دورتر، سواء اگر از فعل خدای باشد یا از فعل غیر او. و هر لطف که مکلف

(۱). آج، ما، لا: و لطف به بندگان ایصال منافع باشد به ایشان، گا، آد: و لطف او ایصال منافع او باشد به ایشان.

(۲). آج، ما: دقیق.

(۳). آج، گا، آد: رفق کننده است به ایشان، ما، لا: رفق کننده است با ایشان.

(۴). آج، افزوده: شعر، لا، افزوده: الشاعر.

(۵). آج: یلطف، گا: فلیلطف.

(۶). آج، ما: کنی، گا، لا، آد: نکنی.

(۷). سوره نحل (۱۶) آیه ۹۶.

(۸). آج: کردند. [...]

(۹). آج، ما، لا: من.

(۱۰). آج، ما، لا: اذا یئس، آد: و انیس.

(۱۱). ما، لا: ندارد.

(۱۲). ما: یؤکل الیه.

(۱۳). ما، گا، لا، آد: الثوب.

صفحه: ۱۱۳

عند آن طاعت کند آن را توفیق خوانند و آن لطف که مکلف عند آن از معاصی امتناع کند، آن را عصمت گویند. و لطف از شرایط حسن تکلیف «۱» و از حکمت قدیم تعالی نکو نباشد که تکلیف کند عاری از لطف، چه غرض او از تکلیف تعریض منزلتی است که به او نتوان رسید الا به تکلیف و آن ثواب ابد است چون داند که چیزی نیست «۲» که مکلف را نزدیک گرداند به امتثال او امر و «۳» انتها از مناهی «۴» تا او به «۵» اینکه منزلت رسد و اگر نکند مؤدی بود با نقض غرض او، «۶» از حکیم تعالی چیزی که ناقص غرض او باشد نیکو نبود- تعالی «۷» علوا کبیرا «۸».

یرزقه من یشاء، و اینکه لطف و منافع در روزی ظاهرتر است که به حسب مصلحت می‌رساند به بندگان. وَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ، و او قادری است که او را عجز در نیاید، و عزیزی که او را غلبه نتوان کرد.

آنکه گفت: مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ، هر که او کشت و کار آخرت خواهد و اینکه جا تخم آخرت فگند از ایمان عمل صالح تا او را نفع «۹» ثواب بر دهد به قیامت، ما در کشت «۱۰» و کار او بیفزاییم، چنان که کشت «۱۱» کننده برای طمع زیادت کشت «۱۲» کند.

مفسران [۱۸۰-ر] گفتند: اینکه زیادت [که گفت: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنِ نَهَ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا] «۱۳» ... و گفتند: [«۱۴» آن است که گفت: ... كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ] «۱۵» ...، گفت: چنان که در دار دنیا دانه‌ای به صحرا بری و در زمین افگنی، از یک دانه هفت خوشه برآید، در هر خوشه‌ای صد دانه باشد، یکی را هفتصد. اینکه بازارگانی «۱۶» است با من در اینکه سرای فانی تا عوض هم اینکه جا «۱۷» بستانی.

اگر در سرای فانی با من معامله کنی تا در سرای باقی بستانی، آن را عدد نبود و در

(۱). گا، لا، آد افزوده: است.

(۲). گا، لا، آد: هست.

(۳). لا: او.

(۴). لا: نواهی.

(۵-۶). گا، لا، آد، افزوده: و.

(۷). لا، افزوده: عن ذلک.

(۸). عبارات داخل قلاب در اساس و آب نیست، از آج افزوده شد.

(۹). گا، لا، آد، افزوده: و. (۱۰-۱۱-۱۲). لا: کسب. [.....]

(۱۳). سوره انعام (۶) آیه ۱۶۰.

(۱۴). اساس و آب ندارد، از آج، افزوده شد.

(۱۵). سوره بقره (۲) آیه ۲۶۱.

(۱۶). آج، ما، گا، لا، آد: بازارگانی.

(۱۷). ما: همچنان.

صفحه: ۱۱۴

حساب نیاید که: ... وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ. «۱»

وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ، و هر کس که کشت «۲» دنیا و منافع عاجل خواهد، بخل نکنیم بر او آنچه «۳» خواهد، چنان که خواهد بدهیم او را از آن که دنیا و دنیا جوی را «۴» بس خطری نیست، اینکه چنین بی‌قدری جز چنان بی‌خطری را نشاید که: لو كانت الدنيا يزن «۵» عند الله جناح بعوضة لما سقى كافرا منها شربة ماء، گفت: اگر دنیا بر خدای پر پشه‌ای بسختی «۶»، هیچ کافر را یک شربت آب ندادی تا گمان نبری که آن را که تو می‌بینی در دنیا کامروا کار روان «۷» از کرامت اوست، آن از هوان اوست، ...

إِنَّمَا نُمِلِي لَهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ. «۸»

وَمَا لَهُ فِي الآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ، آنگاه او را در آخرت نصیبی و بهره‌ای نباشد، برای آن که جمع دشخوار «۹» توان کردن میان دنیا و آخرت، که:

مثل الدنيا و الآخرة كمثل ضربتين

، گفتا: مثل دنیا و آخرت چون دو هوسنی «۱۰» است، اگر اینکه را خشنود کنی، آن به خشم شود «۱۱».

قوله تعالی:

[سوره الشوری (۴۲): آیات ۲۱ تا ۵۳]

[اشاره]

أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ وَلَوْ لَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲۱) تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا وَهُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ (۲۲) ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ (۲۳) أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَإِنْ يَشَاءِ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَىٰ قَلْبِكَ وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَيُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۲۴) وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ (۲۵) وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَالْكَافِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ (۲۶) وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغُوا فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ (۲۷) وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ (۲۸) وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَأْبٍ وَهُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ (۲۹) وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ (۳۰)

وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۳۱) وَمِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ (۳۲) إِنْ يَشَاءُ يُسَكِّنُ الرِّيحَ فَيَظْلَلْنَ رَوَاكِدَ عَلَى ظَهْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (۳۳) أَوْ يُوبِقُهُنَّ بِمَا كَسَبُوا وَيَعْفُ عَنْ كَثِيرٍ (۳۴) وَيَعْلَمُ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا مَا لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ (۳۵)

فَمَا أَوْتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۳۶) وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ (۳۷) وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ (۳۸) وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ (۳۹) وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (۴۰) وَلَمَنْ اتَّصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ (۴۱) إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۴۲) وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (۴۳) وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ وَلِيٍّ مِنْ بَعْدِهِ وَتَرَى الظَّالِمِينَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ يَقُولُونَ هَلْ إِلَىٰ مَرَدٍّ مِنْ سَبِيلٍ (۴۴) وَتَرَاهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا خَائِشِينَ مِنَ الذُّلِّ يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ فِي عَذَابٍ مُقِيمٍ (۴۵)

وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِيَاءٍ يَنْصُرُونَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ (۴۶) اسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ مَا لَكُمْ مِنْ مَلْجَأٍ يَوْمَئِذٍ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَكِيرٍ (۴۷) فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ وَإِنَّا إِذَا أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً فَفَرِحَ بِهَا وَإِنْ تُصَبِّهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ كَفُورٌ (۴۸) لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَاءً وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ (۴۹) أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنَاءً وَيَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ (۵۰)

وَمَا كَانَ لِيُشِيرَ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحِيًّا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بآذنيه ما يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۵۱) وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۵۲) صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ (۵۳)

[ترجمه]

[۱۸۰-پ] یا ایشان را انبازانی هستند که نهند برای اینان از دین آنچه دستوری نداد به آن خدای، و اگر نه سخن «۱۲» گزاردن است حکم کرده شدی میان ایشان و ظالمان ایشان را عذابی بود دردناک.

بینی ظالمان را ترسان از آنچه کرده باشند و او بیفتد به ایشان و آنان که

-
- (۱). سوره بقره (۲) آیه ۲۱۲.
 (۲). لا: کسب.
 (۳). آنچه / آنچه.
 (۴). آج، ما: نزد ما، گا، آد: نزدیک ما قدری و خطری و اعتباری، لا: بنزد ما.
 (۵). گا، لا، آد: تزن
 (۶). لا: بر خدای وزنی داشتی.
 (۷). ما: کار ران، آج: کاران / کارران.
 (۸). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۷۸.
 (۹). ما، گا، آد: دشوار. [.....]
 (۱۰). آب، آج، لا: هوسی، گا، آد: دو زن.
 (۱۱). آج: آن دگر خشم گیرد.
 (۱۲). لا: کلمه.

صفحه : ۱۱۵

ایمان آوردند و کارهای نیکوا «۱» کردند در مرغزارها و بوستانها «۲» باشند، ایشان را بود آنچه خواهند نزدیک خدای ایشان «۳» آن فضلی است بزرگوار.

آن است که مژده می دهد خدای بندگانش را آنان را که ایما [ن آ] «۴» ورده اند و کار نیکو کنند، بگوی نمی خواهم از شما برای «۵» کار مزدی «۶» الا دوستی در نزدیک تر، و هر که بیندوزد «۷» نیکویی، بیفزاییم او را در آن نیکویی، خدای آمرزگار و هو سپاس «۸» است.

«۹»

یا گویند فرا بافت بر خدای دروغی اگر خواهد خدای مهر نهد بر دلت و بستر خدای باطل را و درست کند «۱۰» حق را به کلمات او که او داناست به آنچه در دلهاست «۱۱».

و او آن است «۱۲» که بپذیرد توبه از بندگانش و عفو کند از بدیها و داند آنچه کنند ایشان.

[۱۸۱- ر] و اجابت کند آنان را «۱۳» که ایمان آرند و کارهای نیکو کنند و بیفزاید ایشان را از فضل او و کافران، ایشان را عذابی باشد سخت.

اگر بگسترده «۱۴» خدای روزی به «۱۵» بندگانش، بغی کنند «۱۶» در زمین و

-
- (۱). نیکوا/ نیکو، ما، لا: عمل صالح.
 (۲). ما: مرغزارهای بهشتها، لا: روضه‌های بهشت.
 (۳). لا: خداوندشان.
 (۴). اساس: ندارد، از آب، افزوده شد.

- (۵). آب: بر آن، ما، لا: بر اینکه.
- (۶). آب، لا: مزدی.
- (۷). لا: کسب کند.
- (۸). لا: آمرزنده و شکور.
- (۹). اساس: یمحوا، آب، آج، ما، لا: یمحو، با توجه به قرآن مجید تصحیح شد.
- (۱۰). لا: حق گرداند.
- (۱۱). ما: خداوند دلها، لا: پنهانی سینه‌ها. [.....]
- (۱۲). آب، لا: اوست.
- (۱۳). لا: دعای آنها که.
- (۱۴). لا: بگستردی.
- (۱۵). آب: ندارد، ما: برای، لا: از بهر.
- (۱۶). لا: و ستم کردند.

صفحه : ۱۱۶

لکن فرو می‌فرستد به اندازه چندان که «۱» خواهد که او به بندگانش دانا و بیناست.

و او آن است «۲» که فرو فرستد باران از پس آن که نومید شده باشند و بگسترد رحمت «۳» و او یار و ستوده است.

و از «۴» آیتها «۵» او آفریدن آسمانهاست و زمین و آنچه پراگند در او از روندگان و او بر گرد کردن ایشان چون خواهد تواناست.

و هر چه به ایشان رسد «۶» از مصیبت به آن است که کرد دستهای شما و عفو کند از بسیاری.

و نیستی شما عاجز کننده در زمین و نیست شما را از جز خدای از یاری و نه یآوری «۷».

و از آیتها «۸» کشتیها «۹» ست در دریا چون کوهها.

اگر خواهد ساکن کند باد را تا بمانند ایستاده بر پشت او «۱۰»، در اینکه دلیلهایی است هر شکیبای «۱۱» شاکر را.

[۱۸۱-پ]، یا در اندازد «۱۲» ایشان را به آنچه کردند و عفو کند از بسیاری.

و بداند آنان را که خصومت کنند در آیات ما که نیست ایشان را از جای گریختن.

«۱۳»

- (۱). لا: آنچه.
- (۲). آب، لا: اوست.
- (۳). لا، افزوده: خود را، ما: خود.
- (۴). لا، افزوده: جمله.
- (۵). ما: نشانهای.
- (۶). لا: آنچه رسید به شما.
- (۷). لا: دوستی و ولیی و نه یاری کننده‌ای.
- (۸). ما: آیات او، لا: جمله آیات اوست.

(۹). ما: نشانها. [.....]

(۱۰). لا: دریا که.

(۱۱). ما: شکیبایی کننده.

(۱۲). ما: در آورند.

(۱۳). اساس، آب و آج: و ما.

صفحه : ۱۱۷

و آنچه دادند شما را از چیزی متاع زندگانی نزدیک تر «۱» است و آنچه بنزدیک خدای است بهتر و باقی تر است آنان را که ایمان آوردند و بر خدایشان توکل کنند «۲».

و آنان که پر خیزند «۳» از گناهان «۴» بزرگ و زشتیها چون خشم گیرند، ایشان را بیامرزند.

و آنان که اجابت کنند خدای را و به پای دارند نماز و کار ایشان به مشورت بود میان ایشان و از آنچه روزی دهیم ایشان را نفقت کنند.

و آنان که چون برسد به ایشان ظلم ایشان کینه کشند.

و جزای «۵» بدی، بدی باشد مانند آن هر که عفو کند و نیکی کند مزد او بر خدای است که او دوست ندارد بیداد کاران را.

و هر که کینه کشد پس بیدادیش آن را نیست بر ایشان راهی.

راه بر آن است که ظلم کند «۶» بر مردمان و بغی کنند در زمین بناحق «۷»، ایشان راست عذابی دردناک.

[۱۸۲- ر]، و آن را که صبر کند و بیامرزد آن از واجب کارها باشد.

و هر که را عذاب «۸» کند خدای، نیست او را یاری از

(۱). ما، لا: دنیا.

(۲). ما: کردند.

(۳). پر خیزند/ پرهیزند، ما: پرهیزیدن/ پرهیزیدند.

(۴). آب: گناهها، ما: گناهان، لا: کبائر گناه.

(۵). لا: پاداشت.

(۶). آب: کنند، ما: اما راه آنان که ظلم کنند، لا: راه است بر آنها که ظلم کنند.

(۷). ما، لا: بغیر حق.

(۸). آج، لا: گمراه.

صفحه : ۱۱۸

پس او و بینی ظالمان را چون بینند عذاب، گویند: نیست با «۱» باز آمدن از راهی «۲»!

بینی ایشان را عرض می کنند بر آن «۳» فرو مانده از خواری، می نگرند از نظری پوشیده و گفتند آنان که ایمان آوردند که زیانکاران آنان باشند که زیان کنند خود را و اهل خود را روز قیامت، ستمکاران در عذابی باشند دایم.

نباشد ایشان را هیچ یاری که نصرت کند ایشان را از جز خدای، و هر که را گمراه کند خدای، نباشد او را «۴» راهی.

اجابت کنی خدای «۵» را از پیش آن که به شما آید روزی که بازداشت نبود آن را از خدای، نیست شما را «۶» پناهگاهی آن روز و نیست شما را «۷» انکاری.

[۱۸۲-پ] اگر برگردند ما نفرستادیم تو را بر ایشان نگاهبان، نیست بر تو الا «۸» رسانیدن و ما چون بچشانیم آدمی را از ما بخشایشی «۹»، شاد شود به آن و اگر برسد ایشان را بدیی به آنچه در پیش داشته بود «۱۰» دستهای ایشان، آدمی کافر نعمت است «۱۱».

خدای راست پادشاهی آسمانها و زمین، بیافریند آنچه «۱۲» خواهد، بدهد آن را که خواهد مادگان «۱۳» و بدهد آن را که خواهد نران «۱۴».

(۱). آب: تا.

(۲). ما: هست باز آمدن را از راه! لا: هیچ هست به باز گشتن راهی. [.....]

(۳). لا: آتش.

(۴). ما، افزوده: از، لا: هیچ.

(۵). ما: خداتان.

(۶-۷). ما، افزوده: از، لا: هیچ.

(۸). لا، افزوده: پیغام.

(۹). ما، لا: رحمتی.

(۱۰). ما: فرستاده باشد.

(۱۱). ما: مردم ناسپاس است.

(۱۲). ما: چنان که.

(۱۳). ما: ماده، لا: مادینه‌ها.

(۱۴). ما: نرینه، لا: نرینه‌ها.

صفحه : ۱۱۹

یا جفت دهد ایشان را نران و مادگان و کند آن را که خواهد نازاینده که او دانا و تواناست.

نیست هیچ آدمی را که سخن گوید با او خدای الا به وحی «۱» یا از پس حجابی یا بفرستد رسولی «۲» وحی کند به فرمان او آنچه خواهد، که او بزرگوار و محکم کار است.

و همچنین وحی کردیم به تو وحی «۳» از فرمان ما، ندانستی که چیست کتاب و نه ایمان و لکن کردیم آن را روشنایی که راه نماییم به او آن را که خواهیم از بندگان ما و تو راهنمایی به راه راست.

راه خدای آن که او راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، الا؟ با خدای شود کارها.

قوله تعالی: أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ، بیان کردیم پیش از اینکه که «ام» را سه وجه باشد:

یا معادلت «۴» [۱۸۳-ر] همزه استفهام بود، یا به معنی «بل» باشد، یا هم «۵» صلت بود، معنی او استفهام باشد. و اینکه جا به معنی «بل» محتمل است. گفت بل اینکه کافران را از اینکه جا شریکانی و همبازانی «۶» هستند، یعنی متبوعان و معبودان ایشان و رؤسا و ائمه ضلالت «۷». شَرُّعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنَ بِهِ اللَّهُ، که بنهاده‌اند از برای ایشان از دین و شریعت بر سبیل بدعت نه بر راه سنت آنچه

خدای تعالی فرموده است و دستوری نداده، و اینکه، صفت مبتدعان است و ائمه ضلالت «۸». آنکه گفت: وَ لَوْ لَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ، ای، کلمة الحکم. و حکم را فصل خواند «۹» و حاکم را فصال. گفت:

(۱). لا، افزوده: فرستادن.

(۲). لا، افزوده: را.

(۳). لا: به جبرئیل. [.....]

(۴). آج، ما، لا: معادله، گاه، آد: معادل.

(۵). آب: همزه، گاه: همزه میم، لا، آد: میم.

(۶). آج، ما، گاه، لا، آد: انبازان.

(۷). ما، گاه، لا، آد: ضلال.

(۸). آج، ما، گاه، لا: ضلال.

(۹). آج، ما، گاه، لا: خوانند.

صفحه: ۱۲۰

اگر نه آن کلمه حکم استی «۱» که من با او «۲» حکم کرده‌ام در تأخیر عذاب ایشان و آن که در دنیا تعجیل عقوبت نکنم «۳» بر ایشان، لَقَضَى بَيْنَهُمْ، حکم کرده شدی میان ایشان و برسدی به هر مستحقى آنچه سزاوار ایشان «۴» است. وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ گفت: ظالمان و کافران و مبتدعان را عذابی باشد سخت به درد آورنده.

آنکه خطاب کرد با رسول یا با مخاطبی مبهم مجهول.

گفت: تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا وَ هُوَ واقعٌ بِهِمْ، فردای قیامت ظالمان را بینی ترسان و لرزان از آنچه کرده باشند، و آنچه کرده باشند با ایشان رسد و بر ایشان فتد «۵»، یعنی جزای آن. و اشفاق، خوفی باشد با رقت از وقوع امری بر مخوف علیه، و اصل او از رقت باشد، من قولهم: ثوب شفق «۶»، ای رقیق، و الاسم الشفقة. وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ رواست که محل اینک جمله نصب باشد بالعطف علی قوله: تَرَى الظَّالِمِينَ، ای، و تَرَى الَّذِينَ آمَنُوا، و شاید تا محل او رفع بود، و اینکه کلام «۷» مستأنف بود. گفت: و آنان که مؤمنان باشند و عمل صالح دارند، فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ، ایشان در بوستانهای سبز باشند که هم زمینش به نبات سبز [۱۸۳-پ] باشد و هم هوایش پر درخت باشد چنان که سایه افکند و زمین بیوشد، هم مرغزار باشد هم بوستان «۸». لَهُمْ مَا يَشَاؤُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ، ایشان را باشد هر چه خواهند و آرزو کنند بنزدیک خدای تعالی. ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ، اینکه، فضلی و احسانی بزرگوار [یعنی اینکه ثواب و منافع.

ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، گفت: اینکه آن است «۹»، یعنی، اینکه ثواب که خدای تعالی بشارت داد به او بندگان مؤمنش را که عمل صالح کنند، چه ایشان اهل آن و مستحق آنند.

آنکه گفت: قُلْ، بگو ای محمد: لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى، من از شما مزدی نمی‌خواهم بر اینکه ادای رسالت، الا دوستی اینکه خویشان

(۱). گاه، آد: بودی.

(۲). گاه، آد: به آن.

(۳). لا: تعجیل نکنم به عقوبت.

(۴). آج: سزای او از ایشان، ما، گا، آد: سزاوار آن است.

(۵). لا: افتد.

(۶). گا، لا، آد: شفیق.

(۷). آج، ما، گا: کلامی، آد: و کلامی.

(۸). ما، گا، لا، آد: بستان. [.....]

(۹). اساس، آب: ندارد، از آج افزوده شد.

صفحه : ۱۲۱

نزدیک تو «۱» به من.

عبد الله عباس گفت: سبب نزول آیت آن بود که، چون رسول- علیه السلام- به مدینه آمد، مالی نداشت و او را حقوقی و احوالی در پیش می‌آمد که او را به مال حاجت می‌بود. انصاریان گفتند: اینکه مرد خویش ماست و در اینکه شهر غریب است و او را نوایی و حقوقی پیش آمد «۲»، و او را وسیع آن نیست که به آن قیام نماید، و خدای ما را بر دست او هدایت داد، اگر برای او مالی جمع کنیم همانا روا باشد. برفتند و رسول را بگفتند. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى. قتاده گفت: سبب نزول آیت آن بود که، اهل مکه گفتند: گویی «۳» محمّد بر اینکه ادای رسالت که می‌کند مزدی طمع دارد «۴». خدای تعالی اینکه آیت فرستاد، و اینکه لایق‌تر است برای آن که سورت مکی است.

اکنون در معنی آیت خلاف کردند: حسن بصری گفت، معنی آیت آن است که رسول گفت: من بر ادای رسالت و بیان شریعت از شما مزدی نمی‌خواهم، الا- التودد الی الله و التقرب الیه بطاعته، الا- آن که تقرب کنی به خدای تعالی به طاعت او و «۵» خویشتن دوست داشته گردانی به عمل صالح نزدیک او. و اینکه، قولی است بعید و از ظاهر و فحو «۶» دور، و اینکه معنی از اینکه الفاظ استخراج نتوان کردن [۱۸۴-ر].

طاووس و شعبی گفتند «۷» که: هیچ بطن از بطون قریش [نبود] «۸» و الا با رسول خویشی داشتند. رسول- علیه السلام- گفت: من از شما هیچ توقع نمی‌دارم و نمی‌کنم «۹» جز آن که مرا دوست داری برای قرابتی و خویشی که هست میان ما. و اینکه هم متعسف «۱۰» و خلاف ظاهر است، چه اگر چنین بودی، الا المودة للقربی، بایستی، به «لام». عبد الله عباس و سعید جبیر و عمرو بن شعیب و ابو جعفر و ابو عبد الله- علیهما

(۱). کذا در اساس، آب، و آج، ما، گا، لا، آد: نزدیک‌تر.

(۲). آج، گا، لا، آد می‌آمد، ما: می‌آید.

(۳). ما: مگر.

(۴). ما: می‌دارد.

(۵). گا، آد، افزوده: بر.

(۶). گا، آد، افزوده: کلام.

(۷). آب، آج، ما، گا، لا، آد، افزوده: معنی آن است.

(۸). کذا در اساس و آب، از آج افزوده شد.

(۹). لا: توقع نمی‌کنم.

(۱۰). آج، ما: ضعیف است.

صفحه: ۱۲۲

السلام- گفتند معنی آن است که: من از شما هیچ مزد طمع نمی‌دارم الا آن که اهل البیت و خویشان مرا دوست داری. و بر جمله اقوال استثنا منقطع است برای آن که اینکه هیچ اجر نباشد و مزد نبوت را بنشاید، و انما مزد ادای رسالت جز ثواب نباشد. و «الا»، به معنی لکن باشد، گفت: مزدی طمع نمی‌دارم و لکن توقع آن است که اهل البیت و خویشان مرا دوست داری. و اینکه قول در اخبار ما و مخالفان ما آمده است به طریقه‌های مختلف.

آنگه خلاف کردند در آن که اینکه «قربی»، و قرابت کیستند که خدای تعالی دوستی ایشان فرمود مکلفان را! اعمش و سعید جبیر و عبد الله عباس گفتند: امیر المؤمنین علی است و فاطمه «۱» و حسن و حسین «۲». و عبد الله عباس گفت، من از رسول- علیه السلام- پرسیدم چون اینکه آیت آمد که: یا رسول الله؟ اینکه قرابت کیستند که خدای ما را فرمود به دوستی ایشان! گفت: علی و فاطمه و حسن و حسین. و بیان اینکه قول آن است که، زید بن علی- علیه السلام- روایت کرد از پدرش، از جدش، از امیر المؤمنین علی- علیه السلام- که او گفت: من با رسول- علیه السلام- شکایت کردم «۳» حسد مردمان بر من. مرا گفت:

یا علی اما ترضی ان تکون رابع اربعه

، راضی نباشی که چهارم چهار کس باشی که در «۴» بهشت شوند! اول کس که در «۵» بهشت «۶» شود من باشم و تو و فاطمه [۱۸۴- پ] و حسن و حسین، و زنان ما بر چپ ما و راست «۷» ما باشند و فرزندان ما از پس پشت ما باشند، و شیعت ما از پس ایشان بود «۸». شهر بن حوشب روایت کرد از ام سلمه که، رسول- علیه السلام- یک روز فاطمه را گفت: برو شوهرت را و فرزندان را بیار. او برفت و ایشان را حاضر کرد. رسول- علیه السلام- گلیمی بر ایشان افکند و گفت:

اللهم هؤلاء ال محمد فاجعل صلواتک و برکاتک علیهم انک حمید مجید

، گفت: اینان آل محمداند، بار خدایا! صلوات و برکات خود بر ایشان کن که تو حمید و مجیدی. ام سلمه گفت:

(۱). آج: حضرت خیر النساء فاطمه زهرا.

(۲). آج، گا، آد، افزوده: علیهم السلام.

(۳). گا، آد، افزوده: از. [.....]

(۴-۵). آج، ما، آد: به.

(۶). گا، آد، افزوده: در.

(۷). آج، آد: از چپ و راست ما.

(۸). آج، ما، گا، لا، آد: باشند.

صفحه: ۱۲۳

من «۱» گلیم برداشتم تا با ایشان در زیر آن شوم. رسول گلیم از من در کشید و گفت:

«۲» انک علی «خیر

، گفت: تو با خیری و اهل البیت من اینانند.

و ابو هریره روایت کرد که، رسول- علیه السلام- علی و فاطمه و حسن و حسین را گفت:

«۳» انا حرب لمن حاربتهم و سلم لمن سالمتم»

، من به جنگم با آن که با شما به جنگ است، به صلحم با آن که با شما به صلح است.

سدی روایت کرد عن ابی الدیلم، گفت: آنکه که حسین علی را- علیهما السلام- بکشتند «۵» و زنان او را با علی بن الحسین به شام

بردند به اسیری، یکی از شامیان برخاست و گفت: الحمد لله الذی قتلکم و استأصلکم و قطع قرن الفتنه. علی ابن الحسین گفت: یا

هذا؟ تو قرآن دانی! گفت: آری؟ گفت: حوامیم دانی!

گفت: آری؟ گفت نخوانده‌ای: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى ...!

گفت: آری؟ گفت: اینکه قریب ما ایم که خدای تعالی دوستی ما فرمود.

صادق- علیه السلام- گفت، نقش نگین انگشتری پدرم اینکه بود:

ظنی بالله حسن و بالنبی المؤمن

و بالوصی ذی المنن و بالحسین و الحسن

منصور فقیه «۶» گوید:

ان کان حبی خمسۀ زکت به فرائضی «۷»

و بغض من عاداهم رفضا فانی رافضی

اینکه جمله اخبار آن است که ثعلبی، امام اصحاب الحدیث، در تفسیر اینکه آیت آورد [۱۸۵-] ر] در کتاب خود، بر اینکه قدر

قناعت کرده شد چه اگر اخباری که در اینکه باب از طرق اصحاب ما آمده است بیانند در اینکه باب یک مجلد در او «۸» شود و

اینکه اخبار از طریق مخالفان، چون حجتی باشد بر ایشان.

بعضی دیگر گفتند: اینکه «قریبی»، فرزندان عبدالمطلب اند.

انس مالک روایت کرد که، رسول- علیه السلام- گفت:

نحن ولد

(۱). گاه، آد، افزوده: گوشه.

(۲). ما، گاه، لا: الی.

(۳). گاه، آد: حاربکم.

(۴). گاه: سالمکم.

(۵). آج، ما، آد: شهید کردند.

(۶). ما: رفیقه.

(۷). آج، ما، گاه، لا، آد: رافضی.

(۸). آج: درج، ما: پر، گاه، آد: ندارد.

صفحه: ۱۲۴

الله عبد المطلب سادة اهل الجنة انا و حمزة و جعفر و علی و الحسن و الحسين و المهدي {

، ما فرزندان عبد المطلب ایم، سیدان اهل بهشت ایم، من و حمزه و جعفر و علی و حسن و حسین و مهدی.

احمد بن عامر روایت کرد از پدرش، از رضا، از پدرانش، از امیر المؤمنین - علیهم السلام - که، رسول - علیه السلام - گفت: بهشت حرام است بر آنان که بر اهل بیت من ظلم کنند و عترت مرا رنجانند. و هر کس که او صنیعتی کند با یکی از فرزندان عبد المطلب و او مکافات نتواند کردن، او را من مکافات کنم روز قیامت.

بعضی دیگر گفتند: آنانند که خمس حلال است ایشان را و زکات بر ایشان حرام، و ایشان آنانند که مدنس نشدند در جاهلیت و اسلام، و هم الذین ذکرهم الله فی قوله:

وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِأَيِّ الْقُرْبَى ... «۱»، و فی قوله: مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِأَيِّ الْقُرْبَى «۲» وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَ الْمَسْكِينِ «۴» قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى.

(۱). سوره انفال (۸) آیه ۴۱.

(۲). سوره حشر (۵۹) آیه ۷. [...]

(۳). آج، گاه، لا، آد، افزوده: فی.

(۴). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۲۶.

(۵). ما: مکنی، گاه، آد: مکنید.

(۶). آج، ما، گاه، لا، آد، افزوده: منت.

(۷). بگوی / بگویی، بگوئید، آج، گاه، لا: بگوئید.

(۸). لا: دروغزن.

(۹). گاه، آد، افزوده: ایشان.

(۱۰). گاه، آد: بسپاریم.

صفحه: ۱۲۵

عبد الله بن شداد گفت، یک روز عباس عبد المطلب، رسول را گفت: یا رسول الله؟ چرا قریش یکدیگر را به چشم احترام و مودت می‌نگرند و ما را به چشم بغض و عداوت «۱»! گفت: چنین می‌کنند گفت: آری همچنین می‌کنند. رسول - علیه السلام - گفت: به آن خدای که مرا بحق فرستاد که ایمانشان درست نباشد تا شما را دوست ندارند برای من.

و قومی گفتند: اینکه آیت منسوخ است برای آن که اینکه آیت به مکه آمد و رسول را در مکه یاری و ناصری نبود، خدای تعالی فرمود که او را و اهل البیت او را دوست دارند. چون به مدینه آمدند و انصار یار او شدند، خدای تعالی خواست تا حکم او در اینکه باب حکم پیغامبران مقدم باشد. چون گفتند: وَ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ «۲» قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ «۴» قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ «۵»، و قوله: أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ «۶»، أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجًا فَخَرَجَ رَبُّكَ خَيْرٌ... «۷» به اینکه آیتها، آن آیت منسوخ بکرد. و اینکه قول ضحاک است و اینکه قولی است سخیف و ضعیف و نامرضی، و دلیل است بر جهل قایلش، برای آن که او گمان برده است که دوستی آل محمد بر حقیقت مزد

نبوت است، و «۸» نه چنین است برای آن که [۱۸۶-] ر [مزد ادای شریعت و قیام به اعباء رسالت جز ثواب مؤبد نباشد مقرون به غایت اعظام و اجلال. و مودت اهل البیت خود تکلیفی است از خدای تعالی بر ما که بر آن مستحق ثواب باشیم، و تکلیف ما چگونه ثواب رسول باشد! «۹» پس چون اینکه باطل است به ادلت عقل سمع، معلوم شد که «۱۰» در آیت استثنا منقطع است، و چون چنین بود، جمع توان کردن میان آیت «۱۱»، و جمله آیت «۱۲» محکم باشد، نه آن ناسخ بود، نه اینکه منسوخ و حکم همه بر جای باشد.

(۱). ما: نمی‌نگرند و به چشم بغض و عداوت می‌نگرند، آد، افزوده: می‌بینند.

(۲). سوره شعرا (۲۶) آیه ۱۰۹.

(۳). آج، ما، گا، لا، آد، افزوده: اینکه آیت بفرستاد.

(۴). سوره سبا (۳۴) آیه ۴۷.

(۵). سوره ص (۳۸) آیه ۸۶.

(۶). سوره طور (۵۲) آیه ۴۰، سوره قلم (۶۹) آیه ۴۶. [.....]

(۷). سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۷۲.

(۸). ما، گا، لا، افزوده: اینکه، آد: و اینکه نه چنان است.

(۹). آج، ما، گا، لا، آد، افزوده: بر سخرت تکلیفی، و او را در آن چه نفع و خیر باشد! ۱۰. آج، ما، گا، لا، آد، افزوده: الا.

(۱۱). ما: آیات، گا، آد: اینکه آیت و آیات.

(۱۲). ما: آیات.

صفحه: ۱۲۶

و ثعلبی امام اصحاب الحدیث، در ابطال اینکه قول گفت: دوستی اهل البیت و تقرب به آن به خدای تعالی از جمله اصول دین و ارکان مسلمانی است و سر طاعت «۱» و سبب تحصیل رضای خدای تعالی «۲»، چگونه توان گفتن که منسوخ است! آنکه گفت: دلیل دیگر بر بطلان اینکه قول آن است که، ابو محمد عبد الله حامد «۳» الاصفهانی روایت کرد به اسنادش از جریر بن عبد الله البجلي «۴» که، رسول - صلی الله علیه و آله «۵» - گفت:

«۶» من مات علی حب ال محمد مات شهیدا، الا - و من مات علی حب ال محمد مات مغفورا له، الا و من مات علی حب ال محمد مات تائبا، الا و من مات علی حب ال محمد مات مؤمنا مستکمل الایمان، الا و من مات علی حب ال محمد بشره ملک الموت بالجنة ثم منکر و نکیر، الا و من مات علی حب ال محمد یزف الی الجنة کما تزف العروس الی زوجها، الا و من مات علی حب ال محمد فتح له من قبره بابان الی الجنة.

«۷» الا - و من مات علی حب ال محمد جعل الله زوار قبره ملائکة الرحمن «۸» الا - و من مات علی حب ال محمد مات علی السنة و الجماعة، الا و من مات علی بغض ال محمد جاء يوم القيامة مکتوب بین عینیه ایس من رحمة الله، الا و من مات علی بغض ال محمد مات کافرا، الا و من مات علی بغض ال محمد لم یشم رائحة الجنة

گفت: هر که بر دوستی آل محمد بمیرد «۸»، شهید باشد، [۱۸۶- پ] و هر که بر دوستی آل محمد بمیرد «۹»، گناهش بیامرزد. و هر که بر دوستی آل محمد بمیرد «۱۰»، بر توبت میرد، و هر که بر دوستی آل محمد بمیرد «۱۱»، مؤمنی باشد تمام ایمان. و هر که بر دوستی آل محمد بمیرد «۱۲»، ملک الموت و منکر و نکیر او را بشارت دهند به بهشت. الا؟ و هر که بر دوستی آل محمد بمیرد «۱۳»، او را چنان به بهشت برند که عروس را به خانه شوهر. هر که بر دوستی آل محمد بمیرد «۱۴»، از بهشت دو در در گور او گشایند. هر

که او بر دوستی آل محمد بمیرد» (۱۵)، خدای تعالی فریشتگان رحمت را فرماید تا گور او را زیارت کنند، الا؟ و هر که بر دوستی آل محمد بمیرد» (۱۶)، بر سنت و جماعت بمرد» (۱۷)

- (۱). آج، ما، گا، لا، آد: طاعات.
- (۲). گا، آد، افزوده: است.
- (۳). آج، ما، گا، آد: طاهر.
- (۴). لا: البلخی.
- (۵). ما، لا: علیه السلام.
- (۶). آج، ما، گا، آد، افزوده: بیت.
- (۷). ما، گا، لا، آد: الرحمه، که با توجه به ترجمه روایت در سطرهای بعد صحیح تر می نماید. (۱۶-۱۵-۱۴-۱۳-۱۲-۱۱-۱۰-۹-۸). ما: میرد. [.....]
- (۱۷). آج، ما: مرده.

صفحه : ۱۲۷

باشد. الا؟ و هر کس که بر بغض آل محمد بمیرد» (۱)، روز قیامت می آید و بر پیشانی او نوشته که: نومید است اینکه بنده از رحمت خدای تعالی. الا؟ و هر که او بر دشمنی آل محمد بمیرد، کافر میرد» (۲). الا؟ و هر کس که بر دشمنی آل محمد بمیرد، بوی بهشت نشنود. پس چون اخبار مانند اینکه بسیار است، محال باشد که» (۳) قرآن منسوخ باشد، و» (۴) سنت اخبار چنین مؤکد. وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدَ لَهُ فِيهَا حُسْنًا، گفت: هر که او حسنتی اکتساب کند، ما در حسن و ثواب» (۵) او بیفزاییم. الحسن بن علی - علیه السلام - و عبد الله عباس گفتند: حسنت» (۶)، دوستی اهل البیت است. إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ، خدای تعالی آمرزنده و شکر کنند [ه] یعنی، مدح کننده بندگان را بر طاعت. و شکر، در حق خدای تعالی مجاز باشد و مبالغت، یعنی مدح به جایی رساند که با شکر» (۷) ماند.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا، گفتند: سبب نزول آیت آن بود که، چون خدای تعالی مجاز باشد و مبالغت، یعنی مدح به جایی رساند که با شکر» (۸) ماند.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا، گفتند: سبب نزول آیت آن بود که، چون خدای تعالی آیت فرض مودت اهل البیت بفرستاد، فی قوله: إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى، گروهی ضعیف اعتقادان رسول را متهم داشتند، گفتند: می خواهد تا مردم را به اهل البیت خود راغب گرداند» (۹) [۱۸۷-ر]، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد، گفت:

بل می گویند که اینکه محمد بر خدای تعالی دروغ فرا بافت» (۱۰)، و آیت مودت نه خدای فرستاد» (۱۱). فَإِنْ يَشَاءِ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ، اگر خدای خواهد مهر بر دل تو نهد.

مجاهد گفت: معنی آن است که دلت به حفظ خود نگاه دارد و به الهام صبر، تا طعن ایشان در دل تو اثر» (۱۲) نکند. قتاده گفت: معنی آن است که اگر آن کرده بودی که ایشان گفتند، مهر بر دلت نهادی به نسیان قرآن بر سبیل عقوبت. و یجری مجری قوله: وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ» (۱۳) - الآية. آنگه ابتدا کرد از حدیثی منقطع از حدیث اول، گفت: وَ يَمْحُ» (۱۴) وَ يَدْعُ الْإِنْسَانَ بِالْشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ...» (۱) و هیچ موجب نیست حذف «واو» را. و كذلك فی قوله: سَدَّعَ الرَّبَّائِيَةَ» (۲).

کسائی گفت: در کلام تقدیم و تأخیری هست، و التقدير و الله یمح الباطل علی هذا الوجه. و فایدت اینکه تقدیر آن است تا اشتباه زایل شود که او جواب شرط است فی قوله: فَإِنْ يَشَاءِ اللَّهُ يَخْتِمُ عَلَيَّ قَلْبِي، و معنی آیت آن است که او آن خدای است که باطل را محو کند و بستر و ناچیز کند و حق را درست کند به کلمات و گفتار خود. إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ، که او عالم است به اسرار دلها و داند آنچه ایشان در دل دارند یا بر زبان دارند» (۳) از تهمت رسول در باب آیت دوستی اهل البیت.

وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ، عبد الله عباس گفت: چون ایشان اینکه گمان بدو تهمت (۴) بردند، رسول را خدای تعالی آن آیت فرستاد، بترسیدند و بدانستند که رسول را از غیبت خدای خبر داد، پشیمان شدند و بیامدند و با رسول توبه کردند و در دست و پای رسول افتادند و ایمان تازه کردند. خدای تعالی (۵) آیت [۱۸۷-پ] فرستاد و گفت: او آن خدای است که توبه پذیرد از بندگانش بدان که بیان کردیم، که حقیقت توبه پشیمانی باشد بر گناه گذشته و عزم باشد (۶) که در آینده مانند آن نکند برای قبح آن فعل. اما عبارات اهل علم و اصحاب اشارات در او مختلف است و معنی راجع با آن که ما گفتیم.

جابر عبد الله انصاری روایت کند که: اعرابی در مسجد رسول آمد و دو رکعت نماز کرد، آن قوت گفت: اللهم انی استغفرک و اتوب الیک از سر زبان، امیر المؤمنین (۷) - علیه السلام - بشنید، گفت: یا اعرابی؟ سرعت زبان به استغفار، (۸) توبت دروغزن (۹) باشد، تو را از اینکه توبت توبت باید کردن. اعرابی گفت: یا امیر المؤمنین؟ توبه چه باشد (۱۰) و چگونه باید کردن! گفت: بدان که توبه را شش شرط

(۱). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۱۱.

(۲). سوره علق (۹۶) آیه ۱۸.

(۳). آب: داند، آج، ما، گا، لا، آد: راند.

(۴). ما: گمان تهمت بدو.

(۵). آج، ما، گا، لا، افزوده: اینکه، آد: آن.

(۶). ما، لا: ندارد، گا، آد: عزم آن که.

(۷). ما، گا، لا، آد، افزوده: علی.

(۸). ما، افزوده: و.

(۹). آب، ما: دروغ زبان، آد: دروغزن.

(۱۰). اساس، آب: جیا شد.

صفحه: ۱۲۹

است: اول پشیمانی بر گناه گذشته، و قضا کردن فرایض را، و رد مظالم با خداوندانش، و نفس را در طاعت گداختن چنان که پرورده باشی در معصیت، و نفس را تلخی طاعت بچشانیدن پس از آن که او را حلاوت معصیت بچشانیده باشی، و گریستن از ترس خدای بدل (۱) آن که خندیده باشی.

محمد بن علی الترمذی گفت: ابو بکر وراق را گفتند که: بنده کی تایب باشد!

گفت: اذا رجع الی الله فراقبه (۲) و استحیاه و خاف نعمته فیما عصاه، و التجأ الی رحمته فرجاه، و ذکر حلمه فی سره (۳) فابکاه، و ندم علی کل مکروه اتاه، و شکر ربه (۴) علی ما هداه، و فهم عن الله وعظه فوعاه، و حفظ عهده فیما ارضاه (۵).

سری السقطی را گفتند: توبه چه باشد (۶)! گفت: صدق العزیمه علی ترک الذنوب و الانابه بالقلب الی علام الغیوب و الندامه علی ما

فرط من العیوب، و مسئله ثبات «۷» القلب علی التوبه من مقلب «۸» القلوب.

یحیی معاذ را گفتند: تایب چه «۹» باشد! گفت: آن که برنایی و شهوت بر سر خود زند و بشکند و دنیا بر سر شیطان زند و پست کند و خویشتن در زندان مخالفت هوای نفس باز دارد [۱۸۸-ر] و عهد کند که بیرون نیاید تا مرگش بیرون نیارد «۱۰» سهل بن عبد الله را پرسیدند که توبه چه باشد! گفت: انتقال باشد از احوال مذمومه با «۱۱» حوال محموده. ابو الحسن بوشنجی را گفتند: تایب که باشد! گفت: آن که «۱۲» معصیت یاد آرد «۱۳»، حلاوت او در دل نیابد «۱۴». رویم گفت: توبه، آن باشد که مرد ترک معاصی کند به فعل و نیت، و اقبال کند بر طاعت به فعل و نیت. جنید را گفتند: تایب که باشد! گفت: هر که «۱۵» توبه کند از هر چه جز اوست. شاه کرمانی گفت: دنیا رها کن تا تایب باشی و مخالفت هوا کن تا به رضای وی برسی.

(۱). لا: پس از.

(۲). آج: و راقبه.

(۳). لا: سیره.

(۴). ما: به. [.....]

(۵). آج، ما، گا، لا، آد: اوصاه.

(۶). اساس، آب: جبا شد.

(۷). آب: ثیاب.

(۸). گا: علام.

(۹). آب، ما، گا، لا، آد که.

(۱۰). گا: آرد.

(۱۱). لا: با احوال.

(۱۲). گا، لا، آد، افزوده: چون.

(۱۳). آج، ما: یاد دارد.

(۱۴). گا، آد: نیارد.

(۱۵). گا، آد: آن که.

صفحه : ۱۳۰

وَيَعْفُوا عَنِ السَّيِّئَاتِ عفو کند از سیئات. اینکه دلیل است بر آن که توبه اسقاط عقاب نکند و قبول توبه ضمان ثواب باشد بر او «۱»، نه اسقاط عقاب. چنان که اصحاب وعید گفتند، آن است که اگر چنان بودی تکرار بودی و معنی هر دو لفظ یکی بود «۲»، و در دوم فایده نبود. دیگر آن که اگر توبت اسقاط عقاب کردی بر سببی نماندی که خدای عفو کردی. دیگر آن که اگر توبه به اسقاط عقاب کردی بر سبیل وجوب- چنان که گفتند- خدای نگفتی بر سبیل تمدح و منت: وَيَعْفُوا عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ «۳»، و داند آنچه کنند «۴». حق تعالی به اینکه دو کلمت خلق را او مید داد و بترسانید، گفت: وَيَعْفُوا عَنِ السَّيِّئَاتِ، تا او امید نبرند. و گفت: وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ «۵»، تا آمن «۶» نشوند. و حمزه و کسایی و خلف و حفص عن عاصم، «تفعلون» خواندند به «تا» خطاب، و باقی قرا به «یا» خیرا عن الغائب.

سعید بن المسیب روایت کرد از ابو هریره که، رسول- صلی الله علیه و آله «۷»- گفت:

ان الله تعالى افرح بتوبه عبده المؤمن من الضال الواجد و من العقيم الوالد و من الظمان الوارد ، خدای تعالی به توبه بنده مؤمن شادتر باشد از آن که گم کرده به یافته، و زن نازاینده به فرزند، و تشنه به آب سرد. و هر که او توبه نصوح کند، خدای تعالی [۱۸۸-پ] گناه او از یاد کرام-الکاتین ببرد و از بقاع زمین. وَ يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا، گفت: و نیز اجابت کند دعای مؤمنانی که عمل صالح کنند، يقال: اجاب و استجاب بمعنی، قال «۸»:

لم يستجبه عند ذاك «۹» مجیب

اینکه قول بیشتر مفسران است و لایق به سیاق آیت اینکه است. بعضی دیگر گفتند: فعل مؤمنان است، و اجابت به معنی طاعت است، یعنی مؤمنان، خدای را طاعت دارند و فرمان برند. وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ، و خدای ایشان را از فضل خود و «۱۰»

(۱). اساس و آب: بروا/ براوا، بر او.

(۲). آج، ما، لا: بودی.

(۳-۵). اسا، آب، آج، ما، لا: يفعلون، با توجه به قرآن مجید تصحیح شد. [.....]

(۴). گا، آد: کنید.

(۶). آج، ما، گا، لا، آد: ایمن.

(۷). ما: علیه السلام.

(۸). آد، افزوده: الشاعر.

(۹). آج، ما، گا، آد: ذلك.

(۱۰). آج، ما، آد: ندارد، لا: بر.

صفحه : ۱۳۱

ثواب و نفع بیفزاید، و قول اول بهتر است. قولی دیگر آن است «۱» که، دعای مؤمنان اجابت کند، یعنی دعای بعضی در حق بعضی. شقیق بن سلمه گفت عن سلمه بن سبره «۲»، گفت: معاذ «۳» خطبه‌ای کرد به شام، گفت: شما مؤمنانی و اهل بهشتی «۴» و من اومید دارم که اینکه بندگان «۵» را که به غارت بیاورده‌اند از پارس و روم، خدای تعالی ایشان را بیامرزد و به بهشت فرستد از آن جا که چون ایشان برای شما کاری کنند و شما را نیک آید، گویی: احسنت رحمک الله، احسنت بارک الله فیک. و اومید آن است که دعای شما در حق ایشان مستجاب باشد، لقله تعالی: وَ يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ... ابو صالح روایت کرد از عبد الله عباس که گفت: وَ يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا، گفت: معنی آن است که شفاعت ایشان در حق برادران ایشان قبول کند. وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ، آن است که در حق خویشان شفاعت ایشان بپذیرد. وَ الْكَافِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ، گفت: کافران را عذابی باشد سخت.

وَ لَوْ بَسَّطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ، گفت: اگر [۱۸۹-ر] خدای تعالی روزی «۶» بندگانش بگستراند «۷» در زمین، طاعی و باغی «۸» شوند. گفت: آیت در درویشا اصحاب صغه آمد که ایشان تمنای توانگری کردند، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. خباب بن الارت گفت: آیت در ما فرود آمد، چون مالهای بنی قریظه و بنی-النضیر و بنی قینقاع دیدیم، ما را توانگری آرزو آمد، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد.

شقیق بن ابراهیم گفت: اگر خدای تعالی بندگان را روزی دادی نه از طریق کسب، و ایشان فارغ و پرداخته بودند، طاعی و باغی

شدندی و سعی «۹» فساد کردندی در زمین، و لکن ایشان را به کسب و طلب معاش مشغول کرده است، و اینکه منتی است از او بر ایشان و رحمتی. وَ لَکِنْ یُنزِّلُ بِقَدَرٍ مَا یَشَاءُ، و لکن به مقدار

(۱). ما: و قول او بهتر است از قول دیگران.

(۲). ما: هییره، ما، گاه، آد، افزوده: که او.

(۳). گاه، آد، افزوده: جیل.

(۴). ما: بهشت ای، بهشتی / بهشت‌اید.

(۵). گاه، لا، آد: بردگان.

(۶). آج، ما، گاه، لا، آد، افزوده: بر.

(۷). آج، ما، گاه، آد: بگسترد.

(۸). آج، ما: یاغی. [.....]

(۹). ما، لا: بغی و، آد: ندارد.

صفحه : ۱۳۲

حاجت فرو می‌فرستد اندک اندک، باندازه، چندان که خواهد و مصلحت داند، و کفایت ایشان در آن باشد. مقاتل گفت: روزی به قدر فرو می‌فرستد تا یکی توانگر است و یکی درویش. إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ، که او به بندگانش بینا و داناست.

قتاده گفت، در «۱» آیت گفتند: خیر الرزق ما یکفیک و لا یطغیک و لا یلهیک، گفت: بهتر روزی آن باشد که کفایت باشد «۲» و تو را طاغی بنکند و تو را مشغول باز «۳» نکند.

و رسول - علیه السلام - گفت: بتر «۴» چیزی که من از وی می‌ترسم در حق اینکه امت، دنیاست و کثرت او. و همچنین علیه السلام گفت «۵»: دادن اینکه مال فتنه است و نادادن فتنه.

انس مالک روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت: جبریل گفت از خدای - جل جلاله - کلماتی در حکمت و موعظت، و آن اینکه است که گفت: هر که او دوستی از آن مرا اهانت کند، چنان است که با من به مبارزت کارزار می‌کند [۱۸۹-پ] و من به نصرت و یاری دوستان «۶» سریع باشم، و من برای ایشان خشم گیرم چنان که شیر خشمگین، و در هیچ کار مرا آن تردد نباشد که در قبض روح بنده مؤمن «۷»، او کاره است مرگ را، و من کار هم رنج و دل تنگی او را و چاره نیست او را از مرگ. و بنده به هیچ چیز «۸» به من تقرب نکند چنان که به ادای فرایض، و بنده مؤمن زایل نشود «۹» تقرب می‌کند به من به نوافل تا او را دوست گیرم، چون دوست گرفتم او را، سمع و بصر و دست او باشم و قوت کننده او، اگر بخواهد بدهمش و اگر دعا کند اجابت کنم او را. و از بندگان من کس باشد که او از من بابی از ابواب عبادت خواهد من بر او آن در نگشایم، چه اگر بگشایم معجب شود و در آن عجب هلاک شود. و از بندگان من کس باشد که او را جز بیماری بر صلاح ندارد، اگر تندرستی دهم او را تباه شود. و از بندگان من کس باشد که جز تندرستی نشاهد «۱۰» او را، اگر بیمارش کنم به فساد شود. و از بندگان من کس باشد که صلاح او در

(۱). آج، ما، گاه، لا، آد، افزوده: اینکه.

(۲). آج، ما، گاه، لا، آد: بود.

(۳). گاه، آد: آن.

- (۴). آج: بدترین، ما، آد: بدتر.
 (۵). آج، لا، گا، آد: گفت علیه السلام، ما: گفتند.
 (۶). آج، ما، گا، لا، آد، افزوده: خود.
 (۷). آج، ما، افزوده: که.
 (۸). ما: هیچیز.
 (۹). ما: تا زایل نشود، لا: لا یزال.
 (۱۰). آج، گا، لا، آد: نشاید، ما: ندارد.

صفحه : ۱۳۳

توانگری بود، اگر درویشی دهم او را به فساد شود. و از بندگان من کس باشد که صلاح وی درویشی بود، اگر توانگری «۱» دهم او را فاسد شود «۲». من تدبیر بندگان خود دانم کردن از آن «۳» جا که دل‌های ایشان دانم که من علیم و خیرم. ابان بن «۴» عیاش اینکه خیر روایت کرد «۵» از انس، و گفتی: بار خدایا؟ من از آن بندگان‌ام که صلاح من توانگری «۶» است مرا درویش مکن. وَ هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ، او آن خدای است [۱۹۰-ر] که باران فرو فرستد به وقت حاجت. و «غیث»، بارانی باشد که به وقت اغاثت و فریاد رسیدن باشد «۷»، كان العباد استغاثوا الى الله فاغاثهم بغيث. دلیلش بجز اشتقاق، مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا، پس از آن که نومید شده باشند و بفریاد آمده.

قتاده گفت: مردی به نزدیک عمر خطاب آمد و گفت: باران از آسمان باز ایستاد و مردم نومید شدند، گفت: وقت است که باران آید؟ گفتند: چه دانی، که اینکه غیب «۸» است! گفت، قال الله تعالى: وَ هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا... چون حال در سختی به حد نومیدی رسد، آن جا فرج بود، که: و عند التناهی یكون الفرج. وَ يَنْشُرُ رَحْمَتَهُ، و رحمت پیراگند و بگسترده، یعنی باران. نظیره قوله: وَ هُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ «۹».

وَ هُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ، و او خداوند گاری پسندیده است مستحق حمد و شکر، فعیل به معنی مفعول است. وَ مِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، گفت: از آیات او آن است که آسمان و زمین بیافرید. وَ مَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ، و آنچه پیراگنده است در زمین از جانوران. و «ما»، در محل جر است به اضافه خلق با او. وَ هُوَ عَلَى جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ، و او قادر است بر جمع ایشان از پیراگندگی، چون خواهد که جمعشان کند.

وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبْتُمْ أَيْدِيكُمْ، گفت: آنچه به شما رسد از مصیبتی و نکبتی، آن به جزای کسب دست شماست، یعنی مکافات فعل شماست.

(۶-۱). ما: تونگری.

(۲). لا، آد: به فساد.

(۳). اساس، آب: از نجا. [...].

(۴). اساس: البان، به قیاس نسخه ما، تصحیح شد.

(۵). گا، آد: کردی.

(۷). گا، آد: آید.

(۸). آب، آج: غیث.

(۹). سوره اعراف (۷) آیه ۵۷.

صفحه: ۱۳۴

مدنیان و شامیان خواندند: بما کسبت، بی «فا»، بر «ا» آن که «ما» موصوله باشد. و اهل عراقین با «فا» خواندند، «فبما»، بر آن که «ما» جزا باشد اعنی «ما» ی اول. و «ما» ی دوم «۲» مصدری باشد، ای فبکسب ایدیکم. وَ یَعْفُوا عَنْ کَثِیرٍ، آنگه باز نمود که نه هر چه تو کنی، من آن را جزا کنم، چه بیشتر آن باشد که عفو کنم و از آن در- گذرم.

رسول- علیه السلام- گفت:

«۳» ما من اختلاج عرق و لا خدش عود و لا نكبة حجر الا بذنب و لما یعفوا الله اکثر

، گفت: هیچ رگی نباشد که بجهد کسی را و نه چوبی اندام او بخرشد و نه پای [۱۹۰-پ] او به سنگ در آید «۴» الا به گناهی، و آنچه خدای عفو کند بیشتر است.

ابو سخيله «۵» روایت کرد از امیر المؤمنین- علیه السلام- که گفت: خبر دهم شما را به فاضل تر آیتی در کتاب خدای- جل جلاله- قوله: وَ مَا أَصَابُکُمْ مِنْ مُصِیْبَةٍ فَبِمَا کَسَبَتْ أَیْدِیْکُمْ وَ یَعْفُوا عَنْ کَثِیرٍ. آنگه گفت: اینکه آیت را تفسیر کنم چنان که رسول کرد برای من. ما أَصَابُکُمْ مِنْ مُصِیْبَةٍ، یعنی:

«۶» من مرض او عقوبه او بلاء. «فی الدنيا. فَبِمَا کَسَبَتْ أَیْدِیْکُمْ

، و الله اکرم من ان یشی العقوبه علیکم فی الاخره وَ یَعْفُوا عَنْ کَثِیرٍ، و ما عفا الله عنه فی الدنيا فالله احلم «۷» من ان یعود فی شیء قد عفا عنه

، گفت:

هر چه به شما رسد از نکبتی «۸» و بیماری و عقوبتی و بلایی «۹»، آن به کرده دست شماست، و خدای از آن کریم تر است که بنده‌ای را در دنیا به گناهی عقوبت کرد «۱۰»، عقوبت بر او مثنی کند در آخرت. و از ایشان «۱۱» عفو کند خدای. و آنچه خدای عفو کرد از آن، خدای تعالی حلیم تر از آن است که با سر گناهی شود که عفو کرده باشد از آن.

حسن بصری گفت: در نزدیک عمران بن الحصین رفتم تا او را پرسم از بیماری که او را بود سخت. یکی از آن حاضران گفت: سبب اینکه بیماری تو از چیست!

(۱). لا: برای.

(۲). گا، آد، افزوده: مای.

(۳). آج، ما، گا، آد: ما.

(۴). گا، لا، آد: بر آید.

(۵). ما، گا: سلیخه.

(۶). ما: الم.

(۷). آج: اعلم، گا: اعدل.

(۸). لا، افزوده: و رنجی.

(۹). آج، ما، گا، لا، آد، افزوده: در دنیا. [.....]

(۱۰). گا: کند.

(۱۱). آج، ما، گا، لا، آد: بسیاری.

صفحه: ۱۳۵

گفت: یا اخی؟ مپرس از اینکه معنی مرا، قال الله تعالی: وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ. اینکه که تو بینی بر من، از من است و عفو خدای بیشتر و بهتر است.

مره الهمدانی گفت: بر پشت دست شریح، ریشی دیدم، گفتم «۱»: چیست!

گفت: «۲» ماما کَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ.

محمد بن سیرین را اوامی «۳» بسیار بر او گرد «۴» شد و او از آن دلنگ می‌بود. او را گفتند: سبب اینکه چیست! گفت: نیک دانم. گناهی است که من کرده‌ام از چهل سال «۵»، و اینکه آیت بخواند.

ابو سلیمان الدارانی را گفتند: چرا عاقلان ملامت نمی‌کنند [۱۹۱-ر] آنان را که با ایشان بدی می‌کنند! گفت: برای آن که می‌دانند که خدای ایشان را ابتلا کند به گناهشان. قال الله تعالی: وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ.

سعد «۶» بن سنان روایت کرد از انس بن مالک از رسول - صلی الله علیه و آله - که گفت: چون خدای تعالی به بنده خیر خواهد، تعجیل عقوبت کند او را از گناهی که کرده باشد. و چون به بنده بدی خواهد، او را «۷» تأخیر کند تا روز قیامت.

عکرمه گفت: هیچ نکبت به بنده نرسد الا به گناهی که خدای تعالی آن را سبب آمرزش او کند، یا زیادت «۸» درجه‌ای که او را به آن جا نرساند جز به آن.

ضحاک گفت: هیچ کس را ندانم که قرآن بیاموخت پس فراموش کرد الا - به عقوبت گناهی که از آن خیر محروم گردد. آنکه اینکه آیت بخواند و گفت: چه عقوبت باشد بتر «۹» از نسیان قرآن؟ حسن بصری گفت: مراد به اینکه مصیبت «۱۰» حدود است.

وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ، گفت: شما خدای را عاجز نتوانی کردن در زمین و از او غایب «۱۱» نشوی به گریختن. وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ، و

(۱). آج، ما، گا، لا، آد، افزوده: اینکه.

(۲). آج، ما، بما، گا، لا: فبما.

(۳). اوام/وام، آج، ما: وام، گا، لا، آد: وامی.

(۴). آج، ما، گا، لا، آد: جمع.

(۵). ما، افزوده: باز.

(۶). لا: سعید.

(۷). آج، ما، افزوده: عقوبت، لا، آد: عقوبت او، گا: عقوبت کند او را.

(۸). گا، آد: زیادتی.

(۹). ما: بدتر.

(۱۰). آج: عقوبت.

(۱۱). آج، ما، گا، لا، آد: فایت.

صفحه: ۱۳۶

شما را نباشد بدون خدای هیچ یاری و یاور. و اینکه جمله بر سبیل تهدید و عید گفت.

وَمِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ، گفت: از آیات و دلالات خدای تعالی، کشتیهایی است در دریا چون کوهها» (۱). واحدها «جاریه». برای آن جاریه خواند آن را که بر آب رونده باشد، قال الله تعالی: إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ» (۲). [ابن کثیر و نافع و ابو عمرو خواندند: الجواری، باثبات الیاء فی الوصل ردا الی الاصل. و باقی قرا: الجوار، بحذف الیاء اکتفاء بالكسرة عن الیاء و اتباعا للمصحف کتوله: ... فَهُوَ الْمُهْتَدِ (۳)] (۴).

و (الأعلام)، الجبال، واحدها «علم». مجاهد گفت: قصور» (۵). خلیل بن احمد گفت: هر چیزی مرتفع بنزدیک» (۶) عرب «علم» باشد. قالت الخنساء ترثی اخاها» (۷) صخرا:

و ان صخرا لتأتم الهداه به» (۸) كأنه علم فی رأسه نار

إِنْ يَشَأْ يُسْكِنِ الرِّيحَ، اگر خواهد باد را ساکن کند تا بر پشت آب بماند اینکه کشتیها ایستاده [۱۹۱-پ]. إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ، گفت: در اینکه آیتی هست و دلالتی هر صابری شاکر را.

أَوْ يُوقِعُهُنَّ، یا هلاک کند آن کشتیها را به آب و غرق کند. بِمَا كَسَبُوا، به آنچه اهلش کرده باشند. وَيَعْفُ عَنْ كَثِيرٍ، و از بیشتر عفو کند، یعنی نه هر گناهی را عقوبت کند، بل بسیار گناه باشد که عفو کند و مؤاخذت نکند به آن.

وَيَعْلَمُ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا، و دانند آنان که جدل می کنند و خصومت در آیات ما. مَا لَهُمْ مِنْ مَّحِيصٍ، که ایشان را مهربی و معدلی نیست و نباشد از ما و عذاب ما. مدنیان و شامیان خواندند و يعلم، به رفع علی الاستیناف. و معنی آن باشد که خود دانند، و مثله» (۹): ... وَيُخْزِرُهُمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ.

(۱). گأ، آد، افزوده: روان است. [.....]

(۲). سوره حاقه (۶۹) آیه ۱۱.

(۳). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۹۷، سوره كهف (۱۸) آیه ۱۷.

(۴). اساس و آب افتادگی دارد، از آج افزوده شد.

(۵). آج، ما، گأ، آد، افزوده: باشد کوشکها.

(۶). آج، ما: بنزد.

(۷). آج، ما: اختها.

(۸). آج، ما: الهدایه.

(۹). آج، ما، گأ، لا، آد افزوده: قوله:

صفحه : ۱۳۷

وَيَذْهَبَ غِيظَ قُلُوبِهِمْ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ» (۱) «فَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، گفت: آنچه داده‌اند شما را از مال و ملک دنیا، آن متاع حیات» (۶) دنیاست. «ما» مجازات» (۷) راست و، «فا» به جواب او باز آمد، و زینت دنیاست. و مَا عِنْدَ اللَّهِ، «۸» و آنچه بنزدیک خدای است از ثواب بهتر است و باقی تر و پاینده تر آنان را که ایمان دارند به خدای و بر خدای توکل کنند.

وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ، گفت: آنان که پرخیزند» (۹) از گناههای [۱۹۲-ر] کبایر» (۱۰). حمزه و کسائی و خلف و یحیی خواندند اینکه جا، و در سورت و النجم: کبیر الإثم، بر واحد و تفسیرش بر شرک کردند از عبد الله عباس. و دیگران «کبائر»

خواندند» (۱۱) بر جمع. اختلاف مفسران یاد کرده‌ایم در «اثم» و «فواحش». سدی گفت: زنا باشد. مقاتل گفت: موجبات حدود است، هر چه در او حد لازم آید.
وَ إِذَا مَا عَضُّبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ، چون خشم گیرند، هم ایشان بیامرزد و حلم کنند.

(۱). سوره توبه (۹) آیات ۱۴ و ۱۵.

(۲). ما، افزوده: خواندند.

(۳). اساس، آب: ندارد، از آج افزوده شد.

(۴). ما: عن الخلق.

(۵). اساس و آب ندارد، از آج افزوده شد.

(۶). گاه، آد: زندگانی. [.....]

(۷). گاه: مجاز.

(۸). آج، ما، گاه، آد، افزوده: اینکه «ما» موصوله است.

(۹). بپرخیزند/ بپرهیزند، آج، ما، گاه، لا، آد: بپرهیزید.

(۱۰). گاه، آد: بزرگ، لا: کبیره.

(۱۱). آج، ما، گاه، آد، افزوده: به الف.

صفحه : ۱۳۸

وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ، گفت: آنان که اجابت کنند دعوت خدای را و ایمان آرند و نماز به پای دارند به اوقات و حدود و شرایط. و أَمْرُهُمْ شُورَى، و کارهای ایشان که رود به مشورت یکدیگر رود در میان ایشان، که رسول- علیه السلام- گفت: ما شقی عبد قط بمشورة و لا سعد باستغناء رأی (۱)، گفت: هیچ بنده شقی نشد به مشورت به سعید به استبداد به رأی خود. و

قال- علیه السلام: ما خاب من استخار و لا ندم من استشار

، خایب نشود آن که استخارت کند و پشیمان نشود آن که مشورت کند.

وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ، و آنان که چون بغی به ایشان رسد، انتقام کشند. مقاتل گفت: اینکه در مجروح است که از جراح انتقام کشد و قصاص کند. ابراهیم گفت: در اینکه آیت مراد آن است که به مذلت سر فرو ندارند» (۲)، چون دست یابند» (۳) انتقام کشند و عفو نکنند. و آیت بر عموم حمل کردن اولیتر باشد.

وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ، گفت: جزای سیئی، سیئی باشد. اول سیئت باشد دوم سیئت نباشد، چه جزاء سیئت عدل باشد و بد نبود. و انما» (۴) سیئت خواند آن را برای ازدواج، چنان که گفت: فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا [۱۹۲-پ] عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ» (۵) آنها ما» (۱۱) پرسیدم، گفت: معنی آیت آن است که:

(۱). ما، گاه، لا، آد: برای.

(۲). آج: فرود ندارند، گاه: فرود نیارند، آد: فرو نیارند.

(۳). ما: بریابند.

(۴). ما، گاه، آد: اما.

- (۵). سوره بقره (۲) آیه ۱۹۴.
 (۶). آج: ابن ابی یحیی.
 (۷). آج، ما، گا، لا، آد: و.
 (۸-۹). اساس، آب: سفین.
 (۱۰). آج، ما افزوده: اینکه جواب. [...]
 (۱۱). آج، ما، لا: حجر.

صفحه : ۱۳۹

... وَالْجُرُوحِ قِصَاصٌ ﴿۱﴾ فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ، و هر که عفو بکند و اصلاح ذات البین کند، فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ، مزد او بر خدای باشد، یعنی، قصاص نکند و انتقام نکشد.

مقاتل گفت: عفو از جمله عمل صالح است. عبد الله عباس گفت که، رسول- علیه السلام- گفت: چون روز قیامت باشد، منادی ندا کند که: هر که او بر خدای مزدی دارد، گو بیا و مزد خود بستان. جماعتی برخیزند، فریشتگان گویند: مزد شما بر خدای از چیست! گویند: نحن المذنب عفونا عن ظلمنا، ما آنانیم که در دنیا عفو کردیم آنان را که بر ما ظلم کردند. فذلک قوله: فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ.

ایشان را گویند: ادخلوا الجنة باذن الله، به بهشت روی به فرمان خدای. ان الله ﴿۴﴾ لا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ، و خدای تعالی ظالمان را دوست ندارد، یعنی، خیر و نفع ایشان نخواهد.

عبد الله عباس گفت: آن ظالمان را خواست که ابتدا کنند به ظلم، و ظالم خود مبتدی باشد، چه آن که مکافات کند ظالم نبود عادل بود ما دام تا ﴿۵﴾ تعدی نکند.

وَلَمَنْ انتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ، گفت: آن کس که انتقام کشد و کینه توزد [۱۹۳-] ر] پس از آن که بر او ظلم کرده باشند. اضافت مصدر با مفعول کرد، چنان که گفت: ... وَ انتَصِرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمْتُمْ ﴿۶﴾ فَأُولَٰئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ. [ایشان آنانند که بر ایشان راهی نیست، ملامت و مذمت عقوبت را، ای، لا حرج علیهم و لا لوم] ﴿۸﴾ إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ، ره ملامت و مذمت و عقوبت بر آنان است که بر مردمان ظلم کنند بی سببی مبتدی ﴿۹﴾ به ظلم. وَ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ و در زمین بغی کنند بناحق و بر امام مسلمانان بیرون آیند. أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

- (۱). سوره مائده (۵) آیه ۴۵.
 (۲). گا، آد، افزوده: مثل.
 (۳). آج، ما، لا: حجر.
 (۴). گا، لا، آد: انه.
 (۵). لا: که.
 (۶). سوره شعراء (۲۶) آیه ۲۲۷.
 (۷). گا، آد: هم به آن.
 (۸). اساس، آب: ندارد، از آج افزوده شد.
 (۹). آج، ما: مبتدا.

صفحه : ۱۴۰

ایشان را عذابی بود دردناک.

وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ، گفت: آن کس که صبر کند بر ظلمی که بر او کنند و ایذا و مشقتی که او را نمایند و بیامزد و مکافات نکند، آن از جمله عزایم امور است. و معنی «عزم امور» آن باشد که اختیار اولی کند و اعلی، در باب نیل ثواب و ایثار رضای خدای بر آنچه او را مباح باشد از انتقام، و احتمال مشقت کند بر نفس خود. و معنی آن است که: ان ذلک لمن «۱» افضل الامور. و مما یعزم علیه و یشد عزیزته علیه اولوا العقل و الفضل. و هر مبتدایی که خیر او به جمله باز آید، لا بد باشد که در جمله خبری ضمیری باشد که «۲» عاید باشد «۳» با مبتدا. و اینکه جا در ظاهر نیست، لا بد باید تا مضممر باشد «۴»، و التقدير، ان ذلک منه لمن عزم الأمور، و مثله قولهم: السمن منوان بدرهم، و التقدير، منه بدرهم. و گفتند: حذف اینکه لطلول- الکلام کردند، اولی تر آن است که گویند: لدلالة الکلام علیه کردند.

وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ وَلِيٍّ مِنْ بَعْدِهِ، گفت: هر که خدای او را اضلال کند- باحد المعانی المذكوره، از آنچه چند جایگاه گفتیم- از خذلان و تخلیت، یا حکم و تسمیت، یا اضلال از راه بهشت، [۱۹۳-پ] او را پس از خدای ناصری نباشد که نصرت و حمایت کند بر خدای. آنکه گفت: وَ تَرَى الظَّالِمِينَ، تو بینی یا محمّد ظالمان را و کافران را. چون عذاب خدای «۵» معاینه بینند، يَقُولُونَ، می گویند:

هَلْ إِلَى مَرَدٍّ مِنْ سَبِيلٍ، هیچ ممکن هست و هیچ راهی باشد ما را در باز گشتن با دنیا تا ما تلافی کنیم اینکه تقصیرها را «۶» و ببدل کفر ایمان آریم و بدل معصیت طاعت کنیم! اینکه تمنایی باشد که ایشان کنند از باب جزع، چه ایشان دانند که اینکه نباشد، از آن «۷» که معارف ایشان در قیامت ضروری باشد.

آنکه گفت: وَ تَرَاهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا، و تو بینی ایشان را، یعنی، آن کافران را و ظالمان را که ایشان را بر دوزخ عرض می کنند. خَاشِعِينَ، نصب بر حال است ذلیل و مهین. يَنْظُرُونَ مِنْ طَرَفٍ خَفِيٍّ، می نگرند از چشمی ذلیل. قتاده گفت: چشمی

(۱). آج، ما، گاه، لا، آد: من.

(۲-۳). آج، ما، گاه، لا، آد: ندارد.

(۴). لا: لابد که مضممر باید.

(۵). آج، ما، افزوده: به ایشان رسد و معاینه بینند. [...]

(۶). گاه، آد: آنچه کرده ایم.

(۷). آج، ما، گاه، لا، آد، افزوده: جا.

صفحه : ۱۴۱

نه روشن، از آن جا که ایشان را کور «۱» حشر کرده باشند «۲»، و گفتند: به دل نگرند و نظر دل خفی باشد. و «طرف»، هم چشم باشد، هم نظر. و چشم بر هم زدن را «طرف» خوانند، يقال: رأيتَه بطرف عینه. و قول اول بهتر است، معنی آن که، به چشم مذلت و نظر مهانت نگرند ذلیل وار. وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا، آنکه گفت در وقت چنین مؤمنان گویند که: امروز، روز زیانکاران است «۳» که جان و تن و اهل خود را زیان کرده است از آن جا که او در دوزخ است و ممنوع از انتفاع به اهل مال «۴» خود چه از «۵» میان ایشان حوایلی «۶» است، پس نه تن دارد، نه اهل دارد، نه مال دارد. آنکه گفت: ظالمان «۷» کافران در عذابی مقیم داریم باشند که آن را

انقطاع نباشد.

آنکه گفت: وَ مَا كَانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِيَاءٍ، ایشان را هیچ یار و یاور نبود که نصرت و حمایت کند از خدای «۸». و آن را که [۱۹۴-ر] خدای گمراه کند از بهشت، او را راهی نبود که بر خلاف خدای بتواند رفتن. و آن دیگر وجوه که گفتیم، هم محتمل است اینکه جا.

آنکه با خطاب مکلفان آمد، گفت: اسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ، اجابت کنی خدایتان را پیش از آن که روزی آید که آن را مرد و مدفع نباشد، یعنی، روز قیامت. و گفتند: روز مرگ، از آن جا که: من مات فقد قامت قیامته

، آنکه گفت ظالمان را گویند در اینکه روز که: مَا لَكُمْ مِنْ مَلَجٍ يَوْمَئِذٍ، شما را امروز ملجائی و پناهی نیست که با او گریزی، و شما را نکیری «۹» نیست و انکار نمی‌توانی کردن بر عذاب و استخفاف که «۱۰» بر شما می‌رود.

آنکه رسول را گفت بر سیل تسلیت: فَإِنْ أَعْرَضُوا، اگر اینکه کافران برگردند و فرمان تو نبرند، بر تو هیچ نیست، ما تو را نفرستادیم تا تو نگهبان ایشان باشی که ایشان را از کاری باز داری و به کاری در آری بقهر. إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ، بر تو هیچ نیست الا بلاغ و رسانیدن «۱۱». آنکه از آن حدیث برفت و در تقلب احوال آدمی آمد و آن

(۱). گاه، آد: که کورشان.

(۲). گاه، آد، افزوده: و بیانه قوله: وَ نَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمِيًّا (۳). آج، ما، گاه، لا، آد: امروز زیانکار آن است. [سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۹۸].

(۴). آج، ما، گاه، لا، آد: و مال.

(۵). آج، ما: او.

(۶). آج، ما، گاه، لا، آد: حوایل.

(۷). آج، ما، گاه، لا، آد: و کافران.

(۸). گاه، آد: از غیر خدا.

(۹). گاه، آد: نکری.

(۱۰). گاه، آد: و عذاب به استحقاق.

(۱۱). لا، افزوده: پیغام.

صفحه : ۱۴۲

که او را بر حالی ثبات نباشد. وَإِنَّا إِذَا أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً فَحَرَبْنَا بِهَا، گفت:

چون ما آدمی را رحمتی بچشانیم، به آن شاد شود و اگر چنان که نکبتی و عقوبتی به او رسد، به گناهی که کرده باشد کفران آرد و کافر شود، که آدمی خود کافر نعمت است.

آنکه باز نمود که من از ایشان مستغنی‌ام و بی‌نیاز، که ملک آسمانها و زمین مراست، گفت: لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، خدای راست پادشاهی آسمانها و زمین. يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ، بیافریند آنچه خواهد. چنان که خواهد، آن را که خواهد دختر دهد و آن را که خواهد پسر دهد.

واثلة بن الاسقع گفت از رسول- صلی الله علیه و آله- که او گفت: از خجستگی زن «۱» باشد که اول دختر زاید، آنکه پسر. نبینی که حق تعالی [۱۹۴-پ] در باب منت «۲» ابتدا به دختران کرد، آنکه ذکر پسران کرد، گفت: يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنِثَاءً وَ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ.

أو يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَ إِنِثَاءً، جفت کند ایشان را، یعنی جفت دهد ایشان را پسران و دختران، یعنی، کس را باشد که هر دو بدهد «۳»، هم پسر و هم دختر. و اینکه تزویج به معنی اقتران است، بقول «۴» العرب: زوجت ابلی ای، قرننها باخری. محمد «۵» الحنفیه گفت: به یک شکم خواست یعنی «۶»، توأم.

اسحاق بن بشر «۷» گفت: آیت در حق پیغامبران آمد، آنکه عام شد در همه خلقان.

قوله: يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنِثَاءً، لوط «۸» را خواست که همه دختر «۹» داشت، هیچ پسر نداشت، وَ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ، ابراهیم را خواست که همه پسر داشت و هیچ دختر نداشت، أو يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَ إِنِثَاءً، رسول ما را خواست که هم پسر داشت هم دختر داشت، وَ يَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا، یحیی و عیسی را خواست «۱۰» که ایشان را هرگز فرزند نبود. و حمل بر عموم اولیتر باشد. «عقیم» هم «۱۱»، مرد را گویند، هم زن

(۱). آج، ما، گا، لا، آد، افزوده: آن. [...]

(۲). گا، آد: در اینکه آیه.

(۳). آج، ما، گا، لا: بدهم.

(۴). آج: تقول، گا: لقول.

(۵). آج، گا، لا، آد، افزوده: بن.

(۶). آج، ما، لا: به معنی.

(۷). آج، لا: بشیر.

(۸). گا: شعیب.

(۹). لا: دختران.

(۱۰). آج، ما، لا: یحیی را خواست و عیسی را.

(۱۱). اساس: هر، به قیاس با نسخه آج و سیاق عبارت تصحیح شد.

صفحه: ۱۴۳

را، از آن که ایشان را فرزند نباشد. إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ، او عالم است به مصالح خلقان، چنان دهد که صلاح داند و قادر است آنچه داند که باید کردن، تواند کردن. [سؤال کردند که: چرا «اناثا» منکر و «الذکور» معروف! دو جواب است از اینکه: یکی آن که، زنان از روی ظاهر چو ناشناخته‌اند از آن که پوشیده‌اند و نامعروف، و مردان بخلاف اینکه، از آن جا که معروفند و شناخته. و جواب دیگر آن است که، الف و لام در «ذکور» برای آن آورد تا چون او وقف کنند «۱» مطابق باشد رؤوس آیات را از کفور، و قدیر، و نکیر چنان [که] «۲» گفت فی قوله: وَاللَّيْلِ إِذَا يَسِرٌ «۳»، و اینکه جواب بهتر است، و الله اعلم. «۴».

وَ مَا كَانَ لِشَرِّ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحِيًّا، گفت «۵»: سبب نزول آیت آن بود که جهودان گفتند: اگر محمد پیغامبر است، چرا خدای با او سخن نگوید بی واسطه یا خدای را نبیند معاینه «۶»، چنان که موسی دید و شنید! رسول- علیه السلام- گفت:

موسی خدای را ندید و وحی چنان کند که او صلاح داند. خدای تعالی اینکه آیت بفرستاد: وَ مَا كَانَ [ر] لِشَرِّ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ

نباشد هیچ آدمی را که خدای با او سخن گوید، إِلَّا وَحِيًّا، الا به وحی. گفتند: مراد الهام است یا در خواب باز نمودن. و نصب او بر تمیز بود. و روا بود که مصدری بود در جای حال، ای، موحیا چنان که: اتیه رکضا و جتته عدوا، ای، راکضا عادیا. أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ، یا از پس حجابی، یعنی، «الا». و محل کلام از پس حجابی باشد، نه آن که متکلم از پس حجابی بود، که آنکه جسم باشد. و گفتند: معنی آن است که در نفی معایت و مشاهدت بمنزلت آن است که در حجاب باشد. و حجاب، مانعی باشد که منع کند از ادراک. أَوْ يُرْسِلُ رَسُولًا، یا پیغامبری فرستد چون جبریل چنان که با پیغامبران کرد.

نافع خواند و ابن عامر در روایت داجونی: «او یرسل» به رفع «۷»، فیوحی، به «یا» ی ساکن بر استیناف، علی تقدیر: او هو یرسل رسولا فیوحی. و محل او نصب

(۱). گاء، آد: تا بر او وقف.

(۲). اساس: ندارد، از ما، افزوده شد.

(۳). سوره فجر (۸۹) آیه ۴.

(۴). اساس، آب و لا افتادگی دارد، از آج افزوده شد. [...]

(۵). آج، ما، گاء، لا، آد: گفتند.

(۶). لا: بمعاینه.

(۷). لا، افزوده: و.

صفحه : ۱۴۴

باشد بر حال، علی تقدیر: الا موحیا او مرسل رسولا. و باقی قرا، او یرسل فیوحی، بنصب فیهما. و عامل در او عطف است علی موضع الی «۱» وحیا. و التقدیر: الا ان یوحی، او یرسل رسولا [چنان که «ان» مع الفعل در تقدیر مصدر باشد، آن جا مصدر در جای «ان» مع الفعل نهاد. و اینکه وجهی لطیف است] «۲»، برای آن که محال «۳» است که عطف باشد علی قوله: یکلمه الله، چه اگر چنین باشد، تقدیرش اینکه بود: و ما کان لبشر ان یکلمه الله، او یرسل رسولا، علی معنی «۴» او یرسله رسولا یا: او یرسل الیه رسولا. و هر دو باطل است برای آن که از بشر هم رسول بوده است هم مرسل الیه و «او»، اگر بر عطف حمل کنند، بمنزلت آن باشد که ارسال رسول را از اقسام کلام کرده باشد بر توسع و مجاز. و هذا من باب قولهم: عنانک «۵» السیف [۱۹۵-پ] کانه قال الا وحیا، او ارسالا. [و بر اینکه وجه شاید تا «با» تقدیر کنند و نظم کلام چنین «۶»:] و ما کان لبشر ان یکلمه الله الا-بالوحی او بارسال رسول [۷] و شاهد «۸» که «او» به معنی «الا-ان» باشد، کقولهم: لالزمنک، او تعطینی حقی، یعنی، الا-ان تعطینی حقی. بر اینکه وجه، ارسال «۹» از اقسام کلام نباشد.

فِیوَحی، آن رسول وحی کند به او، به معنی القا و اعلام. بِإِذْنِهِ، به فرمان خدای. مَا يَشَاءُ، آنچه خدای خواهد.

سدی گفت: معنی آیت آن است که نباشد و نرسد هیچ آدمی را که خدای با او سخن گوید الا از یکی از اینکه وجوه: اما به آن که وحی باشد به طریق «۱۰» الهام و خاطری خفی، یا اعلامی در خواب، یا استماع «۱۱» از کلامی خفی، یا از پس حجابی که محجوب باشد از همه خلقتان الا از موحی «۱۲» الیه چنان که موسی را بود، یا رسولی فرستد با آن کلام چنان وحی کند که جبریل آورد. و «من» تعلق دارد به محذوفی، و التقدیر: او «۱۳» یکلمه من وراء حجاب. إِنَّهُ عَلِيُّ حَكِيمٌ، که خدای-جل جلاله-

(۱). آج، ما، گاء، آد: الا.

- (۲). اساس، آب و لا افتادگی دارد، از آج افزوده شد.
- (۳). آج، ما، گا: و محال است.
- (۴). گا، افزوده: انه.
- (۵). ما: عنایک، گا، آد: عتابک.
- (۶). گا، آد، افزوده: باشد که.
- (۷). اساس، آب و لا افتادگی دارد، از آج افزوده شد.
- (۸). کذا در اساس و آب، آج، ما، گا، لا، آد: شاید.
- (۹). لا، افزوده: رسل.
- (۱۰). ما: وحی نظیرش.
- (۱۱). آج، ما، گا، لا، آد: اسماع. [.....]
- (۱۲). آج: یوحی.
- (۱۳). آج: آن.

صفحه : ۱۴۵

بزرگوار و محکم کار است.

وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِّنْ أَمْرِنَا، گفت: همچنان که به دیگر پیغامبران وحی کردیم، وحی کردیم به تو رُوحاً، روحی را از فرمان ما. گفتند: روح، جبریل است و گفتند: قرآن است، و گفتند: وحی است، مصدر، لا من لفظ الفعل کانه قال: او حینا الیک روحنا «۱»، کقولهم: اعجبنی جبا شدیداً. ما کنت تدری مَیَا الْکِتَابِ وَ لَأَ الْإِیْمَانِ، تو ندانستی که کتاب چه باشد «۲» و ایمان چه باشد. چند قول گفتند در او:

یکی آن که تو پیش از وحی ندانستی که کتاب چه باشد و شرایع ایمان چه باشد از عبادات شرعی. و گفتند: مراد به ایمان نماز است، چنان که گفت: وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِیْمَانَكُمْ «۳» وَ لَکِن جَعَلْنَاهُ نُوراً، و لکن، [۱۹۶-ر] ما کردیم آن را نوری. مذکور دو رفته است «۴» در پیش و ضمیر موحد است بر تأویل آن که، جعلنا کل واحد منهما. و شاید که راجع بود با اقرب المذکورین، و شاید که راجع باشد با وحی یا با روح، یعنی، ما کردیم آن وحی و آن روح با «۵» نوری، یعنی، بیانی و لطفی که به آن هدایت کنیم و راه نماییم آن را که ما خواهیم از بندگان، یعنی مکلفان را «۶»، چه آن را که مکلف نباشد او را دعوت کردن نیکو نباشد. وَ إِنَّکَ لَتَهْدِی، تو دعوت می کنی و هدایت می کنی، به معنی «۷» بیان. إلی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ، به راه «۸» راست، یعنی طریق مسلمانی که راه نجات است.

صِرَاطِ اللَّهِ، بدل «صِرَاطِ مُّسْتَقِیْمٍ» است. گفت: آن راه راست، راه خدای است، آن خدای که هر چه در آسمانها و زمین است ملک و ملک اوست. آنگه گفت: أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِیرُ الْأُمُورِ، الا «۹» همه کارها را مرجع و مآل «۱۰» با خدای است، یعنی با جایی که در آن جا کس را امری و نهی و حکمی نباشد مگر خدای را- جل جلاله.

(۱). ما، لا، آد: وحیا.

(۲). اساس، آب: جبا شد/ چه باشد.

(۳). سوره بقره (۲) آیه ۱۴۳.

(۴). ما: اینکه مذکور رفته است، گاه، آد: مذکور در او رفته است.

(۵). آج، ما، گاه، لا، آد: را.

(۶). لا: بندگان مکلف.

(۷). آج، ما: یعنی، گاه، آد: یعنی بیان می‌کنی.

(۸). لا: برره.

(۹). ما، افزوده: ای محمد.

(۱۰). گاه، آد: مآب.

صفحه : ۱۴۶

سهل بن «۱» الجعد گفت: وقتی آتش در جایی افتاد جامعی قرآن «۲» بسوخت، جمله جز اینکه کلمت «۳» که: أَلَا- إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ. مصحفی در آب افتاد، همه سترده گشت الا قوله: أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ.

(۱). آج، گاه، لا، آد، افزوده: ابی.

(۲). گاه، آد: افتاد و قرآنی. [.....]

(۳). آج، ما، لا: کلمات، گاه، آد: آیه.

صفحه : ۱۴۷

سوره الزخرف

مکی «۱» است و هشتاد و نه آیت است بلا خلاف، و هشتصد و سی و سه کلمت است و سه هزار و چهارصد حرف است. روایت است از ابو امامه از ابی کعب که، رسول- صلی الله علیه و آله- گفت: هر که او سورت زخرف بخواند، فردای قیامت از جمله آنان باشد که خدای تعالی ایشان را گوید: یا عبادِ «۲»

[سوره الزخرف (۴۳): آیات ۱ تا ۲۵]

[اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حم (۱) وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲) إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۳) وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ (۴)

أَفَنَضْرِبُ عَنْكُمْ الذِّكْرَ صَفْحًا أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُّسْرِفِينَ (۵) وَ كَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيٍِّّ فِي الْأَوَّلِينَ (۶) وَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۷) فَأَهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا وَ مَضَى مَثَلُ الْأَوَّلِينَ (۸) وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ (۹) الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ جَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۰) وَ الَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ (۱۱) وَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْفُلْكِ وَ الْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ (۱۲) لِيَسْتَوُوا عَلَى ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَ تَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَ مَا كُنَّا لَهُ مُّقْرِنِينَ (۱۳) وَ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ (۱۴)

وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ (۱۵) أَمْ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفَاكُم بِالْبَنِينَ (۱۶) وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ (۱۷) أَوْ مَنْ يُنشِئُوا فِي الْجَلِيَّةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ (۱۸) وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَّا تَأْتُوا شَاهِدُوا خَلَقَهُمْ سَتَكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيَسْتَلُونَ (۱۹)

وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ (۲۰) أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ (۲۱) بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ (۲۲) وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ (۲۳) قَالَ أَوْ لَوْ جِئْتُمْ بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ (۲۴)

فَانتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ (۲۵)

[ترجمه]

«۴» کتاب روشن.

ما کردیم آن را قرآنی تازی، تا همانا شما بدانی.

و آن در اصل کتاب نزدیک ما بلند و محکم کار است.

بزنیم «۵» از شما قرآن را

(۱). آج، ما، گاه، لا، آد: بدان که اینکه سورت مکی.

(۲). اساس، آب، آج، ما، گاه، لا: عبادی، با توجه به قرآن مجید تصحیح شد.

(۳). سوره زخرف (۴۳) آیه ۶۸.

(۴). ما افزوده: و.

(۵). لا: بگردانیم.

صفحه: ۱۴۸

گردانیدن برای آن که بودی گروهی اسراف کننده!

بس که فرستادیم از پیغامبری در پیشینگان.

نه آمد بایشان «۱» از پیغامبری الا به او استهزا کردند.

هلاک کردیم سخت تر «۲» از ایشان به گرفتن، و بگذشت مثل پیشینگان.

و اگر پرسى ایشان را که آفرید آسمانها و زمین! گویند: بیافرید آن را خدای قوی «۳» دانا.

آن که کرد برای شما زمین را گهواره و کرد برای شما «۴» راهها تا همانا راه بری «۵».

و آن که بفرستاد از آسمان آبی باندازه، زنده کردیم به آن بیابانی مرده، همچین بیرون آرند شما را.

[۱۹۷-] و آن که بیافرید اصناف را همه و «۶» کرد برای شما از کشتی و چهارپایان آنچه برنشینید «۷».

تا راست شوی بر پشتهای آن، پس یاد کنی نعمت خدایتان چون راست شوی بر او، و گویی منزه است آن که مسخر بکرد برای ما اینکه، و نبودیم او را طاقت دارنده «۸».

و ما با خدای خود می شویم «۹».

و کردند او را از بندگان او بهری، آدمی کافر «۱۰» است آشکارا.

-
- (۱). ما: با ایشان.
 - (۲). ما: سخر.
 - (۳). ما: عزیز.
 - (۴). ما، لا، افزوده: در آن.
 - (۵). ما: راه یابی.
 - (۶). لا، افزوده: پدید.
 - (۷). ما: بر نشینی.
 - (۸). لا: آرنده. [.....]
 - (۹). لا: باز می گردیم.
 - (۱۰). لا: ناسپاس.

صفحه : ۱۴۹

یا گرفت از آنچه آفریند دختران و خاص بکرد شما را به پسران.

و چون بشارت دهند یکی از ایشان را به آنچه زد برای خدای مثل، گردد روی سیاه و او خشم فرو می برد.

یا آن که پیروند او را در زینت و او در خصومت روشن نکند!

کردند فریشتگان را که ایشان «۱» بندگان خدای اند مادگان، حاضر بودند به آفریدن ایشان بنویسند گواهی ایشان و پیرسند ایشان را!

[۱۹۷-پ] گفتند: اگر خواستی خدای نپرستیدمانی «۲» ایشان را، نیست ایشان را به آن علمی، نیستند ایشان الا دروغ می گویند «۳».

یا دادیم ایشان را کتابی از پیش آن «۴»، ایشان به آن دست در آویخته اند «۵».

بل گفتند ما یافتیم پدران ما «۶» را بر دینی و ما بر پی ایشان ره می بریم.

همچنین نفرستادیم در شهری «۷» ترساننده‌ای، الا- گفتند منعمان آن جا «۸» ما یافتیم پدران ما را بر دینی و ما بر پی ایشان اقتدا

می کنیم.

بگو اگر بیارم به شما راه نماینده تر از آنچه یافتی بر آن پدرانان را! گفتند:

(۱). کلمه «ایشان» در اساس تکرار شده است.

(۲). ما: نپرستیم ما.

(۳). ما: دروغزنان.

(۴). ما: او، لا: اینکه.

(۵). ما: چنگ در زده اند.

(۶). ما، لا: خود.

(۷). ما: دیهی.

(۸). ما: ده.

صفحه: ۱۵۰

ما به آنچه فرستاده‌اند شما را به آن کافریم»^(۱).

کینه بکشیدیم از ایشان، بنگر که چگونه بود عاقبت دروغ داران»^(۲)؟

قوله تعالی: حم، و الْكِتَابِ الْمُبِينِ، بیان کردیم «حم» را و اقوال مفسران در او.

و الْكِتَابِ «واو» قسم است. خدای تعالی سوگند یاد کرد به قرآن روشن بیان کننده. بگفتیم که: «أبان»، هم لازم آید و هم متعدی. گفت: به حق اینکه کتاب که ما کردیم اینکه کتاب را قرآنی عربی به لغت عرب، و بیان دلیلی باشد بر صحت چیزی یا بر فساد او. و گفتند: بیان [۱۹۸-ر] آن باشد که معنی به او ظاهر شود، عند ادراک بصر یا ادراک سمع، و آن از پنج وجه بود: از لفظ و خط و عقد الاصابع و اشارت و هیأتی ظاهر بر حاست چون اعراض و اقبال و بشر»^(۳) و تقطیب و مانند اینکه و علم را بر حقیقت بیان نخوانند مگر بر مجاز.

و قوله: إِنَّا جَعَلْنَاهُ یعنی ما اینکه قرآن بر لغت عرب گفتیم»^(۴) و فرستادیم و بر طریق»^(۵) و نهاد کلام ایشان و نظمی که ایشان را هست و مواضع و اصطلاحی که بر آن سخنی گویند و افهام معانی کنند. با اینکه همه که چنین است، خلاق جمله عاجزاند از آن که مثل او چیزی بیارند و بگویند، اما لفق العلم، او لصف الله اياهم عن ذلك، علی خلاف فیه بین القوم. و آیت دلیل است بر حدوث قرآن برای آن که خدای تعالی گفت: من کردم اینکه قرآن را، و آنچه کرده و مجعول باشد، قدیم نبود.

دیگر آن که گفت: عَرَبِيًّا، بر لغت عرب نهادم و بر منهاج و طریقت ایشان. و لغت عرب باتفاق محدث است، قدیم نیست و آنچه بر چیزی بسازند و بر»^(۶) منهاج او بنهند مؤخر باشد از او. بر اینکه قاعدت، لغت عرب بهر حال باید تا مقدم بر قرآن باشد، چون آنچه بر قرآن مقدم است، محدث است، قرآن که پس از او باشد، چگونه قدیم بود!

اگر گوید»^(۷) اینکه جعل به معنی تسمیت است، چنان که گفت:

(۱). ما: کافران.

(۲). ما: دروغ‌زنان، لا: کار آنها که بدروغ دارنده بودند.

(۳). ما: یسر.

(۴). لا: کردیم. [...]

(۵). آج، ما، لا: طریقه، گا، آد: طریقت.

(۶). لا، افزوده: آن.

(۷). آج، گا، لا، آد: گویند.

صفحه: ۱۵۱

وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنِائًا»^(۱) ...، نه جعل خلق است، گوئیم: محال است و صورت نبندد و معنی مستقیم نباشد برای آن که اگر به معنی تسمیت باشد، چون یکی از ما عربی [۱۹۸-پ] خواند، آن را او به عربی کرده باشد، و اگر عجمی خواند»^(۲) آن را، و قرآن همچنین که هست باید تا عجمی شود و برای او»^(۳) با لغت عجم گردد، و اینکه محال است باتفاق. لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ، تا همانا شما اندیشه کنی و عقل کاربندی تا مضمون آن بدانی و منتفع شوی به آن.

وَإِنَّهٗ و اینکه قرآن، فی أم الْكِتَابِ، در لوح محفوظ، لَمَدِينَا، بنزدیک ما، یعنی در جایی که امر ما در آن جا روان باشد، دیگر کس

را حکم نباشد. «۴» و برای آن گفت که: اول خدای تعالی قرآن بر لوح «۵» محفوظ پدید کرد تا فریشته از او بشناخت و بدانست و یاد گرفت و با رسول - علیه السلام - بگفت. لَعَلَّیٰ حَکِیْمٌ یعنی، اینکه قرآن بلند مرتبت است و به درجت علیاست از فصاحت، و محکم است و دور از آن که تناقض به او راه یابد.

آنگه خطاب کرد با کافران که قرآن را منکر بودند، گفت: أَفَنَضْرِبُ عَنْكُمْ الذِّكْرَ صَیْفًا، استفهام در آیت به معنی جحد است، یعنی، ما نضرب. در معنی اینکه کلمات خلاف کردند: بعضی گفتند، معنی آن است که ما عذاب از شما برگردانیم «۶» و رها کنیم شما را و عقاب نکنیم شما را بر کفرتان! اینکه قول مجاهد است و سدی و روایت عوفی از عبد الله عباس، یعنی پنداشتی که ما شما را به اینکه کفر رها خواهیم کردن و عقاب نا کردن!

قتاده و ابن زید گفتند: ما قرآن فرستادن رها کنیم برای آن که شما به او ایمان نمی آری «۷»، یعنی قرآن برگردانیم از شما برای آن که شما در کفر اسراف می کنی!

قتاده گفت: اگر «۸» نخست بار که قرآن فرود آمد و ایشان کافر شدند، قرآن باز گرفتی هلاک شدندی و لکن به فضل و رحمت خود بیست «۹» سال پیاپی قرآن می فرستاد

(۱). سوره زخرف (۴۳) آیه ۱۹.

(۲). لا: خوانده باشد.

(۳). آج: تسمیه، ما، گا، لا، آد: تسمیه او.

(۴). آج، ما، گا، لا، آد، افزوده: و اینکه.

(۵). آج، ما: به لوح، آد: در لوح.

(۶). گا، آد: برگردانیم.

(۷). ما: نمی داری، لا: ندارید.

(۸). «اگر» در اساس تکرار شده است.

(۹). ما: به بیست.

صفحه : ۱۵۲

بر ایشان. کلبی گفت: یعنی شما را رها خواهیم کردن بی امر و نهی [۱۹۹-ر] برای آن که شما کافری. کسائی گفت: ما اینکه قرآن در خواهیم پیختن «۱» از شما، و شما را دعوت و وعظ نخواهیم کردن، و اینکه از فصیحات «۲» قرآن است. عرب کسی را که از کاری باز ایستد، گوید: اعرض عنه صفحا و اضرب عنه، و ضرب عنه «۳». و اصل از آن جاست که چون اعراض کند از کسی صفحه گردنش پدید آید. قال کثیر:

صفوحا فما تلقاه الا بخيلة فمن مل «۴» منها ذلك الوصل ملت

و يقال: ضربت عن كذا اذا امسكت عنه. «۵» و مدنیان و کوفیان خواندند، الا عاصم: «ان»، به کسر «الف»، علی معنی «اذ»، یعنی، اذ کنتم. و دیگران خواندند:

ان کنتم، به فتح «الف»، علی معنی لان کنتم برای آن که شما قومی مسرفی «۶» و متجاوز از حد خود در کفر و شرک. و گفتند: آن، به معنی «اذ» است، چنان که:

عَبَسَ وَ تَوَلَّى، اُنْ جَاءَهُ «۷» صَفْحًا، مصدری است لا من لفظ الفعل اراد افنصفح صفحا و نضرب ضربا، كقولهم: اعجبنى جبا شديدا. آنکه گفت: وَ كَمْ اُرْسَلْنَا مِنْ نَبِيٍّ فِي الْاَوَّلِينَ، گفت: بس پیغامبر که ما فرستادیم در «۱۱» پیشینگان. «کم»، لفظی است موضوع برای تکثیر چون خبر باشد، نقیض او «رب» بود در تقلیل.

آنکه گفت: با بسیاری پیغامبران که به ایشان آمد، هیچ پیغامبر نیامد به ایشان و الا از او فسوس داشتند و بر او «۱۲» استهزا کردند [۱۹۹-پ]، و استهزا اظهار خلاف آن

(۱). گا، آد: نوردید.

(۲). گا، آد: فصاحت. [.....]

(۳). آج، ما، گا، لا، آد، افزوده: صفحا.

(۴). اساس: ملت، به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

(۵). گا، آد، افزوده: ان کتتم قوما مسرفین.

(۶). مسرفی / مسرفید.

(۷). سوره عبس (۸۰) آیه ۱.

(۸). گا: یعنی.

(۹). اساس: ایجزع، به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

(۱۰). گا، آد: فی.

(۱۱). لا، افزوده: قوم.

(۱۲). گا، آد: بدو.

صفحه : ۱۵۳

باشد که در دل‌داری بر طریق تحقیر. اگر گویند: چون خدای دانست که ایشان به «۱» پیغامبران استهزا خواهند کردن، چرا فرستاد ایشان را! گوئیم، از اینکه «۲» چند جواب است: یکی آن که همه چنین نکردند، بعضی ایمان آوردند و اگر چه اندک بودند، چنان که گفت: ... وَ مَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ «۳»، جواب دوم آن که، روا باشد که ارسال ایشان لطف بود در بسیاری قبايح که امتناع کردند از آن به مکان ایشان، و اگر نه وجود ایشان بودی همه را ارتکاب کردند و ظلم بیش از آن کردند. جواب بهتر و معتمدتر آن است که برای اعلام مصالحی شرعی آمدند که علم آن حاصل نشدی کس را الا از جهت ایشان. پس بر خدای واجب بود اعلام آن مصالح ایشان را و کس را الا از جهت ایشان. پس بر خدای واجب بود اعلام آن مصالح ایشان را اگر چه معلوم آن بود که ایشان آن «۴» کار نبندند تا حجت خدای را باشد بر ایشان، «۵» ایشان را حجت نبود بر خدای. و اینکه طریقی «۶» است فی حسن تکلیف من علم الله انه يكفر.

آنکه گفت: نه آن بود که ما از ایشان عاجز بودیم که [بسیاری را هلاک کردیم که] «۷» به قوت از ایشان سخرت بودند. وَ مَضَى مَثَلُ الْاَوَّلِينَ، و مثل اولینان «۸» بگذشت، بعضی قصت «۹» ایشان و سنت و طریقت و عقوبتشان. و قصت آن گذشتگان مثل است و پند، اینکه ماندگان را.

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ، گفت: اگر بررسی از اینکه کافران که آسمان و زمین که آفرید، و انشا و اختراع آن که کرد! بگویند که: «۱۰» خدای که او عزیز و منیع و غالب است، هیچ چیز او را غلبه نکند و عالم است و دانا به آفریدن آن تا بر وجه احکام و اتساق در وجود

آورد.

اللّٰذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ مَهْدًا، او آن خدای است که [۲۰۰-ر] زمین را به گهواره شما کرد تا در او می‌آسایید، چنان که کودک در مهد خود. وَ جَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا، و شما را در زمین راهها «۱۱» کرد که به آن به مقاصد خود رسی و مطلوبات خود به-

(۱). ما: با.

(۲). گا، آد: اینکه را.

(۳). سوره هود (۱۱) آیه ۴۰.

(۴). گا، آد: آن را. [...]

(۵). آج، ما، گا، لا، آد، افزوده: و.

(۶). گا، لا، آد: طریقتی.

(۷). اساس و آب افتادگی دارد، از آج افزوده شد.

(۸). ما: اولینیان.

(۹). اساس: قوت، به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

(۱۰). گا، آد، افزوده: آفرید آن را.

(۱۱). لا، افزوده: پدید.

صفحه : ۱۵۴

چنگ آری. و اینکه برای آن کرد تا همانا شما اندیشه‌ای کنی و نظر و تفکر، و مهتدی شوی در راه دین.

اگر سؤال کنند و گویند: اینکه اقرار ایشان به آن که خالق آسمان و زمین خدای است لا بد از علم باشد، و چون اقرار و علم به یک جای بود ایمان باشد، و ایشان مؤمن باشند و اینکه خلاف اجماع است، جواب گوئیم، جماعتی گفتند که: ایشان اینکه قول از آن جا گفتند که به ادنی مایه اندیشه، بل از بدیهت عقل دانستند که معبودان ایشان از اینکه «۱» جمادات اند و اینکه افعال محکمه از جماد صحیح نبود، گفتند: خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ و در دیگر آیات لَيَقُولَنَّ اللَّهُ «۲» لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ.

گفت: اللّٰذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ مَهْدًا، او آن خدای است که زمین را به گهواره شما کرد تا در او بیاساید، چنان که کودک در گهواره بیاساید. وَ جَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا، و شما را در او راهها پدید کرد که در او به مقاصد و اغراض خود رسی،

(۱). آج، ما، گا: بتان.

(۲). سوره عنکبوت (۲۹) آیات ۶۱ و ۶۳، سوره لقمان (۳۱) آیه (۲۵) سوره زمر (۳۹) آیه ۳۸، سوره زخرف (۴۳) آیه ۸۷.

(۳). ما، گا، آد، افزوده: و.

(۴). ما، گا، آد: اینها.

(۵). اساس: نباشد، به قیاس نسخه آج، تصحیح شد.

(۶). گا، آد: از پی آن.

(۷). آج، گا: با او. [...]

(۸). کفار/ کفار را، آج، لا: کفار

صفحه : ۱۵۵

لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ، تا همانا شما راه یابی، چون اندیشه کنی به معرفت اینکه صانع که اینکه صنعتها»۱» کرد. و گفتند: تا همانا راه یابی به مقاصد خود.

وَالَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ، گفت: او آن خدای است که بفرستاد از آسمان آبی، یعنی، آب باران، بِقَدَرٍ، به اندازه حاجت، چه اگر بسیار بودی، جهان بیران»۲» کردی، و اگر اندک بودی، کفایت نبودی، کار بر نیامدی به او. و اینکه دلیل آن کند که فعل قادری مختار است. آنگه از غایب با»۳» خبر آمد از خود، گفت:

فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيِّتًا، گفت: زنده کردیم»۴» به آن بیابان مرده را، یعنی، در او نبات برویانیدیم، پس از آن که خشک و بی بر بود. يقال: انشر الله الموتى فنشروا. و يقال: نشر الله الموتى نشرًا فنشروا»۵» نشورا. آنگه گفت: شما را همچین زنده کنند که اینکه زنده را مرده»۶»، تا استبعاد»۷» نکنی. و اینکه برای تنبیه و تذکیر خلقان گفت بر بعث و نشور.

وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا، او آن خدای است که انواع و اصناف خلق همه او آفرید از جمله حیوان و جماد، اما از حیوان نر و ماده [۲۰۱-ر] و از جمادات و اعراض چیزها متقابل، چون: حلو و حامض و رطب و یابس.

حسن گفت: به «ازواج»، شب و روز خواست، و تابستان و زمستان، و ماه و آفتاب، و آسمان و زمین، و بهشت و دوزخ. وَجَعَلَ لَكُمْ، کرد از برای شما از کشتیها و چهار پایان مرکوبانی که شما در بحر و بر، بر او»۸» می نشینی. آنگه بگفت که اینکه مراکب بحری و بری چرا آفریدم.

گفت: لِيَسْتَوُوا»۹» ثُمَّ تَذَكَّرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ، آنگه نعمت خدای یاد کنی چون بر پشتهای آن»۱۰» راست بنشینی و شکر آن نعمت کنی و بگویی: سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا، منزّه است آن خدای که اینکه را مسخر و مدلل ما کرد تا فرمانبر ما شد از چهار-

(۱). آج، ما، لا: صنعها.

(۲). آج، ما، گاه، آد: ویران.

(۳). گاه: به.

(۴). لا: کنیم.

(۵). گاه، آد: فنشروا نشرا و.

(۶). آج، ما، گاه، لا، آد: اینکه زمین مرده را.

(۷). اساس: استبعاد، با توجه به اجماع نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). او/ او.

(۹). اساس: لیستوا، که با توجه به قرآن مجید تصحیح شد.

(۱۰). ما: ایشان.

صفحه : ۱۵۶

پای و کشتی. وَ مَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ، و ما را طاقت و قوت اینکه نبودی. يقال: اقرن الشيء اذا اطاقه و اقرن الدمل اذا الانه»۱». و اصل کلمت آن است که: کانه قدر علی ان يجعلها قرینا له، با خودش همراه کرد و به رهش»۲» در آورد تا قرین او باشد، و اینکه اشتقاق بد نیست. اگر گویند: لِيَسْتَوُوا»۳» تَذَكَّرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ، و چون [۲۰۱-پ] غرض تذکیر نعمت باشد، حث باشد ما را

بر شکر نعمت، اینکه مراد «۵» باشد که اینکه بر- وجهی واجب باشد و در «۶» وجهی سنت.

وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ، و ما را بازگشت با خدای خود خواهد بودن.

امیر المؤمنین علی گفت: رسول- علیه السلام- چون پای در رکاب نهادی، گفتی:

الحمد لله على كل نعمة سبحانه الذي خلق الأزواج.

.. و آیت بخواندی و سه تکبیر بکردی. قتاده در اینکه آیت گفت: خدای تعالی ما را باز آموخت «۷» که چون در کشتی نشینی

بگویی: بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا «۸» سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرْنَا هَذَا «۹» آنها ما «۱۰» آبی بگویی: رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزِلًا مُّبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ

الْمُنزِلِينَ «۱۱».

وَجَعَلُوا لَهُ أَنْگه گفت: اینکه کافران کردند او را از بندگان او جزوی «۱۲». در او دو قول گفتند: یکی آن که به «عباد»، عبادت

خواست، گفت: اینکه بندگان من که کافرانند «۱۳» جزوی از عبادت من بتان را کرده‌اند تا با من انباز باشند. قولی دیگر آن

(۱). آج، ما: إذ آلانه.

(۲). آج، ما: بزینش.

(۳). اساس و آب: لیستووا، با توجه به قرآن مجید تصحیح شد. [.....]

(۴). آج، ما: تجارتی.

(۵). گا: مراد آن،

(۶). آج، ما، گا، آد: بر.

(۷). ما: پیاموخت.

(۸). سوره هود (۱۱) آیه ۴۱.

(۹). سوره زخرف (۴۳) آیه ۱۳.

(۱۰). آج، ما، گا: فرود.

(۱۱). سوره مؤنون (۲۳) آیه ۲۹.

(۱۲). اساس: جزوی.

(۱۳). آج، ما: کافراند.

صفحه : ۱۵۷

است که: جَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزَاءً، یعنی، فریشتگان را به دختران [او] «۱» کردند و گفتند: ایشان جزوی از خدای‌اند- تبارک و

تعالی - و [او] «۲» از اینکه متعالی است. آنکه رسول را گفت: إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ آدمی کافر نعمت است و کفران او نعمت ما

را آشکار است.

أَمْ اتَّخَذَ «۳» علی زعمهم، یا خدای از آنچه آفرید دخترانی بگرفت و شما را تخصیص کرد به پسران. و اینکه رد است بر مشرکان

عرب که گفتند: فریشتگان دختران خدای‌اند.

وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ ...، گفت: چون بشارت دهند یکی از اینکه مشرکان را به آن مثل که برای خدای زد، یعنی، دختر به خدای

پسندید و به خود نپسندید «۴»، ظَلَّ وَجْهَهُ مُسْوَدًّا، [۲۰۲- ر] همه روز رویش سیاه باشد، یعنی از دل تنگی و درم رویی. وَ هُوَ كَبِيمٌ

و او خشم فرو می‌برد، برای آن که انفاذ نتوان کردن که آن خشم نه بر کسی است که با او بس باشد «۵».

أَوْ مِّنْ يُنَشَّؤُا فِي الْحَلِيَّةِ، ای یربی، کوفیان خواندند: ینشؤا «۶»، الا- أبو بکر، به ضم «یا» و تشدید «شین» من التنشئة علی الفعل المجهول. و باقی قرا خواندند: ینشؤا «۷»، اذا تربی، من نشأ ینشؤا «۸»، علی «۹» فعل یفعل از بنای ثلاثی. و کنیزک خورد «۱۰» «نشأ» گویند. قال نصیب:

و لو لا ان یقال صبا نصیب لقلت بنفسی النشأ الصغار

گفت: آن که پرورده شود یا پیورند او را- بر قراءت اول- در حلی. مجاهد گفت: در حریر و زر.

ابو موسی الاشعری روایت کرد «۱۱» که: رسول- علیه السلام- یک روز بر منبر برآمد و پاره‌ای زر و پاره‌ای حریر در دست گرفته و خطبه کرد، «۱۲» آنکه گفت:

«۱۳» هذان محرمان علی ذکور امتی حل لایناتھا

، اینکه دو چیز حرام‌اند بر مردان امت من و

(۱). اساس: ندارد، از آج، افزوده شد.

(۲). اساس: ندارد، به قیاس نسخه ما، افزوده شد.

(۳). آج، ما، گاء، لا، آد، افزوده: گفت.

(۴). ما، لا: پسندند و به خود نپسندند. [.....]

(۵). گاء، آد: با او بر آید.

(۶). گاء، آد: ینشؤ.

(۷). لا، آد، افزوده: من نشأ.

(۸). آج: ینشؤ.

(۹). گاء افزوده: وزن.

(۱۰). خورد ر/ خرد را، آج، ما، گاء، لا: خود را.

(۱۱). گاء، آد: گفت.

(۱۲). گاء، لا، آد: و آنکه.

(۱۳). لا: حرامان.

صفحه: ۱۵۸

حلال‌اند زنان ایشان را.

معنی آیت آن است که، خدای طعن زد بر کافران به اینکه حوالت که کردند.

گفت: آن با «۱» خدای اضافت «۲» کردند که او در میان حریر و زر پرورده شود از دختران، و در وقت خصومت و جدل بیانی نتواند «۳» کردن. از اینکه جا گفتند ایشان را:

ناقصات العقول «۴»، ناقصات الحظوظ، ناقصات الدین، چون مذمتی است زنان را، گفت: آن که محل جلادت و شهامت و آلت جدل و خصومت باشد، به خود حوالت کردی «۵» و آنچه آلت ضعف و حلیت «۶» و قلت فهم و حلیت باشد، به من حوالت کردی. و در آیت [۲۰۲-پ] قوله: أَوْ مِّنْ «۷»، محل «من»، سه وجه گفتند، یکی: رفع «۸» بر ابتدا «۹» علی تقدیر او من ینشؤا فی الحلیة، کمن

لیس (۱۰) کذلک، و دوم:

نصب علی تقدیر او من ینشؤا فی الحلیة، یجعلونه بنات الله، سیم: جر، ردا علی قوله: مِمَّا یَخْلُقُ، و بما ضَرَبَ (۱۱).

وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاءً، گفت: کردند اینکه مشرکان فریشتگان را، که بندگان خدای اند، زنان.

اهل کوفه و ابو عمرو خواندند: عباد الرحمن، به «با» و «الف» فی جمع «عبد» و تقویه (۱۲). قوله سبحانه: ... بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ (۱۳). و از

تقویت او آن است که، عباد، مردان باشند تا نقیض آن باشد که ایشان گفتند: بنات الله فجعلوها (۱۴) اناثا. و دیگران خواندند: عند

الرحمن، به «نون». آنان (۱۵) که نزد خدای اند. قوت اینکه قراءت: (۱۶) إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ (۱۷) أَ شَهَدُوا

خَلَقَهُمْ (۱) مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلَقَ أَنْفُسَهُمْ (۳) سَيَكْتُبُ شَهَادَتَهُمْ وَيُسْأَلُونَ، بنویسند [۲۰۳- ر] گواهی (۴)

ایشان، و ایشان را از اینکه گواهی (۵) پرسند تا چرا گواهی (۶) دادند (۷) که ندانستند! و اینکه بر سبیل وعید و تهدید فرمود.

وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ، آنگه حکایت جبر کرد از مشرکان و باز نمود (۸) که اینکه مثل در حق ایشان محقق است که: مع

کفره قدری. گفت، گفتند اینکه مشرکان که: اگر خدای خواستی ما نپرستیدمانی فریشتگان را، پس اینکه عبادت ما ایشان را به

خواست خدای است، نگر؟ که مجبران چگونه اقتباس کردند مذهب جبر را از مشرکان؟ و مشرکان قدیم تراند از ایشان برای آن که

شرک پیشتر (۹) از جبر بود. و اگر اندیشه کنی از آیاتی که در قرآن هست، مانند اینکه، شرک و جبر به یک جای بوده است. اینکه

جماعت، جبر بر گرفتند (۱۰) و شرک نیز رها نکردند (۱۱) آن جا که اثبات قدما کردند با او، و قدیمی صفت اخص که اشتراک در

او ایجاب تماثل (۱۲) کند،- تعالی الله عما یقول الجاهلون علوا کبیرا.

آنگه گفت: مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ، ایشان را به آن علم نیست. إِنْ هُمْ إِلَّا یَخْرُصُونَ، جز دروغ نمی گویند. اینکه گفتار دروغ است از

همه کس اگر مشرک

(۱). گایا اینکه بخش از آیه را بر عبارت «صورت استفهام است و مراد تقریر و ملامت»، مقدم آورده است.

(۲). لا: به آفریدن. [...]

(۳). سوره کهف (۱۸) آیه ۵۱. (۴-۵-۶). آج، ما، گا، لا، آد: گواهی.

(۷). لا، افزوده: بر چیزی.

(۸). لا: باز نمودن.

(۹). آج، ما، گا، آد: پیش.

(۱۰). گا، آد: بگرفتند.

(۱۱). لا، افزوده: از.

(۱۲). ما: تماثل.

صفحه : ۱۶۰

گوید، (۱) اگر مجبر.

أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ فَمُهِمَّ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ، گفت: یا ما ایشان را کتابی دادیم پیش از اینکه که ایشان به آن تمسک کرده‌اند (۲). و

قوله: مِنْ قَبْلِهِ، ای، من قبل القرآن.

بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ، آنگه ایشان را به تقلید مذمت کرد و بنکوهید ایشان را بر آن، گفت: بل

می گویند اینکه مشرکان که (۳) پدران خود را بر دینی و ملتی یافتیم. و امت اینکه جا به معنی ملت است. [۲۰۳- پ] و ما بر اثر

ایشان راه می‌بریم. و در شاذ، مجاهد و عمر عبد العزیز خواند «۴»: «امه»، به فتح «الف»، ای، مقصدا و طریقه من الام الذی هو القصد. و گفتند: «امت» به فتح «الف»، نعمت باشد. قال عدی بن زید:

ثم بعد الفلاح و الأمه و ارتهم هناك القبور
و گفتند: آن دو لغت است: امه و امه.

آنکه رسول را- علیه السلام- تسلیت داد و دلخوشی و گفت: وَ كَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ، گفت: همچنین ما نفرستادیم پیش تو، فی قَرِيئَةٍ مِنْ نَذِيرٍ، در هیچ ده «۵» از پیغامبری. «من» زیادت است مؤکده للنفی. إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوها، الا گفتند منعمان «۶» و مترفان آن شهر، إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ، ما پدران خود را بر راهی و طریقتی و ملتی یافتیم و ما بر پی ایشان به ایشان اقتدا می‌کنیم. قال «۷» فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ، ما از ایشان کینه بکشیدیم به عذاب، تو بنگری ای محمد؟ تا عاقبت کار «۱» دروغ دارندگان به چه آمد. قوله- عز و علا

[سوره الزخرف (۴۳): آیات ۲۶ تا ۶۶]

[اشاره]

وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي مِمَّن تَعْبُدُونَ (۲۶) إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ (۲۷) وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۲۸) بَلْ مَتَّعْتَهُ هَوَالَاءَ وَ آبَاءَهُمْ حَتَّى جَاءَهُمُ الْحَقُّ وَ الْحَقُّ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ وَ إِنَّا بِهِ كَافِرُونَ (۳۰) وَ قَالُوا لَوْ لَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ (۳۱) أَمْ هُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سَخِرِيًّا وَ رَحْمَتَ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ (۳۲) وَ لَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُوتِيَهُمْ سُقْفًا مِنْ فِضَّةٍ وَ مَعَارِجَ عَلِيهَا يَظْهَرُونَ (۳۳) وَ لِيُوتِيَهُمْ أَبْوَابًا وَ سُرُرًا عَلِيهَا يَنْكَبُونَ (۳۴) وَ زُخْرُفًا وَ إِن كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ (۳۵)

وَ مَنْ يَعِشْ عَنِ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ (۳۶) وَ إِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ (۳۷) حَتَّى إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ (۳۸) وَ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنْكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ (۳۹) أَفَأَنْتُمْ تَسْمَعُونَ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِي الْعُمَى وَ مَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۴۰)

فَأَمَّا نَذَبْنَاهُمْ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ (۴۱) أَوْ تُرِيْنَكَ الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ فَأِنَّا عَلَيْهِمْ مُقْتَدِرُونَ (۴۲) فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۴۳) وَ إِنَّهُ لَمَذْكَرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ (۴۴) وَ سَأَلْنَا مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مَنْ رُسُلِنَا أَ جَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ (۴۵)

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۴۶) فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ (۴۷) وَ مَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا وَ أَخَذْنَا هُم بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۴۸) وَ قَالُوا يَا أَيُّهَا السَّاحِرُ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ إِنَّا لَمُهْتَدُونَ (۴۹) فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِذَا هُمْ يَنْكَبُونَ (۵۰)

وَ نَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي أَ فَلَآ تُبْصِرُونَ (۵۱) أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَ لَا يَكَادُ يُبِينُ (۵۲) فَلَوْ لَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ (۵۳) فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ (۵۴) فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ (۵۵)

فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا لِلْآخِرِينَ (۵۶) وَ لَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ (۵۷) وَقَالُوا آلَ هَٰئِنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصَصْنَا لَهُمُ الْإِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَّا عِبَادٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَ جَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ (۵۹) وَ لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ (۶۰)

وَ إِنَّهُ لَعَلِيمٌ لِّلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَ اتَّبِعُونِ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (۶۱) وَ لَا يَصِدُّوكُمُ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ (۶۲) وَ لَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَ لِأَبِينَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ (۶۳) إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (۶۴) فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابِ يَوْمٍ أَلِيمٍ (۶۵) هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۶۶)

[ترجمه]

[۲۰۴- ر]، چون گفت ابراهیم پدرش را و قومش را، من بیزارم از آنچه شما می پرستی.

الا آن که آفرید مرا که او ره نماید مرا.

و کرد آن را گفتاری مانده در فرزندان او، تا همانا باز آیند.

بل برخوردار کردم اینان را و پدرانشان را تا آمد به ایشان حق و پیغامبری بیان کننده «۲».

چون آمد به ایشان حق، گفتند: اینکه جادوی «۳» است و ما به آن «۴» کافریم.

گفتند: چرا نفرستادند اینکه قرآن بر مردی از دو شهر بزرگ.

ایشان می بخشند رحمت خدای تو! ما بخشیدیم میان ایشان روزی در زندگانی نزدیک تر و برداشتیم بهری را بالای بهری به پایه‌ها،

تا ها گیرد «۵» بهری بهری را مسخر کرده، و بخشایش «۶» خدای تو بهتر است از آنچه گرد «۷» می کنند.

اگر نه آن است که باشند مردمان یک جنس، کردمانی آن را که کافر بودی به خدای خانه‌های ایشان را سقفها از سیم و نردبانهایی

(۱). لا، افزوده: دروغزنان و.

(۲). ما: روشن باز کننده.

(۳). ما، لا: جادویی.

(۴). ما: به اینکه، لا: به او.

(۵). ما، لا: تا گیرد.

(۶). ما، لا: رحمت.

(۷). لا: جمع.

صفحه : ۱۶۲

که بر آن بر بام شوند.

[۲۰۴- پ]، و خانه‌ها ایشان را درها و سریرها بر آن تکیه زنند.

و زر، و نیست اینکه همه الامتاع زندگانی دنیا و سرای باز پسین نزد خدای تو پرهیزکاران راست.

هر که برگردد بجهل از ذکر خدای، بجهانیم برای او دیوی، او، او را همتا باشد.

و ایشان باز می دارند ایشان را از راه و می پندارند که ایشان راه یافته‌اند.

تا چون آید به ما گوید: ای کاشک «۱» میان من و میان تو دوری مشرق و مغرب بودی که بد قرینی «۲»؟
 سود ندارد شما را امروز چون ستم کردی آن که شما در عذاب انبازی «۳».
 تو بشنوانی کران را یا راه نمایی کوران را و هر که باشد در گمراهی روشن!
 اگر ببریم تو را ما از ایشان کینه بکشیم.
 یا با تو نمایم آنچه وعده دادیم ایشان را، ما بر ایشان توانا ایم.
 نگاه دار آنچه وحی کردند به تو که تو بر ره راستی.
 [۲۰۵-ر]، و آن یادگاری است تو را و قوم تو را، و بپرسند شما را.

(۱). ما، لا: کاشکی.

(۲). ما: بد قرینی ای، لا: بد همتایی است اینکه.

(۳). ما: همبازی، لا: انبازی.

صفحه: ۱۶۳

پرس آنان را که فرستادیم از پیش تو از پیغامبران ما، کردیم بجز «۱» خدای خدایانی که پرستیدند ایشان «۲»!
 بفرستادیم موسی را به آیات ما به فرعون و لشکرش، گفت: من پیغامبر خدای جهانی «۳» ام.
 چون آمد به ایشان به آیتهای ما که بینی ایشان از آن می‌خندند «۴».
 و نمایم «۵» ایشان را آیتی الا و آن مهتر باشد از ماندش، و بگرفتیم ایشان را به عذاب تا همانا ایشان باز آیند.
 گفتند: ای جادو؟ بخوان برای ما خدایت را به آن عهد که کرد نزد تو «۶» که ما راه یافته ایم «۷».
 چون برداشتیم از ایشان عذاب که بنگری ایشان عهد می‌شکافتند «۸».
 ندا کرد فرعون در قومش، گفت: ای قوم من؟ نه مراست پادشاهی مصر و اینکه جویها که می‌رود از زیرش «۹»! نمی بینی «۱۰»!
 یا من بهترم از اینکه «۱۱» که او خوار است و نزدیک نیست که بیان کند.
 [۲۰۵-پ] چرا نیفگندند بر او دستورنجاها «۱۲» از زر، یا بیامدند با او فریشتگان «۱۳» پیوسته.

(۱). ما: از جز، لا: از دون. [.....]

(۲). لا: ایشان را پرستند.

(۳). جهانیان/جهانیان، ما: جهانیانم، لا: عالمیان.

(۴). ما: می‌خندیدند.

(۵). ما: نبینم.

(۶). ما: نزدیک تو است.

(۷). لا: راه یافتگانیم.

(۸). لا: ناگاه ایشان عهد بشکستند.

(۹). لا: از زیر بارگاه من.

(۱۰). لا: ای شما نمی‌بینید.

(۱۱). لا، افزوده: کس.

(۱۲). ما: دستورنجنها.

(۱۳). لا، افزوده: به هم.

صفحه : ۱۶۴

سبک داشت قوم خود را، طاعتش داشتند ایشان مردمانی اند بی سامان کار.

چون به خشم آوردند ما را، کینه کشیدیم از ایشان، غرق بکردیم ایشان را جمله.

و کردیم ایشان را گذشته و مثل برای بازپسینان «۱».

چون بزدند پسر مریم را مثلی که دیدی قوم تو از او منع می کردند «۲».

گفتند: خدایان ما بهتراند یا او! نزدند او را برای تو الا خصومت «۳»، بل ایشان قومی اند خصومت کننده.

نیست او الا بنده‌ای که نعمت کردیم بر او و کردیم او را مثلی برای بنی اسرائیل.

و اگر خواهیم کنیم از شما فریشتگانی که در زمین خلیفتی کنند.

و آن دانشی است قیامت را، شک مکنی به آن و پی من گیری «۴»، اینکه راهی است راست.

[۲۰۶-۲]، و بنگرداندا «۵» شما را دیو که او شما را دشمنی هویدا.

چون آمد به عیسی حجتها «۶»، گفت: آوردم به شما حکمت «۷» تا بیان کنم برای شما بهری آنچه خلاف می کنی در او. بترسی از

خدای و طاعت من داری.

(۱). ما: آخرین را، لا: آخرینان.

(۲). لا: برمی گردند. [...]

(۳). لا: به خصومت.

(۴). لا: پیروی کنی مرا.

(۵). ما: وامدا راد، لا: از راه بمبرا.

(۶). ما، لا: به حجتها.

(۷). لا: با حکمت.

صفحه : ۱۶۵

که خدای، او، خدای من است و خدای شما، پرستی او را، اینکه راهی است راست «۱».

خلاف کردند جماعات از میان ایشان، وای آنان که «۲» ظلم کنند از عذاب روزی دردناک؟

انتظار «۳» می کنند الا «۴» قیامت را که به ایشان آید ناگاه و ایشان ندانند!

قوله تعالی: وَ إِذِ قَالَ اِبْرَاهِيمُ، حق تعالی گفت: یاد کن ای محمّد چون گفت ابراهیم - علیه السلام - پدرش را، - یعنی، عمش را آزر

را- و قومش یعنی، امتش را که او را به ایشان فرستادند. اِنِّی بَرَاءٌ، من بیزارم از آنچه شما می پرستی از اینکه بتان. و قوله: بَرَاءٌ،

مصدری است به جای وصف نهاده مبالغت را، من باب قولهم رجل عدل و صوم و فطر. و مصدر چون در جای وصف افتد تثنیت و

جمع و تذکیر و تأنیث و وحدان آن «۵» به یک لفظ باشد علی لفظ الواحد. و عبد الله مسعود خواند: اننی براء، به ضم، «با» مبالغت

فی بریء، کطویل و طوال و کبیر و کبار.

إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي، [۲۰۶-پ] اینکه استثنا رواست که منقطع باشد از آن جا که خدای را استثنا کرد از بتان ایشان، و او از جنس ایشان نیست، پس منقطع باشد به معنی لکن. و ممکن است که متصل باشد از آن جا که در میان ایشان کسان باشند که خدای پرست باشند. آنگه جمله معبودان ایشان را به یک جای نگوید «۶»، پس اخراج کند خدای را- جل جلاله- از آن جمله. بر اینکه وجه استثنا متصل باشد که او معبودی باشد از جمله معبودان. گفت: الا آن خدای که مرا آفرید که او راهنمای من است و با من الطاف کرده است و نیز کند. و گفتند: سیه‌دین الی طریق الجنة، مرا راه به بهشت و نعیم بهشت او نماید. [و وجه اول بهتر است، و محل الذی فطرني از اعراب محتمل است نصب و جر را. نصب بر استثنا و جر بر تکریر «۷» عامل علی البدل. و التقدير، الا من ألدی فطرني] «۸».

(۱). لا: اینکه است راه راست.

(۲). ما: وای بر آنان که، لا: وای آنان را که.

(۳). لا: هیچ انتظار.

(۴). لا، افزوده: روز.

(۵). آج، ما، گا، لا، آد: واحد آن.

(۶). آج، ما، لا، آد: بگوید، گا: گوید.

(۷). گا، آد: تکرار.

(۸). اساس، آب، لا: افتادگی دارد، از آج افزوده شد.

صفحه : ۱۶۶

وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ خِلَافِ كَرَدْنِهَا فِي كَلِمَةِ كَلِمَةٍ الَّتِي قَالَهَا، من قوله: إِنِّي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ- الی قوله سَيَهْدِين، گفت:

اینکه گفتار را کلمتی کرد باقی و مانده در عقب و فرزندان او. و گفتند: کلمتی کرد که از پس او «۱» باز گویند و از پس او بماند از آن جا که او بیرون آن که اینکه بگفت، و صف «۲» کرد به اینکه.

مجاهد و قتاده و سدی گفتند: «ها»، کنایت عن غیر مذکور است، و المعنی، و جعل کلمة الاخلاص، لا اله الا الله، كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ، اینکه کلمت در عقب او بماند تا به دامن قیامت. جماعتی از فرزندان او بر اینکه باشند و اینکه گویند و اعتقاد دارند. ابن زید گفت: اسلام است بدلالة قوله: ... هُوَ سَمَاءُكُمْ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلِ «۳» لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ، تا همانا ایشان رجوع کنند از دین خود با دین ابراهیم در توحید و خدای پرستی «۴». قتاده گفت: تا همانا با خود و با عقل خود رجوع «۵» و تأمل و تفکر کنند تا ایشان را علم به خدای حاصل شود «۶»، آنگه بیان کرد که: من معاملت «۷» نکردم با اینکه کافران به عذاب «۸»، بل ایشان را مهلت دادم.

بَلِ مَنَعْتَهُ هُوْلَاءِ وَ آبَاءَهُمْ، ممتع و برخوردار بکردم «۹» اینان را و پدران اینان را، حَتَّى جَاءَهُمُ الْحَقُّ، تا حق به ایشان آمد، یعنی مسلمانی. و رَسُولٌ، و پیغامبری بیان کننده، و آن محمّد است- صلی الله علیه و آله. [و مثله قوله: ... وَ مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا «۱۰»]. «۱۱»

(۱). گا، آد: پس از او. [.....]

- (۲). آج، ما، گا، لا، آد: وصایت.
- (۳). سوره حج (۲۲) آیه ۷۸.
- (۴). گا، آد، افزوده: و ضمیر لعلهم، راجع است با عم ابراهیم، آزر، و قومش، یعنی اینکه کلمه از تبرا و تولی برای آن گفت، تا ایشان از بت پرستیدن باز ایستند. و رجوع کنند با خدای پرستی.
- (۵). آج، ما، گا، لا، آد، افزوده: کنند.
- (۶). آج، ما: گردد.
- (۷). ما، لا: معاجله، گا، آد: تعجیل.
- (۸). آج، ما، گا، لا، آد: عقاب.
- (۹). گا، آد: بل تمتع و برخورداری دادم.
- (۱۰). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۱۵.
- (۱۱). اساس، آب: ندارد، از آج افزوده شد.

صفحه : ۱۶۷

وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ، چون حق، که قرآن است، به ایشان آمد، گفتند: اینکه سحر و جادوی است. و سحر، حیلتی باشد خفیه السبب که ایهام معجز کند» (۱). «وَأِنَّا بِهِ كَافِرُونَ، و ما به اینکه قرآن کافریم و منکریم که اینکه از نزدیک خدای است، بل اعتقاد ما در او آن است که سحر و جادوی است.

آنکه حق تعالی وجه شبهت رکیک ایشان بگفت در اینکه باب. گفت، وَقَالُوا، گفتند اینکه کافران عصر تو: لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ ای هلا؟ چرا اینکه قرآن انزله نکردند بر مردی، مِنَ الْقَرِیَّتِینِ، از اینکه دو شهر «۲» مکه و طایف، فی قوله عبد الله عباس است و مراد آن است که علی احد الرجلین «۳» من القریتین، بر مردی از دو مرد که یکی از مکه است و یکی از طایف. اما مکی، ولید بن المغیره المخزومی القرشی، و طایفی، حیب بن عمرو الثقفی، اینکه قول عبد الله عباس است. مجاهد گفت: مکی، عتبه ربیعہ بود [۲۰۷-پ] و طایفی ابن عبد یلیل. قتاده گفت: مکی «۴»، ولید مغیره بود، و طایفی عروه بن مسعود الثقفی بود. سدی گفت: طایفی کنانه بن عمرو بود و برای آن گفتند که اینان هر یکی بزرگی بودند در میان قوم خود با مال «۵» بسیار. ایشان را گمان آمد که اینکه جهت استحقاق نبوت باشد و ندانستند که اینکه به مصلحت و صلاحیت و اختیار عصمت و تحمل اعبای رسالت تعلق دارد و جز خدای نداند که کیست که بدین صفت است «۶» و اینکه «۷» را بشاید.

آنکه بر سیبل انکار بر ایشان گفت: أَمْ هُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ، ایشان قسمت می کنند رحمت خدای، یعنی، نبوت «۸»! نَحْنُ فَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، ما قسمت کردیم روزی و معیشت ایشان در دنیا. گفت: آن کس که روزی از دست من خورد و در باب روزی خود به یک جزو «۹» زیادت و نقصان نتواند کردن او، کجا رسد او را «۱۰» که قسمت نبوت کند و اختیار پیغامبر «۱۱» که پیشوای «۱۲» دین باشد «۱۳» و

(۱). آج، ما، لا: فکند.

(۲). گا، افزوده: بزرگ یعنی.

(۳). اساس: رجل، به قیاس با نسخه گا، تصحیح شد.

(۴). اساس: یکی، به قیاس با نسخه ما، تصحیح شد. [...]

(۵). ما: مالی.

(۶). ما: موصوف است، آد: به اینکه صفات.

(۷). گا، افزوده: کار.

(۸). لا، افزوده: را.

(۹). آد: جو.

(۱۰). آج، ما، گا، لا: او را کجا رسد.

(۱۱). آج: پیغمبران، ما: پیغمبران.

(۱۲). اساس و آب: پیش وای.

(۱۳). آج، ما: باشند.

صفحه : ۱۶۸

مؤدی رسالت و پیغامبر «۱» خدای و مصالح دینی.

در خبر است که شبی أبو سفیان صخر بن حرب با زنش هند در بستر خفته بود «۲». با هند گفت: عجب از خدای محمّد اگر می‌خواست تا پیغامبری بفرستد چرا یتیم ابو طالب را اختیار کرد، مرا اختیار نکرد! جبریل آمد و از اینکه حدیث رسول را خبر داد. ابو سفیان روز دیگر بگذشت، رسول - علیه السلام - او را باز خواند، گفت:

دوش با هند در بستر چه می‌گفتی! گفت: هیچ. گفت: نه، مرا خبر دادند از گفته تو، چنین و چنین گفتی. او اندیشه کرد، گفت: اینکه سر من جز هند بیرون آورده نیست «۳»، من همین ساعت [۲۰۸-] بروم و او را عقوبتهایی کنم که از آن باز گویند.

جبریل آمد و او را از سر دل او خبر داد. رسول - علیه السلام - او را گفت: اینکه ساعت عزم کردی بر آن که بروی و هند را عقوبت کنی، هند را عقوبت مکن که اینکه سخن «۴» با من نه هند گفت، مرا اعلام الغیوب خبر داد [و اگر خواهی تا بدانی که چنین است، اگر از سر دوشین «۵» مرا هند خبر داد، از ضمیر امروزین «۶» که خبر داد مرا «۷»!] «۸» ابو سفیان گفت: راست گفتی ای محمّد. یا عجب؟ آن خدای «۹» که روا نداشت که کافری، کافری «۱۰» را عقوبتی کند بر گناهی که او نکرده باشد، کی روا دارد که بر گناهی که نه تو کرده باشی تو را بر آن به بقای خود عقوبت کند! کفر و معصیت در تو او آفریند [و قدرت موجه و اراده موجه و قدرت و اراده «۱۱» موجه در تو آفریند.] «۱۲» و قدرتی که ایجاب ایمان و طاعت کند از تو بستاند، آنگه تو را تکلیف ایمان کند «۱۳» و چون نکنی تو را عقوبت کند بر آن عقاب ابد - تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا.

وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ، و بهری را رفیع بکردم «۱۴» بر بهری به درجات و

(۱). آج، ما، گا، لا، آد: پیغام.

(۲). آج، ما: بودند، گا، آد: خفته بود در بستر.

(۳). آج: بیرون آورد نیست، گا: ظاهر نکرده، لا: بیرون نیاورده است، آد: ظاهر نکرده.

(۴). آج، ما، گا، لا، آد: حدیث.

(۵). گا، آد: دوش. [.....]

(۶). گا، آد: امروز ۷. گا، آد: که مرا آگاه ساخت.

(۸). اساس و آب افتادگی دارد، از آج افزوده شد.

(۹). گا: عجب از خدای؟.

(۱۰). آج، ما، گا، لا، آد: کافره‌ای.

(۱۱). ما، گا، لا، آد: قدرت ارادت.

(۱۲). اساس و آب: افتادگی دارد، از ما، افزوده شد.

(۱۳). آج، ما، لا: تکلیف کند به ایمان.

(۱۴). آج، ما: بکردیم، گا، لا، آد: کردیم.

صفحه : ۱۶۹

منازل و در سعت و ضیق روزی. آنگه وجه حسن آن باز گفت: لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا، تا بهری، بهری را مسخر کنند و استعباد و استخدام کنند. قدیم تعالی وجه حسن تفاوت ارزاق باز گفت زیادت بر مصلحت و رفع مفسدت. گفت: وجهی دیگر آن است تا بهری مسخر بهری شوند و خلقان محتاج یکدیگر شوند «۱»، درویش محتاج باشد به مال توانگر «۲» و توانگر «۳» محتاج باشد به عمل درویش تا هیچ «۴» از حاجت و افتقار و نیاز خالی نباشند تا بدانند که بندگان مسخر و مذلل اند مدبر و مقدر «۵»، ایشان را اختیاری که کار خدای است نرسد، و اینکه معنی قول قتاده است و سدی و ابن زید.

و اما قول آن کس که [۲۰۸-پ] گفت: تا بهری را سخریت و فسوس «۶» گیرند، قولی نامعتمد است و اگر خواهند که تأویل کنند آن را هم ممکن باشد بر «۷» آن که «لام» را به لام عاقبت شرح دهند «۸» یا گویند: کلام را «۹» موردش مورد استفهام است بر وجه تفریع و انکار، ما اینکه برای سخریت کردیم تا توانگر «۱۰» بر درویش و قوی بر ضعیف و سید بر مولی و سلطان بر رعیت فسوس دارند، یعنی نه برای اینکه کردیم «۱۱». وَ رَحْمَتِ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ، آنگه گفت: رحمت خدای تعالی «۱۲» و منافع او در بهشت بهتر است از آنچه اینکه کافران جمع می کنند از حطام دنیا.

وَلَوْ لَا- أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً، آنگه حق تعالی گفت: اگر نه آنستی که مردم یک امت و یک فرقت و یک ملت شوند، یعنی جمله کافر شوند. اینکه قول عامه مفسران است.

ابن زید گفت: امه واحده فی طلب الدنيا و الحرص علی حطامها. اگر نه آنستی که مردم دنیا جوی شوند و دنیا دوست گیرند، لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُؤْتِيَهُمْ سُقْفًا مِنْ فِضَّةٍ، کردمانی آنان را که به خدای کافر شوند خانه‌های ایشان را سقفها «۱۳»

(۱). گا: به یکدیگر محتاج شوند. (۱۰-۳-۲). ما: تونگر.

(۴). آج، ما: هیچکدام، گا، آد: هیچ یک.

(۵). لا: مدبر مقدر را، و.

(۶). لا: افسوس. [...]

(۷). ما: و.

(۸). آج، ما، گا، افزوده: و آن خبر باشد از عاقبت کار ایشان بر وجه معجز.

(۹). آج، ما، گا، لا، آد: یا کلام را گویند.

(۱۱). آج، ما، گا، افزوده: و اینکه بر سبیل نهی و تحذیر باشد از سخریت.

(۱۲). آج، ما، گا، لا، آد: تو.

(۱۳). آج، ما، گا، لا، آد: سقفهای.

صفحه : ۱۷۰

سیمین.

ابو جعفر و ابن کثیر و ابو عمرو خواندند: سقفا، به فتح «سین» و سکون «قاف» علی الواحد، و باقی قرا، سقفا خواندند به دو ضمت، جمع سقف کرهن و رهن. و مَعَارِج، معارج جمع معرج و آن نردبان باشد. و ابو رجاء العطاردی خواند: و معاریج، به «یا»، و هی جمع معراج و هما لغتان «۱» کمفاتح و مفاتیح، قال «۲»:

یا رب رب البيت ذی المعارج

عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ [۲۰۹-ر] ای، یصعدون، من قولهم: ظهرت البيت و ظهرت علی البيت اذا علوت علی ظهره. و قال النابغة:

بلغنا السماء مجدنا و فعالنا و انا لمرجوا «۳» فوق ذلك مظهرا

ای، مصعدا.

گفتند: رسول- علیه السلام- اینکه قصیدت از نابغه می شنید و نابغه بر او می خواند، چون به اینکه بیت رسید، رسول- علیه السلام- گفت:

اینکه المظهر!

قال: الجنة. فقال- علیه السلام: ان شاء الله؟ و لَبِئَتْهُمْ أَبْوَاباً و سِرُّراً عَلَيْهَا يَتَكُونُونَ و زُخْرُفًا، و نیز کردمانی خانه‌های ایشان را درها و سریرها از سیم، چندان مال دادمانی ایشان را که درهای سرای سیمین بکردندی و سریرها از سیم بساختندی. سریرهایی که بر او بنشستندی و تکیه زدندی.

و زُخْرُفًا، ای، و جعلنا لهم مع ذلك زخرفا، ای، ذهبا. در او دو قول گفتند.

یکی آن که ایشان را در او سقف و سریر سیمین و زرین کردمانی، و قولی دیگر آن که، ایشان را با اینکه آلات سیمین، زردادمانی تا بر احوال خود صرف می کردند، آنگه گفت: و إن كل ذلك لَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، «۴» و ما كل ذلك الا متاع الحيوه الدنيا! و نیست اینکه همه الا متاع و برخورداری حیات دنیا. ان، به معنی «ما» ی نافی است و «لما»، به معنی الا.

عاصم و حمزه خواندند مشدد، بر اینکه تفسیر که گفتیم و باقی قرا، «لما» خواندند به تخفیف میم و «ان» مخففه است از ثقیله، المعنی، و ان جميع ذلك لمتاع الحياة الدنيا. و «ما» زیادت باشد. و مانند اینکه در قرآن بسیار است، منها قوله:

(۱). لا، افزوده: فیه.

(۲). گا، آد، افزوده: الشاعر.

(۳). آج، ما، گا، لا، آد: لمرجو.

(۴). آج، ما، گا، آد، افزوده: ای.

صفحه : ۱۷۱

إِنْ كُذِّبَتْ نَفْسٌ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ «۱»، بالتشديد و التخفيف. و الْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ، و آخرت بنزدیک خدای تعالی متقیان و پرهیزکاران راست.

وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضْ لَهُ شَيْطَانًا، گفت: هر که برگردد از ذکر خدای تعالی [۲۰۹-پ] که قرآن است از سر جهل و ضعف یقین و بصیرت، تشبیها بمن یعشوا، ای، بنظر الی ضوء النهار ببصر ضعیف. يقال: عشا، یعشو، عشوا. قال «۲»:

متی تأتہ تعشو «۳» الی ضوء «۴» ناره تجد «۵» خیر نار عندها خیر موقد

و عشی، یعشی، عشا «۶» اذ «۷» لم یبصر باللیل. و رجل اعشی و امرأه عشوا، قال الاعشی:

رأت «۸» رجلاً غایه «۹» الواف ... دین مختلف الخلق اعشی ضریرا

و عبد الله عباس در شاذ خوانند: و من یعش، به فتح شین من العشا، ای، یعم، هر که کور شود از قرآن، و معنی هم راجع است با قراءت اول از قلت نظر و فقد علم و غلبت جهل «۱۰» نُقِضْ لَهُ شَيْطَانًا، بجهانیم او را دیوی تا قرین او باشد. در اینکه سه قول گفتند: حسن بصری گفت: تخلیت کنیم میان او و شیطان بر طریق خذلان، او را با شیطان رها کنیم و منع نکنیم او را از او، چنان که گفت: وَ كَذَلِكَ نُؤَلِّی بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ «۱۱»، و اینکه بر سبیل عقوبت باشد.

قولی دیگر آن است، نجعل الشیطان له قرینا، ما شیطان را قرین او کنیم. چون شیطان او را خالی یابد از ذکر ما، بر او مسلط شود چه پناه بندگان ما از شیطان ذکر ماست و قرآن، چون بنده آن «۱۲» پناه ندارد، بر صحرای خذلان مانده بود، شیطان چنان که خواهد با او بازی کند. و اینکه نزدیک است به قول اول، و اگر «۱۳» در ترتیب مفارقتی دارد. و رواست که به اینکه شیطان، شیطان انس را خواهد از ائمه ضلال.

(۱). سوره طارق (۸۶) آیه ۴.

(۲). گا، لا، آد، افزوده: الشاعر.

(۳). آج: یعشوا، ما: یعشو.

(۴). اساس: ضو. [.....]

(۵). آج: یجد.

(۶). لا: عشیا.

(۷). آج، ما، گا، لا، آد: اذا.

(۸). اساس: رأیت، به قیاس با نسخه ما، تصحیح شد.

(۹). اساس: غایت، به قیاس با نسخه لا، تصحیح شد.

(۱۰). گا، آد، افزوده: مفسران در معنی.

(۱۱). سوره انعام (۶) آیه ۱۲۹.

(۱۲). گا، آد: به قرآن.

(۱۳). آج، ما، گا، لا، آد: و اگر چه.

صفحه : ۱۷۲

قول سیم آن که، نقیض له شیطانا فی الاخره، ما در آخرت دیوی را بجهانیم که قرین او باشد، با او ملازمت کند تا او را به دوزخ رسانیدن «۱» [چنان که در قیامت فرشته ملازمت کند با مومن تا او را به بهشت رسانیدن «۲»] «۳» و علی هذا قوله تعالی [۲۱۰-ر]: وَ

إِذَا النُّفُوسُ مَرْجُوتٌ ﴿٤﴾ ای، قرنت بقرینها من ملک او شیطان.

وَإِنَّهُمْ لَيَصِيدُونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ، گفت ایشان یعنی شیاطین منع می‌کنند کافران را از راه ایمان به اغوا و تزیین. و رواست که ایمت ضلال را باشند ﴿٥﴾ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ، و با اینکه همه پندارند اینکه کافران که بر ره راست‌اند و راه یافتگان‌اند، چنان که گفت: وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا ﴿٦﴾، و ... كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ ﴿٧﴾.

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا، تا نکه «٨» که اینکه کافر به قیامت با پیش ما آید.

حمزه و کسائی و ابو عمرو و حفص عن عاصم خواندند: جاءنا، علی التوحید و باقی قرا خواندند: جاءنا «٩»، علی التثنیة به دو الف، یعنی شیطان و کافر، داعی و مجیب، ضال و مضل. قال، اینکه کافر ضال و مدبر «١٠» گوید شیطان را یا داعی ضلال «١١» را: یا لیت بینی وَبَيْنَكَ بَعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فِئْسَ الْقَرِينُ، کاشک «١٢» تا از میان من و تو چندان بعد و دوری بودی که از مشرق تا به مغرب که بد قرینی تو مرا؟ و به مشرقین، مشرق و مغرب خواست الا- آن است که یک اسم را غلبه داد بر دیگر، هر دو به یک نام کرد، و آنکه آن را تثنیت کرد، و اینکه بابی است از کلام عرب معروف، و بر اینکه بسیار اسما آمده است، منها: القمران، للشمس و القمر، و العصران، للغداة و العشی و كذلك، البردان، و العمران، أبو بكر و عمر، و الحسنان، الحسن و الحسین، و العراقان، الكوفة و البصرة، و الموصلان، الموصل و الجزيرة. و نظایر اینکه بسیار است.

قال الشاعر:

اخذنا باطراف السماء عليكم لنا قمرها و النجوم الطوالع

(١). گا: برسانند، آد: رساند.

(٢). گا، لا، آد: رساند.

(٣). اساس، آب، ما افتادگی دارد، از آج افزوده شد.

(٤). سوره تکویر (٨١) آیه ٧.

(٥). آج، ما، گا: که مراد ائمه ضلال باشند. [.....]

(٦). سوره كهف (١٨) آیه ١٠٤.

(٧). سوره روم (٣٠) آیه ٣٢.

(٨). تانگه / تا آنگه، ما: آنگه.

(٩). اساس و آب: جا اُنا.

(١٠). ما، گا، لا، آد: ضال مدبر.

(١١). آج، ما، گا، لا، آد: ضلالت.

(١٢). آج، ما، گا، آد: کاشکی.

صفحه : ۱۷۳

[٢١٠-پ] و قال حميد بن ثور:

و لن «١» يلبث العصران يوم و ليلة اذا طلبا ان يدركا ما تيمما

و قال آخر:

و بصره الازد منا و العراق لنا و الموصلان و منا المصر و الحرم

بعضی دیگر گفتند: به مشرقین، مشرق تابستان و مشرق زمستان خواست و میان ایشان از بعد صد چندان است که میان مشرق و مغرب، و الله اعلم بتفصیل ذلك. و مثله قوله: رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ «۲».

وَ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنْكُم فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ، اینکه قول اما خدای «۳» گوید یا «۴» فریشتگان. و در کلام اضماری هست، و التقدير فيقال لهم، یعنی الكفار «۵» الَّذِينَ اضلهم الشيطان، خدای تعالی گوید آن کافران را در آن وقت که فریاد می‌خواهند و می‌گویند: رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنَاهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا «۶»، رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَأَتِيهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ «۷»...، سود ندارد شما را عذاب ایشان چون شما نیز ظالم بوده‌ای «۸» و در عذاب مشارکی «۹» و عذاب بر هر دو هست، یعنی عذاب ایشان تخفیف نکند عذاب شما را، چون شما نیز معذب خواهی بودن به ظلم خود.

آنکه رسول را- علیه السلام- تسلیت می‌کند و خبر می‌دهد که اینکه کافران ایمان- نخواهند آوردن تا دل به ایشان معلق «۱۰» و طمع ندارد «۱۱» می‌گوید:

أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ، تو خواهی شنوایدن کران را یا راه خواهی نمودن کوران را و آنان «۱۲» را که در ضلال و گمراهی و کفر مانده‌اند آشکارا! یعنی چنان که از کر، شنیدن و از کور، دیدن نیاید از اینان ایمان نیاید [۲۱۱-ر]، نه از روی قدرت بل از روی اختیار بد که معلوم از حال ایشان آن است که اختیار نکنند، پس حال ایشان بر توسع و مبالغت با حال کور و کر ماند از اینکه وجه که گفتیم. آنکه برای تسلی رسول

(۱). اساس: و ان، به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

(۲). سوره رحمن (۵۵) آیه ۱۷.

(۳). گاء، اد: اینکه کلام خدا.

(۴). لا: با.

(۵). گاء، لا، آد: للكفار.

(۶). سوره احزاب (۳۳) آیه ۶۸.

(۷). سوره اعراف (۷) آیه ۳۸. [.....]

(۸). آج، گاء، لا، اد: بوده‌اید.

(۹). آج، گاء، لا، آد: مشارکید.

(۱۰). آج، گاء، آد: متعلق.

(۱۱). آج، ما، گاء، آد: ببرد.

(۱۲). ما، گاء: آن.

صفحه: ۱۷۴

گفت: تو دل مشغول مدار «۱» که اگر ما تو را ببریم، فَأَمَّا نَذَهَبْنَ بِكَ «۲» أو تُرِيَنَّكَ الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ، یا با تو نمایم آنچه وعده دادیم ایشان را از عذاب.

گفتند: مراد روز بدر است. فَإِنَّا عَلَيْهِمْ مُّقْتَدِرُونَ، ما بر ایشان قادریم به آن وجه که ما خواهیم «۶»، اگر معجل باشد اگر مؤجل، از قبضت قدرت ما بیرون نماند «۷».

فَاسْتَمْسِكْ بِالذِّی، تو آن کن که کار تو است، تمسک کن و دست در آویز و سخت‌دار آنچه تو را فرموده‌اند و وحی کرده‌اند که تو بر راه راستی و استقامتی «۸» و بر راه صلاح، رهی که مؤدی باشد [۲۱۱-پ] با نجات و فلاح.

وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ، گفت اینکه قرآن شرفی است تو را و قوم تو را و نامی و یاد کردی. نظیره قوله: لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ «۹» و سَوْفَ تُسْأَلُونَ، و شما را بخواهند پرسیدن از اینکه قرآن تا چه کردی با او و حق‌گراردی و حرمت او داشتی. و بر او امر او کار کردی و از نواهی او متزجر شدی یا نه! گفتند: مراد آن است که اینکه کار در تو و قوم تو بماند «۱۰» از قریش.

عبد الله عباس گفت: رسول- علیه السلام- هر وقت وعده دادی کافران را و گفتی

(۱). آج، ما: مشغول دل مباش.

(۲). گا: آیه را بر «که اگر ما تو را ببریم»، مقدم آورده است.

(۳). آج: کینه نکشیده باشی، گا: تو انتقام و کینه از ایشان نکشیده باشی.

(۴). گا، آد: بستانیم.

(۵). آج، ما، آد: علیه السلام آمد، گا: علیهم السلام آمده، لا: آمد.

(۶). کذا در اساس و آب، آج، ما، گا، لا، آد: خواهیم.

(۷). گا، آد: نیستند.

(۸). آج، ما، لا: استقامت.

(۹). سوره انبیا (۲۱) آیه ۱۰. [...]

(۱۰). آج، ما، گا، لا، آد: بماند.

صفحه : ۱۷۵

مرا بر شما دست خواهد بودن، گفتند: ملک از پس تو که را باشد «۱»! گفت مرا نگفته‌اند اینکه حدیث. چون اینکه آیت آمد، گفت: ملک از پس من قریش را خواهد بودن.

ابو موسی روایت کرد از رسول- علیه السلام- که روزی به در خانه‌ای فراز آمد که در آن جا جماعتی بودند از قریش و جوانب در خانه به دست گرفت و گفت: در خانه کسی هست جز قریش! گفتند: نه، مگر یکی از خواهر زادگان ایشان. گفت:

او هم از ایشان باشد. آنگه گفت: اینکه کار در قریش باشد مادام تا در حکم عادل باشند و بر رعیت رحیم باشند و به عهد وفا کنند، هر که نه چنین کند، لعنت خدای تعالی و فریشتگان و مردمان بر او باد؟ خدای تعالی هیچ فریضه و سنت از او نپذیرد.

انس گفت در اینکه آیت: هو قول الرجل حدثنی ابی عن جدی.

وَ سَأَلَ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا- الآیه. خلاف [۲۱۲-ر] کردند در آن که اینکه رسولان «۲» کیستند.

عبد الله عباس و مجاهد و قتاده و ضحاک و سدی و عطا و هر دو مقاتل گفتند:

مؤمنان اهل کتاب‌اند. و در قراءت عبد الله مسعود و ابی چنین است: و سَأَلَ الَّذِينَ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلِكَ، یعنی، پرس آنان را که ما به ایشان فرستادیم رسولان را پیش تو «۳»، یعنی، جهودان و ترسایان عصر تو را. و مثله قوله: ... فَسَأَلَ الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ

قَبْلِكَ «۴» أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ، گفت: پرس از ایشان تا ما بجز خدای، خدایانی کردیم که ایشان را پرستیدند! یعنی، تا ایشان

بگویند، هم تو را یقین زیادت شود [۲۱۲-پ] باز «۳» چون با مؤمنان بگویی ایشان را لطف باشد.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ، آنکه گفت: ما فرستادیم موسی را با آیات و بینات و معجزات، از عصا و ید بیضا و طوفان و جراد و قمل و ضفادع و خون و جز آن از آیات به فرعون و اشراف قوم او. او «۴» بیامد و گفت: إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ، من رسول خدای جهانیانم.

فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا، چون موسی - علیه السلام - بایشان «۵» آمد با آیات ما، إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ، که «۶» دیدی ایشان از او می‌خندیدند فسوس و سخریت را.

وَمَا نُزِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا، ما با ایشان «۷» نمودیم آیتی «۸» و معجزه‌ای الا - و آن «۹» بزرگتر باشد از همتایش. وَ أَحْذَرْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ، بگرفتیم یعنی، بترسانیدیم تا باشد که باز آیند و رجوع کنند با درگاه من. چون آیات و معجزه «۱۰» بدیدند، موسی را گفتند: يَا أَيُّهَا السَّاحِرُ، ای جادوی؟ از آن جا که اعتقاد کرده بودند که موسی آن به جادوی می‌کند. و بعضی دیگر گفتند: اینکه کلمت تعظیم بود بتزدیک ایشان که ساحران ایشان زیرکان و عالمان ایشان بودند، و معنی آن که:

ایها «۱۱» الکامل العالم الحاذق، ای عالم استاد زیرک؟ ادعُ لَنَا رَبِّكَ، خدایت را بخوان برای ما به آن عهدی که با تو کرده است تا اینکه عذاب از ما بردارد که ما ایمان

(۱). ما: با آسمان، لا: بر آسمان.

(۲). آج، ما، گاه، لا، آد: ماذا بعثم.

(۳). گاه، آد، افزوده: و، لا: تا.

(۴). گاه، آد: موسی.

(۵). ما: با ایشان. [...]

(۶). لا، افزوده: ناگاه.

(۷). گاه، آد: ایشان را.

(۸). لا: آیاتی.

(۹). لا: که او.

(۱۰). آج، ما، گاه، لا، آد: معجزات.

(۱۱). ما: یایها/ یا ایها.

صفحه: ۱۷۷

آوردیم. و اینکه آنکه گفتندی که، چون آیتی پدید آمدی بر طریق عذاب - چون طوفان و جراد و قمل و ضفادع و خون - به فریاد آمدندی و گفتندی: اگر اینکه عذاب از ما برداری ما ایمان آریم، چنان که در سورة الاعراف برفت.

فَلَمَّا كَشَفْنَا، خدای تعالی گفت: فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ، چون عذاب از ایشان برداشتیم، إِذَا هُمْ [۲۱۳-ر] که دیدی ایشان عهد می‌شکستند. و «اذا»، مفاجا راست، یعنی، در حال عقیب کشف عذاب عهد بشکافتند «۱».

و نادی فِرْعَوْنِ فِي قَوْمِهِ، و آواز داد فرعون در قومش، گفت: أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ، نه ملک مصر مراست! وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ، و اینکه جویها، و آن چهار جوی بود که معظم آب رود نیل آن جا رفتی: نهر الملک بود و نهر الطولون «۲» و نهر دمیاط «۳» و نهر تنیس. تَجْرِي مِنْ تَحْتِي، از زیر من می‌رود. گفتند: چنان ساخته بود که «۴» اینکه جویها از زیر کوشک «۵» او می‌رفت.

عطا گفت: تحتی، ای، تحت یدی و تصرفی و ملکی، یعنی، زیر دست من است و به فرمان من.

أَمْ أَنَا خَيْرٌ، گفتند: معنی «۶» بل است، بل من بهترم از اینکه مرد که او ذلیل و مهین است، یعنی، موسی - علیه السلام - و روا بود که معادل همزه استفهام بود «۷» و تقدیر آن که ا هذا الذی هو مهین خیر ام انا. و لَا يَكَادُ يُبِينُ، و بنزدیک آن نیست که چیزی اظهار کند و سخنی درست بگوید از آن رته‌ای «۸» که در زبان وی بود.

فَلَوْ لَا أُلْقِيَ «۹»، فهلا القی، چرا بر او نیفکنند «۱۰» اگر او پیغامبر است و راست گوی است! أُسُورَةٌ مِنْ ذَهَبٍ، دستونجهای «۱۱» زرین، جمع سوار. حفص خواند عن عاصم و يعقوب: اسوره، بی الف، و باقی قرا، اساوره، علی جمع اسوره فی جمع سوار، و هی جمع الجمع. ابو عمرو گفت: اساور «۱۲» جمع اسوار. ابی، اساور خواند، و عبد الله مسعود: اساور. مجاهد گفت: برای آن چنین گفتند که عادت ایشان آن بود که

(۱). آج، ما، گا، لا، آد: بشکستند.

(۲). ما: نهر طولن.

(۳). ما: میاط.

(۴). گا، آد، افزوده: که.

(۵). آج: شیب کوشک، گا، آد: کوشکها.

(۶). آج، ما: «ام» به معنی، لا: معنی آن است که بل.

(۷). آج، ما، گا، افزوده: محذوف بر تقدیر و تأخیر کلام.

(۸). گا، آد: گرفتگی، آج: ربه، ما: رمه. [.....]

(۹). آج، ما، گا، آد، افزوده: ای.

(۱۰). آج، لا: نیفکنند.

(۱۱). آج، ما، لا: دستونجهها، گا، آد: دست افرنجها.

(۱۲). ما، گا، لا، آد: اساوره.

صفحه : ۱۷۸

چون کسی را به سید «۱» کردند و پیشوایی، او را دستورنجی «۲» زرین در دست کردند و طوقی زرین در گردن تا از «۳» علامت سیادت [۲۱۳-پ] و ریاست او بودی «۴». أو جاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ، و چرا فریشتگان با وی به یک جای نمی آید «۵» تا برای او گواهی دهند.

آنکه سبب مملکت فرعون بگفت که هیچ موجب نبود آن را جز آن که:

فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ، که او قوم خود را سبک داشت و بر ایشان استخفاف کرد، فَأَطَاعُوهُ، طاعتش داشتند. إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ، که ایشان گروهی فاسقان بودند.

ابو الدردا گفت: اگر دنیا پر مگسی بیزیدی «۶»، فرعون را یک شربت آب ندادی. فَلَمَّا آسَفُونَا، حق تعالی گفت: چون ما را به خشم آوردند. مفسران گفتند:

تأسف «۷» به معنی غضب است، و غضب از خدای تعالی ارادت عقاب باشد به مستحقش، ما انتقام کشیدیم از ایشان، همه را غرق کردیم.

فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا لِلْآخِرِينَ، ما ایشان را به سلف گذشته کردیم، سلفی که آخرینان به ایشان متعظ شوند» (۸).

قتاده گفت: سلفا الی النار، ایشان را پیشرو دوزخیان کردیم و تمثلی «۹» برای بازپسینان «۱۰». عبد الله مسعود خواند: سلفا، به ضم «سین» و فتح «لام»، و هی جمع سلفه، کغرفه و غرف و طرفه و طرف. و حمزه و کسائی و اعمش و یحیی، سلفا خواندند، به ضم «سین» و «لام». فراء گفت: هو جمع سلیف. ابو حاتم گفت:

سلف و سلف «۱۱»، مثل خشب و خشب و ثمر و ثمر. و باقی قرا خواندند: سلفا به دو فتحت، و هی جمع سالف، کحرس و حارس و رصد و راصد.

وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا، گفت: چون بزدند عیسی را - علیه السلام - مثلی برای مردمان، یعنی، مثل زد عیسی را در آن که بی پدر آمد به آدم که بی پدر و مادر

(۱). گاه، آد: سید.

(۲). آب: دستورنجی.

(۳). آج، ما، گاه، لا، آد: آن.

(۴). لا: باشد.

(۵). آج، ما، گاه، لا، آد: نمی آیند.

(۶). آج، ما: می ارزیدی، گاه، لا، آد: ارزیدی.

(۷). آج، ما، گاه، لا، آد: اسف.

(۸). گاه، آد: شدند.

(۹). ما: تمثیلی، گاه، لا، آد: مثلی.

(۱۰). آج، ما: پسینان. [...]

(۱۱). آج، ما، گاه، لا، آد، افزوده: یکی باشد.

صفحه : ۱۷۹

آمد فی قوله: إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ «۱».

إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ، که [۲۱۴-ر] دیدی قوم تو از او می برگردیدند «۲»، گفتند:

معنی آن است که، مشرکان گفتند: محمّد از ما آن می خواهد که او را سجده کنیم چنان که ترسایان عیسی را.

عبد الله عباس گفت: مناظره عبد الله زبیری خواست با رسول - علیه السلام - و قصت آن در سوره الانبیا برفت.

قرا خلاف کردند «۳» در یصدون، اهل مدینه و شام و بعضی کوفیان خواندند:

یصدون، به ضم صاد من الصدود، و هو الاعراض، قال الله تعالى: ... يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا «۴». و باقی قرا خواندند: یصدون.

آنکه در معنی او خلاف کردند: کسائی گفت: هما لغتان: صد یصد و یصد، مثل:

یعرشون و یعرشون و یعکفون و یعکفون «۵»، و كذلك: شد یشد و یشد، و نم «۶» ینم و ینم «۷».

عبد الله عباس گفت: معنی آن است که یصیحون «۸»، از آن فریاد می کنند. سعید بن المسیب گفت: یصیحون، بانگ می دارند «۹».

قتاده گفت: یجزعون، از آن جزع می کنند. قرظی گفت: از آن ضجر می شوند.

وجهی دیگر در معنی «۱۰» آیت آن گفتند که، چون اینکه آیت فرو «۱۱» آمد که: إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ حَصِيبٌ

جَهَنَّمَ» (۱۲) آنها ما «۵» یضرب لابن عمه مثلاً الا «۶» بالمسیح بن مریم، راضی نیست محمد که مثل زند پسر عمش را و تشبیه «۷» کند او را به کسی مگر به عیسی بن مریم. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و اینکه حال از ایشان باز گفت:

وَقَالُوا، کافران گفتند: آلِهَتُنَا خَيْرٌ، «الف»، استفهام مقدر است اینکه جا و برای آن حذف کرد «۸» که در کلام عوضی هست از او که دلیل می کند بر حذف او، و آن «ام» است که معادل اوست فی قوله: أم هو، چنان که شاعر گفت:

كذبتك عينك ام رأيت بواسط غلس الظلام من الرباب خيالاً

کافران گفتند: خدایان ما بهتراند یا او، یعنی، محمد! تا ما ایشان را رها کنیم و طاعت او داریم.

سدی و ابن زید گفتند «۹»: الا- هو، عیسی را خواستند آنگه گفت: ما ضَرْبُوهَ لَكِ الْإِلَهِ جِدْلاً. اینکه مثل برای تو بر سبیل جدل و خصومت زدند، و اینکه جدل آن بود که گفتند، محمد می گوید که: هر معبود که دون خدای است به دوزخ است، ما راضی شدیم. بآن «۱۰» که معبودان ما از بتان ما «۱۱» عیسی و عزیر و فریشتگان به دوزخ شوند، یعنی، اگر عیسی شاید تا «۱۲» به دوزخ شود «۱۳»، نه اینان «۱۴» بهتراند از او، و اینکه «۱۵» الزامی است نه لازم برای آن که اینکه خطاب مخصوص است به اصنام و عباد ایشان «۱۶». و نصب «جدلاً»، بر مفعول له باشد و روا بود که «۱۷» مصدری بود در جای حال، ای،

(۱). آج، افزوده: علی بن ابی طالب، ما، لا: علی را- علیه السلام-، گا: علیه السلام.

(۲). ما، گا، لا، آد: ذات.

(۳). آج، لا، آد: تمر بملا، ما، گا: لا تمر یملأ.

(۴). گا: اخذ التراب.

(۵). آج، ما، گا، آد: ان.

(۶). آج، افزوده: و.

(۷). آج، ما: نسبت.

(۸). لا: کردند. [.....]

(۹). لا: سدی گفت و ابن زید.

(۱۰). ما: با آن، آج: ندارد.

(۱۱). آج، ما: یا، گا، آد: با.

(۱۲). گا، لا، آد: که.

(۱۳). آج: شاید به دوزخ، گا، آد: رود.

(۱۴). گا، آد: اینکه بتان.

(۱۵). آج: او را.

(۱۶). گا: معبودان ایشان بدون خدای. ۱۷. لا، افزوده: بر.

صفحه : ۱۸۱

مجادلین. بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ، بل ایشان گروهی خصومت کننده است «۱».

ابو امامه گفت از «۲» رسول- صلی الله علیه و آله- گفت: هیچ گروه نباشند که ضال شوند، [۲۱۵- ر] الا و «۳» و جدل دست آویز

خود کنند (۴)، آنگه اینکه آیت بخواند (۵): ما ضَرَبُوهُ لَكَ إِلاَّ جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ.

آنگه گفت: إِنْ هُوَ، ای، ما هو، نیست او، یعنی عیسی مریم، إِلاَّ عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ، الا (۶) بنده‌ای که ما بر او نعمت کردیم. به اینکه (۷)، جواب دو گروه بداد: یکی جواب ترسایان بقوله «عبد»، و جواب (۸) جهودان که نقص او کردند بقوله: أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ. وَجَعَلْنَاهُ، کردیم او را مثلی و آیتی و عبرتی برای بنی اسرائیل.

وَلَوْ نَشَاءُ، و اگر ما خواهیم، لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ، ای بدلا منکم و اینکه را «من» بدل گویند، چنان که شاعر گفت:

فليت لنا من ماء زمزم شربة مبردة باتت على الطهيان (۹)

ای، بدل ماء زمزم. گفت: اگر ما خواهیم شما را که کافرانی (۱۰) هلاک کنیم و بدل شما فریشتگان را بیاریم تا از پس شما ساکنان زمین باشند (۱۱) و خلیفت شما باشند (۱۲) در زمین به عمارت زمین و طاعت من، چنان که آدم خلیفت جان بود. يقال خلفه یخلفه اذا اتی خلفه، ای (۱۳)، قام مقام خلفه (۱۴).

وَإِنَّهٗ، و او. عبد الله عباس و مجاهد و قتاده و سدی و ابن زید گفتند (۱۵): عیسی را خواست که او علم قیامت است، یعنی بعثت او در آخر الزمان باشد و آمدن او دلیل قرب قیامت (۱۶) باشد. و گفتند: مراد آن است که، نزول او از آسمان علامت قیام ساعت باشد. حسن گفت: عند نزول او تکلیف زایل شود که او از اشراط و اعلام

(۱). آج، ما، گا، لا، آد: کننده‌اند.

(۲). آج، ما، گا، لا: که.

(۳). گا: که، آج، ما، لا: ندارد.

(۴). گا، آد: ایشان باشد.

(۵). آج، ما، لا: برخوردارند. [...]

(۶). گا: آن.

(۷). گا: بدین آیه، آد: به اینکه آیه.

(۸). گا، آد: یکی.

(۹). گا، آد: ظمان.

(۱۰). آج، گا، لا، آد: کافرانید.

(۱۱). آج: از پس من شما ساکنان زمین باشید.

(۱۲). آج: باشید.

(۱۳). ما، گا، لا، آد: او.

(۱۴). گا، آد: خلیفه.

(۱۵). لا: قتاده گفتند و سدی و ابن زید. ۱۶. آج، ما، گا، لا، آد: افزوده: ساعت.

صفحه : ۱۸۲

ساعت است. و گفت: نشاهد (۱) که آنگه تکلیف بود که آنگه او را (۲) ترسایی باید گفتن (۳) و شرع او منسوخ است. و اینکه چنین نیست برای آن که ممتنع نباشد که [۲۱۵-پ] او در عهد مهدی- علیه السلام- فرود آید به نصرت او، بر او تکلیف نباشد، و بر اهل

روزگار تکلیف باشد. برای آن که نزول او ملجیء نیست مردم را بر ایمان و طاعت.

و بعضی دیگر گفتند: ضمیر عاید است با قرآن، یعنی قرآن علم ساعت است، به آن معنی که او متضمن است ذکر ساعت را و خبر را از «۴» احوال و شداید او.

و عبد الله عباس در شاذ خواند: و انه لعلم للساعة، او علمی و نشانی است قیامت را فلا تَمْتَرْنَ بِهَا، در او شک مکنی. وَ اتَّبِعُونِ «۵» پی من گیرید «۶» و بر اثر فرمان بروید «۷» هذا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ اینکه راهی است راست.

در خبر است که عیسی به زمین بیت المقدس فرود آید به کوهی از کوهها که آن را افیق گویند، دو «۸» جامه مصری پوشیده و موی سر او پنداری روغن از او می چکد، و حربه‌ای بدست دارد «۹» که به آن دجال را بکشد. امام بیت المقدس در نماز دیگر باشد، چون او را بیند از محراب باز پس آید و او را اشارت کند که پیش رو به امامت نماز. او دست امام گیرد و پیش برد و گوید: تو اولیتری که نایب محمدی. او نماز «۱۰» کند و عیسی در پس او نماز کند. آنگه بیاید و کلیسیها «۱۱» بیران «۱۲» کند و صلیبها بشکند و خوکان را بکشد و ترسایان را بکشد، الا آن که به او ایمان دارد «۱۳».

وَ لَا يَصُدُّكُمْ الشَّيْطَانُ، گفت: شیطان شما را باز مدارد «۱۴» از راه من که او شما را دشمنی است آشکارا، نه پنهان. وَ لَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ، گفت: چون عیسی بیامد با بینات و دلایل و

(۱). نشاهد/ نشاید، آج، ما، گاه، لا، آد: نشاید.

(۲). لا، افزوده: بدین.

(۳). آج، ما: ترسا باید گفت. [.....]

(۴). گاه، آد: مخبر از.

(۵). اساس و آب: و اتبعونی.

(۶). ما: گیری.

(۷). ما: بروی.

(۸). گاه، لا: و.

(۹). گاه، آد: در دست داشته باشد.

(۱۰). گاه، آد: امامت.

(۱۱). آج، ما، گاه، لا، آد: کلیسیها.

(۱۲). آج، ما، گاه، آد: ویران.

(۱۳). آج، ما، لا: آرد، گاه، آد: آرند.

(۱۴). آج: می دارد، ما، لا: مدارد، آد: ندارد.

صفحه : ۱۸۳

معجزات، قالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ [۲۱۶- ر]، گفت: من آمده‌ام با نبوت «۱»، وَ لِأَبِينِ لَكُمْ، و تا بیان کنم شما را بعضی آنچه شما در آن خلاف می کنی «۲» از احکام توریت. فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ، از خدای بترسی و طاعت من دارای در آنچه شما را می فرمایم، چه آن از فرمان خدای است.

[إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ، و «۳» خدای است که خدای من و خدای شماست] «۴» و خالق و آفریدگار و پروردگار ماست. فَاعْبُدُوهُ، او

را پرستی، که اینکه راهی است راست.

فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابَ مِنْ بَيْنِهِمْ، خلاف کردند جماعات «۵» از «۶» میان ایشان یعنی، جهودان و ترسایان. فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابِ يَوْمِ أَلِيمٍ، و ای آنان که کافر شدند و ظلم کردند از عذاب روزی مولم، بدر آرنده. و تفسیر مثل اینکه آیت «۷» رفته است در سورت مریم - علیها السلام.

آنکه گفت: هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ، انتظار نمی کنند «۸» اینکه کافران! و از اقسام [نظر] «۹» یکی انتظار است. و در قرآن نظر به معنی انتظار بسیار است. الا قیامت را.

أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً، که بایشان «۱۰» آید ناگه. و نصب او بر حال بود، ای، باغته، مصدری بود در جای حال. و شاید «تا» مصدری بود، لا من لفظ الفعل. و التقدير: ان تباغتهم بغته. و هم، «واو» حال راست. و ایشان ندانند و غافل باشند و بی خبر از آن. قوله تعالی:

[سوره الزخرف (۴۳): آیات ۶۷ تا ۸۹]

[اشاره]

الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ (۶۷) يَا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ (۶۸) الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا مُسْلِمِينَ (۶۹) ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَ أزْوَاجِكُمْ تُحِبُّونَ (۷۰) يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصَفَائٍ مِنْ ذَهَبٍ وَ أَكْوَابٍ وَ فِيهَا مَا تَشْتَهُهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلذُّ الْأَعْيُنُ وَ أَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۷۱)

وَ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۷۲) لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا تَأْكُلُونَ (۷۳) إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابِ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ (۷۴) لَا يُفْتَرُ عَنْهُمْ وَ هُمْ فِيهِ مُبْسُونَ (۷۵) وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَ لَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ (۷۶)

وَ نَادُوا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَا كُنْتُمْ بِالْحَقِّ وَ لَكِنْ أَكْثَرْتُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ (۷۸) أَمْ أَبْرَمُوا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرَمُونَ (۷۹) أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَ نَجْوَاهُمْ بَلَى وَ رُسُلُنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ (۸۰) قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ (۸۱)

سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ (۸۲) فَذَرَهُمْ يَخُوضُوا وَ يَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ (۸۳) وَ هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهُ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ (۸۴) وَ تَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۸۵) وَ لَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ (۸۶) وَ لَكِنَّ سَاءَ لَتَّهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لِيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَتَى يُؤْفِكُونَ (۸۷) وَ قِيلَ يَا رَبِّ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ (۸۸) فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَ قُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۸۹)

[ترجمه]

دوستان آن روز بهری بهری را دشمن باشند مگر پرهیز کاران.
ای بندگان من نیست ترسی بر شما امروز و نه شما اندوه خوری.

[۲۱۶-پ]، آنان که بگرویدند به آیتهای ما

- (۱). لا، افزوده: و حکمت.
- (۲). گاه، آد: شما خلاف می‌کنی در آن.
- (۳). ما: او. [.....]
- (۴). اساس و آب افتادگی دارد، از آج افزوده شد.
- (۵). آج: جماعتی.
- (۶). ما: در.
- (۷). ما، گاه، لا: آیات.
- (۸). آج، افزوده: اینان یعنی، ما: می‌کنند اینان یعنی، گاه، لا: می‌کشند اینان یعنی.
- (۹). اساس و آب: ندارد، ازاج افزوده شد.
- (۱۰). ما: با ایشان.

صفحه : ۱۸۴

و بودند تن بداده «۱».

در شوی در بهشت شما و زنانان «۲» شاد می‌کنند شما را.

بگردانند بر ایشان صحفه‌ها «۳» از زر و کوزه‌ها «۴» و در آن جا باشد آنچه خواهند نفسها «۵» و آرزو آید چشمها را و شما در آن جا همیشه باشی.

و آن بهشت آن است که به میراث به شما دادیم به آنچه کردی «۶».

شما را باشد در آن جا میوه بسیار که از آن می‌خوری «۷».

گناهکاران در عذاب دوزخ همیشه باشند.

سست نکنند «۸» از ایشان، و ایشان در آن جا نومید باشند.

نکردیم بر ایشان ظلم و لکن ایشان ظالم بودند.

ندا کنند یا مالک؟ بگوی تا بسر آرد بر ما خدای تو، گوید: شما مانده‌ای اینکه جا.

آوردیم به شما حق و لکن بیشترین شما حق را کاره‌اند.

یا محکم بگردند کاری، ما محکم کننده‌ایم.

[۲۱۷-ر]، یا می‌پندارند که ما نمی‌شنویم سر و راز ایشان، آری و رسولان ما بنزدیک ایشان

(۱). ما: مسلمان، لا: مسلمانان.

(۲). ما: جفتان شما.

(۳). اساس: صحفها، ما، لا: صحیفها/ صحیفه‌ها.

(۴). اساس، آب، لا: کوزها.

(۵). ما: آرزو می‌کنند تنها.

(۶). ما: می‌کنید، لا: کرده بودید.

(۷). ما: بخوری. [.....]

(۸). نه سست بکنند.

صفحه : ۱۸۵

می نویسند.

بگو اگر بودی «۱» خدای را فرزندی، من «۲» نخستین پرستنده بودیمی «۳» او را.

منزه است خدای آسمانها و زمین، خداوند عرش از آنچه وصف «۴» می کنند.

رها کن «۵» ایشان را تا فرو شوند «۶» و بازی «۷» کنند تا بینند روزشان آن که وعده دادند ایشان «۸».

او آن خدای است که در آسمان خدای است و در زمین خدای است و او محکم کار و داناست.

باقی است آن که او راست پادشاهی آسمانها و زمین و آنچه میان آن است، و نزدیک اوست علم قیامت و با او برند ایشان را «۹».

و مالک نباشند آنان که می خوانند از بجز او «۱۰» را شفاعت، الا آن که گواهی دهد به راستی و ایشان دانند.

[۲۱۷-پ] و اگر پرسى از ایشان: که آفرید ایشان را! گویند: خدای، چگونه می گرداند ایشان را «۱۱»!

و گفتار او، ای خدای من اینان گروهی اند که ایمان نمی آرند «۱۲».

عفو بکن «۱۳» از ایشان و بگوی: سلام بر شما، بدانی پس از اینکه «۱۴».

(۱). ما: باشد.

(۲). ما: ما.

(۳). آب، ما: بودمی، لا: منم اول پرستندگان.

(۴). ما، لا: صفت.

(۵). ما: پست بدار، لا: بگذار.

(۶). ما: فرود شوند، لا: در روند.

(۷). لا: لعب.

(۸). لا: تا ملاقی شوند به روزی که ایشان را وعده کردند.

(۹). لا: با او باز می گردید، که بر متن راجح است.

(۱۰). لا: از دون او.

(۱۱). لا: پس به کجا می گردند! ۱۲. لا: اینکه گروه ایمان نیارند.

(۱۳). لا: در گذر. [.....]

(۱۴). لا: و زود بدانند.

صفحه : ۱۸۶

قوله: الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ - الايه «۱»، دوستان آن روز، یعنی روز قیامت بهری دشمن بهری باشند، یعنی دوستان «۲» که در دنیا با یکدیگر

دوستی کرده باشند بر آزار خدای و «۳» معصیت، ایشان فردا دشمن یکدیگر باشند برای «۴». چنین دوستان یکدیگر را تحریض کنند

بر معصیت و یکدیگر را دعوت کنند با معصیت و معاونت کنند یکدیگر را بر اینکه معنی. آنگه روز قیامت هر یکی گناه بر

صاحبش نهد «۵». او «۶» گوید: تو دعوت «۷» کردی، و او «۸» گوید: تو چرا اجابت کردی «۹» و آن گوید: سبب تو بودی، و اینکه

گوید: خود جرم تو بود، و از اینکه معانی با یکدیگر مناظره «۱۰» کنند. از اینکه جا گفت رسول - علیه السلام:

الحب فی الله و البغض فی الله

، دوستی و دشمنی برای خدای کنی. آنگاه استثنا کرد از ایشان متقیان را، گفت: مگر متقیان که، ایشان به خلاف اینکه باشند برای آن که ایشان یکدیگر را تحریض کرده باشند بر طاعت، و دعوت کرده باشند یکدیگر را «۱۱» باطاعت.

قتاده روایت کرد از ابو اسحاق که، امیر المؤمنین «۱۲» - علیه السلام - گفت: در اینکه آیت، که در دنیا دو دوست باشند مؤمن و دو دوست کافر، چون «۱۳» یکی از آن دو «۱۴» با پیش خدای شود «۱۵»، گوید: بار خدایا؟ فلان کس [۲۱۸-ر] دوست من بود و مرا طاعت تو فرمود و طاعت پیغامبر تو و امر به معروف کرد و نهی کرد از منکر، و مرا گفت: تو را پیش خدای می باید شدن، بار خدایا؟ از پس من لطف از او باز مگیر و راهنمای «۱۶» او باش چنان که او راهنمای «۱۷» من بود، و اکرام کن او را چنان که او مرا اکرام کرد. چون اینکه دوست دیگر با پیش خدای شود «۱۸»، خدای تعالی، میان ایشان جمع کند، گوید: هر یکی باید تا ثنا گوید بر صاحبش به آن که از او داند، هر یکی

(۱). آج، ما، افزوده: حق تعالی گفت.

(۲). ما، گا، لا، آد: دوستانی.

(۳). آج، ما، گا، لا، آد، افزوده: بر.

(۴). آج، ما، گا، لا، آد، افزوده: آن که.

(۵). ما: دارد، لا: نهند.

(۶). آج، ما: اینکه.

(۷). لا: دعوی.

(۸). آج، ما: آن.

(۹). ما: گوید: مرا خایب کردی.

(۱۰). گا، آد، افزوده: و دشمنی.

(۱۱). آج، ما: به.

(۱۲). آج، ما، گا، لا، آد، افزوده: علی.

(۱۳). ما: چو. [.....]

(۱۴). آج، ما، گا، لا، آد، افزوده: مومن.

(۱۵). ما: روند. ۱۶-۱۷. ما، لا: رهنمای.

(۱۸). لا: رود.

صفحه : ۱۸۷

از ایشان گویند: بار خدایا؟ اینکه مرا در دنیا دعوت کرد باطاعت تو و طاعت رسول تو و امر کرد به خیر و نهی کرد از شر، و خیر داد مرا از اینکه روز و از اینکه مقام. خدای تعالی گوید: نیک برادر و نیک دوست و نیک صاحبی تو او را و او تو را. چون یکی از آن دو کافر بمیرد، با پیش خدای شود، گوید: بار خدایا؟ فلان مرا منع کرد از طاعت تو و طاعت رسول تو و مرا شر فرمود و از خیر نهی کرد و گفت: مرا «۱» مرجعی و باز گشتی نیست با خدای. خدای تعالی گوید: بد برادر بود «۲» و بد «۳» دوست و بد «۴» رفیق بود

او تو را.

آنکه گفت: یا عبادِ «۵»، و التقدير يقال لهم: یا عبادى، ایشان را گویند: ای بندگان من؟ لا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ وَ لَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ، امروز بر شما هیچ خوفی و ترسی نیست و نه نیز اندوهگن شوی.

معمّر «۶» بن سلیمان گفت: شنیدم در خبر که فردای قیامت که خلقان از گورها برخیزند، هیچ کس نباشد که نه ترسند و اندوهناک بود تا منادی ندا کند: یا عبادِ لا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ وَ لَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ چون بشنوند همه [۲۱۸-پ] امید در بندند چون بشنوند در عقب آیت: «۷» الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا مُسْلِمِينَ، کافران طمع ببرند، مومنان و مسلمانان طمع در بندند.

آنکه ایشان را گوید «۸»: ادْخُلُوا الْجَنَّةَ، و در آیت قول «۹» محذوف است، و التقدير يقال: لهم ادخلوا الجنة، به بهشت روی شما و زنان شما که همچون شما مؤمنات و مسلمات «۱۰» بودند. تُحِبُّونَ، در محل حال است از فاعل، ای، محبورین مسرورین، شاد باز کردگان، «۱۱» خرم باز کردگان، «۱۲» يقال: خبرته و سررته، فهو محبور و مسرور. و جبور، خرمی باشد که بر روی پدید آید و روی گشاده کند، و اشتقاقه من التحبير و هو التحسين. و الحبر: الثوب الحسن و الحبر: الهيئة الحسنه. و

فی الحدیث: یخرج

(۱). آج، ما، لا: ما را.

(۲). ما: بد دو برادر بودید.

(۳-۴). ما افزوده: دو.

(۵). اساس، آب، گآ، لا، آد: عبادی، که با توجه به قرآن مجید تصحیح شد.

(۶). آج، آد: معمر.

(۷). گآ، آد: چون در عقب آن اینکه آیت بشنوند.

(۸). آج، ما، گآ، آد: گویند.

(۹). آج: قولى.

(۱۰). ما، گآ، لا، آد: مؤمنان و مسلمانان.

(۱۱). آج، ما: شادمان کردگان، لا: شاد کردگان، گآ: شادان، آد: شادمان و خرمان. [.....]

(۱۲). ما: خورم باز کردگان، گآ: خرمان.

صفحه : ۱۸۸

اللّٰه رجل من النار قد ذهب حبره و سبره {

، ای، حسنه و هیئته، حبرت الکتاب، حسنته و منه الحبر لما یکتب به الکتاب، فیحسن به، و منه الحبر للعالم لما فیہ من حسن العلم و جماله و جلاله «۱» موقعه.

یُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصَفَاحٍ مِّنْ ذَهَبٍ، گفت: بر ایشان می گردانند در بهشت صفحه‌های «۲» زرین، واحدها صفحه «۳». و أَكْوَابٍ، جمع کوب، و آن کوزه‌ای بود که آن را دسته و جره نبود، و قال الاعشى:

صریفیه طیب طعمها لها زبد بین کوب و دن «۴»

بر اینکه صحاف انواع طعام باشد و در اینکه اکواب انواع شراب.

در خبر است که، مؤمن در بهشت از یک کاسه هفتاد گونه طعام بخورد به طعم مختلف، یک با یک «۵» آمیخته نشود «۶». شهر بن حوشب روایت کرد از ابو هریره که، رسول - صلی الله علیه و آله - گفت: آن کس که در بهشت از او وضیع منزلت «۷» تر نباشد، او را هفت درجت بود، او بر ششم نشسته باشد [۲۱۹-ر] و هفتم از بالای او «۸» باشد، و او را سیصد خدمت کنان «۹» باشند و به بامداد و شبانگاه سیصد صفحه «۱۰» از زر پیش او آرند در هر صفحه‌ای «۱۱» لونی که در دیگر صفحه «۱۲» آن لون نباشد «۱۳»، و او را به آخر همان لذت بود و شهوت که به اول «۱۴». و سیصد انا پیش او آرند در هر انالونی دیگر از شراب که در انای دیگر «۱۵» نباشد و او را به آخر همان لذت بود که به اول. او گوید:

بار خدایا؟ اگر دستور باشی «۱۶» مرا، همه اهل بهشت را میزبانی «۱۷» کنم و آنچه بنزدیک من است از طعام و شراب برسد، و او را هفتاد و دو زن باشد از حور العین، جز از

(۱). آج: و جلاله و جماله.

(۲). اساس، آب، گا: صفحها، مقلوب صفحه‌ها، آج، لا: صحیفها، ما، آد: صفحها/ صفحه‌ها.

(۳). آج، ما، گا، آد: صفحه، لا: صحیفه.

(۴). اساس، آب، آج: کف، که در اساس با قلمی شبیه به متن به «دن» تصحیح شده است.

(۵). ما، افزوده: نماندو.

(۶). گا، آد: یکی با دیگری آمیخته نباشد، لا: که با هم آمیخته نشود.

(۷). گا، آد: منزل تر.

(۸). گا، آد: و هفتم بالای سر او.

(۹). آج، ما، گا، آد: خدمتکار، لا: خدمتکاران.

(۱۰). آج، ما: صفحه، لا: صحیفه.

(۱۱-۱۲). آب، ما: صفحه، لا: صحیفه.

(۱۳). آج: دگر از شراب که در اناء دگر نباشد.

(۱۴). گا، آد، افزوده: گوید. [.....]

(۱۵). لا: در دیگری.

(۱۶). گا: دستوری دهی.

(۱۷). ما: میزبانانی، لا: مهمانی.

صفحه : ۱۸۹

زنان «۱» که در دنیا داشته باشد، هر یکی از ایشان چون بنشینند «۲» مقدار یک میل زمین بیوشد «۳». عکرمه روایت کرد که، رسول - علیه السلام - گفت: آن کس که از او کمتر نباشد به منزلت از اهل بهشت و فروتر «۴» به درجه، مردی باشد که از پس او کس به بهشت نشود «۵»، او را گویند «۶»: چشم بزن. او «۷» چشم بزند صد ساله راه ببیند کوشک در کوشک از زر، در او خیمه‌ها زده از مروارید، در آن جا مقدار یک بدست زمین نباشد الا آبادان. به بامداد و شبانگاه، هفتاد هزار صفحه «۸» زرین پیش او آرند «۹» در هر صفحه «۱۰» لونی دیگر باشد از طعام که در دیگر «۱۱» نبود، شهوت او به آخر همچنان باشد که به اول. اگر جمله اهل دنیا به او «۱۲» فرو آیند، آنچه بنزدیک او باشد ایشان را کفایت بود.

وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ، و در بهشت آن باشد که نفسها آرزو کند. اهل مدینه و شام خواندند: ما تشتهيه الأنفس، و در مصاحف ایشان چنین است «۱۳». وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ، و چشمها را در آن لذت باشد.

ابن شابط «۱۴» روایت کرد [۲۱۹-پ] که مردی رسول را گفت: یا رسول الله؟ من اسب دوست دارم. در بهشت اسب باشد! گفت: اگر خدای تو را به بهشت برد، بر اسبی نشینی از یاقوت سرخ که چون بر او نشینی «۱۵» بپرد «۱۶» در هوا به هر جای که تو خواهی. اعرابی گفت: یا رسول الله؟ در بهشت شتر باشد که من شتر دوست دارم!

گفت: یا اعرابی؟ در بهشت هر چه کسی را آرزو آید «۱۷» و چشمها را در آن لذت بود «۱۸» باشد.

(۱). آج، ما، لا: زنانی.

(۲). آج، گا: بنشینند.

(۳). آج: بپوشند، گا، آد: بپوشاند.

(۴). آج: فرودتر.

(۵). گا، لا، آد: نرود.

(۶). لا: گوید.

(۷). گا، آد: چون.

(۸-۱۰). آب، آج: صفحه، لا: صحیفه.

(۹). گا: آورند، لا: زرینش آورند.

(۱۱). گا، لا، آد: دیگری.

(۱۲). لا: بنزدیک او. [.....]

(۱۳). کذا در اساس و آب، آج، ما، لا: سابط، آد: سامط.

(۱۴). گا، آد، افزوده: آنچه خواهد نفسها.

(۱۵). ما: برنشینی.

(۱۶). لا: برد تو را. ۱۷. لا: کند.

(۱۸). لا: باشد.

صفحه : ۱۹۰

ابو ظبیة السلمی گفت: در بهشت ابری بر آید «۱» و سایه بر جماعتی افگند، ایشان گویند: از اینکه ابر چه باران خواهد آمدن! گویند: هر چه شما خواهی. هر یکی آرزویی کنند، هر چه آرزو کنند از آن جا ببارد. یکی از ایشان گوید: امطر لنا «۲» کواعب اترابا، بر ما بار دختران به خانه، همسران یکدیگر.

سلیمان «۳» عامر گفت، از ابو امامه شنیدم که می گفت: مرد باشد از اهل بهشت که او در مرغی پیران نگرد «۴» که در هوا می پرد. گوید: کاشک تا اینکه مرغ بریان بودی در پیش من؟ در حال بریان شود و پیش او بیفتد «۵» تا از او بخورد چندان که خواهد. شرابش آرزو کند، ابریقی در دست او آید تا چندان که خواهد «۶» باز خورد.

وَ أَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ، و شما در آن بهشت جاودان باشی، دوامی که آن را انقطاع نباشد.

وَ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ، گفت: اینکه آن بهشت است که به میراث به شما خواهند دادن بآنچه «۷» شما می کنی

از اعمال صالحه.

لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ، شما را در آن بهشتها، میوه‌های بسیار باشد که از آن می‌خوری.

ثوبان روایت کرد که، رسول- علیه السلام- گفت: یکی از اهل بهشت بیاید به درخت میوه و از او میوه باز می‌کند «۸». به هر یکی که از آن درخت باز کند، [۲۲۰- ر] به جای «۹» دو پدید آید «۱۰»، آنگه چون طرفی ثواب «۱۱» اهل بهشت بگفت، طرفی از عذاب اهل دوزخ ذکر کرد «۱۲».

گفت: إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابٍ مُّهِمٍّ خَالِدُونَ، گفت: گناهکاران در عذاب دوزخ همیشه باشند، و مراد به گناهکاران، کافرانند، چنان که در آخر آیات بیاید.

لَا يُفْتَرُ عَنْهُمْ، عذاب از ایشان «۱۳» فاطر نکنند. وَ هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ، و ایشان در آن عذاب نومید باشند از خلاص و نجات و رحمت خدای، و منقطع الحجبه و متحیر

(۱). آج، ما: بیاید.

(۲). لا: علینا.

(۳). گا، لا، آد: سلیم بن.

(۴). آج، ما، گا: در مرغی نگرد که در هوا می‌پرد.

(۵). ما، لا: بیوفتند.

(۶). لا، افزوده: از آن، آد: از او.

(۷). آج، ما: با آنچه.

(۸). گا، آد: چون از درختی میوه باز کند. [...]

(۹). آج، ما، افزوده: او، لا: یکی.

(۱۰). گا، آد: به جای هر یکی که گیرد دو پدید آید.

(۱۱). گا، آد: صفت.

(۱۲). لا: طرفی از اهل دوزخ از عذاب بگفت.

(۱۳). لا: عذاب ایشان.

صفحه: ۱۹۱

باشند. يقال: ابلس «۱»، اذا تحير عند انقطاع الحجبة.

وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَ لَكِن كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ «۲»، گفت: ما ظلم نکردیم بر ایشان و لکن ظلم ایشان کردند. [بر خود، چه من عالم‌ام به قبح ظلم و مستغنی‌ام از او، و عالم‌ام به استغناى خود، از من ظلم نیاید ظلم ایشان کردند] «۳» به ارتکاب معاصی و فعل قبايح.

آنگه گفت: وَ نَادُوا يَا مَالِكُ، ندا کنند اهل دوزخ، چون کار بر ایشان سخت شود، گویند: ای مالک- و او خازن دوزخ است- لِيُقْضَ عَلَيْنَا رَبُّكَ، بگوی تا خدای جان ما بردارد و عمر بر ما به سر آرد تا از اینکه عذاب برهیم. قال، مالک جواب دهد و گوید: إِنَّكُمْ مَا كُتُّونَ، شما اینکه جا خواهی بودن.

عبد الله عباس «۴» گفت و سدی که: ایشان هزار سال اینک ندا می‌کنند، هیچ «۵» جواب نیاید، از پس هزار سال گویند ایشان را که: شما اینکه جا خواهی بودن. عبد الله عمر «۶» گفت: پس از چهل سال. و نوف گفت: پس از صد سال. ابو الدرداء روایت کند که:

رسول- علیه السلام- خواند. یا مال؟ ترخیم، چنان که حارث را گویند: یا حار(۷).

لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ، گفت: ما حق آوردیم به شما و لکن شما بیشترین تان(۸) حق را کاره‌ای. و خطاب با جمله‌ی مکلفان است، و مراد به اکثر، کافرانند و کراهت حق دلیل کفر صاحبش کند.

أَمْ أَبْرُمُوا أَمْراً، بل ایشان عزم مصمم [۲۲۰-پ] بکرده‌اند بر کفر و ما نیز عزم کردیم بر عقاب ایشان(۹)، و عزم در حق خدای تعالی مجاز باشد، تفسیر او به ارادت کنند. اما برای ازدواج لفظ عزم و ابرام گفت، و ابرام، احکام باشد، یقال: ابرمت عزمی و صممته، و معنی آن است که ایشان مبالغت کردند در معصیت و ما نیز مبالغت کنیم در عذاب ایشان.

آنکه گفت: أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ، یا می‌پندارند که ما سر ایشان و

(۱). آج، ما، گا، لا، آد، افزوده: فلان.

(۲). اساس و آب: الظالمون که با توجه به قرآن مجید تصحیح شد.

(۳). اساس و آب افتادگی دارد، از آج افزوده شد.

(۴). لا: مسعود.

(۵). ما: هم.

(۶). آج: عباس.

(۷). آج: حارث یا حار را گویند، ما: یا حار، یا حارث را.

(۸). آج: بیشترین آن، ما: بیشتر آن، گا، آد: بیشترین شما.

(۹). آج، ما، افزوده: آنکه گفت. [.....]

صفحه: ۱۹۲

مناجات ایشان، که با یکدیگر می‌کنند(۱) پوشیده، نمی‌شنویم. گفتند: فرق میان سر و نجوی آن است که، سر در دل باشد و نجوی میان دو کس بود. و گفتند: سر، پوشیده باشد و نجوی آشکارا. و اینکه دلیل کفر آنان می‌کند که مرادند در آیت(۲)، برای آن که، آن کس که گمان برد که خدای تعالی سر او نمی‌شناسد(۳) و مناجات او نمی‌شنوند(۴)، او خدای را نشناسد، چون چنین باشد کافر بود، و چون کافر بود تمسکی نبود اهل وعید را به اینکه آیت، و هی لقلوله(۵): إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابٍ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ، چه مجرم در آیت کافر است به اینکه قرین(۶). بلی وَرُسُلُنَا لَدَيْهِمْ، گفت: بلی، آری و رسولان ما(۷) نزدیک ایشان می‌نویسند آنچه ایشان می‌گویند.

قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ، گفت: رد بر آنان که خدای را فرزند گفتند، بگوی: ای محمد؟ اگر خدای را فرزند(۸) بودی، اول عابد من بودمی. در تأویل او خلاف کردند:

عبد الله عباس گفت: ان، به معنی «ما» ی نفی است، یعنی، ما کان للرحمن ولد، خدای را فرزند نبوده است و من اول عابدان و پرستندگان خدای را. مجاهد گفت: قل ان کان للرحمن ولد فاننا اول من عبده و وحده [۲۲۱-ر] علی انه واحد لا ولد له، گفت: اگر خدای را فرزند بودی، اول کس که او را پرستیدی(۹) بر توحید و نفی فرزند، من بودمی(۱۰). و اینکه قول پسندیده(۱۱) نیست، برای آن که اگر خدای را- جل جلاله- فرزند بودی، علی التقدير، او را بر آن(۱۲) بایستی پرستیدن که بودی، چه اگر نه چنان پرستیدندی او را، بر خلاف راستی بودی. و قول اول هم نیک نیست برای آن که «فا»، به(۱۳) جواب «ما» ی نفی باز نیاید، به(۱۴) جواب شرط باز آید.

- (۱). آج، ما، گا، لا، آد: می گویند.
- (۲). اساس: مراد سر دراند، ظاهراً تصحیفی در کلمه صورت گرفته است، با توجه به نسخه آج، تصحیح شد.
- (۳). ما: نمی شنود، گا، آد: نمی داند، لا: می شناسد.
- (۴). آج، گا، لا: نمی شنود، ما: نمی شناسد.
- (۵). آج، ما: فی قوله.
- (۶). آج، ما، گا، لا: قرینه، گا، آد، در اینکه جا افزوده است: و اینکه مذهب مخالفان ماست و مذهب ما مجرمین کافر فاسق را می خواهد، برای آن که خدای تعالی تخصیص نکرد در آیه به کافر، دون فاسق پس مراد از آن فاسق است نه کافر، و مجرم هم کافر را متناول و هم فاسق را. پس حمل بر کافر کردن دون فاسق، اولی تر باشد.
- (۷). لا، افزوده: آن.
- (۸). آج، ما: فرزندی.
- (۹). ما: پرستندی.
- (۱۰). آج: بودی.
- (۱۱). ما: مرضی.
- (۱۲). آج: به آن.
- (۱۳، ۱۴). لا: در.

صفحه: ۱۹۳

قول معتمد آن است که ظاهر دلیل او می کند، و آن آن است که، رسول- علیه السلام- خواست تا رد کند بر کافران قول و مذهب فاسد ایشان را «۱»، اثبات فرزند در حق او. گفت: اگر چنانستی که او را، تعالی، فرزندی بودی، اول کس که او را پرستیدی و اولی تر کس، من بودمی، چون «۲» نمی گویم و عبادت نمی کنم فرزند «۳» او را، دلیل است بر آن که او را فرزند نیست. نفی عبادت به دلیل نفی فرزند کرد، چه اگر بودی، عبادتش واجب بودی. قولی دیگر آن است که اگر «۴» فرزندی بودی، اول کس «۵» که ننگ داشتی از عبادت او، من بودمی، چه وجود فرزند دلیل جسمیت کند، و آن که جسم باشد عاقلان از عبادت او استنکاف کنند، یقال: عبد یعبد عبدا اذا انف و غضب. قال الشاعر:

الا مرنت «۶» أم الولید و اصبحت لما ابصرت فی الرأس منی تعبد «۷»
و قال الاخر:

متی ما یثأ ذو الود «۸» یصرم خلیله و یعبد علیه لا محاله ظالما
نعجه بن بدر الجهنی «۹» گفت: در عهد عثمان زنی را با شوی «۱۰» دادند، به شش ماه بار گرفت و کودکی بیاورد. او را پیش عثمان بردند، گفت: [۲۲۱- پ] ببری اینکه را و رجم کنی. امیر المؤمنین «۱۱»- علیه السلام- حاضر بود، گفت: بهتر «۱۲» اندیشه کن.
گفت: اندیشه‌ی من تا اینکه جاست. گفت یاران را «۱۳»: شما چه گویی! گفتند:
همین «۱۴». روی به عثمان کرد و گفت:

۱۵. ان خاصمتك بكتاب الله خصمتك»

، اگر به کتاب خدای با تو خصومت کند «۱۶»، غلبه کند «۱۷» تو را. گفت: چگونه! گفت: قال الله تعالی: ... وَ حَمَلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا «۱۸». گفت: مدت

(۱). آج، ما، گا، لا، آد، افزوده: از. [.....]

(۲). آج، ما، گا، لا، آد، افزوده: من.

(۳). آج: فرزندی.

(۴). آج، ما، گا، لا، آد، افزوده: او را.

(۵). آج، ما، گا، آد: کسی.

(۶). ما، لا: هربت.

(۷). ما: یعبد.

(۸). لا: ذو الورد، ما: ذو الوجه، اساس نیز با قلمی متفاوت از متن به ذو الوجه تغییر یافته است.

(۹). آج: الجهی، گا، لا، آد: الجهمی.

(۱۰). آج، ما، لا: با شوهر، گا، آد: به شوی.

(۱۱). آج، ما، گا، لا، آد، افزوده: علی.

(۱۲). ما، گا، آد، افزوده: از اینکه.

(۱۳). گا، آد: اصحاب را.

(۱۴). آج، ما، لا: ما هم اینکه دانیم، گا، آد: ما هم همین دانیم.

(۱۵). ما: غلبتک. [.....]

(۱۶-۱۷). لا: کنم، ما: کنند. ۱۸. سوره احقاف (۴۶) آیه ۱۵.

صفحه : ۱۹۴

حمل و شیر دادنش سی ماه باشد، آنکه گفت: وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلِينَ كَامِلِينَ «۱» سُبْحَانَ «۱۳» فَذَرَهُمْ، رها کن ایشان را حتی «۱»، يُخَوِّضُوا وَيَلْعَبُوا، تا خوض کنند و فرو «۲» شوند و بازی کنند به امور دنیاوی، و لهو و نشاط و تمتع کنند تا آنکه که آن روز بینند «۳» که ایشان را وعده داده‌اند، و آن روز قیامت است.

وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُهُ، گفت: او آن خدای است که در آسمان خدای است و در زمین نیز خدای است.

در تکرار لفظ «اله» دو وجه گفتند: یکی تأکید و تمکین معنی در «۴» نفس، لعظم شأن هذا المعنى و جلاله موقعه فى القلب. و دوم آن که تا بدانند که چنان که اهل آسمان را عبادت او واجب است، اهل زمین را هم واجب است، چه موجب آن الهیت است و فعل اصول نعم. و اینکه نعمتها با هر دو گروه است «۵».

وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ، فی تدبیر خلقه، و او حکیم است در باب تدبیر خلق، و عالم است به صلاح ایشان.

وَتَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا، گفت: متعالی و باقی است آن خدای که ملک آسمان و «۶» زمین او راست و آنچه در میان آسمان و زمین است «۷» بی دافعی و مانعی و منازعی. وَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ، و بنزدیک اوست [۲۲۲-پ] علم قیامت، على الخصوص بی اشتراک به هیچ کس. وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ، و مرجع و بازگشت خلقان «۸» با اوست.

وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ» در معنی آیت «۹» دو قول گفتند، و در محل «من»، که بعد «الا» است، بعضی گفتند: معنی آن است که مالک نباشند «۱۰» و نتوانند «۱۱» شفاعت کردن آن «۱۲» معبودان «۱۳» که کافران ایشان را

-
- (۱). آج، ما، لا، آد: ندارد.
 - (۲). ما: فرود.
 - (۳). ما، لا: بینند.
 - (۴). آب: دو.
 - (۵). آج، ما، لا، آد: کرده است.
 - (۶). لا: آسمانها و از آن.
 - (۷). لا: و هر آنچه در میان آن است.
 - (۸). گا، آد: همه.
 - (۹). آج: اینکه.
 - (۱۰). ما: نباشد.
 - (۱۱). ما: نتواند.
 - (۱۲). آج، ما، گا، آد: از.
 - (۱۳). آج افزوده: و آن، ما: معبودانی. [.....]

صفحه: ۱۹۶

بدون خدای پرستند «۱»، إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ، الا آن کس که گواهی «۲» به راستی و حق دهد و داند که آن گواهی «۳» چگونه می دهد از عزیر و عیسی و ملائکه - علیهم السلام -، بر اینکه قول، «من» در محل رفع باشد، چنان که گویند «۴»: لا یملک الشفاعة الا زید. و وجهی دیگر آن که: و لا یملک، مالک نباشند «۵» شفاعت را آنان که معبوداند بدون خدای از عزیر و عیسی - علیهم السلام - و فریشتگان، إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ بر اینکه قول «من» در محل جر است علی تقدیر: الا لمن شهد بالحق، یعنی، اینکه پیغامبران و فریشتگان با علو مرتبت ایشان مالک شفاعت نباشند الا برای «۶» آن کس که او به حق گواهی «۷» دهد خدای را - جل جلاله «۸» - و خدای را داند «۹».

خلاصه قول اول آن است که، هیچ معبود را که دون خدای است، شفاعت نرسد الا [عزیر و عیسی و فریشتگان را. و قول دیگر را معنی آن است «۱۰» که، عیسی و عزیر و فریشتگان را شفاعت نرسد الا] «۱۱» در حق مؤمنانی که گواهی «۱۲» به حق دهند در حق خدای، و خدای را دانند «۱۳» چنان که باید و مثله فی المعنی قوله: وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى «۱۴».

وَلَكِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ، اگر از ایشان بررسی که ایشان را که آفرید «۱۵»، گویند: خدای. آنکه گفت: فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ «۱۶»، اینان «۱۷» را به کجا می گردانند از معرفت و عبادت خدای، یعنی چه «۱۸» افتاده است که چنین برگشته اند اینان از راه خدای تعالی [۲۲۳- ر] و چگونه می برگردند «۱۹» با اینکه همه ادلت. و در معنی جاری مجرای آن است که گفت: ليس العجب ممن نجا كيف نجا، انما العجب ممن هلك كيف هلك مع سعة رحمة الله و كثرة الدلائل.

-
- (۱). آج، ما، گا، لا، آد: می پرستند.

- (۲). ما، گواهی.
- (۳). آج، لا، آد: گواهی.
- (۴). لا: گفتند.
- (۵). آب، آج، ما، گا، آد: نباشد.
- (۶). آج، ما: بر.
- (۷). آج، گا، آد: گواهی.
- (۸). آج، ما: تعالی.
- (۹). الا: خدای داند.
- (۱۰). گا، آد: قول دویم آن است.
- (۱۱). اساس و آب افتادگی دارد، از آج افزوده شد.
- (۱۲). آب، آج، گا، آد: گواهی.
- (۱۳). لا، افزوده: جل جلاله.
- (۱۴). سوره انبیا (۲۱) آیه ۲۸. [.....]
- (۱۵). که ایشان را که، که آفرید شما را. ۱۶. اساس، آب، ما: توفکون، که با توجه به قرآن مجید و سایر نسخ تصحیح شد. ۱۷. آج، لا: ایشان.
- (۱۸). آج، افزوده است: بل. ۱۹. گا، آد: که چنین برگردیده‌اند از راه خدای، ما، لا: برمی‌گردند.

صفحه: ۱۹۷

وَقِيلَ، عاصم و حمزه خواندند: و قیل، به کسر لام علی تقدیر: و عنده علم الساعة و علم قیل. و باقی قرا به نصب خواندند. اخفش گفت: عطف است علی قول: أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ، و قیل، و گفتند: بر مصدر منصوب است علی تقدیر: و قال قیل زجاج گفت: و نسمع «۱» قیل، و نیز روا بود که بر محل: وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ، عطف بود و التقدير انه يعلم الساعة. و قیل، ای قوله، یعنی، قول النبی - صلی الله علیه و آله - و اخرج خواند در شاذ: و قیل «۲» علی تقدیر و عنده قیل به رفع، و گفتار او، یعنی، گفتار رسول «۳» و اینکه آن بود که رسول - علیه السلام - با خدای تعالی شکایت قوم کرد و اصرار ایشان بر کفر. خدای تعالی گفت «۴»: خدای گفتار او می‌شنود در اینکه شکایت که می‌گوید، بار خدایا؟ اینان «۵» گروهی‌اند که ایمان نخواهند آوردن.

آنگه گفت: فَاصْفَحْ عَنْهُمْ، عفو بکن «۶» از ایشان. قتاده گفت: اینکه آیت پیش آیت قتال آمد. وَقُلْ سَلَامٌ، و بگوی: سلام. ای، هذه کلمة سلامه «۷» فسلم «۸» بها منکم، یعنی، سخنی «۹» با سلامت گوی. و قیل: سلام علی تقدیر: بیننا و بینکم سلام، ای، علامه سلم «۱۰» با سلامت گوی. و قیل: سلام علی تقدیر: بیننا و بینکم سلام، ای علامه سلم «۱۱» که «۱۲»: السلام تحية لملتنا و امان لذمتنا. تا بدانند که مسالم محارب نه‌ای «۱۳». و قیل قل سلام علی معنی قوله: ... وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا «۱۴». تا حلم خود و جهل [۲۲۳- پ] ایشان به مردمان نماید. آنگه بر سبیل تهدید گفت: فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ «۱۵»، بدانند روز قیامت آنچه کرده‌اند «۱۶».

نافع و ابن عامر به «تا» ی خطاب خواندند: فسوف تعلمون، بدانی «۱۷» شما. و باقی قرا به «یا»، خبرا عن الغایب.

(۱). آج، لا، آد: یسمع.

(۲). آج، افزوده: به رفع لام.

- (۳). لا: نبی - علیه السلام.
 (۴). آج: گفتند.
 (۵). لا: اینکه.
 (۶). آج، ما، گا، لا، آد: کن.
 (۷). لا، آد: سلام.
 (۸). گا، آد: نسلم.
 (۹). لا: سخن. [...].
 (۱۰-۱۱). لا: سلام.
 (۱۲). گا افزوده: گفت.
 (۱۳). سالمی محارب نه، ما، آد: مسالمی، محارب نه‌ای، گا: مسالمی، محارب نه، لا: مسالمی، نه محارب.
 (۱۴). سوره فرقان (۲۵) آیه ۶۳.
 (۱۵). اساس: تعلمون که با توجه به قرآن مجید و سایر نسخ تصحیح شد.
 (۱۶). گا، آد: کرده باشند.
 (۱۷). اساس: برای شما، به قیاس با نسخه ما، تصحیح شد.

صفحه : ۱۹۸

حم الدخان «۱»

اینکه سورت مکی است و پنجاه و نه آیت است و سیصد و چهل و شش کلمه است و هزار و چهار صد و سی و یک حرف است. ابو سلمه روایت کرد از ابو هریره که، رسول - صلی الله علیه و آله - گفت: هر که او سوره الدخان بخواند در شبی، در «۲» روز آید و هفتاد هزار فریشته برای او استغفار کنند. و حسن روایت کرد از ابو هریره که، رسول - صلی الله علیه و آله - گفت: هر که او حم الدخان بخواند در شب آدینه در روز آید گناهان آمرزیده. ابو امامه روایت کرد که، رسول - علیه السلام - گفت: هر که حم الدخان بخواند شب آدینه، خدای تعالی برای او در بهشت خانه‌ای بنا کند.

[سوره الدخان (۴۴): آیات ۱ تا ۵۹]

[اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حم (۱) و الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲) إنا أنزلناه في ليلة مباركة إنا كنا منذرين (۳) فيها يفرق كل أمر حكيم (۴) أمراً من عندنا إنا كنا مرسلين (۵) رحمة من ربك إنه هو السميع العليم (۶) رب السماوات والأرض وما بينهما إن كنتم موقنين (۷) لا إله إلا هو يحيي ويميت ربكم ورب آبائكم الأولين (۸) بل هم في شك يلعبون (۹)

فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ (۱۰) يَغشى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۱) رَبَّنَا اكشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ (۱۲) أَنَّى لَهُمُ الذِّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ (۱۳) ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلِّمٌ مَّجْنُونٌ (۱۴)

إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ (۱۵) يَوْمَ نَبِطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى إِنَّا مُنتَقِمُونَ (۱۶) وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ (۱۷) أَنْ أَدَّوْا إِلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۸) وَأَنْ لَا تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ إِنِّي آتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (۱۹)

وَإِنِّي عَذتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ (۲۰) وَإِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي فَاَعْتَرِلُونِ (۲۱) فَدَعَا رَبَّهُ أَنْ هُوَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ (۲۲) فَأَسْرِعْ بَعَادِي لَيْلًا إِنَّكُمْ مُتَّبِعُونَ (۲۳) وَاتْرِكِ الْبَحْرَ رَهْوًا إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُغْرَقُونَ (۲۴)

كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعَيْونِ (۲۵) وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ (۲۶) وَنَعْمَةً كَانُوا فِيهَا فَكَاهِينَ (۲۷) كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخِرِينَ (۲۸) فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنظَرِينَ (۲۹)

وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ (۳۰) مِنْ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِنَ الْمُسْرِفِينَ (۳۱) وَلَقَدْ اخْتَرْنَاهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَى الْعَالَمِينَ (۳۲) وَآتَيْنَاهُمْ مِنَ الْآيَاتِ مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُّبِينٌ (۳۳) إِنَّ هَؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ (۳۴)

إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتَتُنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُنشَرِينَ (۳۵) فَأْتُوا بِآبَاتِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۶) أَهُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ أَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ (۳۷) وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِأَعِينٍ (۳۸) مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۳۹)

إِنَّ يَوْمَ الْفِصْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ (۴۰) يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَىٰ عَنْ مَوْلَىٰ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (۴۱) إِلَّا مَنْ رَجِمَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۴۲) إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ (۴۳) طَعَامُ الْأَثِيمِ (۴۴)

كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ (۴۵) كَغَلَى الْحَمِيمِ (۴۶) خُذُوهُ فَاعْتِلُوهُ إِلَىٰ سَوَاءِ الْجَحِيمِ (۴۷) ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ (۴۸) ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ (۴۹)

إِنَّ هَذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ (۵۰) إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ (۵۱) فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (۵۲) يَلْبَسُونَ مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَقَابِلِينَ (۵۳) كَذَلِكَ وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ (۵۴)

يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمِنِينَ (۵۵) لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ وَوَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ (۵۶) فَضَلَّأَ مِنْ رَبِّكَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۵۷) فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۵۸) فَارْتَقِبْ إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ (۵۹)

[ترجمه]

به نام خدای بخشاینده بخشایشگر

به حق کتاب روشن.

ما بفرستادیم آن را در شبی مبارک، ما بودیم ترساننده.

در او جدا کننده «۳» هر کاری محکم.

[۲۲۴-ر]، فرمانی از نزد ما، ما بودیم فرستنده.

رحمتی از خدای تو، او شنوا و داناست.

(۱). آب: سوره حم الدخان، آج، ما، گا: سوره الدخان.

(۲). آج، گا، آد: تا.

(۳). لا: جدا کننده.

صفحه : ۱۹۹

خدای آسمانها و زمین و آنچه میان آن است اگر شما یقین «۱» دانی.
 نیست خدای مگر او، زنده کند و بمیراند، خدای شماسست و خدای پدران پیشین شما.
 بل ایشان در شک «۲» بازی می کنند.
 نگاه دار آن روز که آرد آسمان به دودی آشکارا «۳».
 باز پوشد مردمان را اینکه عذابی است دردناک.
 خدای ما؟ بردار از ما عذاب که ما گرویده ایم.
 چگونه باشد ایشان را یاد کردن و آمد به ایشان پیغامبری «۴» بیان کننده.
 پس برگشتند از او و گفتند: آموخته «۵» دیوانه است.
 ما بردارنده‌ی عذاب ایم اندک شما باز آیی «۶».
 آن روز که بگیریم گرفتن مهتر «۷» ما کینه کشیم «۸».
 [۲۲۴-پ]، بیازمودیم پیش ایشان قوم فرعون را و آمد به ایشان پیغامبری کریم «۹».
 که بگراری به من ای بندگان خدای که من شما را پیغامبری ام استوار «۱۰».
 و آن که بلندی نکنی بر

(۱). ما: به یقین.

(۲). ما: شکی اند.

(۳). لا: با دخان پیدا.

(۴). ما، لا: رسولی. [.....]

(۵). لا: اینکه آموخته‌ای.

(۶). لا: باز آینده‌اید.

(۷). لا: بزرگ.

(۸). لا: کینه خواهند گان‌ایم.

(۹). لا: رسولی نیکو، ما: بزرگوار.

(۱۰). ما، لا: رسول امین‌ام.

صفحه : ۲۰۰

خدای که من آورده‌ام به شما حجتی روشن.
 و من پناه دادم به خدای من و خدای شما که مرا سنگسار کنی.
 و اگر باور نداری «۱» مرا، دور شوی از من.
 بخواند خدایش را که اینان گروهی اند گناهکاران.
 ببر بندگان مرا به شب که شما را از پس بیابند.
 و رها کن دریا را ساکن که ایشان لشکری اند غرق کرده.

بس که رها کردند از بوستانها و چشمه‌ها.
 و کشتها و خانه‌ها «۲» گرانمایه.
 و نعمتی که بودند در آن نعمت دانه گرفته و خوش منش «۳».
 همچنین به میراث بدادیم «۴» به گروهی دیگر.
 نگریست «۵» بر ایشان آسمان و زمین و نبودند مهلت داده.
 برهانیدیم فرزندان یعقوب را از عذاب خواری دهنده [۲۲۵-ر].
 از فرعون که او بزرگواری بود از اسراف کنندگان.
 بگزیدیم «۶» ایشان را بر دانش «۷» بر جهانیان.
 و بدادیم ایشان را از آیات و دلایل

(۱). ما: نداستی.

(۲). ما: جایها، لا: جای.

(۳). لا: خوش دل.

(۴). ما، لا، افزوده: آن را.

(۵). ما: بنگریست.

(۶). ما، لا: بر گزیدیم.

(۷). ما: دانشی.

صفحه : ۲۰۱

آنچه در او نعمتی است آشکارا.

اینان می گویند:

نیست الا مرگ ما نخستین «۱» و ما را زنده نخواهند کردن «۲».

بیاری پدران ما را اگر شما راستیگری «۳».

ایشان «۴» بهتراند یا قوم تبع و آنان که از پیش ایشان بودند به هلاک «۵» کردیم ایشان را، ایشان بودند گروهی گناهکاران.

نیافریدیم آسمانها را و زمین را و آنچه در میان آن است بازی کنان «۶».

نیافریدیم اینکه هر دو الا به درستی و لکن بیشترین ایشان ندانند.

روز قیامت وقت ایشان است جمله.

آن روز که غنا «۷» نکند هیچ مولا از مولایش چیزی و نه ایشان را یاری کنند.

الا آن را که رحمت کند خدای که «۸» او قوی و بخشاینده است.

[۲۲۵-پ]، درخت زقوم.

طعام مرد بزهار «۹» باشد.

چون دردی زیت می جوشد در شکمها «۱۰».

چون جوشیدن آب تافته «۱۱».

بگیری او را و بکشی تا به میان دوزخ.

- (۱). لا: مگر مرگ اول. [.....]
- (۲). لا: و نیستیم ما زند کردگان بعد از مرگ.
- (۳). آب: راستگری، ما: راستگویی، لا: راست گویانید.
- (۴). لا: آیا ایشان.
- (۵). لا: که هلاک، ما: هلاک.
- (۶). لا: در آن هر دو است به بازی.
- (۷). ما: غنی.
- (۸). ما، لا: بر.
- (۹). ما: طعام بزهکاران.
- (۱۰). ما، لا: شکمها.
- (۱۱). ما، لا: گرم.

صفحه : ۲۰۲

پس ببری «۱» بالای «۲» سر او از عذاب آب تافته.

بچش که تو عزیز و گرامی «۳».

اینکه آن است که شما به آن شک کردی.

پرهیزکاران در جایی استوار باشند.

در بهشتها و چشمه‌ها.

می پوشند از دیباها تنک و ستر روی به هم آورده.

همچنین و جفت کردیم ایشان را به زنانی سیاه چشم فراخ چشم.

می خوانند در آن جا به هر میوه‌ای امن «۴».

نچشند در آن جا مرگ جز مرگ نخستین و نیاید «۵» ایشان را از عذاب دوزخ.

رحمتی از خدای تو آن ظفر بزرگوار است.

[۲۲۶- ر]، ما آسان بکردیم به زبان تو تا همانا اندیشه کنند.

گوش دار که ایشان گوش می دارند.

قوله تعالی: حم و الکتاب المبین، اقوال مفسران در اینکه آیت رفت. حق تعالی به قرآن قسم یاد کرد، و آن کتابی است روشن، ما فرو فرستادیم قرآن را در شبی مبارک و آن شب قدر است، لقوله «۶» تعالی: إنا أنزلناه فی لیلۃ القدر «۷». و قوله: شهر رمضان الذی أنزل فیہ القرآن «۸» إنا کنا منذرین، ما ترساننده و اعلام کننده ایم، قتاده گفت: اینکه شب قدر است که در او «۳» قرآن از لوح محفوظ به آسمان دنیا آمد، آنکه به اوقات و ایام پراکنده به رسول «۴» آمد. دیگر مفسران گفتند: شب نیمه ماه شعبان است.

ابو هریره روایت کرد که، رسول- علیه السلام- گفت: شب نیمه ماه شعبان جبریل به من آمد در اول شب، گفت: یا محمد؟ دستها بر آسمان دار. گفتیم: اینکه چه شب است! گفت: اینکه شبی است که خدای تعالی در اینکه شب دری از درهای رحمت بگشاید و

جمله گناهکاران را بیامزد، الا که مشرک باشند یا ساحر یا کاهن یا کینور» (۵) یا مدمن الخمر یا مصر بر زنا و ربا، که اینان را به توبه آمرزد. چون ربعی از شب برفت، جبریل باز آمد و گفت: یا محمد!؟ [۲۲۶-پ] سر بر آسمان دار. گفت من سر برداشتم. درهای آسمان و درهای بهشت دیدم گشاده. بر در آسمان اول فریشته‌ای ایستاده بود، می گفت: خنک آن را که در اینکه شب رکوعی «۶» کند، و بر در «۷» دوم فریشته‌ای آواز می داد، می گفت: خنک آن را که در اینکه شب سجده «۸» ای کند؟ و بر در سیم فریشته‌ای می گفت: خنک آن را که در اینکه شب دعایی کند؟ بر در چهارم فریشته‌ای آواز می داد: خنک آن را که در اینکه شب ذکر خدای کند، بر در پنجم فریشته‌ای می گفت «۹»: خنک آن را که در اینکه شب از ترس خدای بگرید؟ بر در ششم فریشته‌ای می گفت: خنک مسلمانان را در اینکه شب؟ بر در آسمان هفتم فریشته‌ای آواز می داد، می گفت: هیچ سایی هست تا مرادش بدهند! هیچ آمرزش خواهی هست تا بیامرزندش! رسول- علیه السلام- گفت: من جبریل را گفتم: یا جبریل؟ اینکه درها تا کی گشاده باشد! گفت: تا صبح بر آمدن «۱۰». آنگاه گفت: خدای را در اینکه شب آزاد کردگان باشند از آتش دوزخ، به عدد موی گوسپندان بنی کلب.

و عایشه روایت کرد که: شبی از شبهای نیمه شعبان نوبت من بود، رسول

(۱). آج، ما، گا، لا، آد، افزوده: است.

(۲). ما، افزوده: قرآن.

(۳). گا، آد: در آن شب.

(۴). آج: به حضرت.

(۵). گا، آد: کینه‌ور.

(۶). گا: دعایی.

(۷). گا، آد، افزوده: آسمان.

(۸). آج، ما: دعا.

(۹). ما: آواز می داد.

(۱۰). گا، آد: بر آید. [.....]

صفحه : ۲۰۴

- علیه السلام- پیامد و به بستر آمد، چون مرا چشم در خواب شد، از بستر بخیزید «۱» و برفت. من از خواب در آمدم، رسول را ندیدم. برخاستم و گمانم چنان بود که به بعضی «۲» حجره‌های زنان رفته است. پیامدم، رسول را در نماز یافتم، با خود گفتم: تن و جانم فدای تو باد؟ انت فی واد و انا فی واد. رسول را یافتم که یک رکعت آغاز کرد [۲۲۷-ر] به قرائتی خفیف. چون به رکوع رسید، «۳» چندان مقام کرد که شب به نیمه رسید «۴». به رکعت دیگر برخاست و قرائت خفیف بخواند و به سجده شد، چندان مقام کرد که شب به آخر آمد. در سجده می گفت:

«۵» «۶» «۷» سجده لک سوادى و آمن بک فؤادى هذه یدی «التى جنیت بها على نفسى فاغفر لى الذنب العظیم انه لا یغفر الذنب العظیم الا الرب العظیم اعوذ برضاک من سخطک و بعفوک من عقوبتک و اعوذ بک منک لا احصى ثناء علیک.

چون فارغ شد، در حجره آمد. گفتم: یا رسول الله!؟ اینکه چه شب است! «۸» گفت:

شب نیمه ماه شعبان «۹» خدای تعالی در اینکه شب بر مؤمنان امت من رحمت کند، الا بر مدمن الخمر و مصر بر زنا و ربا و بر آن

که در مادر و پدر عاق باشد یا صورتگر باشد یا سخن چین بود. در اینکه شب اعمال بندگان «۱۰» رفیع «۱۱» کنند و در اینکه شب، خدای را آزاد کردگان باشند به عدد موی گوسپندان بنی کلب. من گفتم: یا رسول الله! «۱۲» چه اختصاص است بنی کلب را! گفت: از ایشان بیشتر گوسپند «۱۳» ندارند در عرب «۱۴».

گفتند «۱۵»: حکمت چیست که، شب قدر پوشید و شب برات پیدا کرد «۱۶»!

گفتند: برای آن که آن شب رحمت و غفران است و شب آزاد کردن از آتش و نیران است تا مردم بر آن تکیه نکنند «۱۷». اما اینکه شب، شبی است بخشیده بین الشیء و

(۱). ما، لا: بخزید.

(۲). گا، آد: یکی از.

(۳). ما: به سجده شد.

(۴). آج: به آخر رسید، گا، آد: به نیمی رسید.

(۵). ما: سجدت.

(۶). گا، لا، آد: یدای.

(۷). گا، آد، افزوده: اعوذ.

(۸). گا: اینکه چیست.

(۹). آج، ما، گا، آد، افزوده: است.

(۱۰). گا، آد، افزوده: مومن.

(۱۱). ما، لا: رفع.

(۱۲). آج، ما، افزوده: اینکه.

(۱۳). لا افزوده: کس.

(۱۴). گا، آد: از ایشان گوسفند بیشتر هیچ کس ندارد در عرب. [.....]

(۱۵). آج: گفت.

(۱۶). گا، آد: ظاهر کرد. ۱۷. ما: کنند.

صفحه : ۲۰۵

ضده، لیلۃ الخفض و الرفع، لیلۃ الحکم و القضاء، لیلۃ السخط و الرضا، لیلۃ القبول و الرد و الوصول و الصد، لیلۃ [۲۲۷-پ] السعادة و الشقاء «۱» و الکرامه و البقاء، فواحد فیها یسعد و آخر یبعد، و واحد «۲» یخزی و آخر یجزی، و واحد یكرم و آخر یحرم، و واحد یهجر و آخر «۳» یوجر.

و از اینکه جا گفت رسول- علیه السلام: آجال، از شعبان تا به شعبان قطع کنند تا کس باشد که او زن بکند و فرزند بزاید و نام او از صحیفه زندگان «۴» محو کرده باشند «۵» و در جریده مردگان ثبت کرده «۶» فوا عجبا کم من کفن مغسول و صاحبه فی السوق مشغول و کم من قبر محفور و صاحبه بالسرور مغمور، کم من وجه ضاحک و صاحبه عن قریب هالک. قال «۷»:

و مؤمل قد قصرت اکفانه و محاذر اکفانه لم تغزل

و [قال] «۸» آخر.

مؤمل دنیا لتبقى له فمات المؤمن قبل الامل
یکی از جمله بزرگان در اینکه شب مجلس وعظ داشت، یکی بر پای خاست، گفت: ایها الشیخ نفسی علیه فما الحيلة! اعضائی ذلیله
فما الحيلة! احزانی طویله فما الحيلة! [حسناتی قلیله، فما الحيلة، سیناتی جلیله فما الحيلة ما لی حيلة فما الحيلة؟] «۹» ما لی وسیله فما
الحيلة! «۱۰» گفت: الحيلة قصر الید و تعفیر «۱۱» الخد و حفظ الحد و خوف الصد.
دیگری گفت: در اینکه شب مجلس وعظ می‌داشتم، یکی بر پای خاست، گفت:
ایها الشیخ؟ فیما «۱۲» الراحة! قلت: فی براءة الساحة. قال: و فیم براءة الساحة! قلت:
فی دوام النياحة. قال: فقام و هو يقول اذا راحتى فی راحتى، ای، فی کفی و هام «۱۳»

(۱). آج، ما: الشقاوة.

(۲). گا، آد: آخر.

(۳). لا: واحد.

(۴). لا: زندگانی.

(۵). آج: کنند.

(۶). آج، افزوده: شود.

(۷). آج، افزوده: شعر، گا، لا: الشاعر.

(۸). اساس: ندارد، از گا، افزوده شد.

(۹). اساس و آب افتادگی دارد، از آج افزوده شد.

(۱۰). گا، آد، افزوده: شیخ.

(۱۱). آج: تغفر، ما: تغفر. [.....]

(۱۲). ما، آد: فما.

(۱۳). ما: او قام.

صفحه: ۲۰۶

علی وجهه. و انشد [۲۲۸-ر]:

سقى لشعبان من شهر اعظمه انى لأذكر منه ليلة عجبا

اشكو الى الله أنى منذ لم ارکم «۱» اسقى التراب بدمع نبت «۲» العسبا

و اخبار در فضایل اینکه شب بسیار است و از نمازهای مروی که در او مستحب است، دو رکعت است: رکعت اول به الحمد و سورة
الجد «۳»، و دوم به الحمد و قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ «۴» و عقیب «۵» آن دعای معروف. نمازی دیگر، چهار رکعت نماز، هر یک رکعت به
یک بار الحمد و صد بار سورة الاخلاص. نمازی دیگر، چهار رکعت نماز، هر رکعتی به یک بار الحمد و دوست و پنجاه بار قُلْ

هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» (۶).

نمازی دیگر ده رکعت، هر رکعتی یک بار الحمد و صد بار قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ.

نمازی دیگر صد رکعت نماز، هر یک رکعت به یک بار الحمد و ده بار قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» (۷). و از جمله نمازهای مرغوب نماز جعفر است.

قوله: فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ. حسن و مجاهد و قتاده گفتند: اینکه شب قدر است که در او آجال و اعمال و ارزاق و اخلاق قسمت کنند. عکرمه گفت: شب نیمه شعبان است که در او تقدیر آجال کنند و وفد حاج در اینکه شب بنویسند» (۸) از آن پس زیادت و نقصان نباشد. كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ، ای، محکم مبرم. گفت: بخشش کارها در اینکه شب محکم کنند» (۹).

أَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا، مصدری است محذوف الفعل، ای، یفرق کل امر فرقا و يؤمر بكل شیء امرا. و شاید که مصدری بود لا من لفظ الفعل، چنان که یفرق در معنی يؤمر باشد، و شاید که نصب بر مصدری بود در جای حال، چنان که: اتیته رکضا ای آمرین» (۱۰) فرمانی از نزدیک ما. إنا کُنَّا مُرْسِلِينَ، ماییم که فرستنده رسولانیم. [۲۲۸-پ] رَحْمَةً، شاید تا مفعول له باشد، ای، للرحمه. و شاید که مصدری بود در جای

(۱). گأ، آد: لم اره.

(۲). آج، ما: تبت.

(۳). لا: الحجر. (۷-۶-۴). سوره اخلاص (۱۱۱) آیه ۱.

(۵). آج، گأ: عقب، ما: به عقب.

(۸). آج، ما، لا: نویسد، گأ، آد: بنویسد.

(۹). ما، گأ، لا، اد: بخشش کارهای محکم در اینکه شب کنند.

(۱۰). گأ، آد، افزوده: یعنی.

صفحه: ۲۰۷

حال، ای، راحمین، رحمتی از خدای تو که او شنوا و داناست. یسمع اقوالهم و یعلم احوالهم» (۱). رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، ای، هو رب السموات و الارض. خبر مبتدای محذوف است، اوست که خداوند آسمانها و زمین است و آنچه در میان آسمان و زمین» (۲). إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ، اگر شما هیچ به یقین دانی. لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، نیست خدای بجز او، احیا و اماتت به اوست، اوست که زنده کند مردگان را و بمیراند زندگان را، و قادر بر اینکه اوست. رَبُّكُمْ وَ رَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ، خدای شماست و خدای پدران پیشین شما. بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ، بل که» (۳) اینکه کافران در شک اند از خدای و قیامت و ثواب و عقاب، بازی می کنند. و گفتند: استهزا می کنند.

آنکه گفت: فَارْتَقِبْ، گوش داری» (۴) روزی که آسمان دودی پدید آرد آشکارا.

در اینکه دود» (۵) خلاف کردند که چیست و کی باشد. مسروق روایت کرد که بنزدیک عبد الله مسعود بودم، مردی در آمد و گفت: یا ابا عبد الرحمن؟ یکی از جمله قصاص، قصه می گفت بنزدیک ابواب کنده در اینکه آیت: ... يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ، گفت: دودی باشد که روز قیامت پدید آید که انفاس کافران و منافقان باز گیرد و چشم و گوش ایشان تباہ کند و مؤمنان را شبه زکامی پدید آرد» (۶) عبد الله مسعود بر جست و گفت: یا مردمان؟ از خدای بترسی هر گه» (۷) چیزی دانی بگویی و هر گه» (۸) ندانی

بگویی «۹»: الله اعلم، که خدای تعالی رسول را گفت: قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ مَا أَنَا [۲۲۹-ر] مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ «۱۰» و من شما را خیر دهم از اینکه دود. چون ل قریش ایمان نمی آوردند و رسول را رنج می نمودند «۱۱»، رسول- علیه السلام- بر ایشان دعا کرد، گفت: بار خدایا؟ هفت سال اینان را قحط ده، چون سالهای یوسف قحطی

(۱). گا: افعالهم.

(۲). آج، ما: آنچه میان اینکه دو است، آد، افزوده: است.

(۳). ما، گا، لا، آد: بل.

(۴). آج، ما، گا، لا، آد: گوش دار. [.....]

(۵). لا: روز.

(۶). لا: آید.

(۷). ما: هر کدام، گا: هر کس.

(۸). ما: هر کدام، گا، آد: هر چه.

(۹). آج: چه گویند، گا، لا: بگویند.

(۱۰). سوره ص (۳۸) آیه ۸۶.

(۱۱). گا، آد: می‌رسانیدند.

صفحه: ۲۰۸

پدید آمد که مردم استخوانهای مردار و پوستها «۱» بخوردند. و مردم چون برنگریدندی «۲» میان آسمان و زمین دودی دیدندی. آخر ابو سفیان بیامد و گفت: یا محمد؟ تو آمده‌ای و ما را طاعت و صلت رحم می‌فرمایی و قوم تو به قحط و گرسنگی هلاک شدند، دعا کن برای ایشان که ایشان طاعت تو دارند.

و ذلک قوله: رَبَّنَا اكشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ رسول- علیه السلام- دعا کرد و خدای تعالی قحط برداشت.

و گفت: إِنَّا كَاشِفُوا الْعَذَابَ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ، یعنی، الی کفر کم.

یوم نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى إِنَّا مُنتَقِمُونَ، ایشان با سر کفر شدند، خدای از ایشان انتقام بکشید روز بدر.

دیگر مفسران گفتند: اینکه دخان، دودی باشد که از جمله اشراط و اعلام قیامت بود، پیش از قیامت پدید آید، در سر و چشم و گوش کافران و منافقان شود تا سرهای ایشان بیاماهد «۳» و مؤمنان را از او شبهه زکامی پدید آرد «۴»، و زمین همه دود بگیرد بمانند خانه‌ای که در او آتش کنند و آن را «۵» منفذی نباشد که دود برود، و اینکه هنوز نبوده است و بخواهد بودن. و اینکه قول عبد الله عباس است و عبد الله بن عمرو حسن بصری و زید بن علی. دلیل بر اینکه، حدیث حذیفه است که گفت، رسول- علیه السلام- گفت: اول آیات و اعلام قیامت، اینکه دود باشد و فرو «۶» آمدن عیسی از آسمان و آتشی که پدید آید [۲۲۹-پ] از قعر عدن که مردم را به محشر راند. حذیفه گفت:

یا رسول الله؟ اینکه دود چه باشد «۷»! رسول- علیه السلام- اینکه آیت بخواند: ... یوم تأتی السماءُ بدخانٍ مبینٍ، یغشی الناسَ هذا عذابٌ أليمٌ، دودی باشد که همه زمین بگیرد و از مشرق تا مغرب بر باز کند «۸» و چهل شب روز «۹» بماند، اما مؤمن را از او شبهه زکامی پدید آید، و اما کافر از او چون مستی شود «۱۰» و مملو شود از آن «۱۱» تا از بینی و

- (۱). آج، ما، افزوده: مردار.
- (۲). ما: بنگریدندی، گا: بنگریدندی.
- (۳). کذا در همه نسخه‌ها، بیاماهد/ بیاماسد.
- (۴). ما، لا: آید.
- (۵). لا، افزوده: البته.
- (۶). آج، گا، لا، آد: فرود.
- (۷). آج: چباشد. [...]
- (۸). آج: بریان کند، ما، آد: پر باز کند، لا: پر کند.
- (۹). آج، ما: شبانه روز، گا، لا، آد: شبانروز.
- (۱۰). ما: و اما کافر را از او مستی آید.
- (۱۱). ما: از او مملو شود.

صفحه: ۲۰۹

گوش و زیر او بدر «۱» می آید.

عبد الله بن ابی ملیکه گفت، روزی بنزدیک عبد الله عباس شدم بامداد، مرا گفت: دوش تا روز نخفتم، گفتم: چرا! گفت: ستاره‌ای دیدم که برآمد با دنبال.

گمان بردم که عقیب «۲» آن دود باشد که خدای تعالی گفت: یَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُحَانٍ مُّبِينٍ.

يَغْشَى النَّاسَ، گفت: آن دود [مردم را] «۳» فرو گیرد «۴» و گرد ایشان در آید و به ایشان برسد. هذا عَذَابٌ أَلِيمٌ، اینکه جا محذوفی هست از قول و تقدیر: قالوا هذا عذاب الیم، او یقال لهم: هذا عذاب الیم.

رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ، هم بر تقدیر قالوا گویند عند آن حال، بار خدایا؟ بردار از ما اینکه عذاب که ما ایمان آریم. «۵»

حق تعالی گفت: أَنِّي لَهُمُ الذُّكْرَىٰ وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ، چگونه ایشان را تذکیر «۶» کنند و پیغامبری «۷» به ایشان آمد بیان کننده، یعنی: که، بیش از اینکه نتوان کردن در تکلیف با ایشان از باب ازاحت علت، قوله: وَقَدْ جَاءَهُمْ، «واو»، حال است و مراد به رسول، پیغامبر ماست - صلی الله علیه و آله.

ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنهُ، پس برگردیدند از او. و گفتند: اینکه، مردی است [۲۳۰- ر] مُعَلِّمٌ، آموخته، یعنی کسی می آموزد اینکه را اینکه قرآن، چنان که گفت: وَلَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ «۸» مَجْنُونٌ، ای، هو مجنون، و اینکه خود در اصل دیوانه‌ای است.

آنکه گفت: إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ، اینکه کلام خدای است، خدای گفت: ما اینکه عذاب از ایشان برداریم اندکی، جز آن است که ایشان با سر کفر شوند و ثبات نکنند بر ایمان، چه گفتار ایشان از بیم عذاب است، چون عذاب رفته باشد، فراموش کنند «۹».

- (۱). لا: برون.
- (۲). آج، گا، لا، آد: عقب.
- (۳). اساس و آب: ندارد، از آج آورده شد.
- (۴). گا: فرا گیرد.

(۵). ما: داریم، لا: آوردیم.

(۶). ما: و اذکر.

(۷). آج: رسولی، ما: رسول.

(۸). سوره نحل (۱۶) آیه ۱۰۳.

(۹). آج، ما، گا، لا، آد، افزوده: آنگه گفت.

صفحه : ۲۱۰

يَوْمَ نَبِطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَىٰ، اى، ارتقب اى محمد؟ تو انتظار کن روز «۱» بزرگتر را. در او خلاف کردند، عبد الله مسعود گفت: روز بدر است، و حسن گفت «۲»:

قیامت است. اِنَا مُنْتَقِمُونَ، ما کینه بکشیم از ایشان اما در دنیا روز «۳» بدر، و اما در قیامت به دوزخ در «۴».

وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ، آنگه گفت: اینکه نه کاری است که تو را فتاد «۵». ما پیش از اینکه قوم فرعون را امتحان کردیم به تکلیف، و رسولی کریم و شریف نسب به ایشان آمد، یعنی: موسی - علیه السلام.

آن اى، بان اَدُوا، اینکه رسول به آن آمد که گفت: با من دهی بندگان خدای را که به دست فرو گرفته‌ای ایشان را، یعنی، بنی اسرائیل را که ایشان را به بندگی گرفته‌ای، که من شما را پیغامبری ام با امانت، جز آن نگویم که خدای به من وحی کرده باشد.

وَأَنْ لَا تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ، و نیز به آن آمده‌ام تا بر خدای علو و غلو و استکبار و ترفع نکنی و پای از حد او ننهی «۶». اِنِّى اَتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ، که حجتی روشن آورده‌ام به شما. چون اینکه پیغام بداد، او را تهدید کردند [۲۳۰-پ] به قتل، گفتند: تو را بکشیم.

او گفت: آن که و اِنِّى عُدْتُمْ بِرَبِّى وَ رَبُّكُمْ اَنْ تَرْجُمُونِ، من پناه با خدای خود و خدای شما، که آفریدگار ما و شماست، می‌دهم، از آن که مرا رجم کنی. در او سه قول گفتند: یکی قتل و دیگر سنگسار و سدیکر دشنام. که مرا بکشی یا سنگسار - کنی یا دشنام دهی.

وَ اِنْ لَمْ تُؤْمِنُوْا لِىْ فَاعْتَرِئُوْنَ، اگر به من ایمان نمی‌آری، مرا رها کنی و نیز رنج - منمایی چون خیری و راحتی نکنی مرا، شر خود از من کفایت کنی «۷». و اینکه حال مانند آن است که شاعر گفت - چون از قومی توقع خیر می‌کرد - شر آمد از ایشان:

(۱). گا، لا، آد، افزوده: گرفتن. [.....]

(۲). ما، گا، لا، آد، افزوده: روز.

(۳). آج، ما: به روز، لا: در روز.

(۴). لا: در دوزخ، آج، ما، گا: به دوزخ.

(۵). آج، ما، گا، لا، آد: افتاد.

(۶). آج: بیرون ننهید، ما: از حد او بنهی، گا، آد: از حد خود بیرون ننهید، لا: از حد بیرون ننهید.

(۷). آج، گا، اد: دور دارید، ما: دور داری / دور دارید.

صفحه : ۲۱۱

و قد كنت ارجو منكم خير ناصر على حين خذلان اليمين شمالها «۱»

فان انتم لم تحفظوا لمودتی ذماما فكونوا لا علیها» ۲ و لا لها» ۳

فَدَعَا رَبَّهُ أَنْ هُوَ لَا يَوْمٌ مُّجْرِمُونَ، موسی - علیه السلام - خدای را بخواند و گفت: بار خدایا! اینان قومی‌اند مجرمان» ۴، یعنی، مشرکان» ۵ و هیچ سر آن ندارند که ایمان آرند.

خدای تعالی گفت: فَأَسْرِ بِعِبَادِي لَيْلًا،» ۶ اینکه بندگان مرا که بنی اسرائیل‌اند به - شب بپر که اینکه کافران از پی شما بیایند. وَ أَتْرِكِ الْبَحْرَ رَهَوًّا، و دریا رها کن به حال خود، و قوله: رَهَوًّا، عبارات مفسران در او مختلف» ۷ شد: عوفی گفت از عبد الله عباس: رهوا، ای، سمتا. عوفی گفت از او» ۸ که: رها کن به حال خود. کعب گفت: طریقا. ربیع گفت: سهلا. ضحاک گفت: دمثا، ای، سهلا. عکرمه گفت: جددا بیسا، رهی» ۹ خشک. قتاده گفت:

طریقا یابسا، هم رهی» ۱۰ خشک. و اصل کلمت در کلام عرب، سکون باشد. قال الشاعر:

كأنما اهل حجر ينظرون متي يروني خارجا طير اباديد» ۱۱

[۱۳۲- ر] طیر رأت بازیا نضج الدماء به و امه خرجت رهوا الی عید

یعنی، علی سکون.

إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُّغْرَقُونَ، که فرعون و لشکر او جماعتی‌اند غرق کرده شده.

كَمْ تَرَكُوا، بس که رها کردند مِنْ جَنَاتٍ وَعُيُونٍ، وَ زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ، از بستانها و چشمه‌های آب و زرعه‌ها و خانه‌های» ۱۲ نیکو از کوشکها و سرایها و جایها که مجلس ملوک را شاید، اینکه قول مجاهد است و سعید جبیر. بعضی دیگر گفتند: به

(۱). آب، آج، ما: شمالیا، در نسخه اساس بعدها با قلمی دیگر به شمالیا تغییر یافته است.

(۲). ما: علی.

(۳). آب، آج، ما: لالیا، در نسخه اساس بعدها با قلمی دیگر به لا لیا تغییر یافته است.

(۴). گا، آد: قومی مجرمان‌اند.

(۵). لا: مشرکان‌اند.

(۶). آج، ما، گا، لا، آد، افزوده: تو.

(۷). آج: خلاف.

(۸). لا: عبد الله عباس. [...]

(۹-۱۰). آب: و هی.

(۱۱). آج، ما: ابادید.

(۱۲). ما، گا، لا، آد: جایها.

صفحه: ۲۱۲

مقام کریم، منبرها خواست، برای آن کریم خواند» ۱ آن را که فراخ بود و نکو» ۲.

و نَعَمَةٌ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ، و نازی» ۳ که ایشان در آن با بطر و اشر بودند و معجب» ۴ و بنشاط بودند از آن.

كَذَلِكَ وَ أَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا، ما همچنين «۵» به ميراث داديم به گروهی ديگر، يعنی از فرعونيان بستديم «۶» و به موسی و اسراييليان داديم. فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ؛ آسمان و زمين بر ايشان بنگريست «۷». اگر گویند چگونه اضافه کرد گریه را با آسمان و زمين بر ايشان- و آن از ايشان صحيح نباشد- گوئيم، در تأويل او چند وجه گفتند: یکی آن که اهل آسمان و زمين به ايشان «۸» بنگريستند، چنان که: وَ سَأَلَ الْقَرِيَةَ «۹» ... حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا «۱۰» و ما كانوا مُنْظَرِينَ، و ايشان را مهلت ندادند، بل تعجيل عذاب کردند بر ايشان چون وقتشان بسر آمد.

وَ لَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ، ما برهانيديم بنی اسرايل را از عذاب خوار کنند [ه] از آن کشتن پسران و استبقای «۱۰» دختران. آنکه بگفت که، آن عذاب که می کرد: مِنْ فِرْعَوْنَ، از فرعون که او عالی و غالب بود و از جمله مسرفان «۱۱» و متجاوزان حد و اندازه بود.

وَ لَقَدْ اخْتَرْنَا هُمْ، ما برگزيديم ايشان را، يعنی، بنی اسرايل را عَلِي عَلِمَ، بر آن که از ايشان دانستيم، يعنی، اختيار ما ايشان را از علم بود، عَلِي الْعَالَمِينَ، بر جهانيان، يعنی، بر اهل زمانه ايشان. وَ آتَيْنَاهُمْ مِنَ الْآيَاتِ، و ايشان را از آیات و معجزات بداديم آنچه در آن بلایی

(۱). ما، گا، آد، افزوده: علی، لا: بن علی.

(۲). آج، ما: حمرت، گا، لا، آد، افزوده: حمرت و.

(۳). آج، ما، گا، لا، آد، افزوده: علی.

(۴). آج، گا، لا، آد، افزوده: علی.

(۵). گا، آد، افزوده: گفت، لا: که او گفت.

(۶). آج، ما: يمطر.

(۷). گا، افزوده: الا.

(۸). گا، آد: بگرید.

(۹). اساس: تأويلی ها: به قیاس با نسخه آج، تصحيح شد.

(۱۰). گا، آد: رها کردن.

(۱۱). اساس مشركان، به قیاس با نسخه آج و با توجه به معنی آیه تصحيح شد.

صفحه: ۲۱۶

بود روشن.

قتاده گفت: نعمتی ظاهر، و آن فلق دریا بود و سایه بان ابر بود و انزال من و سلوی بود. ابن زید گفت: ابتلا کرد ايشان را تارة بنعمة و تارة بشدة، و اینکه آیت بخواند: [۲۳۳- ر] ... وَ تَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً «۱» إِنَّ هَؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ، آنکه گفت، اینان می گویند، يعنی، مشركان مکه: إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتَتُنَا الْأُولَى، ما را همین مرگ است که مردیم، ما را از اینکه پس بعثی و نشوری نخواهد بودن و ما را با زنده «۲» نخواهند کردن.

آنکه گفت: فَمَا تَوَابُوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ، اگر راست می گویی که ما را زنده خواهند کردن، پدران ما را که مرده اند باز آری و زنده کنی تا ما شما را باور داریم. تا اینکه جایگاه حکایت کلام کفار است.

آنکه جواب داد ايشان را و انذار کرد به هلاک و یاد داد ايشان را هلاک قوم تبع. آنکه گفت: أَلَهُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمٌ تُبَعِّعُ، ايشان بهتراند

یا قوم تبع! قتاده گفت: تبع حمیری را خواستند^۳، و او آن بود که لشکر تا به اقصی^۴ خراسان ببرد و سمرقند بنا کرد و بر سر نامه چنین نوشتی^۵:

به نام آن پادشاه که ملک بر و بحر است و ملک باد و آفتاب است.

کعب الاحبار گفت: او مؤمن بود و قومش کافر خدای تعالی او را ذم نکرد، قومش را ذم کرد. و عایشه گفت: لا تسبوا [تبعاً]^۶ فانه کان رجلاً صالحاً، تبع را دشنام مدهی که او مردی صالح است^۷، سعید جبیر گفت: اول کس که خانه کعبه را جامه کرد او بود. سهل بن سعد گفت: تبع را دشنام مدهی که او مسلمان بود. ابو هریره گفت، رسول - علیه السلام - گفت: نمی دانم تبع پیغامبر بود یا نبود. وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ أَهْلَكْنَاهُمْ، و آنان که پیش قوم تبع بودند، ما ایشان را هلاک کردیم که ایشان گروهی بودند کافران گناهکاران، یعنی، اینکه قوم بهتر نماند که ایشان^۸، چنان که ایشان را هلاک کردیم [۲۳۳-پ] اینان را هلاک کنیم.

(۱). سوره انبیا (۲۱) آیه ۳۵.

(۲). بازنده / باز زنده، آج، ما، لا: باز زنده، آد: زنده. [.....]

(۳). آج، ما، گا، لا، آد: خواست.

(۴). آج، ما، گا: اقصای.

(۵). لا: نبشتی.

(۶). اساس و آب ندارد، از آج افزوده شد.

(۷). لا: بوده است.

(۸). گا، آد: بهتر از آنها نیستند.

صفحه: ۲۱۷

آنکه تنبیه کرد خلقان را و تذکیر نعمت، گفت: وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِاعْبَيْنَا، ما آسمان و زمین و آنچه در میان آن است به بازی نیافریدیم، یعنی به حکمت و مصلحت آفریدیم.

ما خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ ما نیافریدیم آن را، یعنی، آسمان و زمین را مگر بحق، و لکن بیشتر مردمان نمی دانند.

آنکه گفت: إِنَّ يَوْمَ الْفُصْلِ، روز قیامت که روز فرق و فصل و تمیز^۱ باشد، که جدا کنند میان مؤمنان و کافران، و گفتند: روز حکم خواست که فصل حکم باشد و حاکم را فصل گویند، یعنی، روز قیامت میقات و میعاد ایشان باشد^۲.

یَوْمَ لَا يُغْنِي، آن روز که غنا نکند و بنگزیراند^۳ هیچ مولی از مولی چیزی. و مولی لفظی است مشترک میان بسیار معانی از معتق و معتق و سید و بنده و پسر عم و همسایه و ناصر و هم سوگند و رفیق و اولی، و اینان را بیان کرده ایم در سورة المائدة.

گفت: روز قیامت از اینان هیچ یک از یک غنا نکنند و کس از کس عذاب باز ندارد، نه سید از بنده و نه آزاد کرده از آزاد کننده و نه پسر عم از پسر عم و نه هیچ از یکدیگر^۴. وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ، و نه ایشان را نصرت کنند.

إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ، الا آن را که خدای بر او رحمت کند که او خدای است عزیز و رحیم، غالب و منبع و بخشاینده.

إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ، گفت: درخت زقوم.

طَعَامِ الْأَثِيمِ، طعام آن ناکس^۵ کنیم که اثم و بزهکار است. گفتند: مراد ابو جهل است.

كَالْمُهْلِ، چون دردی زیت^۶، يَغْلِي فِي الْبُطُونِ، این کثیر و حفص و رويس خواندند: يغلي، به «یا» اسناد فعل با مهل کردند و باقی

قرا به «تا» ی تأنیث اسنادا الى الشجرة، می جوشد در شکمها^۷.

- (۱). ما، گا، لا: تمیز.
- (۲). آج، ما، لا: ایشان باشد جمله، گا، آد: جمله ایشان باشد.
- (۳). آج: بنگریزند، ما: بنگراید، گا، آد: نگریزند.
- (۴). ما: از دگر یک.
- (۵). آج، آب، گا: کس، آد: آن کس است که او زهکار است.
- (۶). گا، آد، افزوده: و گفتند چون نحاس گذاخته.
- (۷). گا، آد، افزوده: ایشان.

صفحه : ۲۱۸

كَعَلَى الْحَمِيمِ، [۲۳۴-ر] چون جوشیدن آب تافته.
خُدُوهُ، ای یقال، گویند: بگیری او را، فَاعْتَلُوهُ، و بکشی تا به میان دوزخ، یعنی اینکه ائیم را. یقال: عتله یعتله و یعتله عتلا، اذا دفعه بالعنف و جذبه. قال الفرزدق:

ليس الكرام بناحليک اباهم حتى ترد الى عطية تعتل
و قال آخر:

فيا ضيعه الفتیان اذ یعتلونه ببطن الثری مثل الفنیق المقدم
و یروی: المسدم «۱».

کوفیان و ابو عمرو و ابو جعفر، عین الفعل مکسور خواندند، فاعتلوه، به کسر «تا»، و باقی قرا به ضم «تا»، و هر دو لغت است.
ثُمَّ صَبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ، آنگه فرو ریزید از بالای سر او از عذاب حمیم، از آب تافته. نظیره قوله: ... يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤْسِهِمُ الْحَمِيمِ «۲».

ذُق، ای یقال له، گویند او را بر طریق استهزا و سخریت: بچش اینکه عذاب که تو عزیز و کریمی به زعم تو و بنزدیک قوم تو. و سبب اینکه آن بود که، ابو جهل گفت:

میان کوههای مکه هیچ کس نیست از من عزیزتر و کریمتر. فردای قیامت فریشتگان او را گویند بر سبیل استهزا: بچش اینکه عذاب که تو آن عزیز و کریمی. جمله قرا خواندند: انک، به کسر همزه، مگر کسائی که او خواند: انک، به فتح همزه علی تأویل: لانک، برای آن که تو چینی.

إِنَّ هَذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ، اینکه آن است، یعنی اینکه عذاب آن است که شما در او شک می کردی و ایمان نداشتی به او، اکنون بچش که به او رسیدی «۳».

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ، اهل مدینه و شام خواندند به ضم میم علی المصدر، كالمقامه و المقام «۴» المصدر، و باقی قرا به فتح میم، بمعنی «۵» المكان. گفت:

پرهیزگاران روز قیامت در جایی استوار باشند.

فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ، در بهشتها و چشمه‌های آب.

(۱). آج: المسلم. [.....]

(۲). سوره حج (۲۲) آیه ۱۹.

(۳). گاء، آد: بچشید که به آن برسیدید.

(۴). ما، لا، آد: فالمقام و المقامه.

(۵). آج، ما، گاء، آد: یعنی.

صفحه: ۲۱۹

يَلْبَسُونَ مِنْ سُيْنُدُسٍ وَ اِسْتَبْرَقٍ مُتَقَابِلِينَ، می پوشند جامه‌های [۲۳۴-پ] سندس و آن جامه‌های دیبای «۱» لطیف ناعم رقیق باشد. و استبرق و دیباهای ثخین ستر. مُتَقَابِلِينَ، روی به روی کرده.

كَذَلِكَ وَ زَوَّجْنَاهُمْ، همچنین، یعنی چنان که اکرام کردیم ایشان را به انواع کرامت از طعام و شراب و لباس، همچنین اکرام کردیم ایشان را به جفتانی و زنانی از حور العین. و حور، جمع احور و حوراء «۲» باشد، و آن، آن بود که سپیده‌ی چشمش بغایت سپید بود و سیاهه «۳» بغایت سیاه. و عین، جمع اعین و عیناء، و آن فراخ چشم بود، و افعال صفت مرد باشد و فعلاء صفت زن بود، و فعل، جمع هر دو بود. و عین، بر وزن فعل است و از قیاس فعل می‌باید، الا آن است که برای مجاورت «یا» ضمت «عین» را کسر «۴» دادند تا مناسب باشد.

مجاهد گفت: زنانی باشند بجمال و سپیدی و پاکیزگی بحدی که چشمها در اینان بماند، پنداری اصل کلمت من حار یحار، حیره گرفت. و در خیر است که از بالای چند حله که پوشیده باشد مغز استخوانش «۵» در اندامش بتوان دیدن، و از صفای اندام ایشان هر که در ایشان نگرد، روی خود در اندام ایشان بیند چنان که در آینه بیند. گفت: دلیل اینکه تأویل قراءت عبد الله مسعود «۶». و زوجناهم بعین عین، ای، بیض «۷» و اسعات العیون، و در مصحف او چنین است.

ابو هریره روایت کرد که، رسول - علیه السلام - گفت:

مهور الحور العین قبضات التمر و فلق الخبز

، گفت: مهرهای «۸» حور العین، مشت‌های خرما باشد و پاره‌ای نان که به درویش دهند. و در خبری دیگر:

ما تساقط من الخوان مهور الحور العین

، آنچه از خوان بیفتد و بریزد مهر «۹» حور العین باشد. آنگه دو تأویل گفتند اینکه خبر را: یکی آن که به صدقه بدهد، یکی آن که برچیند و بخورد «۱۰» تکبر و ترفع را. و در خبری دیگر:

اخراج القمامه

(۱). لا: دیباج.

(۲). اساس: حور، به قیاس با نسخه ما، تصحیح شد. حوراء.

(۳). گاء، لا، آد: سیاهی.

(۴). گاء، آد: با کسره کردند، لا: به کسر دادند.

(۵). آج، گاء، لا، آد: استخوانش.

(۶). آج، ما، گا، لا، افزوده: است.

(۷). ما: تبیض.

(۸). آج: کاوین، آد: مهوور العین.

(۹). لا، آد: مهوور.

(۱۰). آج، ما، گا، لا، آد، افزوده: ترک. [.....] ۱

صفحه : ۲۲۰

الله المساجد مهوور الحور» العین

گفت: خاکروبه مسجدها [۲۳۵-ر] بیرون آوردن، مهر حور العین باشد.

يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمِنِينَ، می درخواهند و می خوانند و استدعا می کنند به هر میوه‌ای در حالی که آمن «۲» باشند از آنچه برسد و منقطع شود. و گفتند: آمن «۳» باشد از مضرت و غایله او، یعنی، همه نفع بی مضرت باشد. قتاده گفت: آمن «۴» باشند از بیماری و درد و مرگ و وسوسه شیطان.

لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ، مرگ نچشند در آنجا، یعنی در بهشت. در خبر است که، چون اهل بهشت در بهشت قرار گیرند و اهل دوزخ در دوزخ، جانوری را بیارند به شکل گوسپندی و او را بدارند به جایی که اهل بهشت و دوزخ او را ببینند، آنگه گویند: اینکه مرگ است، آنگه بفرماید قدیم تعالی: تا او را بکشند، و اینکه بر سیل مثل باشد، آنگه ندا کنند که:

يا اهل الجنة خلود فلا موت ابدا و يا اهل النار خلود فلا موت ابدا

ای اهل بهشت؟ شما همیشه خواهی بودن آن جا که هستی و مرگ نباشد هرگز، و یا اهل دوزخ؟ آن جا همیشه خواهی بودن که مرگ نباشد هرگز، إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى، گفتند: «الا» اینکه جا به معنی بعد است، یعنی، بعد الموتة الاولى، از پس مرگ اول. و گفتند، مانند آن است که گفت: وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ «۵» وَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ، و ایشان را نگاه دارد از عذاب دوزخ. و در آیت تمسکی نیست اصحاب نجار را [۲۳۵-پ] در نفی سؤال گور و عذاب، فی قوله: إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى، برای آن که در آیت نفی مرگ است در بهشت و اثبات مرگ که در دنیا بوده است، و اینکه، منع نکند از آن که مرگی باشد در گور

(۱). آج، آد: حور. (۴-۳-۲). آج، ما، گا، لا، آد: ایمن.

(۵). سوره نساء (۴) آیه ۲۲.

(۶). ما، افزوده: الا، آد: الا ما قد سلف.

(۷). گا: فذاقوها.

صفحه : ۲۲۱

پس از سؤال به دلیلی دیگر، چه اینکه قول به دلیل الخطاب باشد. جواب بهتر از اینکه آن است که، آیت خاص است به متقیانی که موصوف باشد «۱» به اینکه صفات و ممتنع نبود که ایشان را از پس سؤال گور مرگ نباشد، بل منعم «۲» باشند و زنده در گور، دلیله قوله- علیه السلام: «۳» القبر روضة من رياض الجنة- الخیر».

فَصَلًّا مِنْ رَبِّكَ، نصب او بر مفعول له باشد، ای لفضله. ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ، گفت: اینکه به فضل خدای است و نعمت او، و اینکه ظفری است بزرگوار، یعنی، فوز به بهشت.

آنکه گفت: فَإِنَّمَا يَسْرِنَاهُ يَلْسَانِكُمْ، ما اینکه قرآن آسان بکردیم بر زبان تو، و اینکه «ها»، کنایه عن غیر مذکور است «۴». و گفتند: ما اینکه قرآن به لغت تو انزال کردیم و چنین ساختیم. لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ، تا همانا اندیشه کنند اینان که زبان و لغت ایشان است. فَارْتَقِبْ، انتظار کن آنچه تو را وعده داده‌ایم، که ایشان نیز در حکم منتظران‌اند، از آن جا که به ایشان خواهد رسیدن، چنان که به منتظران رسد. و قیل منتظرون دایره علیک و انما هی علیهم، گفتند: ایشان نیز گوش به مرگ و ذهاب دولت «۵» و رجوع کار با ایشان می‌دارند.

(۱). آج، ما، گا، لا، آد: باشند.

(۲). گا: متعم.

(۳). گا: او حفره من حفر النیران.

(۴). گا، آد: کنایه از غیر مذکور است.

(۵). ما، افزوده: تو.

صفحه : ۲۲۲

سورة الجاثیة «۱»

اینکه «۲» سورت مکی است در قول مجاهد و قتاده، و عدد آیات او سی و هفت است در کوفی، و شش در بصری و مدنی، و چهارصد و هشتاد و هشت [۲۳۶-ر] کلمت است، و دو هزار و صد و نود و یک حرف است. و روایت است از ابو امامه از ابی کعب که، رسول- علیه السلام- گفت: هر که او حم الجاثیه بخواند، خدای تعالی بنزدیک «۳» حساب عورت او فرا پوشد «۴» و روعت و ترس او امن گرداند «۵».

[سورة الجاثیة (۴۵): آیات ۱ تا ۲۳]

[اشاره]

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حم (۱) تَنْزِیْلُ الْكِتَابِ مِنَ اللّٰهِ الْعَزِیْزِ الْحَكِیْمِ (۲) اِنَّ فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ لآیٰتٍ لِّلْمُؤْمِنِیْنَ (۳) وَ فِی خَلْقِكُمْ وَ مَا یُبَیِّنُ مِنْ دَابَّةٍ اَیٰتٍ لِّقَوْمٍ یُّوقِنُوْنَ (۴)

وَ اَخْتِلَافِ اللَّیْلِ وَ النَّهَارِ وَ مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ مِنَ السَّمٰوٰتِ مِنْ رِزْقٍ فَاَحْیَا بِهٖ الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ تَصْرِیْفِ الرِّیَاحِ اَیٰتٍ لِّقَوْمٍ یَعْقِلُوْنَ (۵) تِلْكَ اَیٰتُ اللّٰهِ تَتْلُوْهَا عَلَیْكَ بِالْحَقِّ فَبَآئِ حَدِیْثٍ بَعْدَ اللّٰهِ وَ اَیٰتِهِ یُؤْمِنُوْنَ (۶) وَ یَلِّ لِكُلِّ اَفَّاكٍ اٰثِیْمٍ (۷) یَسْمَعُ اَیٰتِ اللّٰهِ تُتْلٰی عَلَیْهِ ثُمَّ یُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَاَن لَّمْ یَسْمَعْهَا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ اَلِیْمٍ (۸) وَ اِذَا عَلِمَ مِنْ اَیٰتِنَا شَیْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوًا اَوَّلَیْكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِیْنٌ (۹)

مِنْ وَّرَآئِهِمْ جَهَنَّمُ وَ لَا یُعْنِی عَنْهُمْ مَا كَسَبُوْا شَیْئًا وَ لَا مَا اتَّخَذُوْا مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ اَوْلِیَاءَ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِیْمٌ (۱۰) هٰذَا هُدٰی وَ الْذِیْنَ كَفَرُوْا بِآیٰتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رِجْزِ اَلِیْمٍ (۱۱) اللّٰهُ الَّذِی سَخَّرَ لَكُمْ الْبَحْرَ لِتَجْرِی الْفُلُكَ فِیْهِ بِاَمْرِهٖ وَ لَتَبْتَغُوْا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ (۱۲) وَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِی الْاَرْضِ جَمِیْعًا مِنْهُ اِنَّ فِی ذٰلِكَ لآیٰتٍ لِّقَوْمٍ یَّتَفَكَّرُوْنَ (۱۳) قُلْ لِّلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا یَغْفِرُوْا لِّلَّذِیْنَ لَا

يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ لِيَجْزِيَ قَوْمًا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۱۴)

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ (۱۵) وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ (۱۶) وَآتَيْنَاهُمْ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْأَمْرِ فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًّا بَيْنَهُمْ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱۷) ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (۱۸) إِنَّهُمْ لَنْ يُغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ (۱۹)

هَذَا بَصَائِرٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (۲۰) أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (۲۱) وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۲۲) أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ بَصَرَهُ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۲۳)

[ترجمه]

به نام خدای بخشایش بخشایشگر
فرستادن «۶» کتاب از خدای قوی محکم کار.
در آسمانها و زمین دلایلی هست مؤمنان را.
و در آفریدن شما و آنچه می‌پراگند از رونده «۷» علاماتی است گروهی را که به یقین دانند.

(۱). گاه، لا، افزوده: سبع و ثلاثون آیات.

(۲). ما، گاه، لا، آد: بدان که اینکه.

(۳). گاه، آد: محل.

(۴). آج، ما، گاه، لا، آد: باز پوشد. [.....]

(۵). ما، لا: ایمن گرداند، گاه، آد: از او بردارد و او را ایمن گرداند.

(۶). لا: فرو فرستادن.

(۷). ما: رانده.

صفحه : ۲۲۳

و گردیدن شب و روز و آنچه فرو فرستاد خدای از آسمان از روزی، زنده کرد به آن زمین را پس از مرگش و گردانیدن «۱» بادها
علاماتی هست گروهی را که خرد دارند. «۲»

آن آیت‌های خدای است، می‌خوانیم «۳» بر تو به راستی، به کدام حدیث پس از خدای و آیاتش ایمان می‌آری!

وای «۴» دروغزنی بزهکار؟

«۲۳۶-پ»، می‌شنود آیت‌های خدای که می‌خوانند بر او، پس اصرار کند بزرگی کننده، پنداری نشنید آن را، مژده ده او را «۵» به
عذابی دردناک.

چون بداند «۶» از آیت‌های ما چیزی، گیرد آن را فسوس، آنان ایشان را باشد عذابی خوار کننده.

از پس ایشان دوزخ باشد و نگزیراند «۷» از ایشان آنچه کرده باشند چیزی و نه آنچه گرفته باشند بجز خدای دوستانی و ایشان را

عذابی بود بزرگ.

اینکه بیان است و آنان که کافر شدند به آیت‌های خدایشان، ایشان را عذابی بود از عذابی دردناک. خدای «۸» است که مسخر بکرد برای شما را دریا «۹» تا برود کشتی در

(۱). لا: گردیدن.

(۲). لا: قومی که عقل را به کار بندند.

(۳). لا: می‌خوانم آن را.

(۴). ما، لا، افزوده: بر هر.

(۵). لا: بشارت او داده.

(۶). لا: بدانست.

(۷). ما: بنگزیراند.

(۸). ما، افزوده: آن.

(۹). کذا در اساس و ما، آب: برای شما دریا، لا: شما را دریا را.

صفحه : ۲۲۴

او به فرمان او و تا طلب کنی از روزی او تا همانا شکر کنی.

و مسخر بکرد برای شما آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است. جمله از اوست، در اینکه علامتی است گروهی را که اندیشه کنند.

بگو آنان را که ایمان آوردند، پیامرند آنان را که امید ندارند ایام خدای را، تا جزا دهد گروهی را به آنچه کرده باشند.

[۲۳۷-] هر که کند نیکی، برای خود کند و هر که بدی کند بر او بود، پس با خدای تان برند.

بدادیم ما فرزندان یعقوب «۱» را کتاب و حکمت «۲» و پیغامبری و روزی دادیم ایشان را از چیزهای پاکیزه خوش، تفضیل دادیم ایشان را بر جهانیان.

بدادیم ایشان را حجتها از کار «۳»، خلاف نکردند الا از پس آن که آمد به ایشان دانش [به ظلم میان ایشان] «۴» خدای تو حکم کند میان ایشان روز قیامت در آنچه در آن خلاف کردند «۵».

پس کردیم تو را بر شریعت «۶» از کار از پی آن برو، و مرو بر هوای «۷» آنان که ندانند.

ایشان غنا نکنند از تو از خدای چیزی و ظالمان بهری ایشان دوستان بهری‌اند و خدای یار پرهیزکاران است.

اینکه دانشهاست مردمان را و بیان و رحمت گروهی را که یقین دانند.

(۱). لا: بنی اسرائیل.

(۲). لا: حکم. [.....]

(۳). لا: فرمان.

(۴). در اساس عبارت «بغیا بینهم» در حاشیه آمده و معنی نشده است، از ما افزوده شد.

(۵). ما: بودند در آن خلاف می‌کردند.

(۶). لا: شریعتی.

(۷). ما، لا: هواها.

صفحه : ۲۲۵

[۲۳۷-پ]، یا می‌پندارند آنان که کردند بدیها که کنیم ایشان را چون آنان که ایمان آرند و کار نیک کنند، راست «۱» است زندگانی و مرگشان بد حکمی می‌کنند.

و بیافرید خدای آسمانها و زمین و براستی تا جزا کند «۲» هر کسی را به آنچه کرده باشند و بر ایشان بیداد نکنند.

دیدی آن را که گرفت خدایش راهوای خود و گمراه بکرد او را خدای بر علم و مهر نهاد بر گوش او و دل او و کرد بر چشم او پوشش! که راه نماید او را از پس خدای! اندیشه نمی‌کنند «۳»!

قوله: حم، تَنْزِيلِ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ، تفسیر مانند اینکه آیت برفت.

إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، بر قول آن که گفت «حم»، قسم است، «ان» جواب قسم باشد، و آن که گفت، قسم نیست، «۴» «ان» ابتدا کلامی است. و آن که گفت، «حم» نام سورت یا نام قرآن است، گفت محل او رفع است به ابتدا «۵» و تنزیل در جای خبر اوست. حق تعالی گفت: اینکه تنزیل کتابی است از خدای عزیز محکم کار. [۲۳۸-ر] آنگه گفت: در آسمان و زمین آیاتی و دلالتی هست مؤمنان را که در او نظر و تفکر کنند. اهل کوفه خواندند، مگر عاصم: آیات، در هر سه جای حملا- علی قوله، لآیات، به صورت مخفوض است و به معنی در محل نصب است بر اسم «ان»، و آن دو دیگر بدل اوست. و باقی قرا دو باز پسین «۶» به رفع خواندند بر ابتدا، و خبر او جار و مجرور است.

(۱). ما، لا: یکسان.

(۲). ما: کنند.

(۳). لا، افزوده: ایشان.

(۴). گک، لا، آد، افزوده: گفت.

(۵). گآ، آد: بر ابتدا.

(۶). گآ، آد: دوتای آخر.

صفحه : ۲۲۶

وَفِي خَلْقِكُمْ، گفت: در خلق و آفرینش شما، و مَا يَبُثُّ مِنْ دَابَّةٍ، و آنچه پراکنده است از جانوران و روندگان، آیاتی و دلالاتی هست گروهی را که ایشان را یقینی باشد.

وَ اِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، و نیز در آمد و شد «۱» شب و روز. و گفتند: مراد، اختلاف اوست در نور و ظلمت، و گفتند: مراد، اختلاف ایشان است در طول و قصر که هر گه که شب دراز باشد، روز کوتاه باشد و هر گه که شب کوتاه بود، روز دراز بود. و مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ، محل «ما»، جر است به آن که عطف است بر مجرور، فی قوله: إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ، وَ فِي خَلْقِكُمْ و فی اختلاف و آنچه خدای فرو فرستاد از آب آسمان، یعنی، باران. فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ، زنده باز کرد زمین را از پس مرگ «۲»، وَ تَصْرِيْفِ الرِّيَّاحِ، و در گرداندن بادها، شمالا و جنوبا و دبوراً و صبا آیاتی هست و دلالاتی گروهی خردمندان را، یعنی آنان را که عقل کار بندند و نظر و تفکر کنند، چه اینکه جمله ادلت است و لکن انتفاع آنان را باشد که در او اندیشه کنند.

آنگه گفت: تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ، «۳» آیات خدای است، یعنی اینکه قرآن آیات خدای است که ما بر تو می‌خوانیم به حق و درستی.

آنکه بر سیل توییح و ملامت [۲۳۸-پ] گفت: فَبِأَيِّ حَيْدِثٍ بَعَدَ اللَّهُ وَ آيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ، به کدام حدیث پس از خدای، یعنی بعد حدیث الله، پس از کلام خدای و آیات خدای ایمان خواهی آوردن! و فرق میان حدیث خدای و آیات او آن است که، حدیث متناول بود قصص راه، و آیات ادلت و بینات را. و حدیث عبارت باشد از قرآن باسره، چنان که گفت:

فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلَهُ (۴) «اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ (۵)» وَيَلُوكُلُ أَفَاكُ، وای بر هر دروغ اندازی بزهدکار مرتکب اثم و گناه. و گفتند: ویل، نام وادی است که خون و ریم اهل دوزخ به آن جا شود (۱).

آنکه وصف کرد اینکه افاک را گفت: يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تَتْلَى عَلَيْهِ، گفت: آیات خدای می شنود که بر او می خوانند، آنکه اصرار می کند بر کفر در آن حال که مستکبر (۲) باشد، یعنی از روی تکبر بر کفر مقام می کند و می ستیهد و بر او هیچ اثر نمی کند، از آن که او در آن آیات اندیشه نمی کند تا پنداری خود نشنید (۳). آنکه گفت: یا محمّد؟ مژده ده او را به عذابی مولم، و بشارت عذاب (۴). و مضرت مجاز باشد از روی عرف و اگر چه اصل وضع مانع نیست، برای آن که بشارت چیزی باشد که اثر او بر بشره پیدا شود، و اینکه در خیر و شر روان باشد (۵).

آنکه هم در وصف او گفت: وَإِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوًا، گفت:

چون از آیات ما چیزی [۲۳۹-ر] بداند، آن را افسوس (۶) گیرد و بر آن استهزا کند چنان که ابو جهل کرد آنکه که حدیث زقوم بشنید. أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ، گفت: ایشان را عذابی باشد خوار کننده.

آنکه گفت: مِنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ، در پیش ایشان دوزخ است. و بیان کرده‌ایم که «وراء»، (۷) خلف باشد و قدام باشد، و اینکه جا هر دو محتمل است از آن جا که (۸) ایشان دوزخ و ذکر آن با پس پشت انداخته‌اند. آنکه گفت: وَلَا يُغْنِي عَنْهُمْ مَا كَسَبُوا شَيْئًا، گفت: غنا نکند آنچه ایشان می کنند و اندوخته‌اند و ذخیرت کرده از مال و ملک، وَلَا مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ، و نه آن معبودان که ایشان گرفته‌اند بدون خدای، و ایشان را عذابی باشد بزرگ.

هذا هُدًى، گفت: اینکه قرآن هدی است، یعنی (۹)، هادی و راهنمای با لطف و بیان (۱۰)، وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ، و آنان که کافر شوند به آیات ما (۱۱)،

(۱). آج، ما، گاء، آد: رود، لا: رسد.

(۲). آج، ما: متکبر.

(۳). گاء: نشنیده.

(۴). ما: از عذابی، گاء، لا، آد: در عذاب.

(۵). ما: رواست، گاء، آد: روا باشد.

(۶). آج، ما، گاء، آد: فسوس.

(۷). گاء، آد، افزوده: از اضداد است.

(۸). آج: از برای آن که، گاء: از آن که.

(۹). گاء: به معنی.

(۱۰). آج، ما: بیانی. [.....]

(۱۱). گاء: پروردگارشان، لا: خداوندشان.

لَهُمْ عَذَابٌ اِيشَان را عذابى بود أَلِيمٌ دردناك از رجز، يعنى، از دوزخ. و رجز، هم عذاب بود. و شايد كه معنى آن بود كه، ايشان را عذابى بود از جمله عذاب «۱» [و اليم فعيل است به معنى مفعول، يعنى مولم] «۲» چنان كه گویند: هَذَا نِعْمَةٌ مِنْ نِعْمَةِ رَبِّى، وَ هَذَا امْرٌ مِنْ امْرِ اللّٰهِ.

۵. ابن كثير و حفص خواندند: اليم، به رفع على انه صفة للعذاب، و قراء دیگر، به جر خواندند، على انه صفة للرجز. آنچه تنبيه کرد خلقان را بر نعمتهای خود و تذکیر کرد و یاد داد، گفت: اللّٰهُ الَّذِى سَخَّرَ لَكُمْ الْبَحْرَ، خدای است آن كه مسخر بکرد شما را دریا تا كشتیها در او می رود به فرمان او و تا شما طلب روزی كنى و از او شاكر باشى و نعمتهای او را شكر گزارى. وَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِى السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِى الْأَرْضِ، و مسخر بکرد برای شما هر چه در آسمان [۲۳۹-پ] و زمین است، جَمِيعاً مِنْهُ، همه از اوست، چه هر چه در وجود است، همه از اوست، بهرى بی واسطه و بهرى به واسطه، إِنَّ فِى ذٰلِكَ لَآيَاتٍ، در اینکه «۳» آیاتى و علاماتى و دلالاتى هست گروهى را كه اندیشه كنند.

آنچه گفت: قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا، بگوى آنان را كه مؤمنان اند تا بيمارزند و عفو كنند كافرانى را كه ايشان اميد ايام ما نمى دارند، يعنى، ايمان نمى دارند به قيامت و با آن كه با پيش ما آيند و ثواب و عقاب و سزای جزا «۴» خواهد بودن، ايشان را اينكه اميد نيست: و گفتند: مراد به اميد، ترس است، يعنى آنان كه از ايام و قوف بين يدى اللّٰه، و از ايام عقوبت نمى ترسند، يعنى، اگر چنان باشد كه از كافران رنجى به اينكه مؤمنان رسد، بگوى تا از سر آن برونند و طلب قضا و قصاص نكنند.

گفتند: آيت در بعضى «۵» صحابه آمد كه كافرى او را دشنام داد، او خواست تا انتقام كشد. خدای تعالى گفت: رها كن كه وقت نيست تا وقت باشد. چون آيت قتال آمد، اينكه حكم منسوخ شد. و روا بود كه اينكه حكم بر جای باشد در بعضى اوقات بر بعضى وجوه از آحاد الناس، و منع نكند جمع بين اينكه آيت بر اينكه وجه كه

(۱). گأ، لا، آد، افزوده: اليم.

(۲). اساس، آب و لا: ندارد، از آج افزوده شد.

(۳). ما، گأ، آد، افزوده: همه.

(۴). آج: سزا و جزا، گأ، آد: سزای جزائی، ما: عقابى و جزائى.

(۵). گأ، آد: در يکى از.

صفحه : ۲۲۹

گفتيم و بين آيت قتال.

لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ، تا ما جزا دهيم گروهى را كه به كسبى و عملى كه كرده باشند. ابن عامر و حمزه و كسائى، لنجزي خواندند، به «نون» على اخبار الله تعالى عن نفسه. و باقى قرا ليجزى خواند به «يا»، اخبارا عن الله تعالى - جل و عز.

آنچه عدل خود را بيان كرد، گفت: مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ، هر كه او عمل صالح كند و كار نكو، برای خود كند، يعنى ثواب آن بر او را باشد، [۲۴۰-ر] وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلِيَهَا، و هر كه اساءت و بدى كند، و بال آن بر او باشد. ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ، آنچه شما را با خدای برند برای جزای اعمال از ثواب و عقاب.

آنچه گفت: ما بنى اسرايل را كتاب داديم و حكم، يعنى، توريث و حكمت و النبوة، و پيغامبرى، چه اينكه جمله در فرزندان يعقوب بوده است «۱»، چه بعضى پيغامبران صاحب كتاب بودند چون: موسى و عيسى، و بعضى پيغامبران بی كتاب بودند كه عمل ايشان بر توريث و انجيل بود. و بعضى حاکمان بودند چون: داود و سليمان، و بعضى حکما بودند چون: لقمان. وَ رَزَقْنَاهُمْ، و ايشان را روزى

دادیم از طیبات.

[اینکه لفظ] «۲» هر کجا آید، دو معنی دارد: یکی حلالات و یکی ملذوذات. وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ، و ایشان را تفضیل دادیم بر اهل روزگار خود.

وَآتَيْنَاهُمْ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْأَمْرِ، و ما دادیم ایشان را، یعنی، بنی اسرائیل را، بیّنات، حجتها و دلایل «۳» از کار دین. فَمَا اخْتَلَفُوا، ایشان با یکدیگر خلاف نکردند الا پس «۴» آن که علم به ایشان آمد، بَغِيًّا بَيْنَهُمْ، به بغی و ظلم که میان ایشان بود، و نصب او بر مفعول له است. إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، خدای تعالی حکم کند میان ایشان در آنچه ایشان در آن خلاف کرده باشند در دنیا. ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيْعَةٍ مِنَ الْأَمْرِ، آنکه با رسول - علیه السلام - خطاب کرد، گفت: ما کردیم تو را بر شریعتی از کار، یعنی، از کار دین. و اصل شریعت «۵»، الطَّرِيقَةُ الْمَشْرُوعَةُ إِلَى الْمَاءِ، رهی باشد که بکرده باشند که به او به آب رسند، آنکه

(۱). گاه، آد: چه اینکه جمله فرزندان یعقوب پیغمبر را بوده است.

(۲). اساس، آب و لا: ندارد، از آج افزوده شد.

(۳). آج، ما، گاه: دلایلی.

(۴). آج، ما، گاه، لا، آد: پس از.

(۵). لا: کلمه الشریعه.

صفحه : ۲۳۰

هر بیتی «۱» که هر که بر او رود و کار کند بر او، به مطلوب و مقصود رسد در دین، آن را شریعت خوانند. فَاتَّبِعْهَا، متابعت کن آن را، و متابعت [۲۴۰- ر] هوای جاهلان مکن. و اینکه آنکه بود که ایشان رسول «۲» دعوت کردند با دین خود. إِنَّهُمْ لَنْ يُغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، که ایشان از تو هیچ غنا نکنند و در پیش کار تو بنا نیستند. وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ، و آنان که کافراند بعضی دوستان بهری‌اند و به یکدیگر اولیتراند و متناصراند و یکدیگر را یاری دهند. وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ، و خدای تعالی یار پرهیزکاران است.

هذا بَصَائِرٌ لِلنَّاسِ، اینکه بصیرتها و ادلت است که مردم به آن را حق ببینند، وَهُدًى وَرَحْمَةً، و بیانی و لطفی و رحمتی و نعمتی است از خدای تعالی گروهی را که ایشان متیقن باشند و بر حقایق واقف باشند.

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ، یا گمان می‌برند آنان که اکتساب سیئات کرده‌اند که ما ایشان را همچون مؤمنان خواهیم کردن که عمل صالح کنند و ایشان را به یک منزلت فرو خواهیم آوردن و تسویت کردن میان اینان و ایشان. آنکه وصف کرد کافران را، گفت: راست است زندگانی و مرگ ایشان. و وجود و عدم ایشان در باب قلت خیر، سَوَاءٌ مَحْيَاهُمْ وَ مَمَاتُهُمْ، کوفیان خوانند الا ابو بکر: سَوَاءٌ، به نصب، علی اضمار فعل دل علیه الظاهر، و التقدير: بل نجعلهم «۳» سواء محياهم و مماتهم، ای نجعلهم «۴» مستویه المحيا و الممات، مفعول دوم جعل باشد، و باقی قرا به رفع خوانند بر خبر مبتدا، ای، محياهم و مماتهم مستویان. و اعمش در شاذ خواند: سواء محياهم و مماتهم، بنصب «تا» علی الظرف، ای، فی محياهم و مماتهم، ای، مدۀ حیاتهم و موتهم. و معنی آن که ایشان فی حالتی الحیوات و الموت ملعون و مذموم و مستحق [۲۴۱- ر] ذم و عقاب باشند. سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ، گفت: بد حکم می‌کنند اینکه کافران در اینکه پنداشت بد و گمان خطا.

گفتند، سبب نزول «۵» آیت آن بود که کافران گفتند: اگر اینکه که شما می‌گویید حق است از بعث و نشور و ثواب و سرای آخرت «۶» هم ما را بهتر باشد، چنان که اینکه

- (۱). آج: نیتی.
- (۲). آج، ما، گا، لا، آد، افزوده: را.
- (۳). آج، ما، گا، آد: بهری. [.....]
- (۴). آج: يجعلهم.
- (۵). ما، گا، آد، افزوده: اینکه.
- (۶). گا، آد: و عقاب در سرای آخرت حق است.

صفحه : ۲۳۱

جا هما «۱» را بهتر است و ما را بر شما تفضیل بود، چنان که اینکه جا گفت «۲».

مسروق گفت، مردی از اهل مکه مرا گفت: اینکه جایگاه می‌بینی! گفتم: آری.

گفت: شبی تا به روز تمیم الدارمی «۳» را دیدم که در نماز اینکه آیت می‌خواند و باز می‌خواند تا صبح برآمد یا نزدیک بود که برآید، و می‌گریست. نسیر بن «۴» ابی طعمه گفت: شبی بنزدیک ربیع خثیم «۵» بودم، اینکه آیت می‌خواند در نماز و تکرار می‌کرد و می‌گریست و از اینکه آیت نمی‌گذشت. گفت: فضیل عیاض همچنین در نماز شب اینکه آیت بسیار خواندی، آنکه گفت: کاشک «۶» تا فضیل بدانستی که از کدام گروه است.

آنکه حق تعالی تذکیر نعمت کرد، گفت: وَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ، گفت: بیافرید خدای تعالی آسمانها و زمینها را. وَ لُتْجِزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ، و تا جزا دهند هر کسی را به آنچه کرده باشند و بر ایشان ظلمی نکنند از آنچه مستحق نباشند، و یا حقی که ایشان را باشد نقصان نکنند و باز نگیرند.

أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ، گفت: می‌بینی آن کافران را که هوای خود و شهوت خود را خدای خود کرده‌اند! یعنی چنان که مؤمنان خدای پرست باشند، او هوا پرست است «۷» از آن جا که به خدای ایمان ندارد «۸» و به ثواب و عقاب مقرر نباشد «۹» که زجر کند او را از معاصی، هر چه خواهد بکند و بر حسب مراد و هوای خود زندگانی کند. [۲۴۱-پ] و اینکه قول عبد الله عباس و حسن و قتاده است. بعضی دیگر مفسران گفتند: معنی آن است که، آن پرستد که خواهد. سعید جبیر گفت:

قریش، عزی پرستیدندی روز گاری دراز، و آن سنگی سپید بود. و عرب را عادت چنان بود که، سنگی و چوبی و روینه‌ای و سیمنه‌ای «۱۰» را پرستیدندی «۱۱». چون سنگی از آن نیکوتر بدیدندی یا چیزی از آن جنس به از آن، آن اول «۱۲» رها کردند، اما

- (۱). هما/ ما، هم ما (ظ:)، ما: هم ما را، آد: ما را.
- (۲). آج، ما، گا، لا، آد: هست.
- (۳). لا، آد: الداری.
- (۴). آج: سیر بن.
- (۵). اساس: خثیم، به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.
- (۶). آج، ما، گا، لا، آد: کاشکی.
- (۷). ما، آد: ایشان هوا پرستند.
- (۸). ما، آد: ندارند.

(۹). آج، ما: نباشند، آد: نیستند.

(۱۰). آج: روینه‌ای و سیمینه‌ای، گآ، لا، آد: زرینه و سیمینه‌ای.

(۱۱). ما: پرستندی. [.....]

(۱۲). ما، گآ، آد: اول را.

صفحه : ۲۳۲

بشکستندی و اما در چاه افگندندی و آن نو را پرستیدندی «۱» و اینکه به حسب هوا کردند، خدای تعالی در حق ایشان اینکه آیت فرستاد.

مقاتل گفت: «۲» آیت در حارث بن قیس السهمی آمد- احد المستهزئین- و او مردی بود که معبود به هوای خود پرستیدی «۳» هر وقتی چیزی که دلش خواستی «۴». سفیان بن عینه گفت: عرب برای آن سنگ پرست بودند که خانه کعبه از سنگ بود. حسن «۵» بن الفضل گفت: در آیت تقدیم و تأخیری هست، و تقدیر آن که، (أ فرایت من اتخذ هواه الهه)، یعنی، هوای خود «۶» به خدای خود کرده است. و هوا، شهوت باشد، و مراد مشتبهی است و آنچه هوا و شهوت به او تعلق دارد. شعبی گفت: هوا را اشتقاق از هوی است، لانه یهوی بصاحبه «۷» فی النار، فکانه قال: من هوی هوی، هر که دنیا «۸» را هوای نفس دارد، در افتد در دنیا در بلا و عنا و در آخرت در دوزخ و لظی.

عبد الله عباس گفت: خدای تعالی در قرآن هیچ جای ذکر هوا نکرد، و الا بنکوهید آن را. و ابو امامه روایت کرد که، رسول- علیه السلام- گفت: در زیر سایه آسمان هیچ معبود را پرستیدند که خدای دشمن تر دارد از هوا. و قال- علیه السلام «۹» - ثلث مهلکات و ثلث منجیات، فالثلاث المهلکات [۲۴۲- ر] شح مطاع و هوی متبع و اعجاب المرء بنفسه، و الثلاث المنجیات خشیه الله فی السر و العلانیة و العدل فی الرضا و الغضب و القصد فی الغنی «و الفقر».

گفت: سه چیز هلاک کننده است و سه چیز رها کننده «۱۰».

اما آن سه هلاک کننده «۱۱»: بخلی «۱۲» است فرمان برده، و هوی از پی او رفته، و عجب مرد به خویشتن. و سه رها کننده: ترس خدای است در پنهان «۱۳» و آشکارا، و داد کردن است در خشم و خشنودی، و میانه کارها نگاه داشتن در توانگری «۱۴» و

(۱). ما: پرستدی.

(۲). آج، افزوده: اینکه.

(۳). ما: پرستیدی.

(۴). گآ، افزوده: می پرستید.

(۵). آج، ما، گآ، لا: حسین.

(۶). لا، افزوده: را.

(۷). لا: لصاحبه.

(۸). ما، گآ: دنبال، آد: دنبال هوای نفس رود.

(۹). ما: العنا.

(۱۰). لا: رهاننده.

(۱۱). گآ: که هلاک کننده است، آد: سه چیز که هلاک کننده است.

(۱۲). آج، ما: بخیلی.

(۱۳). آج، ما لا، نهان. [...]

(۱۴). ما: تونگری.

صفحه : ۲۳۳

درویشی.

و شداد بن اوسی روایت کرد که، رسول- علیه السلام- گفت:

الکیس من دان نفسه و عمل لما بعد الموت، و العاجز من اتبع نفسه هواها و تمنی علی الله،

زیرک آن باشد که حساب خود بکند و برای پس مرگ کاری کند، و عاجز آن باشد که نفس را از قفای هوا ببرد و تمنی «۱» بهشت کند بر خدای.

مضر القاری گفت: کوه به ناخن کندن تا اوصال مقطع شود خوارتر است از مخالفت هوا چون متمکن شد در نفس. ابن المقفع را گفتند: هوا چه باشد! گفت:

هوا آن است «۲» که نونش دزدیده‌اند. شاعر به نظم او در، گفت: «۳»

نون الهوان من الهوی مسروقه و اسیر کل هوی اسیر هوان

و قال آخر:

ان الهوی لهو الهوان بعینه فاذا هویت فقد لقیته هوانا

و اذا هویت فقد تعبدك الهوی فاحضع لحبک کائنا من کانا

و لعبد الله بن المبارک:

و من البلاء و للبلاء علامه ان لا یری لك عن هواک نزوع

العبد عبد النفس فی شهواته و الحر یشبع تاره و یجوع

[۲۴۲- پ] و لابی العتاهیه:

فاعص هوی النفس و لا ترضها انک ان اسخطها «۴» زانکا

حتی متی تطلب مرضاتها و انها تطلب «۵» عدوانکا

و لابی درید «۶» و قیل انشدها:

اذا طالبتک النفس یوما بشهوه و کان الیها للخلاف طریق

فدعها و خالف ما هوبت فانما هواك عدو و الخلاف صديق
و انشد ابو عبد الله الطوسي:

و النفس ان اعطيتها هواها فاغرة نحو هواها فاها

(۱). آج، ما، گا، لا، آد: تمنای.

(۲). گا: هوان است.

(۳). آج، ما: شاعر گفت، لا: شاعر بنظم آورد و گفت، گا، آد: شاعر اینکه معنی را بنظم آورده.

(۴). آج: استحطیها.

(۵). ما: یطلب.

(۶). آج، ما، گا، لا، آد: لابن الدرید.

صفحه : ۲۳۴

سهل بن عبد الله التستری را پرسیدند از هوا، گفت: هوا درد است و مخالفتش درمان. وهب گفت: چون دو کار پیش آید تو را و ندانی که کدام بهتر است، بنگر تا کدام از هوا دورتر است، بر آن کار کن.
وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ، و خدای او را گمراه کند بر علم، یعنی او را مخدول کند و با خود رها کند، از آن که عاقبت کار او داند. و قیل: حکم الله بضلاله عن علم بحاله، گفتند «۱»: خدای تعالی حکم کرد به ضلالش از آن جا که عالم بود به احوالش. وَ خَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ، مهر بر گوش و دل او نهاد «۲» بر آن تأویل که گفته شد از علامت که دلیل کفر «۳» کند. وَ جَعَلَ عَلَىٰ بَصِيرِهِ غِشَاوَةً، و در چشم او تاریکی کرده است، یعنی، بمنزلت آن است که چشم تاریک دارد از آن جا که چیزی نمی بیند که او را سود دارد. و مراد آن است که، نظر و تفکر نمی کند تا علمش حاصل شود.

حمزه و کسائی و خلف، خواندند: غشوة، به فتح «غین»، بی «الف». و باقی قرا: غشوة به کسر «غین» و «الف». و غشوه، واحد باشد و غشاه جمع بود. فَمِنْ يَهْدِيهِ مَن بَعْدَ اللَّهِ، گفت: که هدایت [۲۴۳-ر] دهد او را بجز خدای تعالی! أَ فَلَا تَذَكَّرُونَ، اندیشه نمی کنند! «۴»

[سوره الجاثیه (۴۵): آیات ۲۴ تا ۳۷]

[اشاره]

وَ قَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ (۲۴) وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتُوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۵) قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۲۶) وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ (۲۷) وَ تَرَىٰ كُلَّ أُمَّةٍ جَائِئَةٍ كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۸)

هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۹) فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ (۳۰) وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ وَكُنْتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ (۳۱) وَإِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنْ نُنظَّرُ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمُستَيْقِنِينَ (۳۲) وَبَدَأَ لَهُمْ سَيِّئَاتٍ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ (۳۳)

وَ قِيلَ الْيَوْمَ نَنسَاكُمْ كَمَا نَسَيْتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۳۴) ذَلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ آتِخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا وَ غَرَّتْكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ (۳۵) فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَ رَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۳۶) وَ لَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۳۷)

[ترجمه]

«۵»، گفتند نیست اینکه الا زندگانی نزدیک تر، بمیریم و زنده شویم «۶» و هلاک نکند ما را الا روزگار، و نیست ایشان را به آن هیچ علمی، نیست ایشان را الا گمان می برند. چون بخوانند بر ایشان آیت‌های ما روشن، نباشد حجت ایشان الا آن که گویند، بیارید پدران ما را اگر راست می گویی.

(۱). آج، ما: گفت.

(۲). آج، ما، گا، آد: نهاد.

(۳). آج، ما، گا، لا، آد، افزوده: او.

(۴). گا افزوده: اینکه کافران. قوله تعالی، آد: نمی کنید، ای کافران. ما قوله تعالی.

(۵). اساس و آب: ان. قوله تعالی.

(۶). لا: می میریم و زنده می شویم، آد: می میریم و زنده می باشیم.

صفحه : ۲۳۵

بگو خدای زنده کند شما را، پس بمیراندتان، پس جمعتان کند «۱» به روز قیامت. شک نیست در او و لکن بیشترین مردمان ندانند. و خدای راست پادشاهی آسمانها و زمین و آن روز که برخیزد قیامت آن روز زیان کنند باطل کاران. [۲۴۳-پ]، و بینی هر امتی را در زانو افتاده، هر امتی باز خوانند به کتابش. امروز جزا دهند شما را آنچه کرده باشی.

اینکه کتاب ماست، سخن گوید بر شما به حق، ما نسخت فرماییم آنچه شما کرده باشی.

اما آنان که ایمان آرند و کردند کارهای نکو، در برد «۲» ایشان را خدایشان در بخشایش خود. آن رستگاری است روشن.

اما آنان که کافر شدند، «۳» نه آیت‌های من می خوانند بر شما تکبر کردی و بودی گروهی گناهکاران!

چون گویند وعده خدای حق است و قیامت نیست شکی در او، گویی ندانیم که چیست قیامت، نمی پنداریم الا گمانی و نیستیم ما بر یقین.

پدید آمد ایشان را بدی آنچه کرده باشند، در رسید به ایشان آنچه بودند از آن فسوس می داشتند.

[۲۴۴-ر]، گویند امروز فراموش کنیم شما را چنان که فراموش کردی دیدن اینکه روز را اینکه، و ماوی شما دوزخ است و نیست شما را یاری.

- (۱). ما: جمع کندتان. [...].
 (۲). ما: در آردیم، لا: داخل گرداند.
 (۳). ما، افزوده: ای.

صفحه : ۲۳۶

آن به آن است که گرفتی آیت‌های خدای را فسوس «۱» و بفریفته است شما را زندگانی نزدیک‌تر «۲»، امروز بیرون نیارندتان از آن و نه ایشان را طلب خشنودی کنند.
 خدای راست سپاس «۳» که خدای آسمانها و خدای زمین است، خدای جهانیان «۴» است.
 و او راست بزرگواری در آسمانها و زمین و اوست قوی و محکم کار.
 قوله «۵»: وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا، قَدِيمِ تَعَالَى در اینکه آیت حکایت گفتار کافران کرد «۶» که «۷» ایشان گفتند: ان هی، و المعنی ما هی. «ان»، به معنی «ما» ی نفی است و هی، ضمیر حیات است. گفت، اینکه کافران می‌گویند: حیات نیست و نخواهد بودن ما را الا اینکه زندگانی که در دنیا هست. نَمُوتُ وَنَحْيَا، می‌میریم و زنده می‌باشیم. در معنی او سه قول گفتند: یکی آن که کلام بر تقدیم و تأخیر است، و تقدیر آن که: نحیا و نموت، یعنی، زنده می‌باشیم مدتی آنکه بمیریم و ما را بعثی و نشوری نباشد «۸». قول دوم: نموت و یحیا اولادنا، بمیریم و فرزندان ما از پس ما مانند همچنان باشد که ما زنده مانده «۹»، و از آنجا که ذکر ما به وجود حیات ایشان زنده باشد. و اینکه چنان باشد که یکی از ما گوید: مرده نباشد آن که چون او فرزند رها کند «۱۰». قول سیم «۱۱» آن است [۲۴۴-پ] که: نموت بعضنا و نحیا بعضنا، بعضی از ما بمیرند و بعضی زنده مانند، چنان که گفت: ... فَتَوَبُّوا إِلَى بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ «۱۲» ... ای، لیکتل بعضکم بعضا، بهری بهری را بکشی «۱۳» پس ایشان را نفس

- (۱). لا: به افسوس.
 (۲). لا: حیات دنیا.
 (۳). لا: ثنا.
 (۴). ما، لا: عالمیان.
 (۵). آج، ما، گا، آد، افزوده: تعالی.
 (۶). ما: حکایت کفار و گفتار ایشان کرد، گا، آد: حکایت
 (۷). آج، ما: گفت.
 (۸). لا: نخواهد بودن.
 (۹). آج، ما: زنده‌ایم، آد: زنده باشیم.
 (۱۰). گا، آد: چون تو فرزند دارد.
 (۱۱). آج، لا: سیوم.
 (۱۲). سوره بقره (۲) آیه ۵۴. [...].
 (۱۳). آج، ما، گا: بکشند، آد: بعضی بعضی را بکشند.

صفحه : ۲۳۷

یکدیگر خواند. وَ مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ، و ما را هلاک نکند الا روزگار و گشت «۱» او.

سعید بن المسیب روایت کرد از ابو هریره که، رسول- علیه السلام- گفت: اهل جاهلیت گفتندی، ما را گشت روزگار و آمد و شد شب و روز هلاک می کند.

خدای تعالی از ایشان باز گفت: وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ، آنکه «۲» روزگار را دشنام می دهند و خدای تعالی گفت: فرزند آدم مرا می رنجاند به دشنام روزگار،

«۳» انا الدهر و بیدی « الامر

، روزگار منم و کار به من است که شب و روز من می آرم «۴». هم ابو هریره گفت که، رسول- علیه السلام- گفت، خدای تعالی گفت: ای فرزند آدم؟ نگر تا نگویی:

«۵» یا خبیئه « الدهر فانی انا الدهر،

نومید باد روزگار که روزگار منم، شب و روز به فرمان من می گردد. اگر خواهم فرو گذارم و اگر خواهم قبض کنم. و از اینکه جا گفت رسول- علیه السلام-

لا تسبوا الدهر فان الله هو الدهر

، گفت: روزگار را دشنام مدهی که خدای روزگار است. بعضی گفتند، معنی آن است که: فان الله مصرف الدهر و مدبره «۶»، آنکه ذکر مصرف و مدبر از کلام بیفکنند. پس کلام علی حذف المضاف و اقامه المضاف الیه مقامه، افتاده است. و وجه معتمد در خبر آن است که، رسول- علیه السلام- گفت: روزگار را دشنام مدهی که، اینکه افعال که شما با روزگار حواله «۷» می کنی، افعال خدای است- جل جلاله- از مرگ و زندگانی .. و بیماری و تندرستی و تنگی و فراخی و توانگری «۸» و درویشی و مانند اینکه. و عرب و عجم، از جمله بی دینان، اینکه افعال جمله به روزگار حواله کردند «۹» و اعتقاد کردند [۲۴۵- ر] که «۱۰» فعل اوست و از گشت او حاصل می شود. و در اشعار ایشان اینکه معنی بسیار است، منها، از آن جمله آیات، عمرو بن قمیئه «۱۱» می گوید:

(۱). لا: گشتن.

(۲). آج، ما، گا، لا، آد، افزوده: گفت.

(۳). لا: بی.

(۴). ما: می رانم، گا، لا: را من می گردانم، آد: شب و روز می گردانم.

(۵). آج: با حسنه.

(۶). آج، ما: مدبرها.

(۷). گا، آد: اضافه.

(۸). ما: تونگری.

(۹). گا، آد: و جمله بی دینان از عرب و عجم، همه اینکه احوال را حواله با روزگار کردند.

(۱۰). گا، افزوده: از، آد: به.

(۱۱). آج، ما، آد: قمیه.

صفحه : ۲۳۸

كانى و قد جاوزت تسعين حجة خلعت بها عنى عنان لجام

على الراحتين مرة «۱» و على العصا انوء «۲» ثلاثا بعدهن قيام

رمتنى بنات الدهر من حيث لا ارى فكيف بمن یرمى و ليس برام «۳»

فلو انها نبل اذا لا تقيتها و لكننى ارمى بغير سهام

و افنى و ما افنى من الدهر ليله و لم يغن ما افنيت سلک نظام

و اهلكنى تأميل يوم و ليلة و تأميل عام بعد ذاك و عام

و قال آخر:

فاستأثر الدهر العداة بهم و الدهر یرمىنى و لا ارمى «۴»

يا دهر قد اكرت فجعتنا

بسرائنا و وقرت فى العظم

و تركتنا «۵» لحما على و ضم «۶» لو كنت تستبقى من اللحم

و سلبتنا ما كنت تعقبنا يا دهر ما انصفت فى الحكم و قال آخر انشده الفراء:

جنتنى جانيات «۷» الدهر حتى كانى خاتل ادنو لصيد «۸»

قبضت «۹» الخطو يحسب من رآنى و لست مقيدا أنى بقيد

و قال كثير:

و كنت كذى رجلين رجل صحيحة و رجل رمى «۱۰» فيها الزمان فشلت

و قال لبيد:

فى قروم سادة من اهلهم نظر الدهر اليهم فابتهل و لابن لنكك «۱۱» البصرى: قل لدهر عن المكارم عطل يا قبيح الفعال جهم المحيا
كم كريم حططته عن يفاع «۱۲» و لثيم الحقته بالثريا و قال آخر: ----- (۱). آج، ما: حرة.

(۲). گما، لا: اتو، آد: انود. [.....] (۳). ما، آد: برامی. (۴). آج: ارم. (۵). آج: ترکنا. (۶). آج: و حم. (۷). لا: حنتنی حانیات، ما، گما: ندارد. (۸). آج: کانتی حامل او نو یصید. (۹). آج، لا: قصیر. (۱۰). لا: یری. (۱۱). آج: لا لبکک. (۱۲). آج: بقاع. صفحه: ۲۳۹ لحا الله دهره شره قبل خیره و وجدا بصیفی نای بعد معبد «۱» و لاخر: فلله دهر خیره للثامه و احراه صرعی بکل سبیل [۲۴۵-پ] و لابن الرومی: دهر علی «۲» قدر الوضیع به و هوی الشریف یحطه شرفه کالبحر یرسب فیه لؤلؤه سفلا و یعلو فوکه جیفه و لاخر: رأیت الدهر یکبو «۳» بالکرام و یرفع رأیه «۴» القوم اللثام کأن الدهر موتور حقود یطالب «۵» ذحله عند الکرام و للبحتری: و قد «۶» حکمت فینا اللیالی بجورها و حکم بنات الدهر لیس لها قصد من العدل ان یشقی کرام بجمعها و یأخذ منها صفوها القعدد الوغد و لاخر: و لما رأیت الدهر انحت صروفه علی و اودت بالدخایر و العقد صرفت فضول المال حتی رددتها الی القوت «۷» خوفا ان اجاء «۸» الی احد و لاخر: المرء اماله طوال و العمر ایامه قصار من لم یؤدبه والداه ادبه اللیل و النهار من لم یخف صولئه اللیالی کدح فی وجهه العثار و لابن لئکک: ایا دهر و یحکک ما ذا الغلط لئیم علا و کریم هبط حمار یسیب فی روضه و طرف بلا علف یرتبط «۹» -----

----- (۱). آج: معتد. (۲). لا: علا. (۳). آج: تکبو. (۴). آج: حوایت. [.....] (۵). آج: بطالب. (۶). آج: لقد. (۷). لا: الموت. (۸). آج: ازاحا. (۹). آج: مرتبط. صفحه: ۲۴۰ و له ایضا: یا زمانا البس الاح .. رار ذلا و مهانه لست عندی بزمان «۱» انما انت زمانه أجنونا ما نراه منک یدو ام مجانه «۲» و له ایضا: زمان رأینا فیه کل العجائب و اصبحت الأذنان فوق الذوائب لو ان علی الأفلاک ما فی قلوبنا تهافتت الأفلاک من کل جانب و قال آخر «۳»: جار الزمان علینا فی تصرفه و ای دهر علی الأحرار لم یجر عندی من الدهر ما لو ان ایسره یلقى علی الفلک الدوار لم یدر و کفتند، صعصعه بن «۴» صوحان «۵» بر گور «۶» امیر المؤمنین «۷» بایستاد و اینکه بیتها بخواند بر- سبیل تمثیل: هل خبر القبر سائلیه ام قر عینا بزائریه [۶۴۲-ر] ام هل تراه احاط علما بالجسد المستکن فیه لو علم القبر من یواری تاه علی کل من یلیه یا موت ماذا اردت منی حقت ما کنت اتقیه یا موت لو تقبل اقتداء لکنت بالروح أفتدی «۸» دهر رمانی بفقد الفی اذم دهری و اشتکیه و قال آخر: نهل «۹» الزمان و عل غیر مصدر «۱۰» من ال عتاب و ال الاسود فالیوم أضحو «۱۱» للمنون و سیقته من رائج عجل و اخر مغتد ----- (۱). آج: بزمانی. (۲). اساس: نجابه، به قیاس با نسخه لاودا تصحیح شد. (۳). آج: و له ایضا. (۴). اساس: صومعه، به قیاس با نسخه لا، تصحیح شد. (۵). آج: صوجا. (۶). آج، گما: قبر. (۷). گما، لا، افزوده: علی. (۸). آج، لا: اقتدی. (۹). آج: تسهل. [.....] (۱۰). اساس و همه نسخه بدلها: مصاد، با توجه به منابع دیگر تصحیح شد. (۱۱). لا: اضجوا. صفحه: ۲۴۱ و لاخر: دفعنا بک الأيام حتی اذا أتت تریدک لم تسطع لها عنک مدفعا مضی صاحبی و استقبل الدهر صرعتی «۱» و لا «۲» بد أن ألقى حمامی فأصرعا و لاخر: ان الجدیدین فی طول اختلافهما لا- یفسدان و لکن یفسد الناس ان الزمان و لا یفنی عجائبه أبقى لنا ذنبا و استوصل «۳» الرأس ازرت «۴» مضارب اقوام به غلبت علی مشابهه «۵» و العرق دساس و لاخر: ان الذی انت فیه لست حامله الی التراب اذا «۶» ما عمرک انصر ما ان الجدیدین فی طول اختلافهما لا یبقیان ثراء لا و لا عدما و اشعاری که متضمن اینکه معنی است به تازی و پارسی آن را حدی نیست، و پارسی نیاوردیم، چه غرض ما تصحیح قول رسول است- علیه السلام- و بیان تأویل آن که گفت: فان الله هو الدهر. آنکه گفت: و ما لهم بذلك من علم، ایشان را، یعنی کافران را به اینکه که می گویند علمی نیست جز ظن محض نمی برند و آنچه به ظن و گمان گویند، بیشتر خطا باشد، که: الظن یخطی و یصیب. پس آن که اضافت افعال خدای با دهر کرد «۷»، ظن او جز خطا نیست برای آن که به ادلت خلاف آن معلوم شده است. حسین بن الفضل گفت: معنی حدیث آن است که، فان الله مدبر «۸» [۲۴۶-پ] الدهر «۹». [و از امیر المؤمنین علی- صلوات الله و سلامه علیه- «۱۰» در خطبه روایت کردند: «۱۱» «۱۲» مدمر «الدهور» من عنده المیسور و من لديه المعسور. و گفتند، سالم بن عبد الله بن عمر، وقتی ذم دهر می کرد، پدرش او را گفت: چرا دهر را ذم می کنی! و دهر -----

----- (۱). لا: مصرعی. (۲). آج: فلا. (۳). آج: و استاصل. (۴). آج: اضرت. (۵). آج: مشاهره. (۶). آج: الی. (۷). آج: ما، گما، لا، آد: کند. (۸). ما، آد: مدهر، گما: یدهر، لا: مدمر. (۹). گما، لا: الدهور. (۱۰). لا، آد: علیه السلام. (۱۱).

لا، اد: مدهر. (۱۲). اساس: ندارد، از اج، افزوده شد. [.....] صفحه: ۲۴۲ بی‌خبر است از اینکه، و انشد: فما الدهر بالحامی (۱) لشیء (۲) تحبه (۳) و لا جالب البلوی فلا تشتم (۴) الدهرا و لکن متی ما یبعث الله باعنا علی معشر یجعل میاسیرهم عسرا (۵) و لبعضهم فی هذا المعنی: دار الزمان علی الأمور فانه ان لم تدار رماک بالالام و ذر الزمان عن الملام فانما یحکی الزمان (۶) مجاری الأفلام یشکی الزمان و یستزاد و انما ید الملک منافذ الأحکام و انشد ابو علی محمد بن عبد الوهاب الثقفی: یا عالما یعجب (۷) من دهره لا تلم الدهر علی غدره فالدهر مأمور له امر قد ینتهی (۸) الدهر إلی أمره کم کافر أمواله جمه یزداد أضعافا علی کفره و مؤمن لیس له درهم یزداد إیماننا علی فقره و إذا تلتی علیهم آیاتنا ینتات، گفت: چون بر ایشان خوانند آیات ما، یعنی بر کافران، ینتات، در آن حال که آن آیات مبین و روشن باشد. و نصب او بر حال است. ما کان حجتهم، ایشان را هیچ حجت نباشد، یعنی علت و دست‌آویز و بهانه (۹)، الا- آن که گویند: پدران ما را: باز آرید اگر راست می‌گویید. و «ان» مع الفعل در محل رفع است بر اسم کان. و به حجت (۱۰)، منصوب بر خبر او، «۱۱» مقدم بر او. حق تعالی گفت، جواب ایشان چنین ده: قُلِ اللَّهُ يُحییُّکم، بگوی که خدای است که شما را زنده کند، ثُمَّ یُمیتُکم، پس بمیراند شما را، ثُمَّ یَجْمَعُکم، پس جمع [۲۴۷-ر] کند شما را برای روز قیامت، و در آن روز شکی نیست و لکن بیشتر مردمان نمی‌دانند. وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، و خدای راست ملک و پادشاهی آسمان و ----- (۱). گا: بالجانبی، آد: بالجائی. (۲). گا: بشیء. (۳). لا: یحبه. (۴). ما: یشتم. (۵). ما: عسیرا، آد: یسرا. (۶). آج: الزمانی. (۷). آج: تعجب. (۸). آج: تدینی. (۹). گا، آد، افزوده: نبود اینکه کافران را. (۱۰). کذا در اساس و آب، آجز ما، لانه و حجت، گا، آد: و حجتهم. (۱۱). گا، آد: بر خبر او و. صفحه: ۲۴۳ زمین. وَ یَوْمَ نَقُومُ السَّاعَةَ، و آن روز که قیامت برخیزد، آن روز مبطلان و باطل- مذهبان زیانکار باشند. وَ تَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جاثیةً، گفت: هر امتی و جماعتی را (۱) در زانو افتاده بینی، یقال: جثا علی رکبته اذا برک جثوا و جدا علی رءوس اصابعه. و الجذو ابغ من الجثو، و اصله من الجمع لان الجائی مجتمع الاطراف. قال طرفه: یری جثوتین من تراب علیهما صفائح صم فی صفیح مصمد ابو عثمان النهدی (۲) گفت: در قیامت ساعتی باشد که آن ساعت به مقدار ده سال باشد از سالهای دنیا، خلقان در زانو افتاده باشند با (۳) ابراهیم خلیل و می‌گویند: نفسی نفسی. کُلُّ أُمَّةٍ تُدْعی إلی کتابِها، هر امتی را با نامه خود خوانند تا نامه خود خوانند، یعنی نامه عملشان. الیوم تُجْزَوْنَ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ، امروز جزا دهند شما را آنچه کرده باشی. هذا کِتَابُنَا یَنْطِقُ عَلَیْکُمْ بِالْحَقِّ، اینکه نامه ماست (۴) که گواهی دهد و سخن می‌گوید بر شما به درستی و راستی. گفتند: مراد دیوان عمل است که کرام کاتبین نوشته باشند، و گفتند: لوح محفوظ است. مجاهد روایت کرد از عبد الله عمر، که رسول- علیه السلام- گفت: اول چیز که خدای تعالی آفرید، قلم بود و آن را از نور آفرید، طول او پانصد ساله راه باشد. آنکه لوح بیافرید و طول او پانصد ساله راه است. آنکه قلم را گفت: برو و بنویس هر چه خواهد بودن تا به قیامت، و نام خلقان بنویس، بر و فاجر و رطب و یابس، آنکه اینکه آیت بر خواند: هذا کِتَابُنَا [۲۴۷-پ] یَنْطِقُ عَلَیْکُمْ بِالْحَقِّ، اِنَّا کُنَّا نَسْتَسِخِرُ، ما نسخت فرماییم آن را که شما کرده باشی، آنکه گفت: اگر اصل نبود چگونه نسخت توان کرد! و استنساخ، نسخت فرمودن باشد. سین، طلب راست و استدعا را. فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، گفت: اما آنان که ایمان آرند و عمل صالح کنند، خدای تعالی ایشان را در رحمت خود برد، یعنی در بهشت او، و آن ----- (۱). آج، ما، لا، آد، افزوده: آن روز، گا: در آن روز. (۲). آج: الیهدی. (۳). گا، آد: تا. [.....] (۴). گا، آد: نامه‌ای است از ما. صفحه: ۲۴۴ رستگاری و ظفری (۱) باشد آشکارا. وَ أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا، اما آنان که کافر باشند. أَقْلَمُ تُكْن، اینکه جا محذوفی هست از کلام و تقدیر آن که، یقال (۲) لهم: أَقْلَمُ تُكْن آیاتی تلتی علیکم، نه آیات من می‌خواندند و شما استکبار کردی و گروهی معجرم و کافر مصر بودی بر کفر! وَ إِذَا قِيلَ إِنَّ وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا، گفت (۳)، گویند ایشان را که: وعده و نوید خدای تعالی حق است و درست. وَ السَّاعَةُ لَا رَیْبَ فِیْهَا، و قیامت را در او شکی نیست. حمزه خواند: و الساعة، به نصب خواند عطفاً علی الوعد. و عامه قرا (۴) به رفع بر ابتدا. و حجت اینان قوله: ... إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ (۵)، بالرفع لا غیر. قُلْتُمْ ما نَدْرِی ما السَّاعَةُ، گویی ما ندانیم که

ساعت چه باشد، یعنی قیامت بر طریق جحود و انکار. **إِنْ نَظُنُّهُ إِلَّا ظَنًّا**، ما نمی‌پنداریم الا پنداشتی و ما را در اینکه باب هیچ علمی یقین نیست. **وَبَدَأَ لَهُمْ سَيِّئَاتٍ مَا عَمِلُوا**، پدید آید ایشان را بدی آنچه کرده باشند، یعنی جزای آن برای آن که روز قیامت روز جزا باشد. **وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ**، و به ایشان رسد آنچه استهزا کرده باشند، یعنی هم جزای آن، یعنی جزای عمل ایشان و جزای استهزای ایشان به ایشان رسد. **وَقِيلَ الْيَوْمَ نَسَاكُمْ**، گویند ایشان ما شما را فرو گذاریم از ثواب چنان که شما فرو گذاشتی (۶) [۲۴۸-] ایمان به اینکه روز. اینکه نسیان به معنی ترک باشد، و گفتند: مراد نسیان است بر سبیل مجاز و تشبیه، (۷) چنان که شما اینکه روز فراموش کردی، ما شما را فراموش کردیم، یعنی به منزلت فراموشان فرود آوردیم (۸) تا کس به خیر نام شما نبرد و ذکر شما نکند، گویی در یاد کس نیستی. **وَمَا أَوَّاكُمُ النَّارُ**، و جای شما دوزخ باشد. **وَمَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ**، و شما را هیچ یار و یاور نباشد. **ذَلِكُمْ بِأَنكُمْ اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ هُزُوءًا**، و آنکه باز نمود که اینکه به جزا و مکافات آن است که شما آیات خدای را فسوس گرفتگی و به آن استهزا کردی. ----- (۱). آج، ما: ظفر. (۲). آج، ما، گاه، لا: فیکال. (۳). آج، ما، گاه، لا، آد: و چون گویند. (۴). گاه، آد، افزوده: خواندند. (۵). سوره اعراف (۷) آیه ۱۲۸. (۶). ما: گزاشتی. (۷). گاه، ده، افزوده: یعنی. (۸). آج، ما، گاه، لا، آد، افزوده: شما را. صفحه: ۲۴۵ **وَعَزَّتْكُمْ الْحَيَاءُ الدُّنْيَا**، و زندگانی دنیا بفریفت شما را. **فَالْيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا**، امروز بیرون نیارند ایشان را از آن جا، یعنی از دوزخ. **وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ**، و نه نیز طلب رضای ایشان کنند. **فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَرَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ**، خدای راست سپاس که خداوند آسمانها و زمین است و خدای جهانیان است. **وَلَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ**، و او راست کبریا و عظمت در آسمانها و زمین، و او عزیز و منبع و محکم کار است. و از کلام (۱) خدای تعالی که در کتب اوایل فرستاد، آن است که گفت: **۴۳:۲** **الْكِبْرِيَاءُ رِدَائِي وَالْعِظْمَةُ اِزَارِي فَمَنْ نَازَعَنِي** «واحداً منهما» **الْقَيْتَهُ** «فی النار» بزرگی و بزرگواری ردا و ازار من است، هر که منازعت کند با من در یکی از اینکه (۵)، در دوزخ افکنم او را. ----- (۱). گاه، آد: و از جمله کلامی که. (۲). آج: زار عنی. (۳). آج: منها. (۴). گاه: لقیته. (۵). آج، ما، گاه، لا، آد، افزوده: دو. [.....] صفحه: ۲۴۶ **سورة الأحقاف (۱)** «اینکه سورت مکی است و سی و پنج آیت است به عدد کوفیان و سی و چهار در عدد بصریان و مدنیان، و ششصد و چهل و چهار کلمت است، و دو هزار [۲۴۸- پ] و پانصد و نود و پنج حرف است. و روایت است از ابو امامه از ابی کعب که، رسول- علیه السلام- گفت: هر که او **سورة الاحقاف** بخواند، خدای تعالی به عدد هر ریگی که در دنیا (۲) ست، او را ده حسنت بنویسد و ده سیئت بسترده، و ده درجت رفیع (۳) کند (۴). [سورة الأحقاف (۴۶): آیات ۱ تا ۱۶] **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** حم (۱) **تَنْزِيلِ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ** (۲) **مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُّعْرِضُونَ** (۳) **قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَا ذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ ائْتُونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ** (۴) **وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ** (۵) **وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ** (۶) **وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ** (۷) **أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَهُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ** (۸) **قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَاءٍ مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَيْتُمْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ** (۹) **قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنَ عِنْدِ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِ فَأَمَنَ وَاسْتَكْبَرْتُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ** (۱۰) **وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ** (۱۱) **وَمَنْ قِيلَ لَهُ كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِسَانًا عَرَبِيًّا لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَبَشْرَىٰ لِلْمُحْسِنِينَ** (۱۲) **إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَفْهَمُوا فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ** (۱۳) **أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ** (۱۴) **وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمَلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ**

صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۱۵) أُولَئِكَ الَّذِينَ نَقَبَلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَتَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ وَعَدَّ الصُّدُوقِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ (۱۶) [ترجمه] به نام خدای بخشاینده بخشایشگر فرو فرستادن کتاب از خدای قوی محکم کار. نیافریدیم آسمانها و زمین را و آنچه میان آن است مگر به راستی و وقتی نام زد، و آنان که کافر شدند از آنچه می‌ترسانیدند ایشان را برگشته‌اند. بگو ----- (۱). گا، لا، افزوده: خمس و ثلثون

آیات. (۲). گا، آد: بیابانها. (۳). آج: ده درج رفع، آد: ده درجه بلند گرداند. (۴). لا، افزوده: و بالله التوفیق. صفحه: ۲۴۷ بینی آنچه می‌خوانی جز خدای! بنمای مرا تا چه آفریده‌اند از زمین یا ایشان انبازی هست در آسمانها، بیاری به من کتابی از پیش اینکه یا روایتی از علم اگر شما راستگیری (۱). و کیست گمراه‌تر از آن که خواند بجز خدای آن را که اجابت نکند او را تا به روز قیامت و ایشان را خواندن ایشان غافل باشند. [۲۴۹-ر] و چون حشر کنند مردمان را، باشند ایشان را دشمنان و باشند (۲) به پرستش ایشان کافر. چون خوانند بر ایشان آیت‌های ما روشن گویند آنان که کافر شدند حق را چون آمد به ایشان اینکه جادوی است روشن (۳). و (۴) و گویند: فرو بافت (۵) ای را (۶) بگو: اگر فرو بافتم (۷) نتوانی برای من (۸) مرا از خدای چیزی، او داناتر است به آنچه در او می‌شود (۹). بس او گواه میان من و شما (۱۰) و او آمرزنده و بخشاینده است. بگو نبودم عجیبی از پیغامبران و ندانم که چه کنند به من و نه به شما. من پیروی (۱۱) نمی‌کنم الا آن را که وحی می‌کند به من، و من نیستم الا ترساننده‌ای بیان کننده (۱۲). -----

(۱). آب: راستگیری، ما: راست گویی، لا: راست گویانید. (۲). ما: بودند. (۳). لا: سحری پیدا است. (۴). ما، لا: یا. (۵). ما: فرا بافت، لا: فرا بافته است. (۶). کذا در اساس و آب، ما: اینکه را، لا: قرآن را. (۷). ما: فرا بافتم، لا: افترا کردم. (۸). کذا در اساس و آب، ما: نتوانی از خدای چیزی، لا: مالک نیستید مرا. (۹). لا: شما در آن می‌روید. (۱۰). لا: بس است او مرا به گواهی میان من و شما. [.....] (۱۱). لا: پیروی. (۱۲). ما: بیم کننده ظاهر، لا: بیم کننده هویدا. صفحه: ۲۴۸، بگو بینی اگر اینکه باشد از نزدیک خدای و (۱) کافر شوی به او! گواهی دهد گواهی (۲) از پسران یعقوب بر مانند آن، ایمان آورد و بزرگواری کردی شما، خدای راه نماید گروه بیداد کاران را. [۲۴۹-پ] گفتند آنان که کافر شدند آنان را که ایمان آوردند: اگر (۳) بودی خیری سبق بردندی ما را (۴) به آن و چون راه نیافتند به او، گویند: اینکه دروغی است دیرینه. و از پیش او (۵) کتاب موسی پیشرو (۶) و بخشایشی، و اینکه کتابی است باور دارنده زبانی تازی (۷) تا بترسانی آنان را که ظلم کردند، و مژده (۸) نکو کاران را. آنان که گفتند خدای ما الله است، پس بایستادند، نیست ترسی بر ایشان و نه ایشان اندوه برند. ایشان اهل بهشت‌اند، همیشه باشند در آن جا پاداشت به آنچه (۹) کرده باشند. اندرز کردیم آدمی را به مادر و پدرش نیکوی (۱۰)، بار برگرفت به او مادرش بکراهت و بنهاد او را بکراهت و بار برگرفتن او شیر باز گرفتن او سی ماه تا چون برسد به قوتش (۱۱) و برسد (۱۲) به چهل ----- (۱). ما، افزوده: شما. (۲). آب: گواهی دهد گواهی. (۳). لا، افزوده: قرآن. (۴).

ما، لا: سبقت نگرفتندی بر ما، که بر متن رجحان دارد. (۵). ما: اینکه. (۶). لا: پیشوا. (۷). لا: به زبان عربی. (۸). ما: مژده دهی. (۹). لا: به پاداشت آنچه. (۱۰). لا: که با پدر و مادر نیکویی کنند. (۱۱). لا: به مردی. (۱۲). ما، لا: برسد. [.....] صفحه: ۲۴۹ سال، گفت: خدای من؟ الهام ده مرا که شکر کنم نعمت تو را آن که کردی بر من و بر پدر و مادر من، و آن که کنم نیکی که تو پسندی آن را و نیک بکن مرا در فرزندانم که من توبه کردم به (۱) تو، و من از جمله مسلمانانم. [۲۵۰-ر]، ایشان آنند که پذیرند (۲) از ایشان نیکوتر آنچه کرده باشند، و در گذارند (۳) از بدیهای ایشان در اهل بهشت، نوید راستی (۴) آن که وعده دادند ایشان را. قوله (۵): حم، تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ، تفسیر اینکه آیت از پیش رفته است. ما خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ قَدِيمٌ تعالی گفت: نیافریدیم آسمان و زمین را و آنچه در میان آن است الا بحق و راستی، و برای تعریض خلق انواع نعمت را، و برای تعریض ایشان ثواب را، و آن را به بازی نیافریدم (۶)، مهمل فرونگذاشتیم. وَ أَجَلٌ مُّسَمًّى، و وقتی به نام زده کرده (۷) در لوح محفوظ برای فریشتگان تا لطف باشد ایشان را. وَالَّذِينَ كَفَرُوا، و آنان که کافرانند از آنچه ایشان را به آن

می‌ترسانند اعراض می‌کنند و بر می‌گردند و بر او اقبال نمی‌کنند به قبول. آنکه گفت: قُل، بگوی ای محمد؟ که آنچه شما می‌خوانی آن را بدون خدای تعالی از بتان، اَرُونِی، بنمایی به من تا ایشان از چه وجه مستحق عبادت‌اند و چه آفریده‌اند از زمین، یا ایشان را چه شرکت و انبازی است در خلق آسمان! کتابی بیاری که پیش از اینکه قرآنی «۸» فرو «۹» آمده است که در آن جا ذکر اینان است یا وجه استحقاق اینان عبادت را. اَوْ اَثَارَهُ مِنْ عِلْمٍ، قراءت عامه «اثاره» است به الف، و در -----

----- (۱). لا: با. (۲). ما: بپذرد، لا: بپذیریم که بر متن رجحان دارد. (۳). لا: در گذریم، که بر متن رجحان دارد. (۴). ما، لا: وعده راست. (۵). آج، ما، لا، افزوده: تعالی. (۶). آج، ما، گا، لا، آد، نیافریدیم. (۷). ما، لا، نام زد کرده، گا، آد: نام برده شده. (۸). ما، گا، لا، آد: قرآن. (۹). آج، ما، گا، آد: فرود. صفحه: ۲۵۰ معنی او خلاف کردند: عبد الله عباس گفت، از رسول- علیه السلام- که او گفت: اَوْ اَثَارَهُ مِنْ عِلْمٍ، ای، حظ، حظی بیاری از علم که دلیل صحت قول شما کند در عبادت اینان. قتاده گفت: خاصه، علم «۱» خاص بیاری. حسن گفت: [۲۰۵-پ] علمی مستخرج بیاری، من اثر التراب، و منه قوله: ... وَ اَثَارُوا الْأَرْضِ «۲» اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ، اگر راست می‌گویی. آنکه گفت: وَ مَنْ اَضَلُّهُ، کیست گمراهتر و جاهلتر از آن که «۹» کسی را خواند و عبادت کند بدون خدای که او را اجابت نکند و جواب ندهد تا به روز قیامت، یعنی ابد الدهر. و گفتند: تا به روز قیامت که ایشان جواب دهند به تبرا. وَ هُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ: و ایشان از دعای اینان غافل باشند، و برای آن به ضمیر عقلا کنایت کرد از ایشان، که ایشان را جاری مجرای ملوک و امرا و مخدومان کرد که ایشان را خدمت کنند. و گفتند: برای آن که اضافه فعل عقلا کرد با ایشان از غفلت «۱۰»، چنان که ----- (۱). آج، ما، گا، لا، آد: علمی. (۲). سوره روم (۳۰) آیه ۹. (۳). گا، آد، افزوده: و الحماسه. (۴). اساس: المأثوری، به قیاس با نسخه دا، تصحیح شد. (۵). گا: الاثره التي تبقى. [.....] (۶). آج، لا: از. (۷). گا، لا، آد، افزوده: علی. (۸). لا: لمن يعلم. (۹). آج، ما، افزوده: او. (۱۰). آج، ما: عقل. صفحه: ۲۵۱ گفت: ... فِي فَلَكٍ يَسْبُحُونَ «۱». و قوله: ... فَظَلَّتْ اَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ «۲»، و: ... رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ «۳». و اِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ [۲۵۱-ر]، گفت: و آنکه که حشر کنند مردمان را، اینان دشمنان باشند و به عبادت اینکه عابدان ایشان را کفران آرند و تبرا کنند، چنان که گفت: ... تَبَرَّأْنَا اِلَيْكَ مَا كَانُوا اِيَّانَا يَعْبُدُونَ «۴»، برای اینکه قید زد «۵» اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، در آیت اول. اینکه آیات، مذمت و ملامت و تقریب بت پرستان است و تسفیه رأی و حکم ایشان. آنکه هم از وصف حال ایشان و جحود و عناد ایشان طرفی بیان کرد، گفت: وَاِذَا تَلَّتْ عَلَيْهِمْ اَيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ، چون آیات مبین روشن ما بر ایشان خوانند، کافران گویند: اینکه قرآن حق و صدق را که «۶» اینکه سخن «۷» جادوی ظاهر است. اَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ، یا می‌گویند: او فرو «۸» بافته است. قُل، تو جواب ده ای محمد؟ و بگوی که: اینکه قرآن اگر من فرو «۹» بافته‌ام و ساخته و بافته من است، فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللّٰهِ شَيْئًا، شما هیچ نتوانی کردن بجای من از خدای و نتوانی تا حمایت کنی مرا از خدای، چه او عالمتر است به آنچه «۱۰» شما در او خوض می‌کنی، [يقال: افاض القوم في الحديث و خاضوا فيه اذا تنازعوا فيه و ترادوا] «۱۱» كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا، بس است خدای گواه میان من و شما و او آمرزنده و بخشاینده است. آنکه گفت: قُل، بگو ای محمد؟ ما كُنْتُمْ بَدْعًا مِنَ الرُّسُلِ، من مردی نیستم غریب و بدیع از میان پیغامبران. و البدع و البدیع، کنصف و نصیف، یعنی، اول کس نیستم من که دعوی پیغامبری کردم «۱۲»، بل پیش از من بسیار پیغامبران بودند. قال عدی بن زید: فلا انا بدع من حوادث تعتری «۱۳» رجالا- عرت من بعد بؤس و اسعد ----- (۱). سوره انبیا (۲۱) آیه ۳۳، سوره یس (۳۶) آیه ۴۰. (۲). سوره شعرا (۲۶) آیه ۴. (۳). سوره یوسف (۱۲) آیه ۴. (۴). سوره قصص (۲۸) آیه ۶۳. (۵). گا، آد: کرد. (۶). گا، افزوده: آمد به ایشان. (۷). آج، ما، گا، لا، آد: سحر و. (۸). آج، ما: فرا. (۹). آج، ما، لا: فرا. [.....] (۱۰). ما: با آنچه. (۱۱). اساس، آب و لا: ندارد، از آج افزوده شد. (۱۲). ما، لا: کرد. (۱۳). اساس: یعتری، به قیاس با نسخه گا، تصحیح شد. صفحه: ۲۵۲ وَ مَا اَدْرِی مَا یَفْعَلُ بِیْ وَ لَا بِكُمْ، و من ندانم با من «۱» و با شما چه خواهند کردن روز قیامت. گفتند: چون اینکه آیت آمد، کافران شادمانه شدند، گفتند: کار ما و کار محمد راست «۲» است، او نمی‌داند که با او «۳» چه خواهند کردن، چنان که

نمی‌داند که با ما چه خواهند کردن. و اگر او را خدای غیب دان [۲۵۱-پ] فرستاده بودی، او را آگاه کردی که با او چه خواهند کرد. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ ﴿٥﴾ لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ﴿٨﴾ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّهُمْ مِنْ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا ﴿٩﴾. و اینکه قول انس و قتاده و عكرمه است. عبد الله عباس گفت: سبب آن بود که صحابه (۱۰) و اهل البیت در مکه سختی می‌دیدند از کافران. رسول- علیه السلام- در خواب دید که از مکه نقل کرده بود به زمینی پر گیاه و درختان خرما. رسول صحابه را بگفت. صحابه گفتند: یا رسول الله! کی خواهد بودن که ما از اینکه جور برهیم و تو هجرت کنی با آن زمین که گفتی! خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: ... وَ مَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَ لَا بِكُمْ، یعنی ندانم که ما را (۱۱) هجرت کی فرمایند و در آن جا با ما و شما چه کنند. حسن بصری گفت: معنی آن است که، می (۱۲) ندانم که خدای مرا چه فرماید در حق شما از حرب و صلح و امر و نهی و تعجیل عقوبت او (۱۳) تأخیرش. بعضی دیگر گفتند: معنی آن است که، می (۱۴) ندانم که مثال (۱۵) کار ما و عاقبت او در دنیا به چه آید (۱۶)! من به مرگ بمیرم یا مرا -----

----- (۱). آج، ما: تا به من. (۲). گا، آد: یکی. (۳). گا: ما. (۴). ما، آد: خواهد. (۵). سوره فتح (۴۸) آیه ۲. (۶). آج، ما، گا، لا، آد: چون اینکه. (۷). گا، لا، آد: خواهد. (۸). سوره فتح (۴۸) آیه ۵. (۹). سوره احزاب (۳۳) آیه ۴۷. (۱۰). آج، ما، گا، لا، آد: افزوده: رسول. [.....] (۱۱). گا، آد: مرا. (۱۲). آج، ما، گا، لا، آد: من. (۱۳). گا، آد: یا: ۱۴. آج، ما، گا، لا، آد: من. (۱۵). مثال/ مآل. ۱۶. گا، آد، که حال من و عاقبت شما در دنیا به چه رسد! صفحه: ۲۵۳ بکشند، یا عمر من بسیار ماند یا اندک ماند! و ندانم تا مآل (۱) کار شما به چه آید! بر تصدیق بروی (۲) یا بر تکذیب! یا شما را عذاب کنند یا نکنند! و اینکه پیشتر از آن بود که اینکه آیت آمد: ... وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ ﴿٣﴾- الآية. و اینکه اقوال که متضمن آن است که، می‌ندانم که در دنیا با ما و شما چه کنند، بهتر از آن قول اول است که در او نفی علم است از مآل (۴) کار ایشان به آخرت، [۲۵۲- ر] برای آن که باتفاق رسول دانست و او را خبر داده بود خدای که او از اهل بهشت است قطعاً. و اینکه خبر در حق معصومان مأمونی (۵) الجوانب روا باشد که معلوم از حال ایشان آن بود که به اینکه خبر اختیار معصیت نکنند و مغری نشوند به قبیح. و اینکه اقوال باز پسین، قول حسن و سدی و ضحاک و ثمالی است. آنکه گفت: إِنْ أَتَيْتَ، او (۶) ما اتبع، من متابعت نمی‌کنم الا آن را که به من وحی می‌کنند، و من نیستم الا ترساننده‌ای (۷) بیان کننده. اما از علم غیب و علم عواقب بنزدیک من هیچ نیست. قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنَ عِنْدِ اللَّهِ، آنگاه گفت: بگوی ای محمّد که، چگونه می‌دانی و چه می‌بینی که اگر قرآن از نزدیک خدای است، وَ كَفَرْتُمْ، و شما به آن کافر شوی، و گواهی (۸) از بنی اسرائیل گواهی دهد به مانند آن، فَأَمَنْ، و ایمان آرد و شما استکبار کنی چگونه باشد علی (۹) ما یجیء شرحه. مفسران در اینکه گواه خلاف کردند: قتاده و ضحاک و ابن زید گفتند: عبد الله سلام است که بر نبوت و صدق محمّد- صلی الله علیه و آله- گواهی داد. حمید طویل گفت از انس: که عبد الله سلام بنزدیک رسول آمد در آن وقت که رسول- علیه السلام- از مکه به مدینه شد، و گفت: یا محمّد؟ من تو را از سه مسأله بخواهم پرسید که جواب آن مسایل کس نداند مگر پیغامبری. مرا خبر ده تا اول اشراط و اعلام قیامت چیست! و اول طعام که اهل بهشت خورند چه باشد! و فرزندان که آیند از پدر و مادر، چرا بهری با پدر مانند و بهری با مادر! در حال جبریل آمد و خبر داد رسول ----- (۴-۱). اساس:

مثال/ مآل. (۲). آج: بروید، گا، آد: روید. (۳). سوره انفال (۸) آیه ۳۳. (۵). آب: ناموقی، گا، لا، آد: مأمون. (۶). آج، ما، لا: ای. (۷). لا افزوده: بیم کننده. (۸). آج، ما، گا، لا، آد: گواهی. (۹). گا، آد: حال. [.....] صفحه: ۲۵۴ را. رسول گفت: یا عبد الله؟ جبریل مرا خبر داد. عبد الله سلام گفت: جبریل دشمن ماست. رسول- علیه السلام- گفت: اول اشراط قیامت آن باشد [۲۵۲- پ] که، خدای تعالی خلقان را از مشرق به مغرب راند. و اما اول طعام اهل بهشت زیادت جگر ماهی باشد. اما شبه فرزندان: اگر آب مرد سابق بود شبه او را (۱) باشد و اگر آب (۲) زن سابق بود شبه او را (۳) بود. عبد الله سلام گفت: اشهد ان لا اله الا الله و ان (۴) محمدا رسول الله، گواهی (۵) دهم که خدای یکی است، و تو که محمدی، بنده و رسول اویی. آنگاه گفت: یا رسول الله! اگر جهودان

اسلام من بشنوند. از دست در افتند» (۶) و در من وقیعت کنند، پیش از آن که من اظهار اسلام کنم، تو حدیث من از ایشان بپرس. رسول- علیه السلام- جهودان را حاضر کرد، گفت: چه گویی در حق عبد الله سلام! گفتند: «(۷) سیدنا و ابن سیدنا، و حبرنا» (۸) و ابن حبرنا» (۹)، و اعلمنا و ابن اعلمنا، گفتند: سید و مهتر و حبر و عالم ماست، و پسر سید و عالم و حبر ماست. گفت: اگر چنان که او ایمان آرد، شما با او مساعدت کنی» (۱۰)! گفتند: معاذ الله که اینکه باشد» (۱۱)، و او هرگز به تو ایمان آرد؟ عبد الله سلام از آن میانه برخاست و گفت: اشهد ان لا اله الا الله و «(۱۲) ان محمدا رسول الله. گفتند: هذا شرنا و ابن شرنا، اینکه بترین» (۱۳) ماست و پسر بترین» (۱۴) ماست و در نقص او افتادند. عبد الله سلام گفت: من دانستم که چنین گویند، برای آن گفتم که از اینان بپرس اول. سعد ابو وقاص» (۱۵) گفت: نشنیدم که پیغامبر- علیه السلام- کسی را گفت در حیات او که: او از اهل بهشت است الا عبد الله سلام را. و اینکه آیت در او آمد: وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى مِثْلِهِ. شعبی گفت از مسروق که: شَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، موسی است. گفت: دلیل ----- (۳-۱). گاه، آد: شبیه او. (۲). ما: از، گاه، آد: نطفه. (۴). آج، ما، گاه، لا، آد، افزوده: اشهد. (۵). آج: گواهی. (۶). لا: درفتند. (۷). لا: افزوده: هو. (۸). آج: خیرنا. (۹). آج: اخیرنا. (۱۰). آج: موافقه کنی. (۱۱). آج، ما: که او اینکه کند، گاه، آد: که هرگز اینکه شود. (۱۲). آج، افزوده: اشهد. (۱۳-۱۴). آج، ما: بدترین. (۱۵). ما: سعد بن وقاص، گاه، آد: سعد ابی وقاص، لا: سعد ابی وقاص. صفحه: ۲۵۵ بر اینکه آن است که، سورت مکی است و عبد الله سلام به مدینه ایمان آورد. گفت: آیت بر آن آمد که، رسول- علیه السلام- با جهودان مناظره می کرد، مثل زد و گفت: چنان که [۲۵۳-ر] موسی بر صدق توریت گواهی داد، من بر صدق قرآن گواهی می دهم. و گفتند: اینکه گواه» (۱) ابن یامین بود، و گفتند: پیغامبری بود از بنی اسرائیل. فَأَمَّنْ وَ اسْتَكْبَرْتُمْ، آن گواه ایمان آرد و شما استکبار کنی و ایمان نیاری. زجاج گفت: جواب اینکه» (۲) در آیت محذوف است و تقدیر اینکه» (۳) است: فَأَمَّنْ أَفْتَوْنُون، یعنی، اگر اینکه قرآن از نزدیک خدای باشد و شما به او کافر شوی و گواهی» (۴) از بنی اسرائیل گواهی دهد بر صحت او و ایمان آرد، شما ایمان آری عند اینکه حال یا نه! قیل: افما تهلکون، گفتند: محذوف اینکه است، یعنی، اگر چنین باشد و شما ایمان نیاری، نه هلاک شوی! و حسن گفت» (۵): من اضل منکم، یعنی، اگر حال چنین باشد و گواه ایمان آرد و شما به استکبار ایمان نیاری، از شما ضالتر» (۶) که باشد! چنان که در دیگر آیت گفت: قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ مِنْ أَضَلِّ مِمَّنْ هُوَ فِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ» (۷). و اینکه همه محتمل است جز که لا بد یکی از اینکه باید که تقدیر کنند در کلام تا معنی مستقیم شود. و بعضی دیگر گفتند، محذوف اینکه است: من المحق منا و من المبطل، چون حال اینکه» (۸) باشد و اینکه قرآن از نزدیک خدای باشد و گواهی پدید آید و گواهی دهد بر صحت او و ایمان آرد و شما نیاری، محق که باشد و مبطل که باشد! إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ، آنکه گفت: خدای هدایت ندهد ظالمان را، اما به معنی حکم و تسمیت و اما به ره بهشت. و نشاهد» (۹) تا هدایت باشد به راه» (۱۰) دین، برای آن که آیت» (۱۱) عام است با جمله مکلفان کرده است از مؤمن و کافر، قال الله تعالی: وَ أَمَّا تَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى» (۱۲). وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا، گفتند کافران: یعنی جهودان بر قول بیشتر مفسران، اگر ----- (۱). گاه، لا، آد: گواهی. [.....] (۲). گاه، لا، آد: آن. (۳). آج، ما، گاه، آد: آن. (۴). آج، ما، گاه، آد: آن. (۵). آج، ما، گاه، لا، آد، افزوده: محذوف اینکه است. (۶). گاه، آد: گمراه تر. (۷). سوره فصلت (۴۱) آیه ۵۲. (۸). گاه، آد: چنین. (۹). آج، ما، گاه، لا، آد: شاید. (۱۰). ما، لا: ره. (۱۱). گاه، آد: اینکه، لا: آن. (۱۲). سوره فصلت (۴۱) آیه ۱۷. صفحه: ۲۵۶ اینکه قرآن و مسلمانی بهتر بودی، عبد الله سلام و اصحابش ما را سبق نبردندی [۲۵۳-پ] به او» (۱). و گفتند: آیت در مشرکان مکه آمد که ایشان گفتند: اگر قرآن و اسلام» (۲) خیری بودی، اینکه گدایان و درویشان ما را سبق نبردندی به اول» (۳)، ما سبق بردمانی ایشان را به آن. وَ إِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِنْكُافٍ قَدِيمٌ، و چون به اینکه قرآن مهتدی نمی شوند، می گویند: اینکه قرآن دروغی است قدیم دیرینه و حکایتی فرو» (۴) بافته از آن پیشینگان. از جمله آنچه مجبران از مشرکان برگرفته اند، یکی آن است که قرآن را قدیم خواندند و گفتند: دروغی است قدیم و مجبران همین» (۵) گفتند، و» (۶) لفظ

قدیم خلاف نیست که گفتند. اما افک، از آن جا گفتند که گفتند قدیم است. در ازل، هنوز نه جهان بود و نه جهانیان و خدای می گفت: موسی چنین کرد (۷) و فرعون، چنان کرد و عیسی چنین گفت (۸) و جهودان چنین کردند و ایشان هیچ در وجود نبودند، نه دروغ باشد! برای آن چیزی (۹) بود که مخبر بر خلاف خبر بود. و مِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً [گفت از پیش اینکه قرآن کتاب موسی که توریت است، اماما و رحمة] (۱۰) نصب بر حال است و عامل در او محذوف است و التقدير: انزلناه کتاب موسی اماما و رحمة، ما آن را فرو فرستادیم امامی مقتدا که به او اقتدا کنند، و رحمتی که به او مهتدی شوند و به ثواب و نعیم رسند. و هذا كِتَابٌ مُّصَدِّقٌ و اینکه قرآن کتابی است که آن را تصدیق می کند و بر صدق آن گواهی می دهد، و نصب لِسَانًا عَرَبِيًّا، بر حال است از عاملی محذوف، و التقدير: جعلناه، او انزلناه. و گفتند: مفعول به است، کانه قال، اعنی، لسانا عربیبا. و اول بهتر است. لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا، مدنی و شامی و یعقوب خواندند به «تا» ی خطاب، خطابا للنبی - صلی الله علیه و آله. و باقی قراءه به «یا» خواندند خبرا عن الغائب اما عن القران او عن الله، تا بترسانی تو ای محمد ظالمان و کافران را به او، و یا بترساند [۲۵۴-] ر

----- (۱). آج: بر او. (۲). آج، ما افزوده: را. (۳). آج، ما: به او بل، لا: بل. [.....] (۴). آج: فرا. (۵). ما، لا: هم اینکه. (۶). آج، ما، گا، لا، آد: در. (۷). آج، ما، گا، لا، آد: گفت. (۸). لا، افزوده: و ترسایان. (۹). آج، ما، لا: خبری، گا، آد: کذب خبری. (۱۰). اساس و آب افتادگی دارد، از آج آورده شد. صفحه: ۲۵۷ قرآن یا خدای ایشان را. وَ بُشْرَى لِلْمُحْسِنِينَ، و بشارت و مژده نکوکاران را. و محل او دو وجه را محتمل است از اعراب: یکی رفع علی تقدیر وَ هَذَا كِتَابٌ مُّصَدِّقٌ... وَ بُشْرَى لِلْمُحْسِنِينَ، او هو بشری. و روا بود که نصب بود علی محل لینذر (۱) ای اندازا و بشاره. و شاید که حال بود علی قراءه من قرأ بالیا، ای منذرا. و مبشرا حال باشد از قرآن، و مثاله قوله: جئتک لازورک و اکراما لک، او (۲) مکرما لک. و روا بود که مصدری بود محذوف الفعل، ای و لتبشر (۳) المؤمنین بشری. إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا، الآية، آنان که گفتند: خدای ما الله است پس استقامت کردند و بر آن بایستادند، آنان (۴) که بر ایشان ترسی نباشد و نه نیز اندوهگن شوند. و تفسیر آیت باستقصا رفته است. أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا، الآية. گفت: ایشان اهل بهشت اند و همیشه آن جا باشند و از آن جا بیرون (۵) نیایند. جزاء، و پاداشت به آنچه کرده باشند و نصب جزا بر مفعول له باشد. وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا (۶)، عامه قرا خواندند: حسنا، به ضم «حا» و سکون «سین» بر مصدر ثلاثی. و اهل کوفه، احسانا خواندند بر مصدر مزید، من احسن احسانا، به دو الف. گفت: ما اندرز کردیم آدمی را به نیکویی کردن با مادر و پدرش. حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا. ای مشقه. ابن کثیر و نافع و ابو عمرو خواندند به فتح کاف. و باقی به ضم کاف. وَ وَضَعَتْهُ كُرْهًا، گفت: مادر به او بار برگرفت و بار بنهاد به او به رنج و مشقت، برای آن که آبستن را هم در حال حمل رنج رسد (۷)، هم در حال وضع. و کره و کره، دو لغت است، و قيل: الکره، المشقه. و الکره، الاکراه. وَ حَمَلَهُ وَ فَصَّالَهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا، و بار برگرفتنش و از شیر باز کردنش سی ماه بود. جمله مفسران گفتند [۲۵۴-پ] حملش شش ماه و شیر دادن (۸) دو سال. و اینکه دلیل است بر آن که اقل حمل شش ماه بود. و محمد بن اسحق گفت: حملش نه [ماه] (۹) باشد و شیر دادن

----- (۱). آج، ما، گا، لا، آد: لتنذر. (۲). گا: ای. (۳). اساس: فنبشر، به قیاس با نسخه ما، تصحیح شد. (۴). آج، ما، لا: ایشان آنانند. (۵). ما، لا: برون. (۶). اساس و کلیه نسخه بدلها: حسنا، به قیاس قرآن مجید تصحیح شد. (۷). آج، ما، گا، آد، افزوده: و. [.....] (۸). آج، ما، گا، آد: شیر دادنش. (۹). اساس: ندارد، از آج، افزوده شد. صفحه: ۲۵۸ و باز برگرفتن (۱) بیست و یک ماه. و اینکه خلاف قرآن است، آن جا که گفت: وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ (۲) وَ فَصَّالَهُ، به الف، مگر یعقوب که او خواند: و فصله، بی الف. و فصل و فصال (۳) و فطام یکی باشد و آن از شیر باز گرفتن کودک بود. و امیر المؤمنین (۴) - علیه السلام - به اینکه آیت تمسک کرد بر آن که مدت حمل شش ماه باشد، و آن قصت برفت. حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ، تا برسید به حد بلوغ. و گفتند: به غایت برنایی و تمام قوت. مجاهد گفت: سی و سه سال (۵). بعضی دیگر گفتند: سی سال. بعضی دیگر گفتند: از هژده (۶) سال تا چهل سال. وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ، چهل (۷) سال رسید. سدی و ضحاک گفتند: آیت در سعد ابو وقاص آمد، و قصت او

برفت. و بعضی دیگر گفتند: آیت در شأن ابو بکر آمد و پدرش ابو قحافه عثمان بن عمرو و مادرش ام الخیر بنت صخر بن عمرو. چون ابو بکر به چهل سال رسید ایمان آورد به رسول - علیه السلام - گفت: رَبِّ أَوْزِعْنِي، گفت: بار خدایا؟ مرا الهام ده تا شکر نعمت تو بکنم، یعنی الطافی کن با من که عند آن ممتنع «۸» شوم «۹» از عقوق و تضييع حقوق. و الا- يزاع الحمل على الوزع، و هو الكف و المنع و قولهم: لا- بد للناس من وزعه «۱۰». و قول النابغة: قلت الما تصحح و الشيب وازع اى، مانع. أن أشكر نعمتك التي أنعمت على و على والدي، که شکر کنم آن نعمت را که کردی با من و با مادر و پدر من و عملی کنم صالح که از من بیسندی. و أصلح لی فی ذریتي، و مرا [۲۵۵- ر] به صلاح دار در فرزندم «۱۱»، یعنی توفیق صلاحم ده در حق ایشان. إني تبت إليك، که من با درگاه تو گریختم و من از جمله مسلمانان ام. أولئك الذين تقبل عنهم أحسن ما عملوا، ایشان آنانند که عمل نیکوتر از ----- (۱). آج، ما: باز کردنش، لا: باز کردن. (۲). سوره بقره (۲) آیه ۲۳۳. (۳). گاه، آد، افزوده: و فطم. (۴). آج، گاه، لا، آد، افزوده: علی. (۵). ما: ساله. (۶). آج: هشتمه، گاه: هجده. (۷). آج، ما، لا: به چهل، گاه: برسید به چهل. (۸). اساس: ممتنع، به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد. (۹). لا: نشوم. (۱۰). اساس: فرعه، به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد. (۱۱). آج، ما، گاه، لا، آد: فرزندانم. صفحه: ۲۵۹ ایشان قبول کرده‌اند و کنند. و تتجاوز عن سئئاتهم، و در گذارند از سینات ایشان و معاصی‌شان. حمزه و كسائي و خلف خواندند: نتقبل و نتجاوز، به نون، علی الخبر عن نفس المتكلم «۱». و باقی قرا یتقبل و يتجاوز، به «یا» ی مضموم علی ما لم یسم فاعله. معنی قراءت اول، بپذیریم از ایشان نیکوتر آنچه کرده باشند و در گذاریم «۲» از گناه ایشان، و معنی قراءت دوم، بپذیرند نیکوتر آنچه کرده باشند و در گذارند «۳» از بدیهاشان. فی أصحاب الجنه، در زمرد اهل بهشت، وَعَدَ الصَّدَقِ الَّذِي كَانُوا يُوعِدُونَ، وعده راست که ایشان را دادند در دنیا. و نصب او بر مصدری است محذوف الفعل كانه قال: وعدهم وعد الصدق، و الذي، بدل وعد است و شاهد «۴» تا صفت او باشد، و الصلة و الموصول «۵» فی محل النصب «۶». [سوره الأحقاف (۴۶): آیات ۱۷ تا ۳۵] وَالَّذِي قَالَ لِرَأْسِهِ أَفْءَلِكُمْ أَتَعِدَانِي أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي وَهُمَا يَسْتَعْثِمَانِ اللَّهَ وَيَلْمُكَ آمِنْ إِنَّ وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۱۷) أُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّةِ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ (۱۸) وَلكلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَليُؤْفِقَهُمْ أَعْمَالُهُمْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۱۹) وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أذهبتم طيباتكم في حياتكم الدنيا واستمتعتم بها فاليوم تجزون عذاب الهون بما كنتم تستكبرون في الأرض بغير الحق وبما كنتم نفسيون (۲۰) وَ اذْكَرَ أَخَا عَادٍ إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ وَقَدْ خَلَّتِ النَّدْرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۲۱) قَالُوا أَجِئْنَا لِنَتَأَفَّكُنَا عَنْ آلِهَتِنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۲۲) قَالَ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَ أُبَلِّغُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ وَ لَكِنِّي أَرَأَيْكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ (۲۳) فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَّتِهِمْ قَالُوا هَذَا عَارِضٌ مُمَطَّرْنَا بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲۴) تدمر كل شىءٍ بامر ربها فأصبحوا لا يرى إلا مساكنهم كذلك نجزي القوم المجرمين (۲۵) وَ لَقَدْ مَكَنَاهُمْ فِيمَا إِنْ مَكَنَّاكُمْ فِيهِ وَ جَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَ أَبْصَارًا وَ أَفْئِدَةً فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَ لَا أَبْصَارُهُمْ وَ لَا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَىءٍ إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ (۲۶) وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُمْ مِنَ الْقُرَى وَ صَيَّرْنَا آيَاتٍ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۲۷) فَلَوْ لَا نَصَرَهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ قُرْبَانًا آلِهَةً بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ وَ ذَلِكُمْ إِفْكُهُمْ وَ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۲۸) وَ إِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفْرًا مِنَ الْجِنَّةِ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنْصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَى قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ (۲۹) قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ (۳۰) يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَ آمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يُجْرِكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ (۳۱) وَ مَنْ لَا يُجِبِ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۳۲) أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَمْ يَعِيَ بِخَلْقِهِنَّ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى بَلَى إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَىءٍ قَدِيرٌ (۳۳) وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَى وَ رَبَّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۳۴) فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعِزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ لَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَانَتْهُمْ يَوْمَ يُرُونَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ بَلَاغٌ فَهَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (۳۵)

[ترجمه] و آن که گفت مادر و پدرش را: اف شما را وعده می‌دهی ما را (۷) که بیرون آرند ما را (۸) و بگذشت (۹) قرن‌ها از پیش من و ایشان فریاد می‌خواهند از خدای وای تو (۱۰)؟ آمَن دار (۱۱) که وعده خدای حق است، گوید نیست اینکه الا فسانه پیشینگان (۱۲).

[۲۵۵-پ]، آنانند (۱۳) که واجب شد بر ایشان کلمت عذاب در امتانی که گذشتند از پیش ایشان از دیو و آدمی که ایشان بودند زیانکاران. و هر کسی را پایه‌هاست از آنچه کرده باشند تا تمام بدهد (۱۴) ایشان را کارشان و بر ایشان ظلم نکنند. -----

(۱). آج، گاه، آد، افزوده: و نصب نون احسن. [.....] (۲). آج: در گذرانیم، ما: در گزرنند، گاه، لا، آد: در گذریم. (۳). ما: در گزرنند، گاه، آد: در گذرنند. (۴). آج، ما، گاه، لا، آد: شاید. (۵). آج، ما، گاه، لا، آد: موصول. (۶). لا، آد، افزوده: قوله تعالی. (۷-۸). ما، لا: مرا. (۹). ما: بگذشتند، لا: گذشت. (۱۰). لا: وای بر تو. (۱۱). ما، لا: ایمان آر. (۱۲). ما: پیشینان. (۱۳). ما، ایشان آنانند. (۱۴). لا: تمام وفا کند. صفحه: ۲۶۰ و آن روز که عرض کنند آنان را که کافر شدند بر دوزخ، بردی خوشیهاتان در زندگانی دنیا و برخوردار شدی به آن، امروز جزا کنند شما را عذاب خواری به آنچه بزرگواری کردی در زمین بناحق و به آن فسق که کردی (۱). و یاد کن برادر عاد را چون برسانید قومش را به ریگستان و گذاشته بودند (۲) پیغامبران از پیش او و از پس او که نپرستی الا خدای را که من می‌ترسم بر شما (۳) عذاب روز بزرگ. گفتند آمدی به ما تا برگردانی ما را از خدای (۴) ما! بیار به ما آنچه وعده می‌دهی اگر از جمله راست گویانی. [۲۵۶-ر]، گفت علم بنزدیک خدای است و برساند به شما آنچه فرستاده‌اند مرا به آن و لکن من می‌بینم شما را گروهی که نمی‌دانید. چون بدیدند ابری برابر وادیهاشان، گفتند: اینکه ابری است باران دهنده ما را (۵)، بل او آن است که شتاب کردی به آن، بادی است و در او عذابی دردناک. هلاک کند هر چیزی را به فرمان خدای در روز آمدند نبینند الا خانه‌هایشان. چنین جزا کنیم (۶) گروه گناهکاران را. -----

(۱). ما: به آنچه فسق کردی. (۲). ما: گزشتند، لا: گذشتند. [.....] (۳). لا افزوده: از. (۴). ما، لا: خدایان. (۵). ما: بارنده بر ما، لا: باران دهد ما را. (۶). ما: پاداشت. صفحه: ۲۶۱ تمکین کردیم ایشان را در آنچه ممکن بکردیم (۱) شما را در آن، و کردیم ایشان را گوش و چشمها و دلها، نگریزانید (۲) از ایشان گوششان و نه چشمهاشان و نه دلهاشان از چیزی چون جحود کردند به آیتهای خدای، برسید به ایشان آنچه بدان افسوس می‌داشتند. [۲۵۶-پ] هلاک کردیم ما آنچه پیرامن ایشان بود از شهرها (۳) و بگردانیدیم آیتها تا همانا باز آیند. چرا یاری نداد ایشان را آنان که گرفتند. بجز خدای نزدیکی خدایانی، بل گم شدند از ایشان و آن دروغ ایشان بود و آنچه فرو می‌بافتند (۴). و چون باز گردانیدیم با تو گروهی را از دیوان می‌شنیدند قرآن چون حاضر آمدند، گفتند: گوش داری، چون بگذارند، برگشتند با قوم خود ترساننده. گفتند: ای قوم ما؟ ما شنیدیم کتابی که فرو فرستادند از پس موسی راست دارنده آن را که پیش است، راه نماید به حق و به ره راست. ای قوم ما؟ اجابت کنی خواننده خدای را و ایمان آری به او تا پیامرزد شما را گناهانتان و پناه گیرد (۵) شما را از عذابی دردناک. [۲۵۷-ر]، و هر که اجابت نکند خواننده خدای را، نیست - -----

(۱). ما: تمکین کردیم. (۲). ما: بنگریرانید، لا: پس نگریرانید. (۳). ما، لا: دیها/ دیه‌ها. (۴). ما: فرا بافته بودند، بالا: فرا می‌بافتند. (۵). لا: زنهار دهد. صفحه: ۲۶۲ عاجز کننده در زمین و نیست او را جز او دوستانی، ایشان در گمراهی‌اند ظاهر. نمی‌بینند که خدای است آن که بیافرید آسمانها و زمین را و در نماند به آفریدن آن، توانست بر آن که زنده کند مردگان را. آری او بر همه چیزی تواناست. و آن روز که عرض کنند آنان را که کافر شدند بر دوزخ، نه اینکه حق است! گویند: آری به خدای ما. گوید: بچشی عذاب به آن کفر که آوردی. صبر کن چنان که صبر کردند خداوندان عزم از پیغامبران و شتاب مکن ایشان را که ایشان آن روز که بینند آنچه وعده دادند ایشان را مقام (۱) نکردند الا یک ساعت از روز رسیدن، نیست به هلاک کننده (۲) الا گروه فاسقان را! قوله تعالی: [۲۵۷-پ] وَالَّذِي قَالَ لَوْلَا اِتَدِيهِ اَفْ لَكُمَا، و آن که گفت مادر و پدرش را اف شما را آنگه که او را دعوت کردند با ایمان به خدای و بعث و نشور، و اف، کلمت کراهت است، در مکروهات استعمال کنند و مردم ضجر گوید (۳). و گفتند: معنی آن است که: نتنا لکما و قدرا، چنان که کسی گوید که وی (۴) ناخوش شنود.

و كذلك التف. و گفتند: اف، و سخ گوش باشد، و تف، و سخ ناخن باشد. گفتند: اینکه اصل کلمت است، آنکه در مکروهات استعمال کنند. اَتَعْدَانِي، مرا وعده دهی که مرا از گور بیرون خواهند آوردن و زنده کردن. وَقَدْ خَلَّتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي، و از پیش من ایشان «۵» گذاشته‌اند و رفته و هیچ باز نیامدند. وَهُمَا يَسْتَعِينَانِ اللَّهَ، و مادر و پدرش فریاد می‌خوانند می‌گفتند: وَيَلْكَ آمِن، وای به تو؟ ایمان آر به ----- (۱). لا- درنگ. (۲). ما: هلاک بکنند، لا: هیچ هلاک می‌شود. (۳). آج، ما، گا، لا، آد: گویند. (۴). آج، ما، گا، لا، آد: بوی، هم می‌تواند «وی» خوانده شود بجای «بوی». (۵). آج، ما، گا، لا، آد: امتان. [.....] صفحه : ۲۶۳ خدای و به بعث و نشور. فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ، او می‌گوید: نیست اینکه که شما می‌گوی و مرا وعده می‌دهی از حدیث بعث و نشور الا- افسانه پیشینگان. عبد الله عباس گفت «۱» و ابو العالیه و سدی و مجاهد، گفتند: آیت در حق عبد الله بن ابی بکر آمد. و گفتند: عبد الرحمن بن ابی بکر چون مادر و پدر او را با اسلام خواندند و بر او الحاح کردند، و گفتند ایمان آر به خدای تعالی و به بعث و نشور، او گفت عبد الله جدعان را و عامر کعب را و مشایخ قریش را زنده باز کنی تا من از ایشان اینکه حدیث پرسم «۲» تا اصلی هست اینکه را یا نه! محمد بن زیاد گفت: معاویه نامه نوشت به مروان تا بیعت مردمان برای یزید بستاند «۳». عبد الرحمن «۴» بن ابی بکر گفت: معاویه می‌خواهد تا اینکه کار بمانند آن کند که هرقل و کسری کردند [۲۵۸- ر] که پدران برای فرزندان رها کنند به میراث «۵». مروان گفت: خاموش باش و او بر منبر بود- تو آنی که در حق تو آمد: وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أَفْئِدَةً لَكُمْ- الآية. عایشه شنید، گفت: دروغ می‌گویی و من دانم که آیت در حق که آمد و اگر خواهی تا بگویم به نام و نسبش، و لکن رسول خدای پدرت را لعنت کرد و تو در پشت او بودی، تو نتیجه لعنت «۶» رسول خدایی. أُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ، گفت: آنان که عبد الرحمن ابی بکر نام برد ایشان را از قریش، و خواست تا با زنده «۷» کنندشان برای او تا از ایشان چیزی پرسد، آنانند که عذاب بر ایشان واجب شد در میان جماعتی که رفتند و گذشتند پیش ایشان از جمله کافران جن و انس، و ایشان زیانکار بودند از آن جا که بر کفر مردند. حسن و قتاده گفتند: آیت عام است، اگر چه بر یک کس حوالت است «۸»، مبهمی است مجهول بر سبیل مثل گفت خدای تعالی تا باز نماید که هر که چنین گوید، حکمش اینکه باشد. و گفتند: مراد یکی «۹» شخص است نا معین، کافر، عاق در ----- (۱). آج، ما، گا، لا، آد: ندارد. (۲). آج، ما، باز پرسم. (۳). گا، آد: بستاند برای پسرش یزید- علیه اللعنه- لعائن الله تتری، و الملائكة و الناس اجمعین. (۴). گا: عبد الله. (۵). گا، آد: میراث رها کنند. (۶). گا، افزوده: خدا و. (۷). بازنده/ باز زنده، آج، ما: باز زنده، گا، لا، آد: تا زنده. (۸). آج: حوالت، ما: حوالتش. (۹). آج، ما، گا، لا، آد: یک. صفحه : ۲۶۴ مادر و پدر. وَ لِكُلِّ دَرَجَاتٍ اِی لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنَ الْفَرِيقَيْنِ، گفت: هر یکی را از آن دو گروه مؤمن و کافر درجاتی و منازلی و پایه‌هاست، مومن را از بالا و کافر را از زیر از آنچه کرده باشند بر حسب عمل ایشان. وَ لِيُؤْفِقِيَهُمْ، تا تمام بدهد ایشان را عملشان، یعنی جزای عملشان. مکیان و بصریان خواندند به «یا» خبرا عن الله «۱»، تا خدای بدهد. و باقی قرا به «نون» خواندند، علی اخبار الله تعالی عن نفسه. وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ، و بر ایشان ظلم نکنند و حق ایشان باز نگیرند و نقصان نکنند. وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ- [۲۵۸- پ] كَفَرُوا عَلَى النَّارِ، گفت: آن روز که عرضه کنند کافران را بر دوزخ. أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا، در کلام محدوفی هست، ای و يقال لهم، گویند ایشان را خوشیهای خود و لذتهای خود بردی «۲» در زندگانی دنیا، یعنی قضای شهوات کردی و آنچه شما را آرزو بود در دنیا بکردی و بجای آوردی. وَ اسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا، و به آن برخوردار شدی. ابو جعفر و ابن کثیر و یعقوب خواندند: ء اذْهَبْتُمْ «۳»، بر استفهام و باقی قرا، به یک الف بر خبر. و از اهل شام در او خلاف کردند، و بر هر دو قراءت معنی تقریع و توییخ است، يقول العرب: انت الذي فعلت كذا و [ء] انت «۴» الذي فعلت كذا. فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ امْرُوزَ جَزَا دَهْدَ شَمَا رَا عَذَابَ هَوَانٍ وَ خَوَارِي. و اینکه صفت عقاب است برای آن که عقاب مقرون باشد به استخفاف و اهانت، و به اینکه جدا شود از دگر آلام و مضرات. بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ، به آن تکبر که کردی در زمین به ناحق و به آن فسق و خروج از فرمان خدای تعالی. و خدای وصف کرد کافران را به آن که همت ایشان مصروف باشد با شهوت «۵» و قضای

آن و استمتاع به انواع لذات. و صفت مؤمنان و صالحان خلاف اینکه باشد. ثوبان روایت کند، مولی رسول الله «۶»، که: رسول - علیه السلام - چون به سفر خواستی رفتن، آخر کس را که دیدی فاطمه زهرا بودی «۷» و اول کس را دیدی چون باز ----- (۱). آج، ما، گا، لا، آد، افزوده: تعالی. (۲). ما: ببری. (۳). اساس و آب: اذهبتم، گا، لا، آد، افزوده: به دو همزه. (۴). آج، گا، آد: آنت، لا: آنت. (۵). آج، ما، گا، لا، آد: شهوات. [.....]. (۶). گا، آد، ثوبان مولای رسول الله، لا: مولی من رسول - صلی الله علیه. (۷). آج، ما، گا، لا، آد، افزوده: علیها السلام. صفحه: ۲۶۵ آمدی هم او بودی، ابتدا به او کردی. روزی از بعض سفرها در آمد، «۱» فاطمه را - علیها السلام - از غنیمت خیر گلیمی خیری بود. چون بشنید که رسول - علیه السلام - می آمد، آن گلیم به در حجره فرو گذاشت. رسول - علیه السلام - چون به در حجره فاطمه رسید، چنان دید «۲»، برگردید و برفت. [۲۵۹-] فاطمه - علیها السلام - ساعتی انتظار همی کرد، رسول نیامد. گفتند: رسول - علیه السلام - بیامد و باز گشت. برخاست و به حجره رسول آمد، گفت: یا رسول الله؟ عادت چنان بود که هر وقت مرا اکرام فرمودی چون از سفر در آمدی. اینکه نوبت اینکه حرمان از چه سبب بود! گفت: یا فاطمه؟ من بر عادت آن جا آمدم و لکن در سرای تو بر رسم «۳» جباران دیدم پرده فرو گذاشته. باز گشتم، آنگه گفت: «۴» ما لآل محمد و الدنیا، «فانهم خلقوا للآخرة و خلقت الدنیا لهم، آل محمد را با دنیا چه کار است که ایشان را برای آخرت آفریده‌اند و دنیا برای ایشان «۵». او برفت و پرده از در سرای دور کرد. و در خبر است که، یک روز در «۶» حجره فاطمه رفت، حسن و حسین را دید دستورنجی «۷» از سیم در دست کرده - و ایشان کودک بودند - ایشان را پیش خواند و از دست ایشان باز کرد و ثوبان را داد و گفت: ببر بفروش و برای فاطمه قلابه‌ای بخر از مهرک یمانی، و برای کودکان دو دستورنج «۸» عاجین «۹»، فان هؤلاء اهل بیت لا احب ان یدهبوا طبیاتهم فی حیاتهم الدنیا، که اینان اهل بیتی‌اند که من نمی‌خواهم تا اینان لذت خود در زندگانی «۱۰» ببرند. و ابو هریره گفت: و الله که طعام ما با «۱۱» رسول نبودی الا - الاسودان، التمر و الماء، الا خرما و آب، و از اینکه طعامها که شما خوری ما نشناسیم. عبد الله قیس الاشعری گفت: روزی با رسول خدای بیرون بودیم، باران به ما رسید، بوی ناخوش پدید آمد از ما چون بوی گوسپندان، از آن که جامه‌های ما از پشم گوسپند «۱۲» بود. و کلام امیر المؤمنین علی - علیه السلام - از اینکه معنی مشحون است و ----- (۱). گا، آد: وقتی رسول - صلی الله علیه و آله - از سفری باز آمد. (۲). گا، آد: آن گلیم دید. (۳). گا: به رسم در سرای، لا: به رسم. (۴). آج، ما، گا، آد: و للدنیا. (۵). گا، آد: و دنیا را برای ایشان آفریده‌اند. (۶). گا، آد: رسول - صلی الله علیه و آله - به. (۷-۸). آج، گا، آد: دستورنجی، لا: دستورنجی. (۹). گا: عاجی، لا: عاج. (۱۰). آج، ما، گا، لا، افزوده: دنیا. (۱۱). گا، لا، آد: و. (۱۲). آج، لا: گوسپندان، ما: گوسپندان. صفحه: ۲۶۶ خطبه‌های او در اینکه معنی بسیار است و علی الخصوص خطبه‌ای که [۲۵۹-پ] مفضل بن عمر «۱» روایت کرد از صادق جعفر بن محمد، از پدرانش، از امیر المؤمنین - علیهم السلام - که خطبه‌ای کرد روزی، در آن جا گفت: «۲» «۳» «۴» «۵» «۶» «۷» «۸» «۹» «۱۰» و الله ما دنیاکم عندی الا - کسفر علی منهل حلوا اذ «صاح بهم صائحهم فارتحلوا، و لا لذاتها» فی عینی الا کحمیم اشربه غساقا، او علقم اتجرعه «زعاقا، او سم افعاة اسقاه دهاقا، او قلابة من نار او هقها «خناقا، و لقد رقت مدرعتی هذه حتی استحییت من راقعها»، و قال لی: اقدف بها اقدف الابن «لا یرتضیها» یراقعها»، فقلت اعزب عنی: فعند الصباح یحمد القوم السری و ینجلی عنهم غیابات الکری و الله لو شئت لتسربلت بالعقری المنقوش من دیاجکم، و لشربت الماء الزلال برقیق زجاجکم و لا کلت لباب البر بصدور دجاجکم و لکن صدق الله - جلت عظمته - حیث قال: من کان یرید الحیاة الدنیا و زینتها نُوفَ إِلَیْهِمْ أَعْمَالُهُمْ فِیْهَا وَ هُمْ فِیْهَا لَا یُبْخَسُونَ. أَوْلَئِکَ الَّذِینَ لَیْسَ لَهُمْ فِی الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ «۱۱» آنها ما «۴» یان من سقمه و کادیسبنی سفها من کظمه، و لحرقة فی لظی اضنی له من عدمه، فقلت له: «۵» ثکلتک الثواکل یا عقیل أ تان من حدیده احماها انسانها لمدعبه و تجرنی الی نار سجرها جبارها لغضبه، أ تان من اذی و لا- ائن من لظی، و الله لو سقطت المكافاة عن الامم و ترکت فی مضاجعها [۰۶۲-] پ [بالیات فی الرمم لاستحییت من مقت رقیب یکشف فاضحات من الاوزار تسخ، فصبوا علی الدنیا تمر بلاوائها کليلة باحلامها تنسلخ «کم بین نفس فی خیامها ناعمه و بین ائیم فی

الجحیم یصطرخ، و لا تعجب من هذا. ۶» و اعجب بلا صنع من طارق طرفنا بملفوفات زملمها فی وعائها و معجونة بسطها علی انائها» فقلت له أ صدقة أم نذر ام زكوة و كل ذلك محرم علينا اهل بيت النبوة و عوضنا منه خمس ذی القربی فی الكتاب و السنة! فقال لا ذاك و لا- ذاك و لكنه هدیة. ۷» فقلت له: ثكلتك الثواكل افعن دين الله تخدعني بمعجونة عرقتموها» بقندكم و خبيصة صفراء آتيموني بها بعصير تمركم. ام محبط ام ذو جنه ام تهجر! ۸» ۹» ۱۰» اليست النفوس عن مثقال حبة من خردل مسؤوله فما ذا اقول في معجونة اتزقمها معموله و الله لو اعطيت الاقاليم السبعة بما تحت افلاكها و استرق لي قطانها مذعنه باملاكها» علی ان اعصى الله في نمله اسلبها شعيرة فالوكها» ما قبلت و لا اردت،- و ذلك علی مستعار الكلام و مجاز القول- و لدنياكم اهون عندي من ورقة في فم جرادة تقضمها و اقدر عندي من عراقه خنزير يقذف بها اجذمها، و امر علی فؤادی من حنظله يلوکها ذو سقم فيشمها»، فكيف اقبل ملفوفات ----- (۱). گا، لا، آد: كدره. (۲). ما: اوقع، كا، لا، آد: ازيغ (۳). گا، لا، آد:

امرہ. (۴). آج، ما: تف. [.....]. (۵). آج، ما: ينسلخ. (۶). اساس: اتائها، به قياس با نسخه آج، تصحيح شد. (۷). گا، آد: غرقتموها. (۸). آج: بافلاكها. (۹). اساس: فاترکها، به قياس با نسخه ما، تصحيح شد. (۱۰). گا: فيشتمها. (۱۱) ۲» ۳» صفحه : ۲۶۹ الله عكمتها في طيها و معجونة كانها عجت بريق حية اوقيتها، اللهم اني نفرت عنها نفار المهرة من كيهها، اريه السها و يريني القمر، ء امتنع من وبره من قلوصها ساقطة و ابتلع ابلا» في مبرکها رابطة، أ ديب العقارب من وكرها التقط، ام قوائل الرقش في مبيتي ارتبط، فدعوني اکتفی من دنياکم بملحی و اقراصی فبتقوی الله ارجو خلاصی، ما لعلی [۱۶۲-] ر] و نعيم يغنی» و لذة تنتجها المعاصی، سألقى و شيعتی ربنا بعيون مره و بطون خماص، «ليمحص الله المذین آمنوا و يمحق الکافرين» و نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سيئات اعمالنا. و اينکه خطبه جامع است اينکه معنی را که لایق اينکه آیت است و به عوض آن آوردم که در تفسیرها آورده‌اند از کلام زهاد و سير عباد و برای آن به پارسی نیاوردم تا رونق فصاحت و مبالغت در بلاغت از کلام او- علیه السلام- که بر او مسحه‌ای از طلاوت کلام نبوی است و طراوتی از کلام ربانی به توفیق الهی فوت نشود. و اينکه یک خطبه از کلام او اينکه جا بس است، و از جمله آنچه در اينکه خطبه است، حدیثی است که مفرد دیدم به اسناد در زهد او که روزی یکی از دوستان او او را معقدی (۴) ساخته به هدیه آورد و در پیش او بنهاد. او انگشت فرو برد بدو و در او می‌نگرید، آنگه گفت: رنگش نیکوست و بویش خوش است، ندانم تا طعمش چه باشد! آنگه انگشت بسترد و از پیش خود دور کرد. گفتند: یا امیر المؤمنین؟ اينکه بر تو حرام است! گفت: نه، و لکن من راعی رعیتی‌ام، کی روا دارم، که در رعایای من بسیار کس باشد که ایشان آرزومند اينکه و کمتر از اينکه باشند، من امروز از اينکه بخورم، فردا به قیامت خدای را چه گویم و از عهده اينکه چگونه بیرون آیم! آنگه اينکه بیت بگفت: و حسبک داء» (۵) ان تبیت ببطنة و حولک اکباد تحن الی قد از او چه بدیع است اينکه و امثال اينکه؟ او را مولایی بود از موالیان، او را ابو الاسود الدثلی گفتند. پس از آن که امیر المؤمنین را بکشتند، معاویه خواست تا او را استمالت کند، باشد که از دوستی علی برگرداند» (۶)، او را هر وقتی تحفه‌ای و بری و ----- (۱). گا: آیلا. (۲). ما: تفنی. (۳). سوره آل عمران (۳) آیه

۱۴۱. (۴). گا، آد: معقود. (۵). اساس: دا. (۶). گا، آد: برگردد. صفحه : ۲۷۰ لطفی کردی و چیزی فرستادی [۲۶۱-پ] او را، یک روز هدیه فرستاد او را انواع حلواها در او. چون به خانه ابو الاسود بردند و بنهادند، در آن جا شهد به زعفران بود، دخترکی کوچک داشت ابو الاسود، پنج شش ساله، بدوید و از آن پاره‌ای برگرفت و در دهن نهاد. پدر او را گفت: ای دخترک؟ بیفگن که زهر است. گفت: چرا! گفت: نمی‌دانی که پسر هند فرستاده است [به ما، تا ما را از دوستی اهل بیت برگرداند. دخترک آنچه در دهن داشت] (۱) «ببنداخت و می‌گفت: أ تخدعنا بالشهد المزعفر عن السيد المطهر، آنگه اينکه بيتهها انشا کرد: أ بالشهد المزعفر يابن هند عليك نبيح احسانا» (۲) و دینا معاذ الله ليس يكون هذا و مولينا امير المؤمنينا و در خبر است که: یک روز رسول- علیه السلام- بر اهل صفة- و آن جماعتی درویشان بودند ملازم مسجد- مطلع شد، و ایشان پاره‌های پوست و ادیم در (۳) جامه می‌دوختند از آن که خرقة نداشتند، گفت: حال شما امروز بهتر است از آن که روزی آید که یکی از شما بامداد حله‌ای پوشد و نماز دیگر حله‌ای و

بامداد جفنه‌ای پیش او آرند از طعام و نماز شام جفنه‌ای. و خانه او به جامه دیبا چنان آراسته باشد که خانه کعبه. گفتند: یا رسول الله؟ نه «۴» آن بهتر باشد! گفت: لا، بل اینکه بهتر باشد شما را اگر بر او «۵» بایستی. و در خبر است که، یکی از صحابه گفت: - و اظنه سلمان-، در «۶» نزدیک رسول شد «۷» در آن وقت که او زنان را به جای «۸» بگذاشته بود، گفت او را دیدم بر حصیری درشت خفته برهنه، برخاست و گیاه آن حصیر سطر در پهلوهای او اثر کرده، من بگریستم. گفت: چرا می‌گری! گفتم: یا رسول الله؟ کسری «۹» و قیصر در دیبای رومی و ملکی می‌خسبند و اینکه حصیر پهلوی تو [۲۶۲- ر] رنجور کرده است و در او اثر کرده. گفت: یا فلان؟ راضی نباشد «۱۰» که ایشان را دنیا باشد و ما را آخرت، (اولئك

(۱). اساس و آب ندارد، از آج افزوده شد. (۲). آج، ما: احبابا. [...] (۳). آج، ما، آد: بر. (۴). گا، آد: ندارد. (۵). آج: به او. (۶). گا، آد: که. (۷). گا، آد: شدم. (۸). گا، آد: ندارد. (۹). ما: کیسر. (۱۰). آج، ما، گا، آد: نباشی. صفحه: ۲۷۱ لهم «۱» قوم عجلت لهم طیباتهم فی حیاتهم الدنیا، ایشان قومی‌اند که طیبات ایشان در دنیا معجل به ایشان «۲» دادند. در خبر است که: یکی از بزرگان صحابه در بازار پیش جابر عبد الله انصاری بر افتاد، «۳» او را دید پاره‌ای گوشت با خانه «۴» می‌برد، گفت: چیست! گفت: اهلم را «۵» در خانه گوشت آرزو کرد. او «۶» گفت: اگر هر چه آرزو باشد شما را معجل کنی در دنیا ترسم از اهل اینکه آیت شوی که خدای تعالی گفت: أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا «۷». وَ اذْكُرْ اٰخَا عَادٍ اِذْ اَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْاَحْقَافِ - الْاَيَةُ. گفت: یاد کن ای محمّد برادر عاد را، یعنی هود را و برادری او با ایشان از جهت نسب بود، چو «۸» بترسانید قومش را به احقاف. عبد الله عباس گفت: احقاف نام وادی است میان عمان و مهران. مقاتل گفت: منازل عاد به یمن بود در حضر موت به جایی که آن را مهره گویند که اشتران نیکو «۹»، نسبت با آن جا کنند مهری گویند ایشان را، و ایشان اهل خیم بودند، چون ربیع بودی به گیاه زار «۱۰» از آن جا برفتندی و به دیگر اوقات با آن جا آمدندی، و ایشان از قبیله ارم بودند «۱۱». ضحاک گفت: احقاف، نام کوهی است به شام. مجاهد گفت: زمینی است آن را حسمی گویند. قتاده گفت: عاد قبیله‌ای بود «۱۲» به یمن در زمینی ریگستان «۱۳» به دریا «۱۴» بر زمینی که آن را شحر خواندند. ابن زید گفت: احقاف، جمع حقف باشد، و آن ریگی باشد دراز بر شبه رسنی. کلبی گفت: احقاف، کوهی است که آب از او به مازمین شود. خلیل گفت: ریگ بزرگ باشد. کسای گفت: پشته ریگ گرد باشد، یکی را [۲۶۲- پ] حقف گویند، مثل: ستر و استار، و عدل و اعدال، و حمل و احمال، و گفتند: حقف و جمعه حقاف و جمع الجمع، احقاف. قال الاعشى: -

(۱). آج، ما، گا، آد: ندارد. (۲). گا، آد: ندارد. (۳). آج، ما: باز آمد، گا، آد: بگذشت. (۴). گا، آد: به خانه. (۵). ما، گا: آد، اهلم، آج: اهل را. (۶). آج، گا، آد: او را. [...] (۷). گا افزوده: قوله تعالی. (۸). آج، ما، گا، آد: چون. (۹). گا، آد: نکو. (۱۰). آج، ما، گا، آد: گیاه‌خوار. (۱۱). آج، ما: بودندی. (۱۲). آج، ما، گا، آد: بودند. (۱۳). اساس و آب: ریگ استان. (۱۴). آج، ما، گا، آد، افزوده: نزدیک. صفحه: ۲۷۲ فبات الی ارطاه «۱» حقف یلفه خریق شمال یترک الوجه اقتما قال العجاج: فبات الی ارطاه «۲» حقف احقفا، ای، مائل «۳»، و الفعل منه احقوف. قال الراجز: ماوّه الهلال حتی احقوفا ای، انحنی و استدار «۴». وَ قَدْ خَلَّتِ النَّذْرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ، و پیغامبران دیگر گذشته بودند پیش «۵» او، یعنی پیش هود و من خَلْفَهُ، از پس او، و آنان که از پس او باشند گذشته نباشند، چگونه گفت: (خلت من خلفه) «۶»! گوئیم: از آن باب است که فعلی در او مضمّر باشد لایق حال او. و تقدیر آن است که: خَلَّتِ النَّذْرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ و منهم من یأتی من خلفه، چنان که: علفتها «۷» بنا و ماء باردا. و گفتند: به اینکه تقدیر حاجت نیست، چه اینکه وقت که خدای تعالی اینکه حکایت کرد در عهد رسول ما بهری از پیش او گذشته بود «۸» و بهری از پس او همه «۹»، گذشته بودند. اَلَّا تَعْبُدُوا اِلَّا اللّٰهَ، یعنی جمله پیغامبران که آمدند آنان که پیش هود بودند و آنان که از پس او بودند همه به آن آمدند که گفتند که: جز خدای را می‌پرستی. اِنِّيْ اَخَافُ عَلَيْكُمْ، «۱۰» من می‌ترسم بر شما از عذاب روزی بزرگ، و آن روز قیامت است. اینکه از کلام هود است. قَالُوا، گفتند کافران به جواب هود: اَجِئْنَا، آمدی به ما لِئَاْفِكُنَا عَنْ اَلِهَيْتِنَا، تا ما را برگردانی «۱۱» از خدایان ما «۱۲». فَاتِنَا بِمَا تَعِدُنَا، بیار «۱۳» به ما آنچه ما را وعده می‌دهی از عذاب اگر تو از جمله

راستیگرانی «۱۴». قال، گفت، یعنی، هود- علیه السلام-: إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ، علم بنزدیک خدای است به وقت عذاب که کی خواهد بودن. وَ أُبَلِّغُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ، [۲۶۳-ر] و من به شما می‌رسانم آنچه مرا به آن «۱۵» فرستاده‌اند از ادای رسالت و بیان شریعت. وَ لِكِنِّي أَرَأَيْتُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ، و لکن من شما را گروهی نادان می‌بینم و می‌دانم.

(۲-۱). ما: ابطاء. (۳). آج: مایله. (۴). آج، ما: استدار. (۵). گا، اد، افزوده: از. (۶). گا: قبله. (۷). ما: عقلتها. [.....]. (۸). آج، ما، آد: بودند. (۹). آج، ما، گا، آد: هم. (۱۰). آج، ما، گا، آد، افزوده: که. (۱۱). آج: برگردانید، آد: بگردانی. (۱۲). آج، ما، افزوده: و الافک، الصرف. (۱۳). آج: بیارید. (۱۴). کذا در اساس، آب، ما، آج، گا، آد: راست گویان. (۱۵). گا افزوده، آد: به شما. صفحه: ۲۷۳ فَلَمَّا رَأَوْهُ، چون دیدند آن را، یعنی، عذاب را، عارضاً، ابری پدید آمد معترض «۱»، مُسْتَقْبِلِ أَوْدِيَّتِهِمْ، روی به وادیهای ایشان نهاد، قَالُوا هَذَا عَارِضٌ مُّمْطِرُنَا، گفتند: اینکه ابری است که ما را باران خواهد داد. و مجاهد گفت: ابر را برای آن عارض خوانند، لانه یبدو فی عرض السماء، ای ناحیه. قال الاعشى: یا من رای عارضاً «۲» قد بت ارمقه كأنما البرق فی حافاتہ شعل «۳» مفسران گفتند مدتی بود که ایشان را باران نمی‌آمد. و هود- علیه السلام- می‌گفت: ایمان آری تا من دعا کنم با «۴» خدای تعالی شما را باران دهد، و الا به بدل باران عذاب آید شما را. یکی از جمله ایشان نام او قیل بن عتراس، گفت: نه «۵» ما را عذاب می‌باید! تو دعا به باران مکن، به عذاب دعا کن. چون اینکه ابر سیاه برآمد، ایشان شادمانه شدند و گفتند «۶»: عارض ممطرنا، اینکه ابری است که ما را باران خواهد داد. و التقدير: ممطر لنا، اینکه اضافت بر تقدیر انفصال است، اضافتی است نه بر- حقیقی چنان که: مررت برجل حسن الوجه، ای، حسن وجهه، برای آن که نشاهد «۷» که معرفت «۸»، صفت نکره باشد. و مثله قوله «۹»: هذا رجل مثلک، ای، مثل لک. بَلْ هُوَ هود- علیه السلام- گفت: اینکه ابر باران ده نیست، اینکه آن است که شما به آن استعجال و شتابزدگی کردی. ریح، بادی است که در او عذابی است سخت. عمرو بن میمون گفت: باد می‌آمد «۱۰» و شتران با هودج را- قومی در وی نشست- در هوا می‌برد تا پنداشتی در هوا ملخ پیرانند «۱۱». تَدْمُرُ كُلَّ شَيْءٍ، همه چیز را هلاک کرد «۱۲». آن باد به فرمان خدای «۱۳». من الدمار، و هو الإستیصال، هلاک «۱۴» [۲۶۳-پ] استیصال را دمار گویند. (۱). آج: معرض.

(۲). ما: عارضنا. (۳). گا، آد: سعد. (۴). آج، ما: تا، گا: که. (۵). گا، آد: ندارد. (۶). آج، ما، افزوده: هذا. [.....]. (۷). آج، ما، گا، آد: نشاید. (۸). آج، ما، گا، آد: معرفه. (۹). آج، ما، گا، آد: قولهم. (۱۰). آج، ما: بادی در آمد، گا: بادی در آمد، آد: بادی بر در آمد. (۱۱). گا، آد: پر آن است. (۱۲). آج، ما، گا، آد: می‌کرد. (۱۳). گا، آد، افزوده: خویش، و الدم، آج: و الدم. (۱۴). ما: هلاک و. صفحه: ۲۷۴ عبد الله عباس گفت: چون ابر پدید آمد، برفتند و به استقبال ابر «۱» شدند به صحرا. آن جا «۲» که ابر بود، بادی می‌آمد به سختی چنان که گاو «۳» گوسپند و شتر ایشان را در هوا می‌برد، چون مرغان می‌پرانید. ایشان بدانستند که نه ابر رحمت است «۴»، ابر عذاب است، بگریختند و با خانه شدند و درها استوار کردند. باد در آمد و درهای خانه‌های ایشان بکند و بر ایشان مسلط شد، هفت شب و هشت روز «۵» و ریگ بیابان می‌آورد و بر ایشان می‌ریخت تا به ریگ پوشیده شدند و در زیر آن ریگ ناله می‌کردند. پس از هفته‌ای بادی در آمد و ریگ از ایشان دور کرد و ایشان را می‌برگرفت و بر کوه و بر سنگ می‌زد تا پاره پاره شدند، و ایشان خداوندان قوت و سطوت بودند با بالا‌های دراز. راوی خبر گوید که، چون رسول- علیه السلام- بادی سخت دیدی، گفتی: اللهم انی استلک خیرها و خیر ما ارسلت به و اعوذ بک من شرها و شر ما ارسلت به. اینکه دعا می‌گفت، و چون ابری بودی و در او برق بودی و با او باد بودی، رسول- علیه السلام- متغیر شدی و می‌ترسیدی. گفتند «۶»: یا رسول الله؟ اینکه ترس تو چراست! گفتی: می‌ترسم که نباید که «۷» چنان باشد که عاد را بود که گفتند: هذا عارضٌ مُّمْطِرُنَا. فَاصْبِحُوا لَا يُرَى إِلَّا مَسَاكِنُهُمْ، در روز آمدند و از ایشان هیچ ندیدند، یعنی هیچ نماند الا سراهانشان. و حسن بصری در شاذ خواند: لا تری، به «تا» «۸». سیبویه گفت: علی تأویل لا- تری اشخاصهم الا- مساکنهم. و قراءت عامه قرا مستقیم است «۹» و ابو بکر عن عاصم [۲۶۴-ر] هم «تا» «۱۰» روایت کرد. عاصم و حمزه و يعقوب و خلف و اعمش خواندند: لا- یری، به «یا» ی مضموم علی تقدیر لا یری شیء الا

مساکنهم گفتند برای آن که در زیر ریگ بودند، از ایشان کس پیدا نبود. و باقی قرا خواندند: لا تری به «تا» ی مفتوح و نصب مساکن، یعنی لا تری یا محمّد الا مساکنهم. ----- (۱). آج، ما: او. (۲). گا: به جانبی، آد: به جایی. (۳). آج، ما، گا، آد: گا و. (۴). گا: آن ابر رحمت نیست. (۵). آج، ما، گا، آد، افزوده: سبع لیل و ثمانیة ایام حسوما ... سوره حاقه (۶۹) آیه ۷. (۶). گا: گفتندی. [.....]. (۷). گا: مبادا. (۸). گا افزوده: مضمومه. (۹). آج، ما، گا، آد: بر خلاف اینکه است. (۱۰). آج، گا، آد: به «تا». صفحه: ۲۷۵ کذلک نجزی القوم المجرمین، همچنین جزا دهیم گروه گناهکاران را. ولقد مکناهم فیما ان مکناکم فیه، آنکه حق تعالی بر سیل تهدید و اعدار و انذار گفت: ما ممکن کردیم ایشان را آنچه شما را نکردیم. و ان، به معنی نفی بود، ای، فیما لم نمکنکم فیه، یعنی «۱»، ایشان را آن قوت و بسطت دادیم که شما را ندادیم. و جعلنا لهم سمعاً و أبصاراً و أفئدةً، و ایشا «۲» را چشم و گوش و دل دادیم با اینکه همه قوت و آلت و حواس ایشان. از ایشان هیچ غنا نکرد «۳»، چون ایشان به آیات خدای جاحد «۴» و منکر بودند، و به ایشان رسید جزای آن استهزا که می کردند به آیات ما و پیغامبران ما. ولقد اهلکنا ما حولکم من القرى، گفت: ما هلاک کردیم آنچه پیرامن «۵» شما بود از شهرها، چون: حجر ثمود و زمین سدوم و مانند آن. و صرفنا الآيات، و آیات و بینات و دلالات در او بگردانیدیم تا همانا اهلش اندیشه کنند و از کفر باز آیند. اندیشه نکردند و باز نیامدند، لا جرم هلاک کردیم ایشان را. «۶» به اینکه آیات تهدید می کند «۷» مشرکان مکه را. فلو لا نصرهم، ای فهلا نصرهم، چرا یاری نکردند ایشان را آنان که ایشان را بدون خدای عبادت کردند و به عبادت ایشان تقرب کردند. کسائی گفت: قربان هر چیزی باشد که به آن تقرب کنند به خدای از ذبیحه‌ای و طاعتی و مانند اینکه. و جمع [۲۶۴-پ] او قرابین باشد، کربهان و رهایین. و آنکه اینک بود «۸» که اسم باشد، چون مصدر بود، آن را جمع نکنند، چون: سبحان و غفران. گفت: چرا آن بتان یاری ایشان نکردند که آن را خدایان و معبودان گرفته بودند و به ایشان تقرب می کردند! آنکه هم او جواب داد، گفت: بل ضلوا عنهم، بل گم شدند ایشان از عابدان، و ذلک افکهم، و آن، دروغ و بافته و نهاده ایشان بود، و ما کائوا یفترون، و آنچه فرو «۹» می بافتند. عبد الله عباس و عبد الله زبیر خواندند: و ذلک ----- (۱). گا، آد: به آن معنی که. (۲). ایشا/ایشان. (۳). آج، ما: نکردند. (۴). آج: جاهل. (۵). ما: پیرامن/پیرامن. (۶). گا، آد، افزوده: خدای تعالی. (۷). گا، آد: کرد. (۸). آج، ما، گا، آد: و اینکه آنکه بود. (۹). آج، گا: فرا. صفحه: ۲۷۶ افکهم، به فتح «الف» و «فا» و «کاف»، علی الفعل الماضی، ای ذلک القول صرفهم عن «۱» التوحید. و اذ صیرفنا إلیک نقرأ من الجن، گفت: یاد کن ای محمّد چون باز گردانیدیم گروهی را از جنیان با تو، یستمعون القرآن، قرآن می شنیدند. فلما حصرّوه، چون حاضر آمدند اینکه جنیان با رسول - علیه السلام -، قالوا أنصتوا، گفتند: گوش دارید «۲» فلما قضی، چون تمام کردند، یعنی چون رسول - علیه السلام - از قراءت «۳» فارغ «۴» شد، ولوا إلی قومهم منذرین، پشت بر کردند و روی به قوم خود نهادند و ایشان را بترسانیدند به خدای تعالی و اعلام کردند از کار رسول و سماع قرآن. و قصه اینکه، آن بود که مفسران گفتند: چون ابو طالب [رحمة الله علیه] «۵» با جوار رحمت ایزدی شد «۶»، رسول - علیه السلام - در مکه بی یار و یاور بماند. برخاست «۷» و روی به طایف نهاد تا از تقیف طلب نصرت کند بر قریش. محمّد بن کعب القرظی گفت: چون رسول - علیه السلام - به طایف رسید، به جمع ایشان آمد و ایشان سه رئیس بودند، سه برادر «۸»: عبد یالیل و مسعود و حبیب بنو عمرو بن عمیر، و زنی قرشی. زن یکی از ایشان بود از بنی جمح، بر ایشان بنشست و ایشان را با خدای «۹» خواند و گفت: من از مکه به شما «۱۰» آمده‌ام تا مرا نصرت کنی بر اسلام و یار من باشی «۱۱» [۲۶۵-ر] بر قریش. اما یکی از ایشان جواب چنین داد که: او به در خانه کعبه آویخته باد اگر خدای تعالی تو را فرستاده است به پیغامبری. و دیگری جواب اینکه داد «۱۲» که: خدای کس را نیافت که به پیغامبری فرستادی «۱۳» جز تو را. و اما سدیگر جواب اینکه داد «۱۴» که: حال تو از دو بیرون نیست، یا ----- (۱). ما: علی. [.....]. (۲). گا، آد، افزوده: و خاموش باشید. (۳). گا: قرآن. (۴). ما: فارق. (۵). اینکه عبارت در اساس با قلمی دیگر افزوده شده، آب: رحمه الله تعالی، گا: رضی الله عنه، آج، ما: ندارد. (۶). گا، آد: با پیش خدا رفتند. (۷). گا، آد:

برخواست. (۸). گاه، آد: و ایشان را سه برادر بود که رئیس ایشان بودند. (۹). گاه، آد: با خود. (۱۰). گاه، آد: پیش شما. (۱۱). گاه، آد: یاری من نمائید. (۱۲). آج: جواب داد. (۱۳). ما: که به او پیغام فرستادی، آج: که او پیغام فرستادی. (۱۴). گاه، آد: و سیم گفت، ما: و اما آن سیم جواب داد. صفحه: ۲۷۷ در اینکه دعوی راستیگری «۱» یا دروغزن. اگر راستگویی، منزلت تو بیش از آن است که ما را با تو سخن شاهد «۲» گفتن و سؤال و جواب کردن. و اگر دروغزنی «۳»، ما را روا نباشد که با تو سخن گوئیم. رسول- علیه السلام- از بر ایشان برخاست آیس «۴»، گفت: اکنون یک کار بکنی، اینکه حال بر من «۵» پوشیده داری و با کس مگویی تا قوم من بر من دلیرتر نشوند. اجابت نکردند و اینکه سخن افشا کردند و سفیهان «۶» و کودکان را به دنبال او در نهادند تا بانگ به او برآوردند و در قفای او «۷» به سنگ انداختن و سفاهت «۸» تا او را با دیوار بستی پیختند «۹» از آن عتبه و شبیه- پسران ربیعہ. و ایشان آن جا حاضر بودند. سفیهان «۱۰» باز گشتند. رسول- علیه السلام- به سایه درختی آمد و آن جا بنشست و عتبه و شبیه می نگریدند و می دیدند آنچه سفیهان می کردند و می گفتند: رسول- علیه السلام- سر سوی آسمان کرد و گفت: «۱۱» (۱۲) «۱۳» «۱۴» «۱۵» اللهم انی اشکو الیک ضعف قوتی و قلۀ حیلتی و ناصری و هوانی علی الناس یا ارحم الراحمین انت رب المستضعفین و انت ربی الی من تکلنی «الی البعید یتجهمنی او الی عدو ملکته» امری، ان لم تکن «غضبت علی فلا ابالی و لکن عافیتک اوسع لی، اعوذ بنور وجهک من ان تنزل» بی غضبک و تحل «علی سخطک لک العتبی حتی ترضی، لا حول و لا قوۃ الا بک». چون پسران ربیعہ آن دیدند، رحم و خویشی بجنید ایشان را «۱۶». غلامی ترسا پیش ایشان ایستاده بود نام او عداس. طبقی انگور برنهادند «۱۷» و غلام را گفتند پیش آن مرد بر. عداس «۱۸» بیامد [۲۶۵-پ] و آن انگور پیش رسول آورد و بنهاد. رسول- علیه السلام- گفت: بسم الله و دست کرد «۱۹» و از آن انگور می خورد. عداس گفت: اینکه کلمتی ----- (۱). آج، ما، گاه، آد: راست گویی. [.....] (۲). آج، ما، آد: شاید. (۳). گاه، آد: دروغگویی. (۴). گاه، آد: از پیش ایشان آیس برخواست. (۵). گاه، آد: حال من. (۶-۷). گاه، آد: سفها. (۸). آج افزوده: فتانند، ما: افتادند، گاه: و بر قفای او بنهادند. (۹). گاه افزوده: کردن. (۱۰). ما: بتاختند، گاه، آد: رسانیدند. (۱۱). اساس: یکلنی، به قیاس با نسخه ما، تصحیح شد. (۱۲). ما: یملک. (۱۳). گاه، یکن. (۱۴). آب، آج، ما، گاه، آد: ینزل. (۱۵). آج، ما، گاه، آد: یحل. (۱۶). گاه، آد: رحم خویشی در ایشان بجنید. [.....] (۱۷). گاه، آد: به او دادند، ما: بر نهاد. ۱۸. گاه، آد: غلام. (۱۹). آب، گاه: دراز کرد، در اساس با خطی متفاوت از متن کلمه «دراز» افزوده شده است. صفحه: ۲۷۸ است که اهل اینکه شهر نگویند «۱». رسول- علیه السلام- او را گفت: تو از کدام شهری و دین تو چیست! گفت: من مردی ترسام «۲» از اهل نینوی. رسول- علیه السلام- [گفت] «۳» از اهل شهر آن مرد صالح، یونس بن متی! غلام گفت: تو یونس چه شناسی! رسول- علیه السلام- گفت: او برادر من بود و پیغامبر خدای بود و من پیغامبر خدای ام به اهل اینکه جهان. غلام در روی رسول نگرید، صدق او در «۴» سیمای او بشناخت، در پای او فتاد «۵» و بوسه بر پای او می داد. و ایشان «۶» از دور نگاه می کردند، یکی با دیگر گفت: اما غلامک فقد افسده «۷» علیک، غلامت را به زیان آورد. چون غلام با نزدیک ایشان شد، گفتند: چه می گفت با تو! غلام گفت: یا سیدی؟ او پیغامبر خدای است و او مرا خبر داد به چیزی که الا پیغامبران ندانند. گفتند: یا غلام؟ برو دین خود نگاه دار که دین تو به از دین اوست. آنکه رسول- علیه السلام- از طایف باز گردید و روی به مکه نهاد. چون به نخله رسید به نماز شب برخاست. جماعتی از جنیان نصیبین بگذشتند و سبب آن بود که جنیان پیش از آن استراق سمع کردند از آسمان. چون رسول- علیه السلام- بیامد، ایشان را منع کردند از آن به رجوم ستاره، بر ابلیس «۸» آمدند و گفتند: اینکه چه حال است! گفت: اینکه از سبب حادثه‌ای که در آسمان افتاد، نه از حوادث زمین است، و لکن بروی و در زمین پراکنده شوی و خبری بنزدیک من آری. اینکه جنیان به تفحص اینکه خبر می رفتند- و اینکه جماعتی بودند از اشراف جن و سادات ایشان از نصیبین «۹»- چون به وادی تهامه برسیدند [۲۶۶-ر] به جایی که آن را وادی نخله گویند، رسول- علیه السلام- نماز بامداد می کرد و قرآن می خواند. گوش با آواز و قراءت او کردند. یک با دیگر «۱۰» گفتند: انصتوا، گوش با اینکه قراءت کنی. اینکه روایت سعید جبیر است و

جماعتی از اهل اخبار و روایت عوفی از عبد الله عباس. جماعتی دیگر گفتند: رسول را - علیه السلام - فرمودند که، جن را دعوت کند و با ----- (۱). گاه، آد: نمی گویند. (۲). گاه، آد: من ترسایم. (۳). اساس و آب: ندارد به قرینه جمله از آج افزوده شد، گاه: رسول - صلی الله - از شهر آن مرد صالح گفت بن متی. (۴). گاه، آد: از. (۵). گاه، آد: در پای رسول فتاد. (۶). گاه، آد: پسران ربیعہ. (۷). ما: افسدت. (۸). گاه، آد: ایشان پیش ابلیس. (۹). ما، گاه، آد، افزوده: یمن. (۱۰). آج، ما: یکی با دیگری، گاه، آد: با یکدیگر. صفحه: ۲۷۹ خدای خواند و قرآن بر ایشان خواند. خدای تعالی جماعتی را از جنیان نینوی صرف کرد با رسول. رسول - علیه السلام - گفت: مرا فرموده‌اند که، امشب بیرون شوم و جنیان را دعوت کنم و قرآن بر ایشان خوانم. از شما که صحابه‌ای «۱» کیست که با من بیاید! سر در پیش افگندند. دیگر باره بگفت. جواب ندادند. بار سدیگر «۲» بگفت. عبد الله مسعود گفت: من بیایم. برخاستند، رسول بود و عبد الله مسعود، برفتند به بالای مکه تا به جایی رسیدند که آن را «۳» شعب الحجون گویند. عبد الله مسعود گفت: رسول - علیه السلام - مرا بنشانند و گرد من خطی کشید و گفت: از اینکه خط بیرون مآی «۴» تا من باز آیم. آنگه برفت و بر پای بایستاد و آغاز کرد و قرآن خواندن گرفت. گفت: من در هوا مرغانی می‌دیدم مانند کرکسان که می‌پریدند و می‌آمدند و می‌نشستند. و ماران بسیار دیدم که می‌آمدند و لغطی و آوازی عظیم می‌شنیدم «۵» [تا چندان جمع حاضر شدند که من رسول را نمی‌دیدم و آوازش نمی‌شنیدم، و من بترسیدم] «۶» و اندیشه رسولم بیشتر بود. آنگه پاره پاره شدند. بمانند ابر سیاه و می‌رفتند، تا صبح برآمد. رسول - علیه السلام - با نزدیک من آمد و مرا گفت: بخفتی «۷» ای عبد الله! من گفتم: یا رسول الله؟ چه جای خواب بود مرا با اینکه ترس؟ چند بار خواستم تا فریاد کنم و بانگ دارم و استغاثت «۲۶۶- پ» کنم به مردمان تا باشد که کسی با نزدیک ما آید، تا بشنیدم که تو ایشان را به عصا دور می‌کردی و می‌گفتی: بنشین «۸». و من پای از خط بیرون نیارستم نهادن «۹». گفت: اگر برون آمدی «۱۰» آن «۱۱» نبود که بر بودندی «۱۲». آنگه مرا گفت: چه دیدی! گفتم: مردانی سیاه را دیدم با جامه‌های سپید. گفت: آن جن نصیبین بودند از من متاعی خواستند «۱۳»، من ایشان را ممتع بکردم به استخان «۱۴» و پشک شتر و سرگین چهارپای. گفتند «۱۵» یا رسول الله؟ ----- (۱). آج، گاه، آد: صحابه‌اید. [.....] (۲). ما، گاه، آد: سیم. (۳). گاه، آد، افزوده: حجر. (۴). آج: میای، ما: نیایی، گاه، آد: میا. (۵). ما: می‌شنودم. (۶). اساس و آب افتادگی دارد، از آج افزوده شد. (۷). گاه، آد: نخفتی. (۸). گاه، آد: بنشینید. (۹). گاه، افزوده: رسول، آد: نمی‌توانستم نهادن، رسول. (۱۰). آج، گاه، آد: می‌آمدی. (۱۱). آج، ما، گاه، آد: ایمن. (۱۲). آج: که تو را بر بودندی، ما: کت بر بودندی، گاه، آد: که تو را می‌ربودند. (۱۳). آب: خواستم. (۱۴). آج، ما، گاه، آد: استخوان. (۱۵). ما: گفتم. [.....] صفحه: ۲۸۰ مردم آن را پلید می‌کنند «۱»، من نهی کردم مردم را از آن که به اینکه چیزها استنجا کنند «۲». من گفتم: یا رسول الله؟ استخان «۳» و روث «۴» چه سود دارد ایشان را! گفت: هیچ استخان «۵» نباشد که ایشا «۶» بردارند و الا هم چندان گوشت بر او یابند «۷» که بر او بوده باشد و هیچ روث نباشد و الا هم چندان دانه پدید آید در او. گفتم: یا رسول الله؟ آن غلبه و صیحت چه بود! گفت: خصومتی بود میان ایشان در «۸» کشته‌ای، من حکم بکردم میان ایشان به حق. آنگه مرا گفت: آبی داری «۹»! گفتم: یا رسول الله؟ مطهره‌ای دارم پاره‌ای نبیذ التمر در او. گفت: مرا ده. بستند، وضو تازه کرد و گفت: تمره طیبه و ماء طهور. قتاده ما را روایت کرد «۱۰» که: چون عبد الله مسعود به کوفه آمد، آن جا جماعتی پیران را دید. از زط «۱۱» پرسید از ایشان و گفت: اینان کیستند! گفتم: اینان جماعتی از زط «۱۲». گفت: چه نیک مانند به آن جنیان که آن شب پیش رسول آمدند، یعنی لیلۃ الجن. علقمه گفت از عبد الله مسعود پرسیدم که: شب جن، تو با رسول بودی! گفت «۱۳»: الا آن که ما رسول را نیافتیم آن شب، بترسیدیم و گفتم نباید تا غدیری کرده باشند [۲۶۷- ر] مکیان بر او؟ به طلب او بیرون آمدیم در شعاب و وادیه‌ها می‌جستیم او را. چون صبح برآمد، رسول را دیدم «۱۴» که از کوه حرا فرو می‌آمد. گفتم: یا رسول الله؟ ما دوش همه شب دلنگ و رنجور بودیم برای غیبت تو. گفتم نباید تا غدیری کرده باشند؟ گفت: نه. دوش جماعتی از جن بیامدند تا قرآن بشنوند از من. من قرآن بر ایشان خواندم، آنگه آثار ایشان و آثار جایگاههایی که «۱۵» آتش

کرده بودند به من می نمود. آنکه گفت: از من زاد خواستند. من به زاد ایشان کردم هر استخانی «۱۶» که بر او -----

----- (۱). آج، ما، گاه، افزوده: گفتم. (۲). آج، ما: مردم را که به آن چیزها استنجا نکنند. (۳). ما: استخوا/ استخوان، ما، گاه، آد: استخوان. (۴). آج، افزوده: سرگین، ما: سرگین چه باشد و. (۵). آج، ما، گاه: استخوان. (۶). ایشا/ ایشان، آج، ما، گاه، آد: ایشان. (۷). ما، گاه: باشد. (۸). آج: به سر. (۹). گاه، آد، افزوده: یا عبد الله. (۱۰). گاه، آد، قتاده گفت: ما را روایت کردند. (۱۱-۱۲). آب: فط، آج، ما: نط. (۱۳). آج، ما، گاه، آد، افزوده: نه. (۱۴). عاج، ما: دیدیم. (۱۵). آج: محلی که ایشان. [.....] (۱۶). آج، ما، گاه، آد: استخوان. صفحه: ۲۸۱ نام خدای نبرده باشند، چون در دست ایشان افتد گوشت بر او پدید آید هر کدام «۱» تمام تر و سرگین برای چهارپایانشان «۲» همچنان دانه «۳» شود که اول بوده باشد. آنکه گفت: استنجا مکنی به استخان «۴» و سرگین. و جماعتی راویان روایت کردند که، عبد الله مسعود با پیغامبر نبود آن شب. ابن جریح گفت: نام آنان که آن شب پیش پیغامبر آمدند از جن اینکه بود: شاصر «۵» و ناصر «۶» و حس «۷» و مس و از دوایان «۸» و احقم. اینکه هفت کس بودند. رسول- علیه السلام- ایشان را به رسالت و نیابت به جنیان فرستاد. بهری دیگر گفتند: نه کس بودند، و اینکه روایت زر حبیش است. ثابت قطبه «۹» الثقفی گفت: جماعتی بنزدیک عبد الله مسعود آمدند، گفتند: ما در سفری بودیم، در راه ماری دیدیم کشته و در خون بگردیده. او را در زیر خاک کردیم. از آن جا برفتم، جماعتی پیش ما برآمدند «۱۰» و گفتند: عمرو را که دفن کرد! ما گفتیم: عمر [و] «۱۱» کیست! گفت: آن مار که فلان جای دفن کردی، او از جمله آنان بود که لیلۃ الجن پیش رسول بود «۱۲» [۲۶۷-پ] و از او قرآن شنید، از میان دو قبیله «۱۳» قتالی بود او کشته شد. ابو ثعلبه الخشنی روایت کرد که رسول- علیه السلام- گفت: جنیان بر سه نوع اند، بهری پر دارند در هوا می پرند، و بهری بر صورت ما را «۱۴» و سگان اند، و بهری آنند که در سفر باشند، می روند به جایها. چون «۱۵» قرآن بشنیدند و با نزدیک قوم خود شدند، گفتند: سَمِعْنَا كِتَابًا، ما کتابی شنیدیم که از پس موسی فرو فرستاده اند، مُصَدَّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ، راست دارنده آن کتابهاست که پیش آن «۱۶» فرستادند. عطا گفت: آن جماعت جنیان جهودان بودند، -----

----- (۱). گاه، آد: هر چند. (۲). ما: چهار پایانشان. (۳). گاه، آد: بادانه. (۴). آج، ما، گاه، آد: استخوان. (۵). آب: سامر. (۶). آب: نامر، ما: باصر. (۷). آج، ما: حسر، آب: حسن. (۸). آب: ابنان، آج، ما: اینان. (۹). گاه، قطبه. (۱۰). آج، ما: باز آمدند. (۱۱). به قیاس مورد قبل و نسخه بدلها افزوده شد. (۱۲). آج، ما: باز آمد. (۱۳). آج، ما، گاه، آد، افزوده: جن. [.....] (۱۴). ما را/ ماران، آج، ما، گاه، آد: ماران. (۱۵). گاه، آد، افزوده: جنیان از رسول. ۱۶. آج، ما: او. صفحه: ۲۸۲ برای آن گفتند كِتَابًا أَنْزَلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى مُصَدَّقًا، نصب بر حال است از مفعول. يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ، اینکه کتاب او رهنمای است به حق و به ره راست. يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ، ای گروه ما؟ اجابت کنی دعوت کننده خدای را و آمِنُوا بِهِ، ایمان آری به او، یعنی، مُحَمَّد- صلی الله علیه و آله-. يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ، تا بیامرزد شما را گناهانتان، یعنی، خدای تعالی و يَجْرُكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ، و با پناه گیرد شما را از عذابی دردناک، یعنی عذاب دوزخ. عبد الله عباس گفت: ایشان برفتند و قوم خود را دعوت کردند هفتاد مرد از جنیان بر دست ایشان ایمان آوردند و ایشان پیش رسول آمدند به بطحای مکه. رسول ایشان را بدید و قرآن بر ایشان خواند، و ایشان را امر و نهی کرد. علمای اسلام خلاف کرد [ند] «۱» در حکم مؤمنان جن، بهری گفتند: ایشان را ثوابی نباشد جزای ایشان بر «۲» ایمانشان، نجات باشد از آتش دوزخ چنان که گفت: يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ و يَجْرُكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ. و اینکه مذهب ابو حنیفه است و لیث بن سعد. و بعضی دیگر گفتند: حکم ایشان، حکم مؤمنان انس است در ثواب و عقاب برای آن که تکلیف بر ایشان همچنان است که بر انسیان، و چنان که تکلیف بر انسیان شاق است، [۲۶۸-ر] بر ایشان هم چنین است، و چون ایشان را بر تکلیف مشقت است لا بد باید تا مثاب باشند همچون انسیان، و اینکه مذهب ماست و مذهب جمله اهل عدل و در «۳» فقها مذهب مالک و شافعی و ابن ابی لیلی و سفیان و ضحاک. و اما استدلال ایشان به آیت «۴»، دلیلی نیست ایشان را برای آن که دلیل الخطاب است، و دلیل الخطاب بنزدیک بیشتر اهل علم باطل است «۵». و مَنْ لَا- يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ، آنکه گفت: هر که اجابت نکند دعوت

کننده خدای را، یعنی، محمد را- صلی الله علیه و آله-، فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ، او خدای را بعاجز «۶» نتواند کردن در زمین و از او فوت نشود. وَ لَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ و او را بدون خدای انصار و اعوان نباشد، أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ، و ایشان در ضلالت و گمراهی ظاهر باشند «۷». ----- (۱). به قیاس جمله و با توجه به دیگر نسخه‌ها افزوده شد. (۲). آج: بل. (۳). گاه: آد: از. (۴). آج، ما، گاه، آد، افزوده: در او. (۵). گاه، آد: درست و راست نیست. (۶). گاه، آد: عاجز. (۷). گاه: روشن باشند و ظاهر. صفحه: ۲۸۳ آنگه بر سیل تنبیه گفت: أَوْ لَمْ يَرَوْا، نمی‌بینند، یعنی نمی‌دانند، أَنْ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، که خدای تعالی آسمان و زمین بیافرید، وَ لَمْ يَعْى بِخَلْقِهِنَّ و فرو نماند به آفریدن او «۱» بِقَادِرٍ، او قادر و تواناست. اخفش گفت و ابو عبید «۲» که: «با» زیادت است، چنان که فی قوله: ... تَبَّتْ بِالذُّهْنِ «۳» أَوْ لَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِقَادِرٍ «۶» بَلَى إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، بلی او بر همه چیز قادر است. وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ، گفت: آن روز که عرضه کنند کافران را بر دوزخ، أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ اینکه جا قول «۸» مقدر است «۹» فَيَقَالُ لَهُمْ: اَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ، ایشان را گویند: اینکه حق نیست! صورت استفهام است و مراد تقریر. قَالُوا بَلَى وَ رَبَّنَا، گویند آری به حق خدای، قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ، گوید: بچشی عذاب دوزخ به آن کفر که آوردی، یعنی، به جزای آن کفر که آوردی «۱۰». فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ، آنگه امر کرد رسول را به صبر کردن، گفت: صبر کن چنان که صبر کردند پیغامبران اولوا العزم «۱۱». ----- (۱). آج، ما: ایشان، آد: آن. (۲). آج، ما، گاه، آد: ابو عبیده. (۳). سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۲۰. (۴). گاه، آد، افزوده: الیشکری. [.....] (۵). ما، افزوده: را، آد: با استفهام. (۶). سوره یس (۳۶) آیه ۸۱. (۷). آج: نمی‌دانید. (۸). آج، ما: قولی. (۹). گاه، افزوده: ای. (۱۰). گاه، آد: که در دنیا کردید. (۱۱). آج، ما، گاه: اولوا العزم. صفحه: ۲۸۴ خلاف کردند در آن که پیغامبران اولوا العزم «۱» که بودند: ابن زید گفت: همه پیغامبران اولوا العزم «۲» بودند و هیچ پیغامبر نبود خدای را و الا اولوا العزم «۳» بود. و «من» تبیین راست نه تبعیض را، چنان که خاتم من فضة و ثوب من خز. بعضی دیگر گفتند: همه پیغامبران اولوا العزم «۴» بودند الا یونس که در او عجله‌ای «۵» وحدتی بود. برای اینکه گفت خدای تعالی رسول را: ... وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ «۶» أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدَهُ «۱۱» ... أَسْلِمَ ...، او گفت: ... أَسْلَمْتُ لِرَبِّ «۲۰». آنگه او ----- (۱۳-۱۲-۷-۴-۳-۲-۱). آج، ما، گاه: اولوا العزم. (۵). آج، ما: عجله. (۶). سوره قلم (۶۸) آیه ۴۸. (۸). آج: هشده، گاه: هجده. (۹). آج: حسین ابو الفضل. (۱۰). آج: يعقوب. (۱۱). سوره انعام (۶) آیه ۹۰. [.....] (۱۴). آج، ما، گاه، آد: بر نسق. (۱۵). آج، ما، گاه: گفتند، آد: بعضی دیگر گفتند. (۱۶-۱۷-۱۸-۱۹). اساس، آب، آج، ما، گاه، آد: ابرهیم. (۲۰). اساس و آب: برب، با توجه به قرآن مجید تصحیح شد. (۲۱). سوره بقره (۲) آیه ۱۳۱. صفحه: ۲۸۵ را ابتلا کردند در مال و نفس و فرزند و وطن، به همه وفا کرد و در همه صادق آمد. اما موسی - علیه السلام - عزم او آن بود که، او را گفتند: ... إِنْ لَمْ دَرَكُونِ «۱» او گفت: ... كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ «۲». و اما عزم داود آن بود که، بر خطیئت خود چندان بگریست که پیرامن او گیاه برست. و اما عیسی، عزم او آن بود که، در دنیا خستی بر خستی نهاد و گفت: دنیا معبر است و گذرگاه، به او بیاید گذشتن و عمارتش نباید کردن، چنان است که حق تعالی گفت رسول را که: صبر کن چنان که اولوا العزم کردند، در صدق، چون ابرهیم باش، و در وثوق چون موسی باش، و در خشوع چون داود باش، و در زهد چون عیسی باش. قتاده گفت: نوح و ابراهیم «۳» و موسی و عیسی بودند. کعب الاحبار گفت: در بهشت عدن، شهرستانی است از مروارید سپید که چشمها باز ماند از آن که به او رسد، [۲۶۹-پ] هیچ پیغامبر مرسل و هیچ فریشته مقرب ندیده‌اند، آن «۴» برای پیغامبران اولوا العزم است و برای شهیدان و مجاهدان، برای آن که به حلم و علم و عقل و انات «۵» و سکون، زیادت‌اند بر دیگران. وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ، تعجیل مکن بر کافران به عذاب، كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرُونَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبُثُوا، که حال ایشان چنان خواهد بود که آن روز که عذاب موعود بینند، پنداری که در دنیا اگر چه عمر «۶» دراز مانده باشند، به یک ساعت از روز بیش نمانند «۷»، در جنب عذاب‌اند «۸» و محنت بلا انقطاع. و گفتند: هول عذاب از یاد ایشان ببرد. آنگه گفت: بلاغ، ای، هذا القران بلاغ، اینکه قرآن و آنچه در اوست، بلاغی است

که از محمد- صلی الله علیه و آله- به شما رسید»۹. فَهَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الْفَاسِقُونَ، هلاک نکنند الا قوم فاسقان را که از فرمان خدای بیرون آمده باشند. سعید جبیر گفت از عبد الله عباس که: چون زنی دشخوار زاید، اینکه دو آیت و اینکه کلمات بر جایی باید نوشتن «۱۰» و فرو شستن و بدادن «۱۱» تا باز خورد: ----- (۱). سوره شعرا (۲۶) آیه ۶۱. (۲). سوره شعرا (۲۶) آیه ۶۲. (۳). اساس، آب، آج، ما، گاه، آد: ابرهیم. (۴). گاه، آد، افزود: شهرستان. (۵). گاه: انارت. (۶). آج، ما، گاه، آد: عمرهای. (۷). آج: بنماند، ما: ننماید. (۸). آج، ما، گاه، آد: عذاب ابد. (۹). آج، گاه، آد: رسانید، ما: که محمد به شما رسانید. [.....] (۱۰). ما: نوشت. (۱۱). گاه، آد: و بدو دادن. صفحه: ۲۸۶ (بسم الله الرحمن الرحيم لا اله الا الله الحليم الكريم، سبحان الله رب السموات و رب العرش العظيم)، كَانْتُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا»۱۰، كَانْتُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعِيَةً مِنْ نَهَارٍ بَلَاغٌ فَهَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الْفَاسِقُونَ. ----- (۱). سوره نازعات (۷۹) آیه ۴۶. صفحه: ۲۸۷ سوره محمد- صلی الله علیه و آله «۱» اینکه سورت مدنی است و سی و هشت آیت است و پانصد و سی و نه کلمت است و دو هزار و سیصد و چهل و نه حرف است. و روایت است از ابی کعب که، رسول- علیه السلام- گفت: هر که او سورت محمد بخواند واجب باشد بر خدای تعالی که او را آب دهد از جویهای بهشت [۲۷۰- ر]. [سوره محمد (۴۷): آیات ۱ تا ۲۵] بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالُهُمْ (۱) وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ (۲) ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ (۳) فَإِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبِ الرِّقَابِ حَتَّى إِذَا أَثَخْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثَاقَ فَمَا مَنَّا بَعْدَ وَ إِمَّا فِدَاءً حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَنتَصَّرَ مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِيَبْلُوَا بَعْضَكُمْ بَعْضًا وَالَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ (۴) سَيَهْدِيهِمْ وَيُصْلِحُ بَالَهُمْ (۵) وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَّفَهَا لَهُمْ (۶) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ (۷) وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعَسَا لَهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ (۸) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ (۹) أَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلِلْكَافِرِينَ أَمْثَالُهَا (۱۰) ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ (۱۱) إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَ يَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَ النَّارُ مَثْوًى لَهُمْ (۱۲) وَ كَذَٰلِكَ مِنْ قَرِينِهِ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرِينِكَ الَّتِي أَخْرَجَتْكَ أَهْلِكُنَاهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ (۱۳) أَفَمَنْ كَانَ عَلَى يَمِينِهِ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ (۱۴) مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَ أَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَ أَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَ أَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَ لَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَ سِقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ (۱۵) وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّى إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنِفًا أُولَٰئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ (۱۶) وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَ آتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ (۱۷) فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرَاهُمْ (۱۸) فَاعْلَمَ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اسْتَغْفِرُ لَذَنبِكَ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَ مُثَوِّكُم (۱۹) وَ يَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْلَا نَزَلَتْ سُورَةٌ فَإِذَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكِمَةٌ وَ ذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَأُولَى لَهُمْ (۲۰) طَاعَةٌ وَ قَوْلٌ مَعْرُوفٌ فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صِدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ (۲۱) فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ (۲۲) أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَ أَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ (۲۳) أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَفْهَالُهَا (۲۴) إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَ أَمَلَى لَهُمْ (۲۵) [ترجمه] به نام خدای بخشاینده بخشایشگر آنان که کافر شدند بازداشتند از ره خدای باطل بکرد عملهای ایشان. و آنان که ایمان آوردند و عملهای نیک کردند و ایمان آوردند به آنچه فرستاد بر محمد، و آن حق است از خدایشان، بستر از ایشان گناهانشان و نیک بکرد حالشان. آن به آن است که ایشان کافر شدند، پی باطل رفتند و آنان که ایمان آوردند پی حق رفتند از خدایشان همچنین بزند «۲» خدای ----- (۱). آج: و آله و

سَلِّمْ، ما: علیه السلام، گا: صلی الله علیه، ثمان و ثلثون آیات. (۲). ما: بزد. صفحه: ۲۸۸ خدای برای مردمان مثل‌های ایشان. (۱) چون بینی آنان را که کافر بودند زدن «۲» گردنها تا آنکه که بسیار بکشی از ایشان استوار کنی بند را یا منت نهی «۳» پس از آن و یا فدا کنی «۴» تا فرو نهد کارزار سلاح‌هایش آن و اگر خواهد خدای کینه بکشد از ایشان و لکن تا بیاماید بهری را به بهری و آنان که کارزار کنند «۵» در راه خدای، باطل نکند کارهای ایشان. راه نماید ایشان را و نیک کند حالشان. برد ایشان را به بهشت خوش کند برای ایشان. [۲۷۰-پ] ای آنان که گرویده‌ای «۶» اگر یاری کنی خدای را، یاری کند شما را و بر جای بدارد قدمهاتان. و آنان که کافر شدند، نگوئساری «۷» ایشان را باطل کند کارشان. آن به آن است که نخواستند آنچه فرستاد خدای باطل کرد کارشان. نمی‌روند در زمین تا بنگرند که چون بود عاقبت آنان که پیش «۸» ایشان بودند، هلاک کرد خدای بر ایشان و کافران را مانند آن بود. ----- (۱). اساس و آب: قاتلوا، با توجه به قرآن مجید تصحیح شد. (۲). آج: پس بزیند، ما: زدند. (۳). آج بر ایشان. (۴). آج: باز فروشند ایشان را باز فروختنی. (۵). آج: کشته شدند. (۶). ما: بگرویدید. (۷). ما: هلاک باد. (۸). ما: از پیش. صفحه: ۲۸۹ آن به آن است که خدای یار آنان است که ایمان دارند و کافران را یار نیست. خدای برد آنان را که ایمان آوردند و کارهای نیک کردند به بهشت‌هایی که رود «۱» از زیر آن جویها و آنان که کافر شدند برمی‌خورند و طعام می‌خورند چنان که خورد چهارپایان، و دوزخ جای ایشان است. [۲۷۱-ر]، بس شهر که سخر بود به قوت از اینکه شهر که تو را «۲» بیرون کرد، ما هلاک کردیم ایشان را، یار نبود «۳» ایشان را. آنچه «۴» باشد بر حجتی از خدایش چنان بود که بیاریند او «۵» بدی عملش و پیروی کند هوای «۶» خود را. مثل آن بهشت که وعده دادند پرهیزکاران را در آن جا جویهای است از آب ناگردیده و جویهای است از شیر که نگریده باشد طعمش «۷» و جویهایی از می، خوشی باشد خورندگان را و جویهای از انگبین صافی، و ایشان را در آن جا باشد از همه میوه‌ها و آمرزش از خدایشان چون کسی که او همیشه بود در دوزخ و بدهند او را آبی تافته پاره پاره کند رود گانیهای «۸» ایشان. ----- (۱). ما: می‌رود. [.....] (۲). ما: از شهر تو آن که تو را. (۳). ما: نیست یاری گری. (۴). ما: آن که. (۵). ما: او را. (۶). ما: هواهای. (۷). ما: بنگر دیده طعمش. (۸). ما: روده‌های. صفحه: ۲۹۰ و [از] «۱» ایشان کس هست که گوش می‌دارد به تو تا چون بیرون شوند از نزدیک تو، گویند آنان را که دادند ایشان را علم، چه گفت بر سری «۲»! ایشان آنانند که مهر نهاد خدای بر دلهاشان و پی هوا رفتند «۳». و آنان که راه یافتند بیفزود «۴» ایشان را لطف بداد ایشان را پرهیزشان «۵». [۲۷۱-پ]، گوش می‌دارند الا قیامت که آید به ایشان ناگاه، آمد علامتش «۶». چگونه باشد ایشان را چون آید به ایشان یاد کردشان. بدان که نیست خدای الا خدای و آمرزش خواه برای گناهت و برای مردان مؤمن و زنان مؤمنه و خدای داند باز گشت شما و مقامتان «۷». و می‌گویند آنان که ایمان آوردند چرا نفرستادند سورتی چون بفرستد سورتی محکم و یاد کنید در او کالزار «۸» بینی «۹» آنان را که در دل‌های ایشان بیماری باشد می‌نگرند به تو نگریدن آن که بی‌هوش شود از مرگ، اولی‌تر بود ایشان را. طاعت و ----- (۱). اساس و آب ندارد، از ما افزوده شد. (۲). آج: چه چیز گفت آن پیغمبر. (۳). آج: و متابعت نمودند راه‌های باطل ایشان را. (۴). آج: زیاده گرداند خدای. (۵). ما: روزی‌شان. (۶). ما: ناشانها/ نشانها (ظ). (۷). ما: جایگاه شما. [.....] (۸). ما: کارزار. (۹). ما: دیدی. صفحه: ۲۹۱ سخن نیکو چون عزم کند کار اگر راست گویند با خدای، باشد بهتر ایشان را. نزدیک بود اگر پشت بر کنی «۱» که تباهی کنی در زمین و ببری خویشیهاتان «۲». [۲۷۲-ر] ایشان آنانند که لعنت کرد بر ایشان خدای «۳»، کر بکرد ایشان را و کور بکرد ایشان «۴» را. اندیشه نمی‌کنند قرآن را یا بر دلها قفل‌های آن «۵». آنان که برگشتند بر پشتهای ایشان از پس آن که پدید آمد ایشان را لطف «۶»، دیو بیاراست ایشان را و فرو گذاشت ایشان را. قوله تعالی: الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ، مفسران گفتند: آیت اول در باب اهل مکه و آیت دوم، وَالَّذِينَ آمَنُوا، در انصاریان مدینه آمد. حق تعالی در آیت ذکر کافران کرد، گفت: آنان که کافر شدند و مردم را منع کردند از دین خدای و از ره مسلمانی به دعوت با کفر و ایذا و رنج دادن «۷»، خود کافر بودند و دیگران را با کفر خواندند.

أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ اِی حَکْمَ اللّٰهِ عَلٰی اَعْمَالِهِمْ بِالضَّلَالِ، خدای تعالی حکم کرد بر عمل ایشان به ضلال و آن که واقع نیست موقع قبول (۸)، برای آن که نه بر وجه مأمور به در وجود آورده‌اند، چون چنین باشد، به موقع (۹) نیفتد. و قولی دیگر در او آن است که: به اعمال، آن کید خواست که ایشان می‌کردند و می‌انداختند در ابطال ----- (۱). آج: هیچ شاید بود اگر متولی امور مردم شوید. (۲). آج: قطع کنید اسباب قربات شما را. (۳). آج: که دور گردانید ایشان را خدای از رحمت. (۴). ما: چشمه‌اشان را. (۵). ما: قفله‌است. (۶). لا: هدایت. (۷). گاه، افزوده: مسلمانان. (۸). گاه، آد: قبول را. (۹). لا، افزوده: قبول. صفحه: ۲۹۲ کار رسول. خدای تعالی مکر ایشان باطل کرد و کیدشان بانحر (۱) شان گردانید و خایب و خاسر کرد ایشان را تا بر کار نیفتاد [۲۷۲-پ] آنچه کردند. و در آیت شبهتی نیست و در صحت احباط از اینکه دو وجه که ما بیان کردیم. و آنان که به اینکه تمسک کردند در باب احباط، لابد است از آن که عدول کنند از ظاهر برای آن که اضلال، به معنی احباط نیامده است در کلام عرب. دگر آن که، به اجماع امت، کافران را عملی نباشد واقع به موقع قبول تا به احباط و ابطال حاجت بود. وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، و آنان که ایمان دارند به خدای و عمل صالح کنند و ایمان دارند به آنچه بر محمد فرو (۲) آمد از قرآن، وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ، و اینکه قرآن حق است و درست از قبل خدای تعالی، كَفَرُوا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ، در جای خبر مبتداست، گفت فرو (۳) شوید از ایشان گناهانشان و نیک گرداند حالشان. و البال، الحال و الشأن. ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ، اینکه برای آن چنین آمد، یعنی آن که در دو آیت مقدم رفت که، آنان که کافراند، تابع باطل‌اند و آنان که مؤمن‌اند تابع حق‌اند. آنکه گفت: كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ، همچنین مثلها زند خدای تعالی برای مردمان. فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا (۴)، من اهل الحرب [و اینکه تخصیص به اجماع (۵) کردیم که آنچه در اینکه آیت گفت، حکم کافران حربی است. (۶) گفت: چون بینی کافران حربی را، فَضْرِبِ الرِّقَابِ، گفتند: نصب او بر اغراست، یعنی: الزموا ضرب الرقاب. و قیل: اذیموا (۷) ضرب الرقاب. و گفتند: نصب او بر مصدر است، ای اضربوا الرقاب ضربا، آنکه فعل بیفگند و مصدر را با مفعول اضافت کرد. حَتَّى إِذَا أَتَخْتَمُوهُمْ، تا آنکه که ایشان را مغلوب و مقهور کنی و در دست شما اسیر شوند، ----- (۱). آج: سحر. (۲-۳). آج، ما، گاه: لا: فرود. (۴). گاه، آد، افزوده: یعنی. [.....] (۵). گاه: برای اجماع. (۶). اساس، آب و لا، ندارد، از آج، افزوده شد. (۷). آج: او تو. صفحه: ۲۹۳ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ، ایشان را سخت ببندی تا بجهند از شما. و قیل: الاثخان، المبالغة فی القتل او الجراح (۱). فَإِمَّا مَنَّا بَعْدُ [۲۷۳-ر] وَإِمَّا فِدَاءً، نصب هر دو بر دو فعل محذوف است، و التقدير، فاما ان تمنوا منا من بعد ذلك و اما ان تفادوا فداء. آنکه گفت (۲): دو کار کنی با آن اسیران پس از آن که گرفته باشی ایشان را، اما منت نهی و رها کنی بی‌فدا، و اما فدا بستانی و رها کنی. و در حکم آیت خلاف کردند: بعضی گفتند منسوخ است بقوله: فَإِمَّا تَثَفَتْنَهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ مَن خَلْفَهُمْ (۳) ... فَأَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ (۴) مِنْ خِلَافِ (۲) حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا، تا کارزار (۵) بارهای گران خود بنهند (۶)، یعنی تا اهل کارزار (۷) سلاح بنهند و کارزار (۸) با سپری (۹) شود. و گفتند: تا کارزار (۱۰) اجرام و آثام خود بنهند (۱۱) برای آن که کارزار (۱۲) خالی نباشد از اینکه معنی بر یک جانب که علی [ای] (۱۳) حال احد الفریقین بر باطل باشند، و اینکه کنایت باشد از آن که تا کارزار (۱۴) بشود (۱۵). و قوله: الحرب، اما مراد اهل کارزار (۱۶) است علی تقدیر حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه، كَقَوْلِهِ: وَ سَلَّ الْقَرْيَةَ (۱۷) ... و اینکه قول بهتر است و اما حرب، نام جماعت محاربان باشد، كالرَّكْبِ وَ الشَّرْبِ وَ الصَّحْبِ، و اینکه قول ضعیف است برای آن که اینکه بنا آن جا گویند که در واحد او (۱۸) فاعل آید، كواكب و شارب و صاحب. قال الاعشى مفسرا لأوزار الحرب بالسلاح: ----- (۱). آج، ما: بیرند. (۲). سوره اعراف (۷) آیه ۱۲۴. (۳). لا: بدهند. [.....] (۴). آج، ما: گیرند. (۵-۷-۸-۱۰-۱۴). آد: کارزار. (۶). آج، ما، گاه، لا، آد: بنهد. (۹). آج، لا: باسری، ما: باسر، گاه، آد: بر طرف. (۱۱). ما: فرو نهند، گاه، لا، آد: فرو نهد. (۱۲-۱۶). آج، ما، گاه، لا: کارزار. (۱۳). اساس: ندارد، از لا، افزوده شد. (۱۵). گاه، آد: بر طرف شود. اهل القرية و اهل الحرب. (۱۷). سوره یوسف (۱۲) آیه ۸۲، آج، ما، لا، افزوده: ۱۸. گاه: که واحد او.

صفحه : ۲۹۵ و اعددت «۱» للحرب اوزارها رماحا طولا و خيلا ذكورا و من نسج داود تحدى بها على اثر الحى غيرا «۲» فعيرا و گفتند: معنى آن است تا اهل كالزار «۳» آثام و اجرام كفر رها كنند به ايمان، كه ايمان حكم كفر بردارد. و بر اينكه قول، معنى آيت آن باشد كه، كافران را مى كشي تا آنكه كه همه اسلام آرند، اما طوعا او كرها، و دين همه يكي شود، [۲۷۴-۲] و آن مسلماني است، و از آن پس به قتال و جهاد حاجت نباشد، حسن گفت: معنى آن است كه تا آن كه جز خدای را نپرستند «۴». كلبى گفت: حتى يسلموا او يسالموا «۵»، تا اسلام آرند يا صلح بكنند. ذلك «۶»، اى ذلك الذى قلت و بينت من حكم اهل الحرب، و لَو يَشَاءُ اللَّهُ لَأَنْتَصِرَ مِنْهُمْ، اگر خدای تعالی خواهد از ایشان انتقام بکشد، همه را هلاک کند و کار ایشان کفایت کند بی تکلف قتال، و لکن اينکه نکرد. لِيَبْلُؤَا بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ، تا بهرى را به بهرى امتحان کند، چه تکليف صورت امتحان دارد چنان كه بيان کرده‌ايم در بسيار جاها از اينكه كتاب. و مثله قوله: وَ لَيَبْلُؤَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِينَ وَ نَبْلُؤَا أَخْبَارَكُمْ «۷». وَ الَّذِينَ قَاتَلُوا «۸» فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالُهُمْ، حكم نكند خدای تعالی به ----- (۱). ما: و اعتدد. (۲). آج، ما: غير، لا: غيرا. (۳). آج، ما، گا، لا: كارزار. (۴). ما: نپرستند. [.....] (۵). آج: تسلما او يسالموا، ما: يسلموا او سالموا. (۶). آج، ما، گا، آد، افزوده: مبتدایی است محذوف الخبر، و التقدير ذلك. (۷). سوره محمد (۴۷) آيه ۳۱. (۸). اساس، آب، آج، ما، گا، لا، آد: قاتلوا، با توجه به قرآن مجيد تصحيح شد. (۹). آج، ما، گا، لا: كارزار. (۱۰). آب، ما: بگشتند. صفحه : ۲۹۶ ضلال عمل ایشان و ذهاب آن از ره صواب، بل واقع باشد موقع ثواب و قبول. سَيَهْدِيَهُمْ، راه نمايد ایشان را به راه بهشت، وَ يُصْلِحْ بِاللَّهُمْ، و کار ایشان نيكو کند و به صلاح باز آرد. قتاده گفت: [آيت] «۱» روز احد آمد و رسول - عليه السلام - در شعب «۲» بود و مردم بعضی مقتول و بعضی مجروح، مشركان آواز دادند كه: اعل «۳» هبل. رسول - عليه السلام - گفت: الله اعلى و اجل. مشركان گفتند: يوما «۴». بيوم و الحرب سجال ان لنا عزى و لا عزى لكم. رسول - عليه السلام - گفت: الله مولانا و لا مولى لكم. آنكه رسول گفت: لا سواء، راست نيستند، يعنى، «۵» كشتگان مختلف اند: كشتگان [۲۷۴-پ] ما به بهشت اند و كشتگان شما به دوزخ. اگر گویند: چرا تکرار کرد قوله: وَ يُصْلِحْ بِاللَّهُمْ! گوئيم: تکرار برای اختلاف معنى کرد، به اول اصلاح الحال خواست فى الدين و الدنيا، و به دوم اصلاح الحال خواست فى الجنة و الثواب. وَ يُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَفَها لَهُمْ، و به بهشت برد ایشان را و منازل ایشان با ایشان نمايد «۶» و تعريف کند با ایشان تا راه به او برند، حاجت نباشد ایشان را به آن كه از كسى پرسند تا پندارى ساليان است كه ساكنان آن جانند، تا در خبر مى آيد كه: بنده مؤمن در بهشت شود «۷» راست مى شود «۸» چنان كه در دنيا به خانه خود شود «۹»، هيچ بر او مشتبه نباشد. اينكه قول بيشر مفسران است. مؤرج «۱۰» گفت: عَرَفَها لَهُمْ، اى، طبيها لهم، من العرف و هو الرائحه الطيبه، يقال: عرفت القدر اذا «۱۱» طبيها بالأبازير: قال الشاعر: ----- (۱). اساس: ندارد، از آج، افزوده شد. (۲). آج، ما: شعف. (۳). آج، ما، لا: اعلى. (۴). آج، ما، گا، لا، آد: يوم. (۵). اساس، آب و لا، ندارد، از آج افزوده شد. (۶). آب: بماند. (۷). آج، گا، آد، ندارد. (۸). گا، آد: مى رود. [.....] (۹). لا: رود. (۱۰). اساس و آب، مورخ خوانده مى شود. (۱۱). آد: اى. صفحه : ۲۹۷ عاداتها من الخزير المعرف اى، المطيب. يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنْصِرُوا اللَّهَ يَنْصِرْكُمْ وَ يَثِّبْ أقدامكم، آنكه گفت: اى مؤمنان و گرویدگان؟ اگر خدای را و دين خدای را نصرت کنی «۱»، شما را و قدم شما بر جای بدارد، يعنى الطافى کند با شما كه از زحف كالزار «۲» بنگریزی. و گفتند: يَثِّبْ أقدامكم على الصراط، قدم شما بر جای بدارد بر صراط. وَ الَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعَسَا لَهُمْ وَ أَضَلَّ أَعْمَالُهُمْ، آنكه دعا کرد بر كافران، كانه قال: و اما الَّذِينَ كَفَرُوا، برای آن «فا» باز آورد در جوابش، فتعسا، اى، اتعسهم الله اتعاسا، آنكه فعل بيفگند و نصب او بر مصدرى کرد محذوف الزیاده «۳»، وَ أَضَلَّ أَعْمَالُهُمْ، عطف کرد بر فعل محذوف من قوله: اتعسهم الله و اضل اعمالهم. گفت: اما كافران را خدای به روی در آراد «۴»، اى ابطل، اعمالهم و خيب «۵» آمالهم، خدای عمل ایشان باطل كند «۶» و اميد «۷» ایشان خايب [۲۷۵-ر]. ذلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا ما أَنْزَلَ اللَّهُ، آنكه بيان کرد كه، اينكه برای چيست، گفت: اينكه برای آن است كه ایشان كارهاند آن را كه خدای فرستاد «۸» از قرآن و شرايع، و بر آن كار نكردند، لا- جرم عمل ایشان باطل بکرد. و معلوم است كه اينكه لفظ، اعنى لفظ

احباط مجاز است، برای آن که اعمال کفار واقع نبود به موقع قبول تا محبط شود به چیزی دیگر. آن که خدای گفت: فَأَحْبَطَ، خدای احباط کند. و بنزدیک اهل وعید آن است که، طاعت، احباط معصیت بکند و معصیت، احباط طاعت. آنگه تنبیه کرد ایشان را بر آنچه به آن استدلال کنند بر صحت توحید و تنزیه او، و چون در او اندیشه کنند زجر باشد ایشان را، از آن گفت: أَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا، گفت: نمی‌روند ایشان در زمین تا بنگرند که چگونه بود «۹» عاقبت کار آنان که پیشتر «۱۰» اینان بودند. آنگه هم او بگفت که عاقبت ایشان چه بود، دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، ----- (۱). آج، ما، گا، آد، افزوده: نصرت کند شما را و. (۲). آج، ما، گا، لا: کارزار. (۳). لا: محذوف الفعل. (۴). آج، ما، لا: در آرد. (۵). آج: خبت. (۶). آج، ما: کند. (۷). گا، آد: امل. (۸). آد: فرو فرستاده. (۹). گا، آد: است. (۱۰). آج، ما، گا، لا، آد: پیش. صفحه: ۲۹۸ خدای هلاک «۱» و دمار از ایشان بر آورد چون قوم عاد و ثمود و قوم نوح و لوط و قوم فرعون و جز ایشان. آنگه گفت: وَلِلْكَافِرِينَ أَمْثَالُهَا، ای و للکافرین بک امثال «۲» تلك العقوبة ان لم يؤمنوا، و اینان را که به تو کافراند، همچنان عقوبت کنم که ایشان را کردم «۳» اگر ایمان نیارند. و انما «۴» تأخیر عذاب ایشان به نوعی فضل کرده‌ام و به حرمت تو. ذَلِكُ بِأَنَّ اللَّهَ، آنگه گفت: اینکه حال برای آن چنین آمد که، خدای تعالی مولی و ناصر مؤمنان است و کافران را مولی و ناصر نیست، چه اینکه بتان که اینان می‌پرستند، نصرت خود نتوانند کردن، فکیف «۵» نصرت غیر می‌کنند، از آن جا که جماداند! آنگه وصف جزای مؤمنان کرد، گفت: إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ، [۲۷۵-پ] خدای تعالی مؤمنان را «۶» در بهشتها می‌برد که در زیر درختان او جویها می‌رود. وَالَّذِينَ كَفَرُوا، محل او رفع است بر ابتدا، گفت: و آنان که کافرانند در دنیا، به تمتع و قضای شهوت مشغول‌اند از اکل و شرب و جماع، چنان که چهارپایان ساهی لاهی، هیچ همت نیست ایشان را الا شکم و فرج، وَ النَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ، و دوزخ مقام و مرجع ایشان باشد. و گفتند: المؤمن يتزود في الدنيا، و المنافق يتزود في الآخرة، و الكافر يتمتع. وَ كَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ، و بسی «۷» شهرها که ایشان قوی‌تر بودند [و منیع‌تر و به قوت بیشتر «۸» از آن شهر بودند] «۹» که تو را بیرون کردند، [أَخْرَجْتَك، اضافه اخراج با شهر مکه کرد و مراد اهل مکه، من باب حذف المضاف و اقامه المضاف اليه مقامه] «۱۰» یعنی مکه که من ایشان را هلاک «۱۱» بر آورم و ایشان را یاری و ناصری نبود. و برای آن گفت: أَهْلَكْنَاهُمْ، و نگفت: اهلکناها، که مردمان را هلاک کرد نه شهرها «۱۲». ----- (۱). آد: هلاک کرد ایشان را. [.....] (۲). اساس: امثالها، به قیاس با نسخه ما، تصحیح شد. (۳). آج: کردند. (۴). گا، آد: اما. (۵). گا، آد: پس چگونه. (۶). آد، افزوده: که عمل صالح کنند. (۷). آج، ما، گا، آد: بس. (۸). گا، لا، آد: بیش. (۹). اساس و آب ندارد، از آج افزوده شد. (۱۰). اساس و آب افتادگی دارد، از آج آورده شد. (۱۱). لا: هلاک کردم و دمار از ایشان بر آوردم. (۱۲). آج، ما: شهر را، گا، لا: شهرها را، آد: شهرها را هلاک نکرد. صفحه: ۲۹۹ عبد الله عباس گفت: چون رسول - علیه السلام - از مکه بیامد «۱» تا به مدینه آید «۲»، و آن شب به غار رفت «۳»، با مکه نگرید و گفت: انت احب بلاد الله الی، در جهان هیچ شهر چنان دوست ندارم که تو را، ای مکه؟ اگر کافران مرا بیرون نکردندی، به اختیار خود هرگز نرفتمی. و از اینکه جا گفت: «۴» حب الاوطان «من الايمان، و در دیگر خبر: حب الوطن من طيب المولد. و اینکه حال از روی مثل مانند اینکه است که شاعر گفت: یا بیت «۵» عاتكة الذی «۶» اتعزل حذر العدى و به الفؤاد مؤکل انی لامنحك الصدود و انی «۷» قسما الیک مع الصدود لامیل «۸» خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: وَ كَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ. آنگه برای رسول مثلی زد تا متسلی شود، گفت: أَلَمْ يَنْزِلْ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ رَبِّهِ، آن کس که او از خدای بر بیتی و حجتی باشد که به آن واثق بود و به علم و یقین ساکن النفس بود، یعنی محمد - صلی الله علیه و آله -، كَمَنْ زَيْنَ [۲۷۶-ر] لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ، چنان بود که او را عمل بدش بیاراسته باشند «۹» و در چشم او مزین کرده «۱۰»، یعنی کافران چون ابو جهل و مانند او، و متابعت هوای نفس کرده باشند. و برای آن گفت: كَمَنْ زَيْنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ، بر وحدان «۱۱». آنگه گفت: وَ اتَّبِعُوا أَهْوَاءَهُمْ، بر جمع، که یک بار با لفظ «من» برد و یک بار با معنی، که «من» موحد اللفظ مجموع المعنی است. آنگه وصف کرد جایگاه متقیان را، گفت: مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ. مثل، مرفوع است بر ابتدا «۱۲» و خبر او

محذوف، و التقدير فيما يتلى عليكم «مثل الجنة»، در جمله آنچه بر تو انزله «۱۳» کرده‌اند، مثل بهشت است. و قولی دیگر آن است که، «مثل» زیادت است، الجنة مرفوع است به ابتدا و خبرش اینکه جمله که از پس -----

(۱). آج: بیرو آن، ما: برون آمد، گا، لا، آد: بدر آمد. (۲). آج، گا، آد: رود. (۳). گا، آد: در غار بود. [.....] (۴). آج، ما، گا، لا، آد: الوطن. (۵). لا: یابن، گا، آد: بنت. (۶). گا، آد: التی. (۷). گا، آد: فانی. (۸). گا: قسما مع الصدود الیک امیل. (۹). آج: باشد. (۱۰). آج، ما، گا، لا، افزوده: و آن، شیطان کرده باشد، به غرور و وسوسه. (۱۱). گا، آد: واحد. (۱۲). آج، ما، لا: به ابتدا. (۱۳). آد: انزال، گا: انذار. صفحه: ۳۰۰ اوست، فی «۱» قوله: فیها أنهارٌ. حق تعالی گفت: مثل آن بهشت که متقیان «۲» را وعده داده‌اند. آنکه وصف آن کرد، گفت: فیها أنهارٌ من ماءٍ غیر آسنٍ، در آن بهشت‌ها جویهایی است از آب غیر آسن، جز بگردیده «۳»، یعنی بر حال خود بمانده «۴» و هیچ تغییر «۵» به او راه نیافته، یقال: اسن الماء اسونا و اجن اجونا اذا تغیر، و اسن الرجل اذا غشی علیه من ریح البثر. قال زهیر: یغادر القرن مصفراً «۶» انامله یمیل فی الرمح «۷» مثل المائح الاسن و قراءت عامه آسن است به مد، علی وزن فاعل. و ابن کثیر، مقصور خواند: اسن، علی وزن فعل. بر اینکه قراءت «۸»، اسن الماء یأسن باشد، جز که لغت اول فصیح تر است و قراءت اول عام تر. و أنهارٌ من لبنٍ لم یتغیر طعمُهُ، جویها از شیر طعمش بر جای خود، بنگردیده. و اینکه برای آن گفت که، شیر سریع التغیر باشد. و أنهارٌ من خمرٍ لذَّةٍ لِلشَّارِبِینَ، و جویهایی از می که لذت خورندگان باشد «۹». و قوله: لذَّة، مصدری است [۲۷۶-پ] در جای وصف نهاده، ای لذیذۀ من باب قولهم: رجل عدل و صوم. و أنهارٌ من عسلٍ مُصَفًّى، و جویهایی از انگبین صافی باز کرده «۱۰». کعب الاحبار گفت: دجله جوی آب بهشت است، و فرات جوی شیر بهشت است، و نیل مصر جوی خمر ایشان «۱۱» است، و سیحان جوی انگبین بهشت است. و اینکه چهار جوی از کوثر می‌آید. و لَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ، و ایشان را در آن جا از هر نوعی میوه‌ها باشد. و مَغْفَرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ، ای، و لهم مغفرة، و ایشان را از خدای آمرزش باشد. كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ، قوله: کمن، در جای خبر مبتداست که آیت متضمن آن است، کانه قال المتقی الذی صفته کذا و کذا، فیما «۱۲» هو فی الآیة: كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ، گفت: آنان که مستحق آن باشند که در آیت برفت، چنان باشند که آن کس که او در دوزخ همیشه باشد؟ یعنی نباشد و سَقُوا مَاءً حَمِيمًا، و ایشان را ----- (۱). آج، ما، لا: من. (۲). آج، ندارد، ما: همگنان. (۳). گا، آد: نگردیده. (۴). آج، ما، گا، لا، آد: مانده. [.....] (۵). ما، گا، لا: تغیر. (۶). آج: صفر. (۷). آج، ما، لا: الریح. (۸). اساس، آب: قراات. (۹). آج، ما، آد، افزوده: که خمر اهل دنیا تلخ باشد. (۱۰). لا: صافی کرده، گا: صاف باز کرده. (۱۱). آج، ما: بهشت. (۱۲). آج، ما، گا، لا، آد: مما. صفحه: ۳۰۱ آب تافته دهند. فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ، که آن آب امعا و احشای ایشان مقطع «۱» کند و پاره پاره. و الأمعاء، جمع معا، رودگانی باشد. و مِنْهُمْ، آنکه گفت از ایشان، یعنی از کافران: مَنْ يَسْتَمِعْ إِلَيْكَ، کس هست که گوش با سخن تو کند و بشنود «۲»، و لکن پندارند «۳» و فهم نکنند «۴» از تهاون و تغافل و قلت مبالات و فقد ایمان به آن، حَتَّى إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ، تا آنکه که از نزدیک تو بیرون آیند، قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ، گویند آنان را که ایشان را علم داده باشند از مؤمنان و صحابه و مستبصران: ما ذا قالَ آنِفًا، چه گفت اینکه ساعت به نوی! و اصل او ابتداست، ای، ما ذا قال آنفا، ای، مبتدئا، و اینکه صفت منافقان است. مقاتل گفت: سبب آن بود که رسول - علیه السلام - خطبه کردی و در وی ذکر منافقان کردی و عیب ایشان «۵». ایشان بشنیدندی، خوش «۶» نیامدی [۲۷۷-ر] ایشان را، بیرون آمدندی صحابه را گفتندی بر طریق استهزا: ما ذا قال آنِفًا، چه گفت «۷» بر سری «۸» که ما نیک نشنیدیم! عبد الله عباس گفت: من از آنانم که مرا علم دادند و معنی ام بدین «۹» آیت «۱۰»، چه از من چند بارها «۱۱» پرسیدند که: ما ذا قال آنِفًا. قتاده گفت، سامعان و شنوندگان سه‌اند: یکی عاقل، یکی عامل، یکی غافل. آنکه وصف کرد ایشان را، گفت: أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ، ایشان آنانند که خدای تعالی مهر نهاد بر دلهای ایشان بر آن شرح که داده‌ایم از علامت و تخلیت و حکم، و أَتَّبِعُوا أَهْوَاءَهُمْ، و به دنبال هوا برفته‌اند. وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى، گفت: آنان که ره یافتند و به الطاف ایزدی منتفع شدند، زَادَهُمْ هُدًى، خدای تعالی ایشان را لطف بیفزاید. وَ آتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ، و بدهد ایشان را پرهیزکاری، یعنی

الطافی که عند آن اختیار تقوی کنند. و گفتند: ثواب تقویهم، ایشان را ثواب تقوی دهد. فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ، گفت: گوش می‌دارند اینان جز آن که قیامت به ----- (۱). گاه، آد: منقطع. (۲). لا: گوش با تو کند و سخن تو بشنود. (۳). آج، ما: بندگان، گاه، لا، آد: نداند. (۴). آج، ما، گاه، لا، آد: نکند. (۵). گاه، آد، افزوده: گفتی. (۶). گاه: خوششان. [.....] (۷). آج: می‌گوید. (۸). لا: به نوی. (۹). ما: هار به اینکه. (۱۰). گاه: معنی اینکه آیه. (۱۱). گاه: چند بار، لا: چندین بار. صفحه: ۳۰۲ ایشان آید ناگاه. فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا، ای علامتها «۱»، چه نشانهای «۲» او پدید آمد، یعنی که قیامت ماند که نیامد انما «۳» علامات او بیشتر پدید آمد، مگر گوش آن می‌دارند که قیامت ناگاه به ایشان آید. و اشراط، جمع شرط بود و شرط، علامت بود در هر چه باشد من «۴» الشارط و المشروط، كالشرط فی البيع و انه «۵» علامه بین المتبايعين. و گفتند: بعثت رسول ما - صلی الله علیه و آله - از جمله علامات قیامت است، از اینکه جا گویند: ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة. و منه قولهم: شرطه و جمعه شرط، لأصحاب الديوان لأنهم اشروطوا انفسهم، ای، اعلموها بعلامه يعرفون بها. و قال اوس بن حجر [۲۷۷- پ]: فاشروط فیها نفسه و هو معصم و القی باسباب له «۶» و توکلا فَأَتَى لَهُمْ إِذَا جَاءَ تَهُمْ ذِكْرُهُمْ، التقدير، فانی لهم ذکریهم اذا جاءتهم الساعة، گفت: چگونه باشد ایشان را یاد کرد و انتفاع به او، چون قیامت به ایشان آمده باشد، یعنی، تذکر و اندیشه و ثمرت آن از علم آنکه سود دارد که قیامت نباشد، چون قیامت آمده باشد و الجا پدید آید و مکلفان ملجا شوند، هیچ عمل سود ندارد. آنکه با رسول خطاب کرد و مراد امت: فَأَعْلَمَ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، بدان که جز خدای، خدایی نیست. و گفت: اثبت علی علمک و استقم علیه، بر آن «۷» علم می‌باش که بدانسته‌ای که جز او خدایی نیست، كما يقال للقاتم: قم حتی اعود الیک. و گفتند: ازدد علما الی علمک، یعنی از طریق عقل «۸» شناختی، از طریق سمع نیز بدان، بعضی دیگر اهل «۹» علم گفتند: سبب نزول آیت آن بود که، رسول - علیه - السلام - دلتنگ می‌شد از گفتار و کردار کافران و منافقان، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و گفت: بدان که جز خدای «۱۰» نیست که او کشاف الکروب است تا دل در جز او «۱۱» نبندی، گفتند «۱۲» بیانش، وَ اسْتَغْفِرِ لِدُنْبِكَ، ای لذنب اذنبوا الیک. -----

----- (۱). آج، ما، گاه، لا، آد: علامتها. (۲). آج: نشا (ظ: نشان). (۳). گاه، لا، آد: اما. (۴). گاه، لا، آد: بین. (۵). آج: کانه، ما، گاه، لا، آد: فانه. (۶). لا: لها. (۷). آج، ما، گاه، لا، آد: بر سر آن. (۸). لا: علم. (۹). گاه، لا، آد: از اهل. [.....] (۱۰). آج، ما، گاه، آد: جز خدایی، خدایی، لا: جز الله، خدایی. (۱۱). لا: غیر او. (۱۲). آج، لا: گفت. صفحه: ۳۰۳ ابو العالیه و سفیان بن عیینه گفتند: آیت پیوسته است به آنچه پیش اوست، یعنی بدان که مفرع و ملجایی نیست عند قیام الساعة، جز به خدای تعالی. وَ اسْتَغْفِرِ لِدُنْبِكَ، و آمرزش خواه از خدای برای «۱» گناهت. گفتند: گناه امت خواست، و گفتند: به گناه «۲»، ترک مندوبات خواست علی التوسع و المجاز. و گفتند: الذنب الیه «۳»، چنان که شرح او بیاید پس از اینکه - ان شاء الله - وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ، و برای جمله مؤمنان از مردان و زنان. عبد الله بن سرجس گوید، در نزدیک رسول شدم، گفتم: غفر الله لک یا رسول الله؟ خدای تو را بیامرزد. یکی از حاضران گفت: ای رسول الله؟ اینکه مرد برای تو آمرزش می‌خواهد، گفت: رواست. گفت: خدای تعالی می‌گوید: وَ اسْتَغْفِرِ لِدُنْبِكَ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ، ابو هریره روایت کرد [۲۷۸- ر] که، رسول - صلی الله علیه و آله - گفت: هر که او چیزی نیابد که به صدقه بدهد، گو برو استغفار کن برای مؤمنان که استغفار برای مؤمنین و مؤمنات صدقه است. وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبُكُمْ وَ مَثْوَاكُمْ، و خدای عالم است به بازگشت شما در زمین و مقام «۴» [و منزل شما، بر او هیچ پوشیده نیست. عکرمه گفت: بازگشت «۵» شما از اصلا بپدران و مقام شما در ارحام مادران. و گفتند: مُتَقَلَّبُكُمْ، گشتن شما در زمین و مقام شما در گور، اینکه قول عبد الله عباس و ضحاک است. ابن جریر گفت: مُتَقَلَّبُكُمْ، گشتن شما به روز در کارها، وَ مَثْوَاكُمْ، و مقام شما به شب برای آرام. آنکه بگفت که، مؤمنان چه حرص می‌نمایند بر وحی و چه اشتیاق! گفت، می‌گویند مؤمنان: لَوْ لَا - نَزَلَتْ سُورَةٌ، ای هلا، چرا سورتی فرو نمی‌آید استبطاء للوحی! گفتند: مراد سورتی است که در او ذکر جهاد باشد. فَإِذَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ، چون سورتی محکم آید به امر و نهی. قتاده گفت: سورت محکم، هر آن سورتی باشد که در او ذکر جهاد باشد، و هیچ سورت بر منافقان از اینکه سخت «۶» نباشد. وَ

ذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ، و در آن سورت ذکر قتال کرده باشد (۷)، رَأَيْتَ، تو بینی آنان را که
 --- (۱). لانه بر. (۲). گاه، آد: از گناه. (۳). آج، ما، گاه، لا، آد، افزوده: خواست. (۴). آج، ما، گاه، آد: به مقام. (۵). اساس و آب،
 افتادگی دارد، از آج افزوده شد. (۶). آج، گاه، لا، آد: سخت تر. (۷). آج، گاه، آد: باشند. صفحه: ۳۰۴ در دل بیماری شک و نفاق
 دارند از منافقان (۱)، يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ، در تو (۲) می نگرند، نَظَرَ الْمَغْشِي عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ، نگریدن کسی که در جان کندن و سكرات
 مرگ (۳) بیهوش شده باشد، فَأُولَى لَهُمْ، اینکه کلمت تهدید و وعید است. قتاده گفت: معنی آن است که: العقوبه اولی بهم و النار
 اولی لهم. عبد الله عباس گفت: معنی آن است که: اولی وقف کنند اینکه جا (۴)، آنکه ابتدا کرد و گفت: لهم، ای للمؤمنین طاعه و
 قَوْلٌ مَعْرُوفٌ، و گفتند: تقدیر آن است، اولی لهم، ای للمنافقین، طاعه و قَوْلٌ مَعْرُوفٌ، من ان یجزعوا (۵) من القتال، ای طاعه، و قول
 معروف اولی لهم من الجزع. و بر قول آنان که گفتند: طاعه و قَوْلٌ مَعْرُوفٌ، کلامی است منفصل از اول، در او چند قول گفتند:
 یکی آن که اینکه از کلام منافقان است که گفتند پیش نزول آیت جهاد، و التقدير قالوا: منا (۶) طاعه و لنا قول (۷) معروف. قول
 دیگر آن که، از کلام خدای است [۲۷۸- پ]، [و خبر محذوف است، یعنی طاعه لله (۸)، و قول معروف، سخنی که منکر نباشد و
 آن که] (۹) عتابی گفت، تقدیر اینکه است: فَأُولَى لَهُمْ، ای للمنافقین ان یعاقبوا فلو صدقوا الله لكان خيرا لهم، آنکه طاعت و قول
 معروف معترض میان اینکه دو کلام و تقدیر آن که، و للمؤمنین طاعه و قول معروف، و الله (۱۰) اعلم بمراده من کلامه، چه
 اینکه جمله احتمالات کلام است و خدای عالمتر است که از اینکه جمله مراد او کدام است. و مراد به طاعت امتثال فرمان خدای
 است. و به قول معروف، سخنی که منکر نباشد و در شرع و عقل قبیح نبود، یا از باب واجبات باشد یا از مندوبات، و خلاصه معنی بر
 اینکه وجوه که به تازی گفته شد، اینکه است که منافقان را اولیتر آن بود که طاعت خدای داشتندی و سخن نیکو گفتندی، از آن
 که عند نزول آیت جهاد جزع می کنند و (۱۱) می گویند بر طریق استهزا: ما ذا قال آنفاً (۱۲). و قول دیگر آن که فَأُولَى لَهُمْ، دوزخ به
 ایشان اولیتر. طاعت و قول معروف، ایشان را به بودی اگر کردند. قول دیگر منافقان را تهدید است، فی قوله: فَأُولَى لَهُمْ، آنکه ---
 --- (۱). آد: مؤمنان. (۲). آج، ما: به تو. (۳). گاه: موت. (۴). گاه، آد: به اولی وقف کرد.

[.....] (۵). ما: یجزعون. (۶). آج، ما: آما، گاه، آد: امرنا. (۷). گاه: قولنا قول. (۸). گاه، آد: طاعه الله. (۹). اساس و آب افتادگی دارد،
 از آج آورده شد. (۱۰). لانه فالله. (۱۱). گاه، آد، افزوده: بهری. (۱۲). سوره محمّد (۴۷) آیه ۱۶. صفحه: ۳۰۵ گفت: مؤمنان به
 خلاف آنند. طاعه، ای و للمؤمنین، مؤمنان را طاعتی هست و سخنی نیکو. فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ، چون عزم کند کار، یعنی، چون درست
 شود و جد گردد و به آن جا رسد که بر او عزم کنند، من باب قوله: ... فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ (۱) فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ، گفت (۵): کار سخت
 شد و درست گشت، یعنی کار جهاد اگر اینکه منافقان با خدای راست گویند و دروغ نگویند به آن معنی که آنچه ظاهر می گویند
 با مردمان، در باطن هم آن دارند با خدای، لكان خيراً لهم، ایشان را به باشد. فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ - الايه. در او چند قول گفتند:
 [۲۷۹- ر] یکی آن که، عسی به معنی لعل است (۶)، لعلکم ان تولیتم، یعنی اعرضتم عن القرآن و فارقتم احکامه. ان تفسدوا، همانا
 شما که منافقانی اگر از قرآن برگردی و بر احکام او کار نکنی، در زمین فساد خواهی کردن و رحمها خواهی بریدن و خونهای
 ناحق (۷) خواهی ریختن. قتاده گفت: معنی آن است، کیف رأیتم القوم، چگونه می دانی اینکه منافقان را اگر پشت بر کتاب قرآن
 کنند و کار نبندند آن را! نه خون ناحق ریزند و در زمین فساد کنند و رحمها برند؟ المسیب بن شریک گفت و فراء: معنی آن است:
 فَهَلْ عَسَيْتُمْ، نه نزدیک است و دور نیست که اگر (۸) والی شوی در زمین و مستولی، من قولهم: ولیته (۹) الأمر فتولاه، و التقدير (۱۰)
 تولیتم الأمر (۱۱) که فساد کنی و رحم بری، گفت: و قوت اینکه قول قراءت رسول است - علیه السلام - که از او روایت کردند که او
 خواند: (ان ولیتم). عبد الله بن معقل گفت، از رسول - علیه السلام - شنیدم که

(۱). سوره بقره (۲) آیه ۱۶. (۲). لا: تجارت را ربح نباشد، گاه، آد: رابح نبود. (۳). آج، ما، گاه، لا، آد: و یربح. (۴). گاه، آد: ای. (۵).
 آج، ما، گاه، آد، افزوده: چون. (۶). لا افزوده: ای. [.....] (۷). گاه، آد: بناحق. (۸). ما، گاه، لا، آد، افزوده: شما. (۹). آج، ما، گاه، لا،

آد: ولیتہ. (۱۰). آج، ما، گا، آد، افزوده: لو. (۱۱). آج، ما، گا، آد، افزوده: لفسدتم فی الارض و قطعتم ارحامکم. صفحه: ۳۰۶ می‌خواند: (ان ولیتم). و از رويس «۱» روایت کردند: تولیتم، به ضم «التا» و «الواو» علی المجہول، اگر تولای کار شما کنند و شما را رعیت «۲» کنند، ولایت به شما ندهند، شما به حسد و ستیزه فساد و قطع رحم کنی. رويس روایت کرد اینکه قراءت از یعقوب، و اینکه قراءت از امیر المؤمنین «۳» - علیه السلام - روایت کرده‌اند، گفت: معنی آن است که، اگر شما را والیان ظالم باشند، با ایشان دست یکی کنی و در زمین فساد کنی و قطع رحم کنی. مسیب بن شریک گفت: آیت در بنی امیه و بنی هاشم آمد، فی قراءت من قرأ: ان ولیتم، خطاب با بنی امیه است و مراد به ارحام خویشی بنی هاشم است با ایشان. و یعقوب خواند: و تقطعوا، مخفف من الثلاثی المجرد [۲۷۹-پ] اعتبارا بقوله: ... وَ يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ «۴» فَتَقَطُّوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ «۵» تَقَطُّوا، به ضم «تا» و کسر «طا» و تشدید، بر فعل مضارع از تقطیع. أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ، گفت: اینان آنانند که خدای اینان را لعنت کرد، فَأَصَمَّهُمْ، کر بکرد اینان را، و أَعْمَى أَبْصَارَهُمْ، و کور بکرد چشم‌هاشان، یعنی حکم کرد بر ایشان به کوری و کری و نام نهاد ایشان را کر و کور، چه ایشان را در گوش و چشم انتفاعی دینی نبود، و اما خذلان و تخلیت ایشان را به کوری و کری تشبیه کرد و خلاف نیست که آیت را ظاهری نیست، چه اگر بر ظاهر حمل کنند، خلاف راستی باشد که ما می‌دانیم که ایشان هم بینا بودند هم شنوا. و اگر خدای چنین کردی از فساد حاست گوش و چشم، آنکه تکلیف بر جای بودی با اینکه دو آفت، تکلیف ما لا یطاق بودی، و اینکه محال است از خدای تعالی که در وجود آید. آنکه گفت: أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا، گفت: تأمل نمی‌کنند اینان در اینکه قرآن و تدبر، یا هیچ بر آن هستند که کنند! یا بردلها قفل دارند، یعنی اینکه تأمل خواهند کردن یا نخواهند کردن! یا با کسی مانند که بر دل قفل دارد «۶»، یعنی بمنزلت آند «۷». در امتناع وقوع. و اینکه بر طریق مثل گفت، و غرض -----

----- (۱). گا: انس. (۲). اساس: رغبت، به قیاس با نسخه گا، تصحیح شد. (۳). گا، لا، آد، افزوده: علی. (۴). سوره بقره (۲) آیه ۲۷، سوره رعد (۱۳) آیه ۲۵. (۵). سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۵۳. (۶). ما: دارند. (۷). گا، لا، آد: آنانند. صفحه: ۳۰۷ تقریر و توییح و ملامت، و اینکه چنان بود که یکی از ما گوید: هر چه ممکن است که بتوان کردن با تو از ارشاد و هدایت و تمکین و توقیف «۱» بکردم، راه صلاح خود نخواهی دیدن، یا چشم‌هایت کور است! او داند که او را چشم کور نیست، و لکن اینکه سؤال «۲» تقریر است تا او از حجت فرو ماند. و همچنین گوید اینکه همه نصیحت بکردم [۲۸۰-ر] تو را، شنیدی یا خود کری! سمع نداری! و اینکه را مثال «۳» بسیار است. إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ، گفت: آنان که مرتد شوند و باز گردند بر ادبار، قتاده گفت: کافران اهل کتاب‌اند که پیش از آمدن رسول معترف بودند به او، چون بیامد کافر شدند به او و او را می‌شناختند از آن که نعت او در کتب خود دیده بودند. عبد الله عباس گفت: منافقان‌اند که بمنزلت مؤمنان‌اند در ظاهر، چون با هم خالی شوند «۴»، با سر کفر شوند. و بیان کرده‌ایم که، از اصل ما، «۵» ارتداد صورت نبندد، و دلیل بر او بیان کرده «۶»، و آنان که در حق ایشان اینکه لفظ می‌آید، منافقان‌اند که به ظاهر ایمان می‌گویند «۷» و در باطن کافراند، و اینکه قول در اینکه آیت، قول عبد الله عباس است و سدی و ضحاک. مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ، پس از آن که ره مسلمانی روشن شد ایشان را، الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ، شیطان تزیین می‌کند ایشان را و اغرا می‌کند و املا- می‌کند بر ایشان، تسویل در دل، و املا در زبان، یعنی، به غرور او می‌کنند و می‌گویند. ابو عمرو خواند: و املی لهم، به ضم «الف» و فتح «یا»، بر فعل مجهول علی وزن افعال. و معنی آن که، الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ [و الله] «۸» املی لهم ای امهلم، و ایشان را مهلت دادند، یعنی خدای تعالی عقوبت بر ایشان تعجیل نکرد، من قوله تعالی: ... إِنَّمَا نُمَلِّئُ لَهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا «۹» ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنِيطُكُمْ فِي بَعْضِ الْأُمْرِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ (۲۶) فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ (۲۷) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ (۲۸) أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ (۲۹) وَ لَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسَيِّمَاتِهِمْ وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ (۳۰) وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِينَ وَ نَبْلُوَ أَخْبَارَكُمْ (۳۱) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدَّوْا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ شَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ

ما تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَ سَيُحِبُّ أَعْمَالَهُمْ (۳۲) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لَا تَبْطُلُوا أَعْمَالَكُمْ (۳۳) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ (۳۴) فَلَا تَهْتُوا وَ تَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ وَ أَنْتُمْ الْأَعْلُونَ وَ اللَّهُ مَعَكُمْ وَ لَنْ يَرِيكُمْ أَعْمَالَكُمْ (۳۵) إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ إِنْ تُوْمِنُوا وَ تَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أُجُورَكُمْ وَ لَا يَسْتَلْكُمْ أَمْوَالِكُمْ (۳۶) إِنْ يَسْأَلْكُمْوهَا فَيُحْفِكُمْ تَبَخَّلُوا وَ يَخْرُجْ أَضْغَانَكُمْ (۳۷) هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تُدْعُونَ لِنُفْسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخَلُ وَ مَنْ يَبْخَلْ فَإِنَّمَا يَبْخَلُ عَنْ نَفْسِهِ وَ اللَّهُ الْغَنِيُّ وَ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ وَ إِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ (۳۸) [ترجمه] اینک به آن است که ایشان گفتند آنان را که نخواستند آنچه فرستاد «۳» خدای، ما طاعت داریم در بهری «۴» کار و خدای داند سرهای «۵» ایشان. چون باشد چون جان ایشان بردارند فریشتگان، می‌زنند بر رویهای ایشان و پشتهای ایشان. آن به آن است که، ایشان متابعت کردند آنچه به خشم آورد خدای را و نخواستند خشنودی او، باطل کرد کار «۶» ایشان. یا می‌پندارند آنان که در دل‌هایشان بیماری است که بیرون نیارد خدای کینه‌های ایشان. و اگر ما خواهیم با تو نمایم ایشان را تو بشناسی ایشان را به علامتشان. و بشناسی ایشان را در تعریض سخن «۷»، و خدای داند کارهای شما. [۲۸۱-۲]، و بیازمایم شما را تا بدانیم جهاد کنان را از شما و صابران را و بیازمایم خبرهای شما. ----- (۱). گاه، آد، افزوده: وزن. (۲). اساس و آب ندارد، از آج افزوده شد. (۳). ما: فرود فرستاد. (۴). ما: فرمان بریم خدای را اندر برخی. (۵). ما: پنهانی. (۶). ما: تباہ کرد کردهای. (۷). ما: اندر کوژی گفتار. [.....] صفحه : ۳۰۹، آنان که کافر شدند و بازداشتند از راه خدای و عاصی شدند در رسول از پس آن که پدید آمد ایشان را راه راست، زیان نکنند خدای را چیزی و باطل کند عمل ایشان. ای مؤمنان «۱»؟ فرمان بری خدای را و طاعت داری پیغامبر را و باطل مکنی کارهایتان. آنا «۲» که کافر شدند و باز داشتند از راه خدای، پس بمردند و ایشان کافر بودند، نیامرزد خدای ایشان را. سستی مکنی و باز خوانی با صلح و شما غالب تری و خدای با شماست و نقصان نکند «۳» شما را کارتان. زندگانی دنیا بازی است و مشغول «۴» و اگر بگروی و پرهیزی بدهد شما را مزدهایتان و نخواهد از شما مال‌هایتان. اگر بخواهد از شما آن و الحاح کند بر شما، بخل کنی و بیرون آرد کینه‌های شما. [۲۸۱-پ]، شما آنانید که می‌خوانند شما را تا هزینه کنی در راه خدای، از شما کس هست که بخل کند و هر که بخل کند، بخل کند از خویشتن و خدای توانگر است و شما درویشانی. و اگر برگردی بدل کند گروهی را جز شما، پس نباشند مانند شما. قوله تعالی: ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ، حق تعالی گفت: اینک برای آن است که گفتند آنان که کاره بودند آن را که خدای فرستاده بود، یعنی قرآن. ----- (۱). ما: شما که مؤمنان‌اید. (۲). آنا/ آنان. (۳). ما: نکاهاند. (۴). ما: نشاط. صفحه : ۳۱۰ و قایلان اینک قول منافقان‌اند، او «۱» جهودان علی اختلاف القول فی ذلک للذین کرهوا، آنان را که کاره بودند قرآن را و آن مشرکان بودند، سَطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ، ما طاعت شما داریم در بهری کارها، یعنی در مخالفت رسول- علیه السلام. و گفتند، اینک قول جهودان گفتند منافقان را «۲» که: ما موافقت کنیم رای و مراد شما را در بعضی کارها، یعنی در آنچه ممکن باشد و همه کارها «۳»، برای اینک نگفت که در همه کارها مطرد نشود. آنکه گفت: وَاللَّهِ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ، و خدای تعالی می‌داند سرهای ایشان. اهل کوفه خواندند الا أبو بکر: اسرارهم، به کسر همزه، و آن مصدر اسر القول اسرارا باشد، و باقی قرآ به فتح همزه، جمع سر. آنکه از روی تعجب گفت: فَكَيْفَ، چون باشد؟ یعنی فکیف حالهم، حال ایشان چگونه باشد در آن وقت که فریشتگان جان ایشان بردارند؟ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبَارَهُمْ، بر روی و پشت ایشان می‌زنند بر سبیل عقوبت، و اینک در گور باشد و در قیامت و در دوزخ. آنکه علت آن بگفت که چرا زنند ایشان را: ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا، گفت: اینک برای آن باشد که ایشان متابعت [۲۸۲-ر] سخط خدای کردند و کاره بودند رضای او «۴» را، یعنی متابعت معاصی کردند و ایمان و طاعت را کاره بودند، فَأَحْبَبَ أَعْمَالَهُمْ، خدای حکم کرد به بطلان عمل ایشان. و در آیت دلیل است بر آن که، خدای مرید طاعت «۵» است و کاره معاصی، که کافران بر عکس آن متابعت آن کردند که خدای از آن به خشم آید، و آن کفر و معاصی است به اتفاق، و کاره بودند رضای خدای را، و رضای او متعلق است به ایمان و طاعت. أم حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ

مَرَضٌ، آنکه حدیث منافقان کرد، گفت: یا می‌پندارند آنان که شک و نفاق در دل دارند که خدای تعالی بیرون نخواهد آوردن» (۶) کینه‌هایی که در دل دارند با مؤمنان پنهان. یعنی، خدای تعالی آشکارا نخواهد کردن و خبر دادن به آنچه در دل ایشان است از کینه مؤمنان. وَ لَوْ نَشَاءُ، و اگر ما خواهیم ای محمد ایشان را با تو نمایم و اعلام کنیم تو را به -----

----- (۱). آج، ما، گا، لا، آد: از. (۲). لا: با منافقان. (۳). گا: در بعضی کار ... لا: در همه کارها. (۴). گا، آد: نخواستند خشنودی او را. (۵). گا، لا، آد: طاعات. (۶). آج: آشکارا نخواهد کردن. صفحه: ۳۱۱ وحی به اسما و اعیان ایشان، و لکن امارتی و علامتی که تو ایشان را به آن بشناسی، و آن، لحن قول است، و مراد به لحن قول، لغز لغتی «۱» است و زبانی که ایشان با یکدیگر گفتندی بر «۲» مواضعاتی که ایشان را بود. عبد الله عباس گفت: لحن القول، معنا. حسن گفت: فحواه. قرظی گفت: مقصده و مغزاه. و اصل او، عدول باشد کلام را از جهت خود و از آن طریق که او را وضع کرده باشند. و لحن در اعراب هم از اینکه جاست، برای آن که، ذهاب باشد از جهت صواب. و جمله آن است که، لحن بر دو ضرب است در استعمال «۳»: یکی محمود و یکی مذموم. آن که محمود است، اینکه است که کنایت باشد و تعریض که ضد تصریح بود، و منه قوله - علیه السلام: فلعل احدهم ان یکون الحن بحجته، ای، اذهب بها فی جهات الاختلاف. و منه قول الشاعر [۲۸۲- پ]: و لقد وحیت لکم لکیما تفتنوا «۴» و لحن لحننا لیس بالمرتاب و گفتند: اللحن، الفطنه. و اینکه که گفت: الحن بحجته، ای افطن و اعرض علیها «۵». و وجه اول درست «۶» است تا راجع بود با یک اصل. و قال مالک بن اسماء بن خارجة الفزازی: و حدیث الذه هو مما «۷» ینعت الناعتون یوزن وزنا منطلق صایب و یلحن احیانا و خیر الکلام ما کان لحنا گفتند: یک روز خواهر اینکه شاعر - هند بنت اسماء - بنزدیک حجاج سخن می‌گفت، و لحن می‌گفت در سخن. حجاج گفت: چرا لحن می‌گویی و تو زنی شریفی و در خانه قیس! گفت: نه برادرم می‌گوید: و خیر الکلام ما کان لحنا! گفت: بر او محال مگویی که او به اینکه لحن، تعریض و کنایت خواست، نه لحنی که خلاف صواب باشد. وَ اللَّهُ یَعْلَمُ أَعْمَالُکُمْ، و خدای تعالی اعمال ایشان داند، بر او پوشیده نیست تا به جزای آن برسد «۸» چنان که باید. -----

----- (۱). آج، ما، گا، لا، آد: لغزی. (۲). آج، ما: و (۳). آد: بر دو وجه در استعمال. (۴). آج، ما: تقنطوا. [.....]

(۵). ما: علیهما. (۶). آج، گا، لا، آد: درست تر. (۷). ما: فیما، گا: ما. (۸). آج: برسند، گا، آد: بدهد، لا: برسی. صفحه: ۳۱۲ وَ لَبِئْسَ لَکُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِينَ وَ نَبَلُوا أَخْبَارُکُمْ، ابو بکر عن عاصم خواند: و لیبونکم حتی یعلم، و «یبلو»، به یا در هر سه جای، خبرا عن الغائب ردا علی اسم الله تعالی. و باقی «۱» به نون خواندند، اخبارا من الله عن نفسه. گفت: بیازماییم شما را تا بدانیم جهاد کنان و غازیان و صابران را، و اخبار شما را اختبا [ر] «۲» کنیم. و تفسیر امتحان و اختبار «۳» از خدای تعالی چند جای رفته است در اینکه کتاب، و مرجع آن با تکلیف است، چه تکلیف صورت امتحان دارد و تمکین و تخلیت. و اینکه جا دو قول گفتند، فی قوله: حَتَّى نَعْلَمَ، ای، حتی نعلم جهادکم موجودا، چه غرض وجود جهاد است تا ثواب حاصل آید بر او. دوم، معاملت آنان کنم که ندانند، تا بدانند. و اینکه حقیقت امتحان باشد [۲۸۳- ر]. ابراهیم بن الاشعث گفت: فضیل عیاض چون اینکه آیت بخواندی، بگریستی و گفتی: اللهم لا تبلنا فانک ان بلوتنا هتکت استارنا و فضحتنا، بار خدایا؟ ما را امتحان مکن، اگر ما را امتحان کنی پرده ما دریده شود و رسوا شویم. إِنَّ الدِّينَ كَفَرُوا وَ صَيَّدُوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ، آنان که کافر شدند و مردمان را از ره دین منع کردند، وَ شَاقُّوا الرَّسُولَ، و با رسول - علیه السلام - مخالفت کردند. و اصل مشاقت، آن باشد که اینان در شقی باشند و ایشان «۴» در شقی. مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى، پس از آن که «۵» ره حق پیدا شد ایشان را. لَنْ يَصُرُّوا اللَّهُ، در جای خبر «ان» است، گفت: آنان که چنین کنند، به خدای هیچ زیان نتوانند کردن، چه خدای را - جل جلاله - از ایمان ایشان سود نیست و از کفر ایشان هیچ زیان نیست، انما مضرت و منفعت آن عاید است با ایشان. وَ سَيُحِطُّ أَعْمَالُهُمْ، و حکم کند به بطلان عمل ایشان، و عملشان قبول نکند از آن جا که واقع نبود به موقع خود. آنکه مؤمنان را گفت: ای گرویدگان به خدای؟ فرمان خدای و پیغامبر بری و عمل خویش باطل مکنی به تکذیب خدای و رسول، چه آن کس که ایشان را دروغ دارد و به ایشان ایمان ندارد، عمل او موقعی ندارد، به جای قبول

نیوفتد» (۶)، باطل باشد. مقاتل و ابن (۷) حمزه الثمالی گفتند: یعنی منت منهی به ایمان‌تان بر خدای و -----

----- (۱). آج، گاز آد، افزوده: قرا. (۲). به قرینه موارد بعد و نسخه بدلها افزوده شد، آج، گا. اختیار. (۳). آج، ما، گا: اختیار. (۴). آج: آنان، ما: اینان. (۵). آج، ما: از پس آن که. (۶). آج، ما، گا، لا، آد: نیفتد. (۷). آج، ما، گا، لا، آد: ابو. صفحه: ۳۱۳ رسول. آیت در بنو اسد آمد و قصت آن در سوره الحجرات گفته شود- ان شاء الله تعالی. و گفتند: عمل خود باطل مکنی به عجب و ریا. إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ، گفت: آنان که کافر شدند و مردم را از ره خدای منع کردند، آنکه بر کفر اصرار کردند تا مرگ به ایشان آمدن، فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ، خدای نیامرزد ایشان را. گفتند: [۲۸۳-پ] مراد به آیت، کشتگان روز بدراند. آنکه مؤمنان را گفت: فَلَا تَهْتُوا، نگر (۱)؟ تا ضعیف نشوی و مردم را با صلح دعوت بکنی (۲) در آن حال که شما بلندتر و غالب‌تری به حجت، وَاللَّهِ مَعَكُمْ، و خدای با شماست. اینکه هر دو «واو»، حال است. وَلَنْ يَتْرُكُمُ أَعْمَالُكُمْ، ای، لن ینقصکم ثواب اعمالکم، و عمل شما، یعنی جزای عمل شما از شما باز نگیرد و ظلم و نقصان نکند، بل ثواب دهد شما را بر آن و زیادت کند از فضل خود، يقال: و تره حقه اذا نقصه، و منه قول النبی- صلی الله علیه و آله-: من فاتته صلاة العصر فکانما وتر ماله و اهله، ای ذهب بهما ظلما. آنکه مردم را وعظ کرد و ذم دنیا گفت در ایشان، گفت: إِنَّمَا الْحَيَاءُ الدُّنْيَا لِعَبٍّ وَ لَهْوٍ، زندگانی اینکه سرای نزدیک‌تر بازیچه کودکان است و بازی جوانان، وَ إِنْ تَوَمَّنُوا وَ تَتَّقُوا، و اگر شما که مکلفانی ایمان آری و پرهیزگار شوی، مزد شما بدهد خدای تعالی، وَ لَا يَسْأَلُكُمْ أَمْوَالُكُمْ، و از شما مالی نمی‌خواهد به مزد اینکه هدایت و بیان، چنان که گفت: مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ (۳)- الآیه. و گفتند: وَ لَا يَسْأَلُكُمْ، یعنی رسول- علیه السلام- از شما مزدی نمی‌خواهد بر ادای رسالت، چنان که گفت: قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ (۴). إِنْ يَسْأَلُكُمْ هَا، چه اگر خواهد از شما مالهایتان، فَيَحْفِكُمْ، و الحاح و مبالغت کند بر شما، تَبَخَّلُوا، بخل کنی بر او، و گفتند: لَا يَسْأَلُكُمْ أَمْوَالُكُمْ، بل امواله، از شما مالهای شما نمی‌خواهد، بل مال اوست که جمله به شما داد، آنکه اندکی می‌خواهد از آن. و بخل، منع واجب باشد برای آن اسم ذم است و در جای ذم به کار دارند. و گفتند: اگر خواهد و جمله خواهد، برای آن که حقوقی هست خدای و رسول را در ----- (۱). گا، آد: نگرید. (۲). ما: نکنی، گا، لا، آد: نکنید. (۳). سوره ذاریات (۵۱) آیه ۵۷. [.....] (۴). سوره ص (۳۸) آیه ۸۶. صفحه: ۳۱۴ مال ما، و لکن غیض من فیض و قلیل من جزیل [۲۸۴-ر] و یسیر من کثیر، ربع العشری است. آنکه بخل کردیتان (۱) اگر چنین کردی، وَ يُخْرِجُ أَضْعَانُكُمْ، و اینکه کینه‌ها که در سینه‌ها داری بیرون آوردی، یعنی شما اظهار کردی عند آن، و لکن چون اظهار ایشان عند سؤال خدای بود، با خدای حوالت [کرد] (۲) و اینکه قول سفیان عینه است و ابو بکر عیاش. هَا أَنْتُمْ هَوْلَاءِ، «ها» تنبیه است بمنزلت «یا» ی ندا (۳)، أَنْتُمْ هَوْلَاءِ، شما آنانی، تَدْعُونَ لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ، که شما را می‌خوانند، یعنی خدای- جل جلاله-، تا مال در سبیل خدای هزینه کنی و ثواب و جزای آن، اضعافا مضاعفه بستانی. فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ، از شما کس هست که بخل می‌کند. آنکه گفت: هر که بخل می‌کند، از خویشان بخل می‌کند، و برای آن «عن» گفت و علی نگفت که، بخل امساک باشد، یعنی تمسک خیره و ماله عن نفسه، و التقدير، فانما يبخل امساكا عن نفسه. و گفتند: معنی آن است که، يبخل عن داعی نفسه لا عن داعی ربه، از داعی نفس خود بخل می‌کند که: ... إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ (۴)، نه از داعی خدای که داعی خدای دعوت به جود و بذل و انفاق می‌کند، و از بخل منع می‌کند. آنکه گفت: وَاللَّهِ الْعَنِيُّ وَ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ، سیاق آیت دلیل قول اول می‌کند، گفت: خدای توانگر است و بی‌نیاز و شما درویشی و محتاج‌ها او (۵). وَ إِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ، و اگر شما برگردی، به بدل شما قومی را بیارد. آنکه ایشان در طاعت چون شما نباشند، یعنی نه از شما باشند. آنکه خلاف کردند که آن بدل کیستند (۶): بعضی گفتند فریشتگان‌اند، بعضی گفتند، کسهایی‌اند که در معلوم آن است که نه از اینان باشند. و گفتند: قومی باشند از یمن. و گفتند: [۲۸۴-پ] قومی باشند از پارس. أبو هریره گفت: جماعتی از صحابه رسول گفتند: یا رسول الله؟ آنان که‌اند که ایشان را به بدل ما بیارند و ایشان نه چون ما (۷) باشند. - و سلمان در پهلوی رسول بود- رسول علیه السلام- دست بر ران او زد، گفت: هذا و قومه، اینکه باشد و قومش. آنکه

گفت: ----- (۱). گاه، آد: کرید به آن. (۲). اساس و آب، ندارد، از آج افزوده شد.

(۳). گاه، آد، افزوده: ای. (۴). سوره یوسف (۱۲) آیه ۵۳. (۵). آج، ما، لا: به او، گاه، آد: به مال او. (۶). گاه: آن بدل کدام‌اند، آد: مراد به آن بدل کدام‌اند. (۷). آد: به از ما. صفحه: ۳۱۵ و الله اگر ایمان در ثریا آویخته باشد، جماعتی از پارس دست به او یازند و او را دریابند. و گفتند: جماعتی از بنی کنده و بنی «۱» النخع که در عهد امیر المؤمنین «۲» موالیان او بودند. ثم لا یکوئوا أمثالکم فی الطواعیه، در طاعت چون شما نباشند، بل مطیع تر باشند. و گفتند: چون شما نباشند در بخل، بل سخی باشند به مال خود «۳». -----

(۱). اساس: مح، با توجه به نسخه ما، تصحیح شد. (۲). ما، گاه، لا، آد، افزوده: علی- علیه السلام. (۳). گاه، آد، افزوده: و الله اعلم بمراده. صفحه: ۳۱۶ سوره الفتح «۱» مدنی «۲» است و بیست و نه آیت است و پانصد و شصت «۳» کلمت است و دو هزار و چهار صد و سی و هشت حرف است. و قتاده روایت کرد از انس که او گفت: به حدیثی که میان ما و نسک ما منع کردند ما دلنگ شدیم، خدای تعالی اینکه سورت بفرستاد. رسول- علیه السلام- گفت: آیتی فرود آمد بر من که بنزدیک من دوستر «۴» است از دنیا و هر چه در دنیا است. عمر خطاب گفت: شبی با رسول- علیه السلام- در بعضی سفرها بودم، یک دوبار سخنی گفتم با رسول، جواب نداد، من ترسیدم که رسول را خشمی است بر من، یا در باب من آیتی «۵» آمده است. از پیش رسول برافتم. چون روز شد، پیامدم و سلام کردم. جواب داد، گفت: خدای تعالی دوش سورتی بر من انزل «۶» کرد که از هر چه آفتاب بر او آید «۷» دوستر «۸» دارم و اینکه آیت برخواند که در اول اینکه سورت است. مسعودی گفت: چنان رسید به ما که هر که اول شب اول ماه رمضان اینکه سورت بخواند، آن سال تا سر «۹» در حفظ خدای باشد [۲۸۵-ر]. -----

(۱). گاه، افزوده: تسع و عشرون آیات. (۲). ما، گاه، آد: بدان که اینکه سورت مدنی، آج: اینکه سوره مدنی.

(۳). شصت/ شصت، آد: سی. [.....] (۴-۸). گاه، لا، آد: دوست تر. (۵). ما: یا آیتی در من. (۶). گاه، آد: انزال. (۷). گاه، آد: تابد. (۹). گاه: تا رمضان دیگر، آد: تا دیگر رمضان، لا: تا سر سال دیگر. صفحه: ۳۱۷ [سوره الفتح (۴۸): آیات ۱ تا ۲۰] بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِیْنًا (۱) لِيَغْفِرَ لَكَ اللّٰهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ يَتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيْكَ صِرَاطًا مُّسْتَقِیْمًا (۲) وَ يَنْصُرَكَ اللّٰهُ نَصْرًا عَزِیْزًا (۳) هُوَ الَّذِيْ اَنْزَلَ السَّكِیْنَةَ فِیْ قُلُوْبِ الْمُؤْمِنِیْنَ لِيُزِدُوْا اِيْمَانًا مَّعَ اِيْمَانِهِمْ وَ لِلّٰهِ جُنُوْدُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ كَانَ اللّٰهُ عَلِیْمًا حَكِیْمًا (۴) لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِیْنَ وَ الْمُؤْمِنٰتِ جَنَّٰتٍ تَجْرٰی مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ خٰلِدِیْنَ فِيْهَا وَ يُكْفِّرُ عَنْهُمْ سَیِّئٰتِهِمْ وَ كَانَ ذٰلِكَ عِنْدَ اللّٰهِ فَوْزًا عَظِیْمًا (۵) وَ يُعَذِّبُ الْمُنٰفِقِیْنَ وَ الْمُنٰفِقٰتِ وَ الْمُشْرِكِیْنَ وَ الْمُشْرِكَاتِ الطَّٰغِیْنَ بِاللّٰهِ ظَنُّ السَّوْءِ عَلَیْهِمْ دٰثِرَةٌ السَّوْءِ وَ غَضِبَ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ اَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَآءَتْ مَصِیْرًا (۶) وَ لِلّٰهِ جُنُوْدُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ كَانَ اللّٰهُ عَزِیْزًا حَكِیْمًا (۷) اِنَّا اَرْسَلْنَاكَ شٰهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِیْرًا (۸) لِيُؤْمِنُوْا بِاللّٰهِ وَ رَسُوْلِهِ وَ تَعَزَّوْهُ وَ تَوْقَرُوْهُ وَ تَسْبِّحُوْهُ بُكْرَةً وَ اَصِیْلًا (۹) اِنَّ الَّذِیْنَ یُبٰیعُوْنَكَ اِنَّمَا یُبٰیعُوْنَ اللّٰهَ یَدُ اللّٰهِ فَوْقَ اَیْدِیْهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَاِنَّمَا یَنْكُثْ عَلٰی نَفْسِهِ وَ مَنْ اَوْفٰی بِمَا عٰهَدَ عَلَیْهِ اللّٰهُ فَسَیُؤْتِیْهِ اَجْرًا عَظِیْمًا (۱۰) سَیَقُوْلُ لَكَ الْمُخَلَّفُوْنَ مِنَ الْاَعْرَابِ شَعَلْنَا اَمْوَالَنَا وَ اَهْلُوْنَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا یَقُوْلُوْنَ بِالْسِّیْتَةِ مَا لَیْسَ فِیْ قُلُوْبِهِمْ قُلْ فَمَنْ یَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللّٰهِ شَیْئًا اِنْ اَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا اَوْ اَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا یَلِیْلُ كَانَ اللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ حَبِیْرًا (۱۱) یَلِیْلُ ظَنَنْتُمْ اَنْ لَنْ یَنْقَلِبَ الرَّسُوْلُ وَ الْمُؤْمِنُوْنَ اِلٰی اَهْلِیْهِمْ اَیْدًا وَ زُیْنٌ ذٰلِكَ فِیْ قُلُوْبِكُمْ وَ ظَنَنْتُمْ ظَنُّ السَّوْءِ وَ كُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا (۱۲) وَ مَنْ لَمْ یُؤْمِنْ بِاللّٰهِ وَ رَسُوْلِهِ فَاِنَّا اَعْتَدْنَا لِلْكَٰفِرِیْنَ سَعِیْرًا (۱۳) وَ لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ یَغْفِرُ لِمَنْ یَشَآءُ وَ یُعَذِّبُ مَنْ یَشَآءُ وَ كَانَ اللّٰهُ غَفُوْرًا رَحِیْمًا (۱۴) سَیَقُوْلُ الْمُخَلَّفُوْنَ اِذَا اَنْطَلَقْتُمْ اِلٰی مَغٰنِمٍ لِتَاْخُذُوْهَا ذُرُوْنَا تَتَّبِعُكُمْ یُرِیْدُوْنَ اَنْ یُبَدِّلُوْا كَلٰمَ اللّٰهِ قُلْ لَنْ تَبْدُوْنَا كَذٰلِكُمْ قَالَ اللّٰهُ مِنْ قَبْلِ فَاَسَیَقُوْلُوْنَ بَلْ تَحْسِبُوْنَا بَلْ كٰنُوْا لَا یَفْقَهُوْنَ اِلَّا قَلِیْلًا (۱۵) قُلْ لِلْمُخَلَّفِیْنَ مِنَ الْاَعْرَابِ سَیَتَدْعُوْنَ اِلٰی قَوْمٍ اَوْلٰی یَآسُ شَدِیْدٍ تَقَاتِلُوْهُمْ اَوْ یُسَلِّمُوْنَ فَاِنْ تُطِیْعُوْا یُؤْتِكُمْ اللّٰهُ اَجْرًا حَسَنًا وَ اِنْ تَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّیْتُمْ مِنْ قَبْلِ یُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا اَلِیْمًا (۱۶) لَیْسَ عَلٰی الْاَعْمٰی حَرْجٌ وَ لَا عَلٰی الْاَعْرَجِ حَرْجٌ وَ لَا عَلٰی الْمَرِیضِ حَرْجٌ وَ مَنْ یُطِیْعِ اللّٰهَ وَ رَسُوْلَهُ یُدْخِلْهُ جَنَّٰتٍ تَجْرٰی مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ وَ مَنْ یَتَوَلَّ یُعَذِّبْهُ عَذَابًا اَلِیْمًا (۱۷) لَقَدْ رَضِیَ اللّٰهُ عَنِ الْمُؤْمِنِیْنَ اِذْ یُبٰیعُوْنَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِیْ قُلُوْبِهِمْ فَاَنْزَلَ السَّكِیْنَةَ عَلَیْهِمْ وَ اَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِیْبًا (۱۸) وَ مَغٰنِمٍ كَثِیْرَةً یَاْخُذُوْنَهَا وَ كَانَ اللّٰهُ عَزِیْزًا حَكِیْمًا (۱۹) وَ عَدَّكُمْ اللّٰهُ

مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَ لَتَكُونَ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا (۲۰) [ترجمه] به نام خدای بخشاینده بخشایشگر ما گشادیم برای تو گشادنی روشن «۱». تا بیمارزد تو را خدای آنچه در پیش افتاد از گناه تو و آنچه با پس «۲» افتاد، و تمام کند نعمتش بر تو و راه نماید تو را به راه راست. و یاری دهد تو را خدای یاری عزیز «۳». اوست که بفرستاد ساکنی «۴» در دل‌های مؤمنان تا بیفزاید ایمانی «۵» با ایمانشان، و خدای راست لشکرهای آسمانها و زمین و بودست خدای دانا محکم کار «۶». تا ببرد «۷» مردان و زنان مؤمن را در بهشتهایی که می‌رود از زیر آن جویها، همیشه باشند در آن جا و ببرد از ایشان گناهانشان. و بوده است آن بنزدیک خدای ظفری بزرگوار «۸». و عذاب کند منافقان را از مردان و زنان و مشرکان مردان و زنان را گمان برندگان به خدای، گمان «۹» بد بر ایشان باشد گردش بد، و خشم گرفت «۱۰» خدای بر ایشان و لعنت کرد «۱۱» ایشان را و بنهاد برای ایشان دوزخ و بد جای است «۱۲». [۲۸۵-پ]، و خدای ----- (۱). ما: ما نصرت کردیم تو را به فتح مکه، نصرتی هویدا. (۲). لا: وا پس. (۳). ما: نصرتی بزرگوار. (۴). ما: آرامش، لا: آرام. (۵). لا: ایمان را. (۶). ما: و با حکمت، لا: و محکم کار است. (۷). ما: اندر آرد، لا: در برد. (۸). ما: رستگاری بزرگ. (۹). ما: اندیشه کنان به خدای، اندیشه بد. [.....] (۱۰-۱۱). ما: و بنفرین کرد. (۱۲). ما: و بد است آن جایگاه. صفحه : ۳۱۸ راست لشکرهای آسمانها و زمین، و بود «۱» خدای قوی و غالب. ما بفرستادیم تو را گواه و مژد [ه] دهنده «۲» و ترساننده. تا ایمان آری به خدای و بزرگ داری او را و حرمت داری او را و تسیح کنی او را به بامداد و شبانگاه. آنان که بیعت می‌کنند خدای را دست خدای بالای «۳» دست ایشان است. چون بشکافد می‌بشکافد بر خود «۴»، و هر که وفا کند به آنچه عهد کرده باشد بر آن با خدای، بدیم او را مزدی بزرگ. گویند تو را باز پس گذاشتگان «۵» از عرب: مشغول کرد ما را خواسته‌های «۶» ما و اهل ما، آمرزش خواهید برای ما. می‌گویند به زبانشان آنچه نیست در دل‌هایشان، بگو: کیست که مالک باشد «۷» شما را از «۸» خدای چیزی، اگر خواهد به شما زیانی «۹» یا اگر خواهد به شما سودی! بل بوده است خدای به آنچه می‌کنی دانا. بل گمان بردی که باز نگردد پیغامبر و مؤمنان با اهلشان هرگز، و بیاراستند آن در دل‌هایتان و گمان بردی گمان بد و بودی گروهی هلاک شدگان. [۲۸۶-ر] و هر که ----- (۱). ما: هست. (۲). لا: بشارت دهنده. (۳). ما: علم خدای زبر. (۴). ما: هر که عهد بشکست که عهد بشکند بر تن خوش (کذا)، لا: هر که بشکند عهد را می‌شکافد بر خود. (۵). ما، لا: باز پس ماندگان. (۶). لا: مالهای. (۷). ما: پادشایی داد. (۸). لا: از قبل. (۹). ما: گزندی. صفحه : ۳۱۹ نگرود به خدای و پیغامبرش، ما نهادیم برای کافران دوزخ. خدای راست پادشاهی آسمانها و زمین بیمارزد آن را که خواهد و عذاب کند آن را که خواهد، و بوده است «۱» خدای آمرزنده و بخشاینده. گویند باز پس گذاشتگان «۲»: چون بشوی به غنیمتها تا بگیری آن را، رها کنی «۳» ما را تا از پس شما بیاییم، می‌خواهند تا بگردانند کلام خدای، بگو: پی ما نیایی. چنین گفت خدای از پیش اینکه، گویند: حسد می‌بری بر ما، بل ندانستند «۴» الا اندکی. بگوی باز گذاشتگان «۵» را از عرب بخوانند شما را به قومی خداوندان شجاعتی سخت که کارزار کنی با ایشان یا تن بدهی «۶»، اگر فرمان بری بدهد شما را خدای مزدی نیکو و اگر برگردی چنان که برگردیدی پیش اینکه «۷»، عذاب کند شما را عذابی دردنا. [۲۸۶-پ]، نیست بر کور تنگی و نیست بر لنگ تنگی و نه بر بیمار تنگی، و هر که طاعت دارد خدای و پیغامبر را، ببرد او را به بهشتهایی که می‌رود از زیر آن جویها. و هر که برگردد عذاب کند او را عذابی دردناک. خشنود شد خدای از مؤمنان چون بیعت ----- (۱). ما: هست. (۲). ما، لا: باز پس ماندگان. (۳). ما: دست بدارید. [.....] (۴). ما: بودند نه اندر یافتند. (۵). ما، لا: باز پس ماندگان. (۶). ما: یا مسلمان شوید، لا: تا اسلام آرند. (۷). لا: از اینکه پیش. صفحه : ۳۲۰ کردند تو را [۱] «۱» در زیر درخت دانست آنچه در دل‌های ایشان است. فرو فرستاد ساکنی «۲» بر ایشان و بداد «۳» ایشان را فتحی نزدیک. و غنیمتهای بسیار که می‌گیرند، و بود «۴» خدای قوی و محکم کار. وعده داد شما را خدای غنیمتهای بسیار که بگیری آن را شتاب کردی برای شما اینکه و بازداشت دستهای مردمان از شما و تا باشد علامتی مومنان را و ره نماید شما را به راه راست. قوله

تعالی: **إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا**، قدیم - جل جلاله - بر سبیل منت و تذکیر نعمت گفت: ما گشادیم برای تو گشادنی ظاهر. اینکه قول آن کس است که گفت: فتح حدیبیه یا فتح خیبر خواست، و آن دو فتح بود: یکی ماضی و یکی حال، و آن که حال بود هم آیت پس از حصول اینکه آمد برای آن به لفظ «۵» گفت. و بر اینکه قول آیت بر ظاهر خود باشد. مجاهد و عوفی گفتند: فتح خیبر است. جابر گفت: فتح حدیبیه است. و اما بر سبیل وعد و بشارت گفت: **إِنَّا فَتَحْنَا**، علی معنی سنفتح، ما تو را فتح خواهیم داد، یعنی فتح مکه، و اینکه قول قتاده است، و قولی است جامع هر دو را «۶». و آن آن است که براء بن عازب گفت جماعتی را که او را پرسیدند [۲۸۷-] از اینکه فتح، گفت: شما چنان دانی که اینکه فتح مکه است و لکن ما فتح مکه از حدیبیه می‌دانیم و شمار فتح مکه از روز حدیبیه می‌کنیم که فتح حدیبیه مقدمت فتح مکه بود و فتح بیعه الرضوان، آنکه که ما با رسول هزار و چهار صد «۷» بودیم. گفتند: حدیبیه چیست! گفت: نام چاهی است. در اینکه سه قول است: یکی قول آنان که گفتند: مراد به فتح فتح حصون و قلاع و بلاد است. دوم، ابو القاسم ----- (۱). ما: با تو. (۲). ما: آرامش. (۳). ما: ثواب داد. (۴). ما: هست. (۵). آنه، ما، گا، لا، آد، افزوده: ماضی. (۶). ما: هر دو روایت. (۷). آج، ما، گا، لا، آد، افزوده: مرد. صفحه: ۳۲۱ گفت: فتح دو گونه باشد: یکی فتح به حجت و یکی فتح قلاع. اینکه جا مراد فتح اسلام است به حجت‌های ظاهر عقلی و شرعی. روایتی دیگر از قتاده است «۱» که به فتح، قضا و حکم خواست. و منه قوله: ... رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ «۲» وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ «۹» **إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا**. یکی از صحابه گفت: فتح است ای رسول الله! گفت: نعم و الذی نفسی بیده. گفت: آری به خدایی که جان من به امر اوست که فتح است. آنکه عن قریب فتح خیبر بود «۱» و رسول - علیه السلام - غنیمت خیبر بر اهل حدیبیه قسمت بکرد و آن غنیمت جز آنان نگرفتند که به حدیبیه حاضر بودند. شعبی گفت: در اینکه روز چند اشارت بود: یکی فتح حدیبیه، دگر رسول - علیه السلام - پاره‌ای آب بر گرفت و به کناره چاه آمد که آن را حدیبیه می‌گویند و آب در دهن کرد و بگردانید و در چاه ریخت، آب بر سر چاه آمد. و سدیگر، بشارت به مغفرت «۲»، **لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ**. دیگر، عند منصرف ما از آن جا خرماى خیبر خوردند «۳». دیگر، بلوغ الهدی محله «۴». دیگر، بشارت رسید همان روز که رومیان بر پارسیان دست یافتند و مسلمانان به آن شادمان شدند که اهل کتاب را بر مشرکان ظفر آمد. مقاتل سلیمان گفت: چون اینکه آیت آمد: ... **وَ مَا أَدْرِى مَا يُفْعَلُ بِي وَ لَا بِكُمْ** «۵» **إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ**، رسول - علیه السلام - گفت: آیتی فرو «۶» آمد بر من که: [۲۸۸-] [۷] ما یسرنی بها حمر النعم، که من به بدل اینکه شتران سرخ موی اختیار نکنم. ضحاک گفت: هر فتحی از قتال باشد، اینکه فتحی بود از صلح، برای آن که

(۱). گا، آد: شد. (۲). آج، ما، گا، لا، آد افزوده: فی قوله. (۳). گا، آد: حرز کردند. (۴). تعبیر مأخوذ است از آیه ۱۹۶ سوره بقره (۲). (۵). سوره احقاف (۴۶) آیه ۹. [.....] (۶). آج، ما، گا، لا، آد: فرود. (۷). لا: حمرة. صفحه: ۳۲۳ رسول - علیه السلام - در اینکه سال صلح کرد با سهیل «۱» بن عمرو، و امیر المؤمنین «۲» - علیه السلام - میان ایشان نامه «۳» نوشت و آن قصت برفته است، سال دیگر مکه بگشاد «۴». قوله: **لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ**، در اینکه لام خلاف کردند که به چه متعلق است. حسن بصری گفت: اینکه لام قسم است که مفتوح باشد دیگر جاها و لکن چون قسم از کلام بیوفکنند «۵»، لام را مکسور بکرد، و فعل را منصوب، تشبیها بلام «کی»، و التقدير: **وَ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ**. حسین بن الفضل گفت: تعلق دارد به قوله: **وَ اسْتَغْفِرْ لِدَنْبِكَ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ** «۶» **لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ** و لیدخل المؤمنین و المؤمنات. محمد بن جریر گفت، تعلق دارد به قوله: **إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ** «۷» الی قوله: **وَ اسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا** «۸»، **لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ**. و اینکه همه اقوالی است بعید و متعسف، چه اینکه اقوال خلاف ظاهر است و در آیت و ظاهر او دلیلی نیست بر اینکه حذف و تقدیر. و آنچه معتمد است و موافق ظاهر و لایق نسق آیت، آن است که گفته شود بنزدیک بیان «**لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ** من ذنبك ما تقدم و ما تأخر». بدان که در اینکه چند قول گفتند: عطاء خراسانی گفت: ما تقدم من ذنبك یعنی گناه پدرت آدم. و ما تأخر، گناه امت. و اینکه چیزی نیست برای آن که آدم همچون او معصوم است از گناه، او را گناهی نیست بر حقیقت چنان که بیان

کردیم در قصت آدم. بعضی دگر گفتند: ما تقدم آن گناه که در جاهلیت کردی پیش از اسلام و آن گناه که پس نبوت کردی. بعضی دیگر گفتند: آن گناه که پیش از فتح مکه کردی و از آن گناه که پس از آن کردی. بعضی دیگر گفتند: آن گناه که در روزگار گذشته کردی و، آنچه هنوز نکردی. و اینکه اقوال همه بد است «۹» برای آن که قول آنان است که گناه بر پیغامبر «۱۰» روا دارند [۲۸۸-پ] و ما بیان کرده‌ایم که گناه بر پیغامبران روا نیست، نه صغیره نه -----

(۱). اساس: شهید، به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد. (۲). آج، ما، گا، لا، آد، افزوده: علی. (۳). آج، ما، گا، لا، آد: صلح نامه. (۴). آج، ما، لا، آد، افزوده: و در مکه رفت، گا: به مکه رفت. (۵). آج، ما، گا، لا، آد: بیفگند. (۶). سوره محمد (۴۷) آیه ۱۹. (۷). سوره نصر (۱۱۰) آیه ۱. (۸). سوره نصر (۱۱۰) آیه ۳. (۹). ما: بد نیست، گا، آد: همه خوب نیست. (۱۰). ما: پیغامبران. صفحه: ۳۲۴ کبیره. و معتزلیان را سود ندارد که صغیره گویند، برای آن که صغیره بنزدیک ایشان مکفر و محبط بود در جنب اختیار «۱» کبایر، و آنچه محبط باشد خدای تعالی چگونه منت نهد بر او و غفران «۲» او بر رسول- علیه السلام- بر سیبیل تمدح! ابو علی الرودباری گفت: آیت محقق نیست، مقدر است، و معنی «۳» آن که لو کان لک ذنب قدیم او حدیث لغفرناه لک، اگر تو را گناهی بودی قدیم یا حدیث «۴»، نو یا کهن، گذشته یا آینده، تو را بر ما «۵» جاه و منزلت هست که آن را بیامرزیم و مؤاخذت نکنیم تو را به آن. و اینکه قولی نیک است، جز آن است که خلاف ظاهر است. آنچه معتمد است در تأویل آیت دو وجه است: یکی آن که به گناه، گناه امت خواست آنچه زمانش متقدم «۶» بود و آنچه زمانش متأخر «۷» بود. و آیت علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه آمد، لقلوله «۸»: وَ سَأَلْنَا الْقَرْيَةَ «۹» ... وَ جَاءَ رَبُّكَ «۱۰»، المعنی اهل القرية، و جاء امر ربك. و بر اینکه ابیات بسیار است و جایها برفته است. و قوله: لک، نه آن است که گویند: غفر الله لک، معنی آن است که: لاجلک و لحرمتک و بسببک، یعنی بیامرزد گناه امت «۱۱» برای تو و به جاه تو و شفاعت تو، چنان که گویند: فعلت کذا لامر «۱۲» لک، ای، لاجلک. و قول دیگر آن است که: لیغفر لک الله، تا بیامرزد خدای آنچه متقدم «۱۳» است و در پیش افتاده «۱۴» از گناه امت تو که با تو کردند. و از گناه ایشان آنچه با تو متأخر «۱۵» است زمانش، که با تو کردند «۱۶». و «ذنب» مصدر است یک بار با فاعل اضافه کنند و یک بار با مفعول یقول العرب: عجب من ضرب زید عمرا و من ضرب عمرو زید. اول مضاف است با فاعل، دوم مضاف است با مفعول. و آیت از اینکه قسمت «۱۷» است که ----- (۱). آج، ما، گا، لا، آد: اجتناب. (۲). آج، ما: به او و به غفران، گا، آد: به غفران، لا: به او به غفران. [.....]. (۳). گا، آد: تقدیر. (۴). گا، آد: حادث، ما آن گناه تو را بیامرزیدمانی. (۵). آج، ما، گا، لا، آد، افزوده: چندان (۶). آج، ما، گا، آد: مقدم. (۷). ما، گا، آد: مؤخر. (۸). آج، ما، گا، لا، آد: کقوله. (۹). سوره یوسف (۱۲) آیه ۸۲. (۱۰). سوره فجر (۸۹) آیه ۲۲. (۱۱). آج، گا، آد: امت. (۱۲). آج، ما، گا، لا، آد: هذا الامر. (۱۳). گا، آد: مقدم. (۱۴). آج: قتاده گفت: ۱۵. آج، ما، گا، لا، آد: آنچه متأخر است. (۱۶). گا، آد: بی تو کنند. [.....]. ۱۷. گا، لا، آد: قسم. صفحه: ۳۲۵ مصدر در او مضاف است با مفعول به، یعنی گناهی که امت با تو کردند از جفا و ایذا و منع و صد و جز آن «۱». اگر گویند: [۲۸۹-ر] ذنب فعلی است که آن را مفعول «۲» نباشد چنان که فعل بنفس خود به او تعدی کند. انما «۳»، به حرف جر به او تعدی کند. يقال: اذنبت الیه ذنبا، و لا يقال: اذنبته، کما يقال: ضربته. پس اینکه را مفعول «۴» مصرح نیست که مصدر با او اضافه کنند. جواب گوییم: هم چنین است الا آن است که حمل کرد آیت را بر معنی و اعتبار معنی «ذنب» کرد «۵» نه اعتبار لفظ. و گناه ایشان با او در اینکه قصت و در اینکه حالت «۶» صد و منع او بود از مسجد الحرام. و آن فعلی است متعدی به نفس خود. يقال: صدته و منعته. قال الله تعالی: وَ صَدُّوْكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ «۷». و در حمل کلام بر معنی «۸»، اشعار بسیار است. منها قول الشاعر: جئنی بمثل بنی بدر لقومهم او مثل اخوة منظور بن سیار چون معنی جئنی هات بود، لا جرم «مثل» را منصوب کرد، كأنه قال: هات او ار مثل «۹» اخوة. و قال آخر: درست و غیر آیهن من البلی الا رواکد جمرهن «۱۰» هباء و مشجج، اما سواء قذا له فبدا، و غیب ساره المعزاء در بیت اول گفت: الا- رواکد، به نصب، آنکه گفت: و مشجج به رفع، حمل کرد بر معنی، برای آن که معنی اینکه است که: لم یبق

هناك، الا رواكدا و مشجج، و معنى مغفرت «۱۱» بر اینکه تأویل فسح و نسخ و ازاله احكام دشمنان باشد بر او. و معنى و نظم آیت آن است كه: **إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا**، فتح مكه او الحديبيه. ليغفر، اى، ليزيل «۱۲» احكاما و امورا قدرها «۱۳» اعداءك و معاندوك ما مضى ----- (۱). گا، لا: غير آن. (۲). گا: او را دو مفعول، آد: آن را دو مفعول. (۳).

گا، آد: بلکه. (۴). آج، ما، گا، لا، آد: مفعولى. (۵). آج، ما، لا: كردند. (۶). آج، ما: حال. (۷). سوره فتح (۴۸) آيه ۲۵. (۸). ما، گا: بر اينكه معنى، آد: در اينكه معنى. (۹). گا، آد: هات مثل. (۱۰). آج: عمرهن، ما: خمرهن. (۱۱). ما: معرفت. (۱۲). ما: ليطل ربك. (۱۳). آج، ما، گا: قدروها. [.....] صفحه : ۳۲۶ منها و ما غير، «۱» ما مكه يا حديبيه بگشاديم بر تو اى محمّد گشادنى ظاهر تا انداختى «۲» و كارهايى كه دشمنان تو كردند باطل كنيم از كيد و مكر كه در حق تو بعضى كردند و بعضى خواستند كردن. و اينكه تأويلى است كه مطابق ظاهر است و موافق ادلت عقل [۲۸۹-پ] در تنزيه انبيا- عليهم السلام- از ذنوب كبائر و صغائر، و تعلق لام غرض، فى قوله: ليغفر لك بما تقدم من الكلام، و الا چه تعلق باشد مغفرت گناه را به فتح مكه و حديبيه و خيبر! و چگونه غرض تواند بودن در اينكه معنى! و بينهما بعد «۳» بعيد. **وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ**، و نیز تا نعمت خود بر تو تمام كند، و نعمتهای خدای تعالی بر رسول بى حد و اندازه است. اما تمامی آن اينكه بود كه مكه بگشاد و انداختى كه ايشان كردند باطل كرد «۴» و اتمام نعمت به اينكه تأويل لا يقتر است از آن «۵» به آرمزش گناه. بيان ديگر: **وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا**، و تو را هدايت دهد و توفيق «۶» و الطاف به ره راست و ثبات بر دين مسلمانى. و قيل: يهدى بك، گفتند: معنى آن است كه به تو هدايت دهد مسلمانان را به راه راست. و گفتند: هدايت دهد تو را به راه بهشت «۷». **وَيَنْصِرَكَ اللَّهُ**، و نیز تا نصرت كند تو را نصرتى و يارى عزيز و گران مایه. و قيل: عالیا غالباً، و قيل: معزى «۸» نصرتى قاهر «۹» و نصرتى عزيز كنده. آنكه ذكر نعمت خود كرد «۱۰» بر بندگان، گفت: **هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ**، او آن خدای است كه فرود آورد سكون و طمأنينه در دل مؤمنان به الطافى كه كرد با ايشان كه به آن بر ايمان ثبات كردند، و به نصب ادلت مترادف كه كرد يك «۱۱» از پس ديگر كه به نظر كردن در آن ثبات كردند بر ايمان، **لِيُزَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ**، يعنى «۱۲» معارف بر معارف بيفزايد ايشان را «۱۳». ----- (۱). گا، آد، افزوده: يعنى. (۲). ما: يا انداختنى، گا، آد: انداخته. (۳). گا، آد: بون. (۴). آج، ما: كردند. (۵). آج، ما، گا، لا، آد: آن كه. (۶). گا، لا، آد: به توفيق. (۷). آج، ما، گا، لا، آد، افزوده: و ثواب. (۸). آج، ما، گا، آد: معزا. (۹). آج، ما: ظاهر، گا، آد: قائم. (۱۰). آج: گفت. (۱۱). ما، لا: يكي. (۱۲). آج، ما، گا، لا، آد، افزوده: تا. (۱۳). آج، ما، افزوده: عبد الله عباس گفت، هر سكينه كه در قرآن هست به معنى طمأنينه است الا- آن كه در سورة البقره است. صفحه : ۳۲۷ عبد الله عباس گفت: خدای تعالی رسول را بفرستاد به شهادت: (ان لا اله الا الله)، چون تصديق كردند نماز فرمود ايشان را، چون تصديق كردند روزه فرمود ايشان را، چون تصديق كردند زكات فرمود، چون تصديق كردند حج فرمود و جهاد فرمود، و دين تمام بكرد به ولايت امير المؤمنين «۱»- عليه السلام- و ذلك قوله: **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي** «۲» **لِيُزَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ**، اى، تصديقهم بالشرايع بعد تصديقهم بالله و رسوله [۲۹۰-ر] ضحاک گفت: يقينا مع يقينهم، كلى گفت: اينكه در حديبيه بود كه گفت: **لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ** «۳». **وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ**، و خدای راست لشكرهاى آسمانها و زمين گفتند: انصار دين حق را خواست تا انتقام كشدند از اعدای دين. و گفتند: معنى آن است كه همه لشكرها بندگان او اند. **وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا**، و خدای تعالی دانا و محكم كار است. **لِيَدْخُلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ**- الايه. قتاده گفت از انس مالك كه چون اينكه آيت آمد، **لِيُغْفَرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ**، و اينكه آنگاه آمد «۴» كه رسول- عليه السلام- باز گشت از حديبيه رنجور و دلتنگ از آن كه كافران او را در مكه نگذاشتند. چون آيت آمد رسول- عليه السلام- گفت: آيتى فرو «۵» آمد بر من كه دوست تر است بنزديك من «۶» از دنيا و هر چه در دنياست. رسول- عليه السلام- آيات بر صحابه خواند، گفتند «۷»: **هِنِئًا مَرِيئًا** «۸» يا رسول الله؟ اينكه نصيب تو است نصيب ما چيست! خدای تعالی آيت فرستاد: **لِيَدْخُلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ**، و نیز تا مؤمنان گروندگان «۹» را به بهشتهایى برد كه

زیر درختان «۱۰» آنها روان باشد. خالد بن فیها، همیشه در آن جا باشند. وَ يُكْفَرُ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ، و سیئات و گناهانشان از ایشان مکفر کند «۱۱» و بیامرزد، و معنی اسقاط عقاب آن باشد به ----- (۱). آج، ما، گا، آد، لا،

افزوده: علی. [.....] (۲). سوره مائده (۵) آیه ۳. (۳). سوره فتح (۴۸) آیه ۲۷. (۴). آج، ما، گا، لا، آد: آنکه بود. (۵). آج، ما، گا، لا، آد: فرود. (۶). ما: دوستر دارم. (۷). گا، آد: صحابه گفتند. (۸). آج، ما، لا، افزوده: لک. (۹). آج، ما، گا، آد: گرویدگان. (۱۰).

آج، ما: در زیر درختان او، لا: در زیر درختان. (۱۱). آب، آج، ما: کنند. صفحه: ۳۲۸ فضل، «۱» دون احباط «۲». وَ كَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا، و اینکه بنزدیک خدای تعالی ظفری باشد بزرگ «۳». وَ يُعَذِّبُ، اینکه فعلها معطوف است علی قوله: لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ، گفت: و نیز تا عذاب کند منافقان را از مردان و زنان و مشرکان را که با خدای انباز گویند «۴» از مردان و زنان. الظَّانِّينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ، آنان که به خدای گمان بد برند که خدای تعالی نصرت اسلام و اهل اسلام. نخواهد کردن. و مثله قوله: ... وَ تَتَّطُونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا «۵». عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ، [۲۹۰-پ] بر ایشان خواهد «۶» دایره بد، آن [از] «۷» بلا و عذاب و ظفر مسلمانان بر ایشان. ابن کثیر و ابو عمرو خواندند: دائره السوء، بضم السین علی الاسم، و باقی قرا به فتح «سین»، علی المصدر. و دایره آن باشد که [بد و نیک را باشد] «۸». یدور، آن که نیک باشد آن بود که یدور لهم، و آن که بد باشد یدور علیهم بود. و گفتند: دایره در برابر «۹» دولت باشد. قال حمید بن ثور: و دائرات السوء ان تدورا «۱۰». وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ، خدای خشم گرفت بر ایشان و لعنت کرد ایشان را. وَ أَعِدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ، و بیچاره «۱۱» برای ایشان دوزخ. وَ سَاءَتْ مَصِيرًا، و بد جایگاه «۱۲» بازگشتن است ایشان را دوزخ. وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا، و تکرار اینکه برای آن کرد که در اول ذکر مؤمنان کرد. آنکه گفت: لشکرهای آسمان و زمین مراست تا «۱۳» بدانند که انتقام تواند کشیدن. وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا، و خدای تعالی عزیز و غالب و مانع است و محکم کار است. آنکه با رسول «۱۴» خطاب کرد و گفت: إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا، -----

----- (۱). گا، لا، آد: آن باشد که به تفضل بود. (۲). گا، آد، افزوده: چنان که مکررا گذشت. (۳). گا، لا، آد: بزرگوار. (۴). آج، ما: گیرند. [.....] (۵). سوره احزاب (۳۳) آیه ۱۰. (۶). آج، ما، افزوده: بود، گا، لا، آد: بودن. (۷). اساس: ندارد، از آج، افزوده شد. (۸). اساس: ندارد، از آد، افزوده شد. (۹). گا، لا، آد: در اینکه آیه. (۱۰). آج، ما: یدورا. (۱۱). گا، آد، آماده ساخت، لا: بیچاره. (۱۲). ما: جایگاهی، لا: جایی. (۱۳). آج، افزوده: موقنان متیقن باشند به نصرت و ظفر، ما: موقنا متیقن باشند به نصرت و ظفر، گا، لا: مومنان ... آد: متیقن باشند ... (۱۴). ما، لا، افزوده: علیه السلام، آج، گا، آد: صلی الله علیه و آله. صفحه: ۳۲۹ گفت: ای محمد؟ ما فرستادیم تو را گواه و بشارت دهنده و ترساننده و نصب هر دو «۱» بر حال است. گواه بر مؤمن و کافر و بشارت دهنده مؤمنان را و ترساننده جمله را. لِيُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُعَزَّرُوهُ وَ تُوقَّرُوهُ، ابو عمرو و ابن کثیر خواندند: لِيُؤْمِنُوا و يعزروه و يوقروه و يسبحوه، هر چهار به «یا»، خیرا عن الغائبین «۲»، تا ایمان آرند به خدای و رسول را تعظیم کنند و حرمت دارند و خدای را تسبیح کنند. و ابو عبید [ه] «۳» اختیار اینکه قراءت کرد برای آن که در اول ذکر مؤمنان است، خیرا عن الغائبین «۴» و هو قوله: فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ. و در آخر همچون «۵» خبر است از ایشان بر مغایه «۶». فی قوله: إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ، و باقی قرا به «تا» خواندند [۲۹۱-ر] به «تا» ی خطاب خواندند هر چهار «۷». محمد بن سمیع «۸» خواند: و تعزروه من التعزیز به دو «زا» ی معجم. آنکه در معنی «تعزیر» «۹» خلاف کردند، بعضی گفتند: تا نصرت کنی او را. عکرمه گفت: تا در پیش او به تیغ کالزار «۱۰» کنی. جابر بن عبد الله انصاری گفت: چون آیت فرو «۱۱» آمد، رسول- علیه السلام- ما را گفت: دانی تا معنی تعزیر «۱۲» چه باشد! گفتیم: خدای و رسول عالم تر. گفت: معنی او نصرت باشد. مبرد گفت: تعزیر «۱۳»، تعظیم باشد، یقال: عزرت «۱۴» الرجل اذا کبرته بلسانک. و ضمیر راجع است با رسول- علیه السلام- بر قول بیشتر مفسران و بر قول آن که تفسیر به تعظیم کرد، محتمل باشد اگر «۱۵» راجع بود با خدای- جل جلاله. و توقروه «۱۶» من الوقار، و رسول را حرمت داری و تعظیم کنی. و اینکه ضمیر راجع است- بلا- خلاف- با رسول- علیه السلام. وَ تَسْبِيحُوهُ، و تسبیح و تنزیه کنی خدای را- جل جلاله. اینکه ضمیر راجع است با قدیم- جل جلاله- بلا خلاف. بُكْرَةً وَ

أَصِيلاً، به بامداد و شبانگاه، و نصب هر دو بر ظرف است. گفتند: مراد نماز بامداد و شام ----- (۱). آج، ما، گا، لا، آد: هر سه. (۴-۲). آج، ما: الغایب. (۳). اساس: ندارد، از آج، افزوده شد. (۵). آج: همچنان، ما، گا، آد: همچنین. [.....] (۶). آج، گا: معاینه. (۷). آج، ما، گا، لا، آد: و باقی قرا به «تا» ی خطاب خواندند هر چهار. (۸). آج، ما، گا، لا، آد: السمیقع. (۹). گا، آد: تعزیز. (۱۰). آج، ما، گا، لا، آد: کارزار. (۱۱). آج، ما، گا، لا، آد: فرود. (۱۲-۱۳). ما، گا، تعزیز. (۱۴). گا: عززت. (۱۵). آج، ما، گا، لا، آد: که. (۱۶). اساس و آب: توره، با توجه قرآن مجید و ضبط سایر نسخ تصحیح شد. صفحه: ۳۳۰ است. و در آیت دلیل است بر بطلان قول «۱» مجبره از آن جا که خدای تعالی بیان کرد که: غرض من با رسالت «۲» رسول- علیه السلام- آن است تا مکلفان ایمان آرند و طاعت کنند. و اینکه «لام» را لام غرض برای اینکه گویند چون غرض باشد مقصود و مراد اینکه بود به خلاف آن که ایشان گفتند «۳» از کافران کفر خواست و از عاصیان معصیت. آنکه وصف آنان کرد که بر رسول بیعت کردند و ایشان را تحریض فرمود بر بیعت «۴» وفا کردن به آن و حرمت داشت «۵» آن، گفت: إِنَّ الدِّينَ يُبَايِعُونَكَ، گفت: یا محمد آنان که تو را بیعت می کنند انما «۶» بر حقیقت خدای را بیعت می کنند. برای آن که از بهر او و از بهر دین او می کنند و به فرمان او می کنند. يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ، دست خدای است که بالای دست ایشان است. اینکه برای آن گفت که رسول- علیه السلام- دست در دست ایشان دادی در [۲۹۱-پ] حال بیعت و گفت: همان انگار «۷» که دست رسول- علیه السلام- بمنزلت دست اوست اگر او را دست بودی- تعالی عن الجارحة- و اینکه چنان است که رسول- علیه السلام- گفت: الصدقة تقع اولاً في يد الله ثم في يد السائل ، صدقه «۸» در دست خدای افتد، آنکه در دست سائل. لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ... وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ «۹» إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ، رها نمی کند که آیت را حمل کنند جز بر آن معنی که اول گفته شد. و مراد به بیعت رضوان بود و آن بیعت شجره است و در حدیبیه بود. عمرو بن دینار گفت: از جابر بن عبد الله انصاری شنیدم که گفت: روز حدیبیه ما هزار و چهارصد مرد بودیم «۳» رسول- علیه السلام- ما را گفت: شما امروز بهترین اهل زمین ای «۴». و جابر گفت: اگر مرا چشم مانده بودی من جای درخت با شما نمودمی. و هم جابر گفت: ما با رسول- علیه السلام- آن جا بر مرگ بیعت کردیم و بر آن که بنگریزیم تا بمردن. و از ما «۵» آن بیعت بشکافت الا جد «۶» بن قیس که او منافق بود و زیر شتر پنهان شد و با [ما] «۷» نیامد. فَمَنْ نَكَثَ، گفت: هر که عهد بشکافت «۸»، فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ [۲۹۲-ر] بر حقیقت بر خویشتن بشکافته باشد «۹»، یعنی زیان و وبال آن با او گردد «۱۰». و خدای و پیغامبر را از آن هیچ زیان نباشد «۱۱». وَ مَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ، و هر که وفا کند به آنچه با خدای عهد کرده باشد فَسَيُؤْتِيهِ «۱۲» سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ، اینکه «سین» استقبال است. گفت: خواهند گفتن «۱» تو را و هنوز ناگفته تا معجزه‌ای باشد رسول را و دلیلی کافران و منافقان را و بصیرتی «۲» مومنان را. المخلفون، باز گذاشتگان. يقال خلفته فتخلف، باز گذاشتم «۳» او را باز ماند. و آن «۴» اعراب غفار «۵» و مزینه و جهینه و اشجع و اسلم و دویل بودند در قول عبد الله عباس و مجاهد. و آن، آن «۶» بود که: چون رسول- علیه السلام- خواست تا به مکه رود عام الحدیبیه تا «۷» عمره آرد، اعراب را که پیرامن مدینه «۸» بودند ایشان را بخواند و گفت: باید تا با من بیایی برای استظهار را تا اگر قریش مرا منع کنند و حاجت باشد به کالزار «۹»، ما را نیز لشکری باشد. و رسول- علیه السلام- احرامها گرفت به عمره و هدی براند تا مردم بدانند که او عزم کالزار «۱۰» ندارد، آنان که صحابه بودند با او برفتند، و اما اعراب بیشتر تناقل «۱۱» کردند و گفتند: ما کجا رویم! به قومی خواهیم رفتن که بیامدند و صحایب «۱۲» او را بکشند «۱۳» تا با ایشان قتال کنیم اینکه نه رای است، باز ایستادند و هر کسی تعللی «۱۴» کردند به اشغالی «۱۵»، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و گفت: خواهند گفتن تو را اینکه اعراب مخلف باز پس گذاشته، متخلف بازمانده بر سبیل اعتذار و تعلق، شَغَلْنَا أَمْوَالَنَا وَ أَهْلُونَا، ما را مشغول باز کردند «۱۶» اهل ما و مال ما از آن که [۲۹۲-پ] در صحبت و خدمت تو بیامدمانی «۱۷». اکنون، فَاسْتَغْفِرْ لَنَا، برای ما استغفار کن و آمرزش خواه از خدای تعالی. خدای تعالی خبر داد از دل ایشان، گفت: دروغ می گویند اینکه که می گویند «۱۸» اینکه گناه می شناسیم «۱۹» و رغبت می کنیم به استغفار تو. گفت: ----- (۱). ما: خواهند گفتند. (۲). آج، لا: نصرتی، ما:

نصرت. (۳). آج: باز گذاشتیم. (۴). آج، ما: از. (۵). گاه، آد: عقار، لا: غفاره. (۶). گاه، لا، آد: چنان. (۷). گاه، آد: و. [...] (۸). گاه: مکه. (۹-۱۰). آج، ما، گاه، لا: کارزار. (۱۱). گاه، آد: تغافل. (۱۲). آج، ما، گاه، لا، آد: صحابه. (۱۳). آج، ما: بکشتن. (۱۴). آج: تعلق. (۱۵). ما: به استقالی، گاه: به انتقالی. (۱۶). آج، ما، گاه، لا، آد: مشغول کرد. ۱۷. آج: بیاییم، ما: بیامدی. (۱۸). اساس: می‌گویی، به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد. (۱۹). گاه، آد: اینکه ایستادن از تو گناه می‌شناسیم. صفحه: ۳۳۳ یَقُولُونَ بِاللَّسِيْتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ، به زبان چیزی می‌گویند که در دل ندارند. اینکه خبر است از نفاق ایشان. آنگاه گفت بگو ایشان را: قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، کیست که مالک باشد شما را از خدای چیزی! یعنی من چه توانم کردن در کار شما با خدای، و در دست من چه باشد و مرا چه رود! إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا، اگر او به شما زیانی خواهد یا سودی خواهد. حمزه و کسائی و خلف خواندند: ضرا به ضم «ضاد»، و باقی قراء به فتح، و ابو عبید «۱» و ابو حاتم اختیار فتح کردند به معارضه نفع. و «ضر»، زیان باشد و «ضر»، آفت و رنج و بیماری و سختی و سوء الحال باشد. و گفتند: ضر به فتح، مصدر باشد و به ضم، اسم باشد. یقال: «۲» ضرنی الشیء و اضرنی و ضاره ضیرا «۳»، یعنی، کس چیزی نتواند کردن، اگر خدای تعالی کاری خواهد از نفع و ضرر، و دفع آن نتواند کردن. آنگاه گفت بر سبیل تهدید: بَلْ كَانِ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا، بل خدای تعالی عالم است به آنچه شما می‌کنی. آنگاه خبر داد از گمان ایشان، گفت: بَلْ ظَنَنْتُمْ، بل شما چنان پنداشتی که رسول - علیه السلام - و مؤمنان اصحاب او باز نیایند و با مدینه و خانه‌های خود نرسند «۴» از آن که قریش بر ایشان دست یابند و ایشان را بکشند. وَ زُيِّنَ ذَلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ، و آن حدیث در دل شما آراسته کردند تا مستحکم شد، و آن تزئین به شیطان حوالت است و به حب دنیا و اعتقادات جهل، برای آن بر مجهول گفت. وَ ظَنَنْتُمْ ظَنَ السَّوْءِ، و گمان بدی بردی. وَ كُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا، و گروهی بودی هالک، من البوار، و هو الهلاك، و «بور» جمع بائر باشد، کعائذ و عوذ، و عائط و عوط. فعل در جمع فاعل آمده آید «۵» و لکن اندک، فی قولهم: ناقه عائد اذا كانت قریبه العهد بالنتاج [۲۹۳- ر] و عائط اذا لم تحمل. جمعها، عوذ و عوط. قال حسان ثابت: لا ینفع الطول من نوک القلوب فقد «۶» یهدی الاله سبیل المعشر البور و گفتند: «بور» مصدری است، یستوی فیہ الواحد و الثنیة و الجمع. قال ابن الزبیری: ----- (۱). آج: ابو عبیده.

(۲). آج، ما، گاه، لا، آد، افزوده: اضرنی. (۳). گاه، آد: ضرا. [...] (۴). گاه، آد، افزوده: هرگز. (۵). آج: فاعل آید، ما، گاه، لا، آد: فاعل آمده است. (۶). ما، گاه، لا، آد: و قد. صفحه: ۳۳۴ یا رسول الملیک ان لسانی راتق ما فتقت اذ انا بور ای هالک، و بارت السلعة اذا کسدت. قتاده گفت: فاسدین، مجاهد گفت: هالکین. آنگاه بر سبیل تهدید گفت: وَ مَنْ لَمْ یُؤْمِن بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ، و هر که به خدای ایمان نیارد و به پیغامبر، فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا، ما نهاده‌ایم و بجا رده «۱» برای کافران دوزخی تافته. و سعیر فعل به معنی مفعول است، من سعرت النار اذا اوقدتها. وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، و خدای راست ملک آسمان و زمین و تصرف او را رسد در آن چنان که خواهد بی‌مانعی و منازعی، و کس را بر او اعتراض نرسد، آن را که خواهد بیامرزد و آن را که خواهد عذاب کند. و او غفور و آمرزنده است و رحیم و بخشاینده «۲»، و بوده است. آنگاه گفت: سَیَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَانِمٍ لِتَأْخُذُوهَا - الآیه. گفت: خواهند گفتن تو را آنان که از تو باز پس ماندند و در خدمت تو تا به حدیبیه نیامدند، آنگاه که تو به قسمت غنیمت خبیر «۳» روی [گویند: «۴»] رها کنی ما را تا با شما بیاییم و تبع شما باشیم. خدای تعالی گفت: می‌خواهند تا کلام خدای بگردانند. در اینکه خلاف کردند، مجاهد و قتاده گفتند: یعنی آن وعده که داد که غنیمت خبیر جز حاضران حدیبیه را نخواهد بودن. و این زید گفت: یعنی قوله تعالی: ... فَاسْتَأْذِنُوا لَلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَ لَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ «۵». و گفتند اینکه آیت برای غزات «۶» تبوک آمد. قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا، بگوی ای محمد که از دنبال ما بگردی و پی ما مگیری «۷»، كَذَلِكَ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ، چنین گفت خدای تعالی پیش از اینکه. فَسَیَقُولُونَ، خواهند گفتن: بَلْ تَحَسُدُونَنا، شما ما را حسد می‌کنی، [۲۹۳- پ] ----- (۱). لا: بجا رده‌ایم، آج، ما: بیجا رده، گاه، آد: مهیا کرده‌ایم. (۲). ما، گاه، لا، آد، افزوده: است. (۳). آج، ما: به خبیر. (۴). اساس: ندارد، از آج، افزوده شد. (۵). سوره توبه (۹) آیه ۸۳.

(۶). آد: غزای. (۷). ما: که شما پی ما نگیری، گنا، آد: که شما پی گیر ما نباشید و پی ما نگیرید، لا: از دنبال ما نیایی و پی ما گیرید. صفحه: ۳۳۵ بیل کائوا لا- یَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا، بل سبب آن است که ایشان ندانند و فقیه نیند(۱) جز اندکی از ایشان. قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ، بگو(۲) که مخلفان باز پس گذاشتگان را از اعراب، سَتُدْعُونَ إِلَى قَوْمٍ أُولَىٰ بِأَسْرَدٍ، بگو که شما را خواهند خواندن به قومی خداوندان شجاعتی و سختی سخت. عبد الله عباس و عطا ابی رباح و عطا خراسانی(۳) و عبد الرحمن بن ابی لیلی و مجاهد گفتند: پارسیان اند. کعب گفت: رومیان اند. حسن گفت: پارس و روم اند به یک جای. عکرمه گفت: هوازن اند. سعید جبر گفت: هوازن و ثقیف اند. قتاده گفت: هوازن و غطفان اند روز حنین. زهری و مقاتل گفتند: بنو حنیفه اند اهل یمامه- اصحاب مسیلمه کذاب بودند. رافع بن خدیج(۴) گفت: ما اینکه آیت می خواندیم و ندانستیم که کرا می خواهد، تا در عهد ابو بکر ما را به قتال ابو حنیفه(۵) خواندند. تُقَاتِلُونَهُمْ، شما با ایشان قتال کنی یا(۶) اسلام آرند. عامه قرا خواندند: أَوْ يُسَلِّمُونَ در محل رفع عطف علی یقاتلون. و در مصحف ابی هست: او یسلموا در محل نصب به معنی الی ان یسلموا(۷) او الا- ان یسلموا، کقولهم: لازمک او تعطینی(۸) حقی، و کقول امرئ القیس: او تموت(۹) فتعذرا فَإِنْ تُطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا، گفت: اگر طاعت داری و فرمان بری بدهد خدای شما را مزدی نیکو یعنی ثواب ابد. وَإِنْ تَتَوَلَّوْا، و اگر برگردی و بی فرمانی کنی، کَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِّن قَبْلٍ، چنان که برگردیدی از پیش اینکه، یعنی، روز حدیبیه، عذاب کند شما را عذابی دردناک. چون اینکه آیت فرود آمد اصحاب عاهات گفتند و معذوران: فما بالنا یا رسول الله؟ پس حال ما چیست(۱۰)! خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: -----

----- (۱). آج، ما، لا: نه اند. (۲). آج، گنا، لا، آد: بگو اینکه، ما: بگو ای. (۳). ما: خوراسانی. (۴). گنا، آد: جریح. [.....]. (۵). کذا در اساس و آب، آج، ما، گنا، لا، آد: بنو حنیفه، که بر متن رجحان دارد. (۶). آج، ما، لا: تا. (۷). آج، ما، گنا، لا، آد: یسلموا (۸). آج: تعطنی، ما: تطیعنی. (۹). اساس: نموت، به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد. (۱۰). آج، ما، افزوده: ای رسول خدای. صفحه: ۳۳۶ لیس علی الأعمی حرج ولا- علی الأعرج حرج ولا علی المریض حرج گفت: بر ناینا حرجی و ضیقی نیست، یعنی بزه‌ای و عقوبتی، و نه نیز بر لنگ و زمن و مقعد و نه نیز بر بیمار. و مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، آنکه گفت: هر که او طاعت خدای دارد و طاعت [۲۹۴-] پیغامبرش، يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ، او را به بهشتهایی برد که در زیر درختان او جویهای آب می رود. و مَنْ يَتَوَلَّ و هر که برگردد، عذاب کند او را عذابی دردناک. مدنیان و شامیان خواندند: ندخله و نعدبه به «نون»، باقی قرا به «یا» خواندند، خبرا عن الله تعالی، و اینکه لا یقدر است برای آن که ذکر خدای تعالی از پیش رفته است. لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ، حق تعالی گفت: راضی شد خدای تعالی از مومنان چون با تو بیعت کردند در زیر درخت. گفتند: درخت سمره بود، و سبب اینکه بیعت آن بود که: رسول- علیه السلام- چون به حدیبیه فرود آمد مردی را از خزاعه بفرستاد نام او خراش(۱) بن امیه به مکه تا اشراف قریش(۲) را بگوید که او به چه کار می آید به مکه و شتر خود به او داد شتری که آن را ثعلب(۳) می خواندند. چون بیامد و پیغام بگزارد شترش را پی بگردند(۴) و او را بخواستند کشتن(۵) احابیش(۶) حمایت کردند او را، او باز گشت و رسول را خبر داد از آنچه رفت(۷). رسول- علیه السلام- عمر را بخواند و گفت: تو را به مکه باید رفتن و اشراف قریش را از من پیغام دادن که من نه به جنگ می آیم، به طواف اینکه خانه می آیم. عمر گفت(۸): مرا به مکه ناصری نیست، و از بنی عدی آنجا کس نیست، من نیارم رفتن، اما اگر عثمان را بفرستی که او را که در مکه خویشان اند، باشد که به حرمت ایشان با او خطابی(۹) دیگر نکنند. رسول- علیه السلام- عثمان را بخواند و اینکه پیغام بدو داد و عثمان برفت. چون بنزدیک مکه رسید ابان بن سعید بن العاص را دید- و او اموی بود- و ابان سوار بود از اسب فرو(۱۰) آمد و عثمان را برنشاند و او از پس عثمان بردیف -----

----- (۱). گنا: خدش. (۲). ما: قومش. (۳). گنا، آد: ثعلبه. (۴). آج، ما: شتر را پی کردند. (۵). گنا: بخواستن گشتن. (۶). گنا، آد: احبابش، لا: اقرارش. (۷). آد: رفته بود. (۸). آب، آج، ما، گنا، لا، آد، افزوده: یا رسول الله. [.....]. (۹). آج: خطایی. (۱۰). آج، ما، گنا، آد: فرود. صفحه: ۳۳۷ برنشست و در مکه رفتند و اینکه برای آن کرد تا بدانند که عثمان در

حمایت اوست. عثمان پیغام رسول بگزارد، ایشان گفتند: شنیدیم محمد را [۲۹۴-پ] اینجا کار «۱» نیست و ما رها نکنیم تا او اینجا آید اما اگر تو خواهی تا طواف خانه کنی برو و طواف بکن. گفت: من پیش از رسول طواف نکنم. چون خواست تا باز گردد، رهایش «۲» نکردند و باز گرفتند او را. چون عثمان دیر می آمد رسول - علیه السلام - گمان برد که عثمان را بکشته اند صحابه را جمع کرد در زیر آن درخت و بیعت تازه کرد و اینکه را بیعه الرضوان گویند و بیعه الشجره گویند. مردم می گفتند اینکه بیعت مرگ است. بکیر بن الاشج «۳» گفت: بیعت بر مرگ کنی! رسول - علیه السلام - گفت: نه، بیعت بر آن کنی که توانی. عبد الله بن معقل گفت: من بر بالا سر رسول استاده بودم «۴» و شاخی از آن درخت در دست گرفته و رسول را باد می زد و رسول بیعت می گرفت از مردم و می گفت: بیعت بر آن می کنم که نگریزی «۵». جابر بن عبد الله انصاری می گفت: جمله حاضران بیعت بکردند الا جد «۶» بن قیس که او منافق بود، خود را در پس شتر پنهان کرد و بیعت نکرد. اول کس که بیعت کرد مردی بود اسدی، نام او ابو سنا [ن] «۷» بن وهب. آنکه گفت: خبر برسید که عثمان را نکشته اند. و در عدد ایشان خلاف کردند: عبد الله ابی اوفی گفت: هزار و ششصد «۸» مرد بودند، قتاده گفت: هزار و پانصد مرد بودند، عبد الله عباس گفت: هزار و پانصد و بیست و پنج مرد بودند، دیگران گفتند: هزار و چهارصد مرد بودند. جابر بن عبد الله روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت: به دوزخ نروم از آنان که در زیر درخت بیعت کردند. فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ، خدای تعالی دانست آنچه در دلهای ایشان بود از صدق و وفا. فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ، سکینت و طمأنینه به ایشان فرود آورد. وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا، و ایشان را پاداشت «۹» کرد فتحی نزدیک، یعنی فتح خیبر. -----

----- (۱). آج، ما، گاه، لا، آد: کاری. (۲). آج، ما، لا: رهاش. (۳). ما: بکر بن الاشجع، لا: بکیر بن الاشجع. (۴). آج، لا، آد: ایستاده. (۵). آج، لا، نگرزید، گاه، آد: نگرزیم. (۶). گاه، آد: جند. (۷). اساس: ندارد، از آج، افزوده شد. (۸). ما: سیصد. (۹). گاه، لا، اد: پاداش. صفحه: ۳۳۸ وَمَغَانِمٍ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا «۱» وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا، و خدای تعالی عزیز و حکیم است [۲۹۵-ر]. وَعَدِ كُمْ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا، وعده داده شما را غنیمتهای بسیار که خواهی گرفتن، و آن، غنیمتهایی بود که از فتحهای دیگر آوردند و آرند تا به روز قیامت. فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ، اینکه یک غنیمت تعجیل کرد، یعنی غنیمت خیبر برای شما. وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ، و بازداشت دستهای مردمان از شما. گفتند: یعنی دستهای مکیان به صلح روز حدیبیه. قتاده گفت: دستهای جهودان خیبر و خلفای ایشان از اسد و غطفان از شما و مالهای شما و عیال شما که به مدینه اند. و اینکه آن بود که مالک بن عوف النصری و عینة بن حصن «۵» الفزاری «۶» و جماعت «۷» بنی اسد و غطفان بیامدند تا نصرت اهل خیبر کنند خدای تعالی ترس در دل ایشان افکند تا بر گردیدند. وَ لَتَكُونَ «۸» وَ يَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا، و راه دهد شما را به راه راست. گفتند: طریق توکل و تفویض خواست تا در کارها توکل بر او کنی و کار با او گذاری. و گفتند: به هدایت، تثبیت بر اسلام خواست. و گفتند: هدایت به ره ثواب و «۹» بهشت خواست، و گفتند: زیادت یقین و بصیرت خواست به صلح حدیبیه و فتح خیبر. اما طرفی از قصه فتح خیبر آن بود که رسول - علیه السلام - چون از حدیبیه باز آمد بقیع ذو الحجة و بعضی از محرم به مدینه «۱۰» باز ایستاد، آنکه در بقیع محرم روی به خیبر نهاد فی سنه سبع من الهجرة، و مردی را بر مدینه خلیفه کرد، نام او سباع بن عرفطه «۱۱» الغفاری. -----

----- (۱). اساس و آب: تأخذونها، که با توجه به معنی و ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۲). آج: بسیار گرفتند، ما: بسیار که گرفتند، گاه، آد: که بگیرند، لا: که فرا گرفتند. (۳). ما: در. [.....] (۴). لا: آن را میان صحابه. (۵). گاه، لا: عتبة بن حفص. (۶). ما: الفاری. (۷). آج، ما: جماعتی. (۸). اساس و آب و لا: لیکون، که با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۹). آج، ما، گاه، لا، آد: ندارد. (۱۰). گاه: در مکه. (۱۱). ما: عروطه. صفحه: ۳۳۹ انس مالک روایت کرد گفت: من ردیف طلحه بودم آن روز بامداد بیامدیم و به زیر حصن خیبر فرود آمدیم و مردم او بیرون آمده بودند با بیلها و تیشه‌ها به سر کشته‌ها رفته، چون ما را بدیدند آنچه در دست داشتند بینداختند و گفتند: محمد و الله و الخمیس «۱»، محمد است و لشکر، و بگریختند و در حصن شدند و در استوار کردند [۲۹۵-پ] رسول - علیه السلام - چون به زیر حصن رسید تکبیر بکرد و گفت: «۲» انا اذا نزلنا بساحة قوم، ... فساء صباح المنذرین «۱».

بریده‌الاسلمی گفت: ما به شب می‌رفتم و عامر بن الا-کوع با ما بود و او مردی بود شاعر، ما گفتیم: برای ما چیزی بخوان از آن رجزها و اصوات که تو را باشد، او گفت: لا هم لو لا انت ما اهدینا و لا تصدقنا و لا صلینا ان الذین هم بغوا علینا و نحن من فضلک ما استغینا فاغفر فداء لک (۳). ما اقتینا و ثبت الأقدام ان لاقینا و القین سکینه علینا انا اذا صیح (۴) بنا اتینا رسول- علیه السلام- بشنید گفت: کیست اینکه! گفتند: یا رسول الله عامر بن الاکوع. رسول- علیه السلام- گفت: غفر الله لک، خدای تو را بیامرزاد. یکی از قوم او گفت: وجبت، واجب شد یا رسول الله، یعنی وجبت له الشهاده لو امتعتنا به (۵)، اگر بگذاشتی (۶) تا ما را بودی روزی چند. و اینکه برای آن گفتند (۷) که هر کس را که پیغامبر- علیه السلام- در جایی چنان دعا کردی شهید شدی (۸). وقت کالزار (۹) بود و شجاعی چند از صف بیرون آمدند، عامر بیرون رفت و اینکه رجز می‌گرفت: قد علمت خیرانی عامر شاک السلاح بطل مغامر جهودی پیش او آمد و چند ضربت میان ایشان مختلف شد و عامر شهید گشت (۱۰) از ضربتی که ز آن یهودی بر او آمد (۱۱)، و ضربتی که او خواست که بر یهودی زند بر پای ----- (۱). لانه الجیش. (۲). سوره صفات (۳۷) آیه ۱۷۷. (۳). گا: فذلک. (۴). آد: اصیح. (۵). ما: امنعنا. (۶). گا، آد: اگر بگذاشتی. [.....] (۷). ما: گفت. (۸). آج، ما، گا، لا، آد، افزوده: چون. (۹). آج، ما، گا، لا: کارزار. (۱۰). آج، ما: شد. (۱۱). آج: از ضربت که از یهودی بر او آمد، ما: از ضربتی که یهود بر او آمد، گا، آد: از ضربت آن یهودی، لا: از ضربه‌ای که یهودی بر او زد. صفحه: ۳۴۰ او آمد و او بیفتاد، مردم گفتند عامر از ضربت خود مرد. آنکه [گفتند] (۱): بطل عمل عامر، عمل عامر باطل شد (۲). سلمه بن الاکوع برادر او بود بشنید برفت و پیش رسول بگریست و گفت: یا رسول الله جماعتی اصحاب تو می‌گویند: بطل عمل عامر، باطل شده است عمل عامر برادرم (۳). رسول گفت: که می‌گوید! گفت: [۲۹۶-پ] جماعتی از اصحاب تو. گفت: دروغ می‌گویند، بل له اجر مرتین، او را مزد دو بار (۴) است، انه لجاهد مجاهد، او جاهدی مجاهد است. گفت: ایشان را آنکه حصار می‌دادیم تا حصن بگشادیم. و حصن بر دست امیر المؤمنین (۵) گشاده شد. و راویان اخبار گفتند از مخالف و مؤالف که: رسول- علیه السلام- روز اول رایت به ابی بکر (۶) داد، او برفت یؤنب اصحابه و یؤنبونه، او قوم خود را ملامت می‌کرد و قوم او را ملامت می‌کردند، باز آمد منهزم و رایت رسول- علیه السلام- معکوس (۷) باز آورد. روز دیگر رایت عمر را (۸) داد. برفت یجبن اصحابه و یجبنونه، او اصحاب خود را بد دلی می‌داد و اصحاب او او را، او نیز منهزم باز آمد. رسول را خبر دادند. رسول- علیه السلام- گفت: ۹ اما و الله لأعطينها رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله کرارا غیر فرار، و الله که من فردا اینکه رایت به مردی دهم که خدای و رسول را دوست دارد و خدای و رسول او را دوست دارند، کرار باشد حمله برد، فرار نباشد گریزنده (۱۰). و امیر المؤمنین (۱۱) در اینکه وقت بیمار بود و او را صداعی و رمدی بود، درد سر بود او را و درد چشم (۱۲). رسول- علیه السلام- سلمه بن الاکوع را بفرستاد، گفت: برو علی را بیاور. او برفت و علی را بیاورد بر شتری نشسته و چشم به پاره‌ای برد قطری بیسته. سلمه دست او گرفته (۱۳) بیاورد تا پیش رسول. رسول گفت: یا علی چه رسید تو را! ----- (۱). اساس در حاشیه آمده است و با خطی متفاوت از متن، آج، ما، گا: مردم گفتند. (۲). ما: بطل، عمل عامر باطل شد. (۳). آج، ما، لا: برادرم عامر، گا، آد: عمل عامر باطل شده است. (۴). آج، ما، گا، لا، آد: دوباره. (۵). آج، ما، گا، لا، آد، افزوده: علی. (۶). ما، لا، افزوده: صدیق. (۷). لا: منکوس. (۸). آج، گا، آد: به عمر. (۹). آج، ما، لاعطیتها، گا: لاعطین الرایه غدا، آد: لاعطین الرایه غدا. [.....] (۱۰). آج، گا، لا، آد: و گریزنده، ما: گریزنده. (۱۱). آج، ما، گا، لا، آد، افزوده: علی- علیه السلام. (۱۲). لا: درد سر و چشم. (۱۳). آج: سلمه گفت: دست مبارک آن حضرت را گرفتم، ما، گا، آد: سلمه گفت: دست او گرفتم، لا: سلمه گفت: دست او گرفته او را بیاوردم. صفحه: ۳۴۱ گفت: یا رسول الله مرا صداعی هست و رمدی. گفت: پیش آی. علی پیش رسول رفت. رسول- علیه السلام- سر او بران خود (۱) نهاد و آب دهن مبارک خود در (۲) چشم او پاشید (۳) و دست (۴) فرود آورد، در حال چشم بر کرد (۵) و چشمش درست شد. پنداشتی او را هرگز درد چشم نبوده است و صداعش ساکن شد (۶). و رسول- علیه السلام- در آن جا او را دعا کرد، گفت: اللهم قه الحر و

البرد، [۲۹۶-پ] بار خدایا از سرما و گرمایش نگاه‌دار؟ امیر المؤمنین - علیه السلام - گفت: و الله که از آن روز (۷) نه سرما یافتم و نه گرما، و رایت به دست او داد. راوی خبر گوید که رایتی بود سپید، گفت: اینکه رایت بستان و برو که جبریل با تو است و نصرت در پیش تو است و ترس (۸) در دل قوم پراکنده است. آنکه گفت: یا علی؟ بدان که ایشان در کتاب خود چنین یافتند که آن کس که حصن ایشان بگشاید و دمار ایشان بر دست او بود، او را ایلیا (۹) گویند (۱۰) و به روایتی ایلیا (۱۱). چون آن جا روی بگویی که من علی‌ام که ایشان مخذول شوند - ان شاء الله. امیر المؤمنین گفت: رایت بستدم و رفتم تا به زیر حصن (۱۲). راوی خبر گوید: اینکه روز علی ارجوانی صرخ (۱۳) پوشیده داشت مزأبر (۱۴)، یعنی پوزه بر آورده. از خیبر مرحب (۱۵) بیرون آمد، که رئیس و مقدم و صاحب حصن بود با سلاح تمام، مغفری بر سر نهاده بر بالای آن مغفری از سنگ تراشیده بر سر نهاده و اسب ناورد می‌داد و اینکه رجز می‌گفت: قد علمت خیبر انی مرحب شاک سلاحی بطل مجرب اطعن احیانا و حینا اضرب اذا الحروب (۱۶) اقبلت تلهب ----- (۱). آج: سر او را بر زانوی مبارک خود، ما: سر او بر زانوی خود. (۲). ما، افزوده:

دهن و. (۳). گا، آد: افگند. (۴). گا، آد، افزوده: بر سر او. (۵). ما، آد: باز کرد. (۶). لا، افزوده: پنداشتی هرگز نبود. (۷). لا: از آن روز باز. (۸). گا، آد: ترس تو. (۹). گا: ایلیا. (۱۰). ما، گا، لا، آد: خوانند. [.....] (۱۱). ما، و یروی: اولیا، لا: یروی: آلیا، آد: و گویند: ایلیا. (۱۲). گا، آد: امیر المؤمنین - علیه السلام - رایت بستد و متوجه حصن شد، ما: خیبر، آج: حصن خیبر. (۱۳). آج: حضرت امیر حله سرخ، ما: علی حله سرخ ارجوانی، گا، لا، آد: حله ارجوانی سرخ. (۱۴). ما: مریز. (۱۵). ضبط آد: مرحب. (۱۶). آج، ما: اذ الحروب. صفحه: ۳۴۲ ان (۱) حمای (۲) کالحمی (۳) لا- یقرب امیر المؤمنین (۴) پیش او شد و به جواب او می‌گفت: انا الذی سمتنی امی حیدره عبل (۵) الذراعین شدید القصره (۶) لیث لغابات شدید قسوره اکیلکم (۷) بالسیف کیل السندره و یک دو ضربت میان ایشان مختلف شد. آنکه امیر المؤمنین (۸) تیغ در بالا (۹) برد و بزد آن هر دو مغفرب (۱۰): یکی از سنگ، یکی از آهن، و سر و روی و کام و دهن او ببرد (۱۱) تا تیغ در دهن و دندانهای او افتاد و او بیفتاد مرده (۱۲). و در خبر هست که چون امیر المؤمنین - علیه السلام - گفت: من علی‌ام پسر ابو طالب، حبری از احبار ایشان گفت: غلبتم [۲۹۷-ر] و ما انزل علی موسی، مغلوب شدی (۱۳) به آن خدای که توریت بر موسی (۱۴) فرو فرستاد (۱۵)، چون امیر المؤمنین مرحب را بکشت ترسی در دل ایشان افتاد که نتوانستند بر جای بایستادن (۱۶) در حصن گریختند و در استوار کردند. امیر المؤمنین به در حصن آمد و حلقه به دست (۱۷) گرفت و می‌جنباید و در را معالجت می‌کرد. یکی از بالای حصن بنگرید مردی دید حلقه دری چنان به دست گرفته و می‌جنباید، عجب آمد او را (۱۸). گفت: یا مرد (۱۹)؟ نام تو چیست! گفت: علی. گفت: علا محمد و من معه، محمد عالی گشت و اصحابان (۲۰) او، بر سبیل تفاعل (۲۱). آنکه گفت: یا علی من در کتب خوانده‌ام که در اینکه ولایت پیغامبری پدید آید که سلام او تحیت اهل بهشت باشد او پسر عم خود را به اینکه حصن فرستد و خدای ----- (۱). ضبط آد: کان. (۲). آج، لا: حمای، ما: حمی. (۳). آج، ما: فالحمی. (۴-۸). لا، افزوده: علی. (۵). آب: عبد. (۶). ما: قضنفره، لا: مقصره. (۷). ما: الیکم. (۹). آج: بر بالا- [.....] (۱۰). لا: ببرد. (۱۱). لا: ببرد، گا، آد: بشکافت. (۱۲). گا، آد: او نشست، در حال بیفتاد و بمرد. (۱۳). آج: شدید، گا: گردیدید، لا: شدید. (۱۴). آج، گا، آد: به موسی. (۱۵). آج، ما، گا، لا، آد: فرستاد. (۱۶). آج، ما: ایستادن، گا، لا، آد: ندارد. ۱۷. آج: حلقه در چنان در دست، ما، لا: حلقه در به دست. (۱۸). گا، آد: آن مرد را عجب آمد. ۱۹. آج، ما: ای مرد؟ (۲۰). لا: اصحاب. ۲۱. آج، ما، لا، آد: تفاعل. صفحه: ۳۴۳ تعالی اینکه حصن بر دست او بگشاید. اگر تو صاحب اینکه فتح باشی مرا امان هست! امیر المؤمنین گفت: لک امان رسول الله، ترا امان رسول خدای است. مرد گفت: عالج الباب. امیر المؤمنین از گفتار او نشاط کرد (۱) و حلقه در بگرفت و یک دو بار بقوت بجنباید تا حلقه‌ها و زنجیرها و بندهای او بگسست و در از جای بر کند و از بالای خود (۲) از پس پشت چند گام بینداخت. چو (۳) مسلمانان خواستند که در حصن شوند نتوانستند که خندق (۴) حایل بود. امیر المؤمنین در خیبر بیاورد و بر سر خندق پل کرد (۵) بنرسید، یک سر او بر کنار خندق نهاد و یک سر بر دست گرفت

تا لشکر عبر کردند» (۶) و رسول - علیه السلام - بگذشت و در حصن شدند» (۷). در خبر است که یکی از اصحاب گفت: یا رسول الله؟ عجب بماندیم ما از قوت علی بیرون از آن که در خیبر بکند و بینداخت، اکنون پل ساخته است و دست خود در زیر آن ستون کرده. رسول - علیه السلام - گفت: یا هذا تو در دستش نگریدی» (۸) در پایش نگر تا بر کجا نهاده است. [۲۹۷-پ] گفت: در نگریدم پایش معلق بود. گفتم: یا رسول الله پای او در هوا معلق است و اینکه از همه عجب تر؟ گفت: پای او در هوا نیست بر پر» (۹) جبریل است. ابو رافع روایت کند - مولی رسول الله - که گفت: من با امیر المؤمنین بودم چون حصن خیبر بگشاد، قتال می کرد تا یکی از جهودان ضربتی زد امیر المؤمنین به درق بگرفت درق از دستش بیفتاد، درق رها کرد و دری نهاده بود از آن بعضی حصنها که خیبر نیز یک حصن» (۱۰) بود. آن در، بر ربود» (۱۱) و برگرفت و سپر ساخت و در دست هم چنان می گردانید که سپر گردانیدی» (۱۲). چون کارزار» (۱۳) تمام شد و او حصن بگشاد آن در ----- (۱). گاه، آد: خوشحال شد. (۲). آج، ما، گاه، لا، آد: سر خود. [.....] (۳). آج، گاه، لا، آد: و چون. (۴). آج، ما، گاه، لا، آد: خندق. (۵). آج، ما، آد: تا بر سر خندق پل کند، گاه: تا به سر خندق پل کند، لا: تا بر خندق پل کند. (۶). آج، گاه، آد: تا لشکر پیغمبر عبور کردند، ما: تا لشکر پیغامبر عبور کردند. (۷). آج، ما: شد. (۸). آد: می نگری. (۹). ما: پر. (۱۰). آج: که خیبر بنزدیک حصن بود، ما: که در خیبر بود که خیبر نه یک حصن بود، گاه، لا، آد: که خیبر نه یک حصن بود. (۱۱). آج: بر بود، ما: آن در در ربود، گاه، آد: در ربود. (۱۲). ما: گردانند. (۱۳). آج، ما، گاه، آد: کارزار. صفحه: ۳۴۴ از دست بینداخت، ما برفتم هفت کس، و من هشتم ایشان بودم خواستیم تا آن در بجنابیم نتوانستیم. و ابو عبد الله الجدلی» (۱) روایت کرد که امیر المؤمنین گفت: چون در خیبر بکنم آن را سپر ساختم و با آن کارزار» (۲) می کردم آنکه آن را پل ساختم تا بر او بگذشتند. یکی از قوم گفت: یا علی لقد حملت ثقیلا، باری گران است اینکه که تو بر گرفته‌ای. گفتم» (۳): به خدای که گرانی آن در دست خود بیش از آن نیافتم که سپر خود را یافتی. گفت: آنکه بیاوردم و در خندق افکندم» (۴). چون ما باز گشتیم خواستند تا با جایگاه برند به هفتاد کس نتوانستند برداشتن» (۵). و شاعر در اینکه معنی گوید: ان امرء حمل الرتاج بخیر یوم الیهود بقدره لمؤید» (۶) حمل الرتاج رتاج باب قموصها و المسلمون و اهل خیبر شهد فرمی به و لقد تکلف رده سبعون کلهم له» (۷) متشدد رده بعد تکلف و مشقة و مقال بعضهم لبعض اردوا و ابیات حسان بن ثابت معروف است در اینکه باب: و کان علی ارمم العین یتغی» (۸) دواء فلما لم یحس مداویا شفاه» (۹) رسول الله منه بتفلة فبورک مرقیا و بورک راقیا [۸۹۲-] و قال سأعطی الرایة الیوم صارما کما محبا للرسول موالیا یحب الاهی» (۱۰) و الاله یحبه به یفتح الله الحصون الأوابیا فاصفی بها دون البریة کلها علیا و سماه الوزير المواخیا و بعضی شعرا گفت در اینکه باب» (۱۱): بعث النبی برایة منصوره عمر بن حنتمه» (۱۲) الدلام» (۱۳) الادلما ----- (۱). گاه: الخلدی. (۲). آج، ما، گاه، لا: کارزار. (۳). آج، لا: گفت. [.....] (۴). ما: و بر خندق انداختم. (۵). آج، ما: بر نتوانستند داشتن، گاه: بر نتوانستند از جای برداشتن، آد: نتوانستند از جای برداشتن. (۶). ما: المؤید. (۷). آج: لهم. (۸). آج، گاه: ینغی. (۹). گاه، آد: رقاہ. (۱۰). گاه: الاله. (۱۱). گاه: و یکی از شعرا در اینکه باب گفته، آد، افزوده و اینکه ابیات را ترک کردم. برای آن که بسیار جایگاه آورده‌ام، و یکی از شعرا در اینکه باب گفته، نظم. (۱۲). گاه، آد: عمرو بن حنتمه. (۱۳). اساس: الکلام، به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد. صفحه: ۳۴۵ فمضی بها حتی اذا برزوا له دون القموص [نبا]» (۱) وهاب و احجما» (۲) فاتی النبی برایة مردودة الا تخوف عارها» (۳) فتذمما فبکی النبی له» (۴) و انبه» (۵) و دعا امرء حسن البصیره مقدا فغدا بها فی فیلق و دعا له» (۶) الا- یصد بها و الا یهز ما فزوی الیهود الی القموص و قد کسا کیش الکتیبه ذا غرار» (۷) مخذما و ثنا بناس بعدهم فقراهم» (۸) طللس الذئاب و کل نسر قشعما ساط» (۹) الاله بحب آل محمّد و بحب» (۱۰) من والاهم منی الدما آنکه رسول - علیه السلام - غنایم خیبر قسمت کرد و آنکه آغاز کرد و آن حصنها که پیرامن آن بود یک یک می گشاد و مالهای آن قسمت می کرد تا به حصنی وطیح رسید و آن آخر حصنی بود از حصنهای خیبر که بگشاد و ده پانزده روز در اینکه کار شد. محمّد بن اسحاق گفت: چون رسول - علیه السلام - حصن قموص بگشاد، - و آن حصن سلام بن

الحقیق «۱۱» بود- غنیمت آن بیاوردند. در آنجا صفیه بنت حیی بن اخطب بود و زنی دیگر با او، و ایشان را بر آن کشتگان بگذرانیدند. چون آن زن آن کشتگان را دید- و همه «۱۲» خویشان و عزیزان ایشان بودند- خاک بر سر کرد و جزعی عظیم کرد و روی بخراشید. چون رسول- علیه السلام- او را بدید، گفت: دور کنی اینکه شیطان «۱۳» را از من. و صفیه را پیش خواست و ردای [۲۹۸-پ] خود بر او افگند، مردم بدانستند که رسول- علیه السلام- او را برگرفت برای خود و بلال را که ایشان را آورده بود ملامت کرد، و گفت: یا بلال تو را رحمت نیست، چرا اینکه زنان را بر آن کشتگان بگذرانیدی! و پیش از اینکه صفیه در خواب دیده بود که ماه از آسمان بیفتادی و در کنار وی آمدی. اینکه خواب با شوهر خود بگفت، کنانه بن ابی الربیع بن الحقیق «۱۴» گفت «۱۵».

----- (۱). اساس: ندارد، از آج، افزوده شد. (۲). آج: فما حتما، گا: و احجبا. (۳). آج: عارفا. (۴). اساس: لها، به قیاس با نسخه لا، تصحیح شد. [.....]. (۵). آج: و ابنه لها. (۶). لا: لها. (۷). آج: غوار، لا: عراب. (۸). آج: فغزاهم. (۹). اساس: ساد، به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد. (۱۰). آج، گا، آد: و یحب. (۱۱). ما، لا، گا، آد: ابی الحقیق. (۱۲). ما: و پدر و. (۱۳). ما: شیطان را. (۱۴). آج، گا، لا، آد: ابی الحقیق. (۱۵). گا، آد: او گفت. صفحه: ۳۴۶ تعبیر اینکه خواب آن است که تو زن اینکه ملک باشی، محمّد. او تپنچه‌ای «۱» بر روی خود زد و جزع کرد و گفت: اینکه چه حدیث است؟ چنان که آنکه هنوز که او را پیش رسول آوردند اثر آن تپنچه «۲» بر روی او مانده بود و شوهر او را کنانه بن ابی الربیع پیش رسول آوردند، و او صاحب کنز حصن بنی النضیر «۳» بود. رسول او را گفت: اینکه مالها و کنزها که در دست تو است بیار. انکار کرد و هیچ مقرر نیامد جهودی گفت: من دیدمی اینکه را که در فلان خر به «۴» آمد و شد بسیار کردی. رسول- علیه السلام- گفت: آنچه داری بیار و الا- اگر ما چیزی بیابیم از آنچه در حرز «۵» تو بوده باشد، تو را بفرمایم کشتن. گفت: رواست. بفرمود تا آن خر «۶» به بشکافتند «۷» و از آن جا بسیار مال برگرفتند، و رسول از او دیگر خواست خبر نداد، رسول او را به زیر داد. گفت: اینکه را عذاب کن تا بگوید زیر او را عذاب می کرد و او هیچ مقرر نیامد. آنکه او را به محمّد بن مسلمه داد گفت: اینکه را بستان و به عوض برادرت محمود بن مسلمه بکش، و او را در قتال حصن ناعم «۸» کشته بودند به سنگی که از حصن بر او افگندند و آن اول حصنی بود که بگشادند «۹» از حصون خیبر. اهل فدک چون بشنیدند خبر حصن‌ها و احوال «۱۰» آن، به زینهار آمدند و حصن خود بسپاردند و قرار دادند که بعضی از مال خود ببرند و جایگاه و حصن و املاک به رسول دهند و رسول ایشان را نکشد. رسول با ایشان بر آن قرار داد [۲۹۹-ر] اهل خیبر نیز «۱۱» شفاعت کردند تا نیمه مال با ایشان دهند از آنچه در حصن مانده بود و آن جا مقام کنند چندان که رسول خواهد، چون نخواهد جایگاه بگذارند و بروند. زمین خیبر فیء مسلمانان بود و زمین فدک خاص رسول را بود،- علیه السلام- برای آن که خیبر به تیغ سته بود «۱۲» و فدک «۱۳» بسپارده بودند، لم یوجف علیها بخیل و لا رکاب. -----

----- (۱). آج، گا: طیپانچه. (۲). آج، گا، لا: طیپانچه. (۳). اساس: النضیر، به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد. [.....]. (۴). ما: خزینه، گا، آد: خرابه. (۵). گا، لا- در خور، آد: در خورد. (۶). گا، آد: خرابه. (۷). ما: بگشادند. (۸). اساس: با عمر، به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد. (۹). گا، آد: بشکافتند. (۱۰). گا، آد: احوالها بدانستند. (۱۱). گا، آد، افزوده: اینکه. (۱۲). گا، آد: ستاده بودند. (۱۳). گا، آد، افزوده: خود. صفحه: ۳۴۷ چون رسول- علیه السلام- از غزات «۱» و قسمت غنایم فارغ شد زینب بنت الحارث زن سلام بن مشکم «۲» بفرمود تا گوسپندی بکشتند و بریان کردند و آن را زهر آلود کرد و پرسید که رسول- علیه السلام- از بریان چه دوستر «۳» دارد! گفتند: ذراعش. آن را زهر بیشتر در مالید «۴» و به هدیه پیش رسول آورد. و در آن وقت بشر بن البراء بن معرور پیش رسول حاضر بود رسول دست دراز کرد و ذراع او بگرفت و لقمه‌ای در دهن «۵» نهاد «۶» و بخایید و «۷» فرو نبرد «۸» و بشر لقمه‌ای در دهن «۹» نهاد و «۱۰» فرو برد. رسول- علیه السلام- لقمه از دهن بگرفت و بینداخت و گفت: اینکه عضو مرا می گوید: مخور مرا که زهر آلودم. و روایت دیگر آن است که به آواز آمد و گفت: لا- تأکلنی یا رسول الله فانی مسموم. رسول لقمه از دهن بگرفت و بینداخت و زنک جهود را حاضر کرد و او را از آن پرسید. مقرر آمد «۱۱»، گفت: چرا

کردی! گفت: امتحان تو کردم، گفتم اگر پیغامبری تو را نکزاید» (۱۲) و اگر پادشاهی ما و دیگران از دست تو برهیم. رسول - علیه السلام - او را رها کرد و بشر از آن یک لقمه (۱۳) ببرد. و (۱۴) چون رسول - علیه السلام - بیمار شد، آن بیماری که از او (۱۵) پیش خدای شد، مادر بشر در پیش او شد به پرسیدن (۱۶)، گفت: (۱۷) «یا ام بشر مازالت اکلک خبیر» التي اكلت مع ابنک تعاودنی «فهذا او ان قطعت ابهری. گفت، آن یک لقمه که با پسر تو به خبیر خوردم هر وقت معاودت می کرد» (۱۹). با من اکنون وقت آن است که رگ من بگسست» (۲۰). از اینکه جا بعضی مسلمانان گفتند: [۲۹۹- پ] رسول - علیه السلام - شهید رفت» (۲۱). -----

----- (۱). آج: غزا. (۲). آد: بشکم. (۳). آج: دوست تر. (۴). آج، آد: بیشتر مالید، گا: پاشید. [.....]. (۹). (۵). آج، گا: دهان. (۶). آد: گذاشت. (۷). گا، آد: اما. (۸). ما: فرو برد. (۱۰). گا، آد، افزوده: و بخایید. (۱۱). ما: مقرر شد. (۱۲). گا، آد: الم نرساند. (۱۳). آج، افزوده: رنجور شد و. (۱۴). آج، ما، گا، لا، آد: و گفتند. (۱۵). گا، آد: که با آن، لا: که در آن. (۱۶). آج، ما: ما در بشر به عیادت او شد، گا، آد: مادر بشر به پرسیدن نزد رسول رفت. (۱۷). اساس: حیبه، به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد. ۱۸. گا: تفادنی. (۱۹). گا: هر وقت به دل من می رسید. [.....]. ۲۰. آد: رگ دل من بگسلاند. (۲۱). ما: شد. صفحه: ۳۴۸

قوله تعالی - عز ذکرة: [سوره الفتح (۴۸): آیات ۲۱ تا ۲۹] وَ أٰخِرٰی لَمْ تَقْدِرُوْا عَلَیْهَا قَدْ اَحٰطَ اللّٰهُ بِهَا وَ كَانَ اللّٰهُ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرًا (۲۱) وَ لَوْ قَاتَلْکُمْ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا لَوْلُوْا الْاَدْبَارَ ثُمَّ لَا یَجِدُوْنَ وِلَیًّا وَ لَا نَصِیْرًا (۲۲) سُنَّهَ اللّٰهِ الَّتِیْ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهٖ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّهَ اللّٰهِ تَبْدِیْلًا (۲۳) وَ هُوَ الَّذِیْ کَفَّ اَیْدِیْہُمْ عَنْکُمْ وَ اَیْدِیْکُمْ عَنْہُمْ بِبَطْنِ مَّکَہَ مِنْۢ بَعْدِ اَنْ اَظْفَرْکُمْ عَلَیْہُمْ وَ كَانَ اللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ بَصِیْرًا (۲۴) هُمُ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا وَ صَیَّدُوْکُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ الْہُدٰی مَعْکُوفًا اَنْ یَبْلُغَ مَجَلَّہٗ وَ لَوْ لَا رِجَالٌ مُّؤْمِنُوْنَ وَ نِسَاۗءٌ مُّؤْمِنٰتٌ لَّمْ تَعْلَمُوْهُم اَنْ تَطَّوُّوْهُم فَتَصِیْبْکُمْ مِنْہُمْ مَّعْرَۃٌ بَیْعِرَ عِلْمٌ لِّیَدْخُلَ اللّٰهُ فِی رَحْمَتِہٖ مَنْ یَّشَآءُ لَوْ تَرٰیۡلُوْا لَعَذٰبْنَا الَّذِیْنَ کَفَرُوْا مِنْہُمْ عَذَابًا اَلِیْمًا (۲۵) اِذْ جَعَلَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا فِی قُلُوْبِہُمْ الْحَمِیَّۃَ الْجَاهِلِیَّۃَ فَاَنْزَلَ اللّٰهُ سَکِیَّتَہٗ عَلٰی رَسُوْلِہٖ وَ عَلٰی الْمُؤْمِنِیْنَ وَ اَلَزَمَهُمْ کَلِمَۃَ التَّقْوٰی وَ کَانُوْا اٰحْقَ بِہَا وَ اَهْلَہَا وَ كَانَ اللّٰهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیْمًا (۲۶) لَقَدْ صَدَقَ اللّٰهُ رَسُوْلَہُ الرُّوْیَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ اِنْ شَآءَ اللّٰهُ اٰمِنِیْنَ مُحَلِّقِیْنَ رُؤُسَکُمْ وَ مُقَصِّرِیْنَ - لَا تَخَافُوْنَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوْا فَجَعَلَ مِنْ دُوْنِ ذٰلِکَ فَتْحًا قَرِیْبًا (۲۷) هُوَ الَّذِیْ اَرْسَلَ رَسُوْلَہٗ بِالْہُدٰی وَ دِیْنِ الْحَقِّ لِیُظْہِرَہٗ عَلٰی الَّذِیْنَ کَلَّہٗ وَ کَفٰی بِاللّٰهِ شَہِیْدًا (۲۸) مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللّٰهِ وَ الَّذِیْنَ مَعَہٗ اَشْدَآءُ عَلٰی الْکٰفِرِیْنَ رُحَمَآءٌ بَیْنَہُمْ تَرَاہِمٌ رُکْعًا سُّجْدًا یَبْتَغُوْنَ فَضْلًا مِنَ اللّٰهِ وَ رِضْوَانًا سِیْمَآہُمْ فِی وُجُوْہِہِم مِّنْ اَثْرِ السُّجُوْدِ ذٰلِکَ مَثَلُہُمْ فِی النَّوْرٰہِ وَ مَثَلُہُمْ فِی الْاِنۡجِیْلِ کَرَّرَعٍ اَخْرَجَ شَطَآءَہٗ فَاَزْرَہٗ فَاسْتَغَلَطَ فَاسْتَوٰی عَلٰی سُوْقِہٖ یُعِجِبُ الزُّرَّاعَ لَیُعِیْظُنَّ بِہِمُ الْکٰفِرَآءَ وَ عَدَّ اللّٰهُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَ عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ مِنْہُمْ مَّغْفِرَۃً وَ اَجْرًا عَظِیْمًا (۲۹) [ترجمه] و دیگری (۱) که قادر نشدی بر آن محیط شد خدای بدان، و بودست خدای بر همه چیز توانا. و اگر کارزار کنند با شما آنان که کافراند پشت بر کنند (۲) پس نیابند یاری و نه یاور. نهاد خدای است آنچه گذشت از پیش اینکه و نیابی نهاد خدای را گردانیدنی. و او آن خدای است که باز داشت دستهای ایشان از شما، و دستهای شما از ایشان میان مکه از پس آن که ظفر داد شما را بر ایشان، و بود (۳) خدای به آنچه شما می کنی بینا. [۳۰۰- ر]، ایشان آنانند که کافر شدند و باز داشتند شما را از مسجد حرام و شتران رانده ممنوع از آن که برسد بجای خود، و اگر نه مردان مومن بودندی و زنان مومنات که ندانی (۴) ایشان را که در پای گیری (۵) ایشان را، برسیدی شما از ایشان زبانی (۶) بی علم تا در برد (۷) خدای در رحمتش آن را که خواهد. اگر روند عذاب کنیم آنان که کفر آوردند از ایشان، عذابی دردناک. چون کردند آنان که کافر شدند در دلهایشان حمیت جاهلیت، فرو فرستاد خدای سکینت بر رسولش و برگرویدگان و الزام کرد ایشان را گفته ----- (۱). لا: و غنیمتی دیگر. (۲). ما: برگردیدند باز پس. (۳). ما: و هست. (۴). ما: ندانیدی، لا: ندانستید. (۵). ما: پای بر نهند. (۶). ما: رنجی. (۷). ما: اندر آورد، لا: در آرد. صفحه: ۳۴۹ پرهیزکاری، و بودند سزاوارتر بدان و اهل آن. و بودست (۱) خدای به همه چیز دانا. راست گفت خدای با رسولش در آن خواب برآستی که در شوی در مسجد (۲) مکه اگر خواهد خدای آمن (۳) تراشیده (۴) سرهایتان و تقصیر کننده (۵)، نترسی. دانست آنچه شما ندانستی کرد از پیش آن (۶) فتحی نزدیک. او آن است که بفرستاد پیغامبرش به مسلمانی

و دین حق تا پیدا کند تو را (۷) بر همه دینها، و بس (۸) است خدای گواه. [۳۰۰-پ]، محمّد رسول خدای است و آنان که با او اند سخنانند بر کافران. رحیمان‌اند در میان ایشان، بینی ایشان را رکوع کننده سجده کننده، می‌جویند فضلی از خدای و خوشنودی، سیما و علامت ایشان (۹) در رویهای ایشان است از اثر سجده، اینکه مثل ایشان است در توریت و مثل ایشان در انجیل، چون کشتی که بیرون آرد شاخش قوی کند آن را سستبر شود راست بایستد بر ساقهاش «۱۰» بعجب آرد «۱۱» برزگران را بخشم آرد به ایشان کافران را، وعده داد خدای آنان را که ایمان آوردند و کارهای نیک کردند از ایشان آمرزشی و مزدی بزرگ. -----

----- (۱). ما: هست. (۲). ما: مزگت. (۳). ما، لا: ایمنان. (۴). ما: بسترندگان. (۵). ما: گواه کنندگان. [.....]
 (۶). ما: از بیرون آن. (۷). ما: آن را. (۸). ما: بسنده. (۹). ما: نشان ایشان. (۱۰). ما: بر پای خویش. (۱۱). ما: شگفتید. صفحه: ۳۵۰
 قوله- عز و جل: و آخری، یعنی، و غنیمه آخری، و قیل: مدینه آخری. آنگه حق تعالی گفت: و شهری دیگر یا غنیمتی دیگر که شما (۱) قادر نشدی. و محل او نصب است علی قوله: و عدکم الله مغنم و غنیمه آخری. قد أحاط الله بها، خدای تعالی به آن محیط است. اینکه را دو تفسیر گفتند: یکی به معنی علم و یکی به معنی قدرت. یقال فلان محیط بكذا اذا كان قادرا علیه [إن به و الله من ورائهم محیط (۲) إن، ای قادر علیهم، و به معنی علم بیشتر آمده است] (۳) و منه قوله: ... أحاط بكل شیء علماً (۴) ... أحطت بما لم تحط به (۵) و لو قاتلكم الذين كفروا، اگر با شما قتال کنند کافران بنی اسد و غطفان، لو لؤا الأدبار، پشت بر کنند و باز نایستند. قتاده گفت: کافران قریش‌اند. ثم لا يجدون ولياً ولا نصيراً، آنگه یاری و یآوری نیابند که ایشان را یاری کند. سنّه، ای مثل سنّه الله، یعنی، خدای تعالی شما را نصرت کرد چنان که کردست آنان را که پیش شما (۸) بودند بر عادت و سنت او از نصرت (۹) اولیا و قهر اعدا. و لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا، و سنت خدای را تبدیل و تغییر نبود. وَ هُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ - الآیه. گفت: او آن خدای است که بازداشت دستهای ایشان از شما و دستهای شما از ایشان به زمین مکه، و آن حدیبیه بود پس از -----

----- (۱). آج، ما، گا، لا، آد، افزوده: بر آن. (۲). سوره بروج (۸۵) آیه ۲۰. (۳). اساس و آب: ندارد، از آج افزوده شد.
 (۴). سوره طلاق (۶۵) آیه ۱۳. (۵). سوره نمل (۲۷) آیه ۲۲. (۶). آج، ما، گا، آد: حرز، لا: حوز. (۷). آج، ما: ابن ابی اسحاق. (۸). گا، لا، آد: پیش از شما. [.....] (۹). ما، لا: نصر. صفحه: ۳۵۱ آن که ظفر داد شما را بر ایشان. و كان الله بما تعملون بصيراً، ابو عمرو به «یا» خواند علی المغایبه، و دیگر قرا به «تا» ی خطاب، و خدای به آنچه شما می‌کنی بیناست. خلاف کردند در او: انس گفت هشتاد مرد بود [ند] (۱) از اهل مکه که از کوه فرود آمدند، کوه تنعیم (۲) به قصد رسول و صحابه او. رسول بفرمود تا همه را بگرفتند، آنگه آزاد کرد ایشان را. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. عبد الله عباس گفت: چهل مرد بودند یا پنجاه، که قریش ایشان را بفرستادند تا باشد که فرصتی یابند بر رسول. رسول خبر یافت از ایشان، ایشان را بگرفت آنگه منت نهاد بر ایشان و آزاد کردشان. عبد الله معقل (۳) گفت: ما با پیغامبر بودیم در عام الحدیبیه و رسول - علیه السلام - در زیر درخت نشسته بود و شاخی از شاخهای درخت بر پشت رسول افتاده بود (۴) و من آن شاخ بدست گرفته بودم و امیر المؤمنین علی - علیه السلام - در پیش او نشسته بود و صلح نامه می‌نوشت. سی مرد بر آمدند [۳۰۱-پ] با سلاح و خاک در روی ما پاشیدن گرفتند (۵). رسول - علیه السلام - بر ایشان دعا کرد، همه کور شدند. ما ایشان را بگرفتیم، رسول - علیه السلام - گفت: رها کنی ایشان را. رها کردیم خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. مجاهد گفت: رسول - علیه السلام - روی به مکه نهاد برای عمره، صحابه او جماعتی را بگرفتند از اهل حرم، رسول ایشان را رها کرد. قتاده گفت: مردی از اصحاب رسول عام الحدیبیه (۶) بر سر ثیه (۷) آمد مشرکان تیری بینداختند و او را بکشتند، رسول - علیه السلام - جماعتی را بفرستاد، دوازده کس را از مشرکان بگرفتند. رسول - علیه السلام - ایشان را دست باز گرفت (۸). هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوْكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ - الآیه. راویان اخبار گفتند: رسول - علیه السلام - عام الحدیبیه روی به مکه نهاد برای عمره و هفتصد مرد بودند هفتاد شتر برانندند (۹)، هر یک اشتر (۱۰) از ده مرد تا به ذو الحلیفه رسیدند احرام گرفتند و -----
 ----- (۱). اساس: ندارد، از آج، افزوده شد. (۲). آج: شعیم، لا: نعیم. (۳). آج، ما، لا، آد: مغفل. (۴). ما: به

پشت رسول می‌آمد. (۵). ما: پاشیدند گرفتند. (۶). گاه، آد: روز حدیبیه. (۷). گاه، لا: پشته، آد، در حاشیه افزوده: ثنیه. (۸). آج: جماعتی دیگر را بفرستاد تا دست از ایشان باز- گرفتند، گاه، آد: رها کرد. (۹). آج، ما، افزوده: اعنی برای هدی. (۱۰). آج، ما، گاه، لا، آد: شتر. صفحه: ۳۵۲ شتران را اشعار و تقلید کردند و جاسوسی را از خزاعه «۱» بفرستاد تا از احوال قریش خبری دهد او را و او از آن جا برفت تا «۲» نزدیک عسفان «۳» رسید. جاسوس باز گشت و گفت: قریش و جمله احابیش «۴» جمع شده‌اند برای آن که با تو قتال کنند و تو را از مسجد الحرام باز دارند. رسول- علیه السلام- باصحابه بر سیبل مشورت گفت: چه رای است! صواب باشد که غارت کنیم بر زنان و فرزندان اینان که به یاری ایشان رفته‌اند یا برویم راست، اگر کسی ما را منع کند با او قتال کنیم! ابو بکر برخاست و گفت: یا رسول الله! رای تو قوی‌تر باشد و لکن ما به قتال نیامده‌ایم ما به زیارت خانه می‌رویم، اگر کسی ما را منع کند با او قتال کنیم. ابو هریره گفت: ما هرگز ندیدیم کسی که پیش تو «۵» مشورت کردی از آن که رسول با اصحابش و غرض رسول آن بودی تا رای هر کسی بداند نه آن که [۳۰۲- ر] وجه رای بر او «۶» پوشیده بودی. رسول- علیه السلام- گفت: بروی. برفتند تا به عسفان رسیدند. بشر بن سفیان الکعبی می‌آمد، گفت: یا رسول الله! قریش به یک بار با تو پوست پلنگ پوشیده‌اند و عهد و نذر می‌کنند که تو را رها نکنند که در مکه روی و خالد ولید را با لشکری گسیل کردند «۷» و به کراع الغمیم رسید. رسول- علیه السلام- گفت: یا ویح قریش! اگر مرا با عرب رها کردند و عرب را با من اگر ایشان را بر من دست بودی، مراد ایشان بر آمدی، و اگر دست مرا بودی بر عرب و ایشان را رای اسلام بودی، در اسلام آمدندی و اسلام قوی و وافر شدی و اگر نخواستندی و رای قتال بودی ایشان را باری قوتی مانده بودی «۸» که کالزارشان «۹» بخورد، ایشان چه می‌پندارند! به خدای که با ایشان قتال می‌کنم تا خدای ظفر دهد مرا بر ایشان و یا سر من از تن جدا ماند. آنگاه گفت: کیست از میان شما که ما را به رهی ببرد که نه ره ایشان است! مردی اسلمی برخاست، گفت: یا رسول الله من شما را به رهی ببرم که ایشان را نبینی. ایشان را ببرد بر رهی «۱۰» درشت بود و دشخوار «۱۱» و رنج رسید ایشان را در آن ----- (۱). آج، ما: خذاعه. (۲). گاه، آد: چون. (۳). ما: عفان. [.....]. (۴). آج: اجانینش. (۵). آج، ما، گاه، لا، آد: بیشتر، که بر متن راجح می‌نماید. (۶). آج: وجه رای به او. (۷). آج: کید کردند، گاه، آد: روانه کردند. (۸). آج، ما، لا، افزوده: ایشان را. (۹). آج، ما، گاه، آد: کارزار ایشان را. (۱۰). آج، به راهی، ما، لا: به رهی، گاه، آد: از راهی. (۱۱). آج، گاه، لا، آد: دشوار. صفحه: ۳۵۳ راه. چون با زمین سهل افتادند، رسول- علیه السلام- گفت، بگویی: نستغفر الله و نتوب الیه بگفتند، گفت: و الله که اینکه آن حطه است که بر بنی اسرائیل عرض کردند، ایشان قبول نکردند. آنگاه گفت: یا قوم دست راست گیری بر ره ثنیه المرار بر مهبط حدیبیه که زیر مکه است. لشکر رسول آن راه برگرفتند و روی به آن جانب نهادند چون قریش خبر یافتند روی به آن راه نهادند. رسول برسید و آن جا فرو «۱» آمد، اعنی به ثنیه المرار. و سبب آن بود که چون ناقه رسول آن جا رسید فرو خفت. مردم بشتافتند و گفتند: حل حل، و اینکه صورتی باشد که عرب به او شتر را بر انگیزند. رسول- علیه السلام- گفت: ما حل، یعنی [۳۰۲- پ] اینکه کلمه مگویی. گفتند: مگر شتر نماند «۲»! گفت: بنماند، و لکن او را حابس فیل منع کرد. آنگاه گفت: و الله که قریش مرا دعوت نکنند با هیچ کاری که در او فرمان خدای باشد وصلت رحم، الا اجابت کنم ایشان را با آن. آنگاه قوم را گفت: فرود آیی، فرود آمدند به اقصی الحدیبیه، و چاهی «۳» که در او آب اندک بود به یک ساعت خشک کردند و گفتند: یا رسول الله ما را آب باید، ما از تشنگی هلاک شویم. و در چاه آب نیست و در اینکه حوالی آب نباشد. رسول- علیه السلام- تیری «۴» از جعبه خود بر کشید و گفت: ببری و یکی به چاه فرو شوی و در بن آن چاه فرو کنی. مردی نام او ناجیه «۵» بن عمرو بن یعمر «۶» بن دارم- و او سابق هدی رسول بود- آن تیر بستد و به چاه فرو رفت و تیر در قعر چاه به زمین فرو زد «۷»، چندانی آب برآمد که ایشان را بس کرد «۸». گفتند در آن وقت که او در چاه «۹» بود، زنی به کنار چاه آمد و گفت: یا ایها المائح دلوی دونکا «۱۰» انی رأیت الناس یحمدونکا یشنون خیرا و یمجدونکا ارجوک للخیر کما یرجونکا ----- (۱). آج، گاه، لا، آد: فرود. (۲). آج، ما، گاه، لا: بماند. (۳). آج، ما: بر چاهی، گاه، آد:

بر سر چاهی، لا: به چاهی. (۴). گا: تیغی. (۵). آج: احبیه. (۶). آج: تعمر، لا: نعمان. [.....]. (۷). آج: فرو بزد. (۸). آج: بس بود، لا: بس کردند، گا، آد: کفایت بود. (۹). گا: ناحیه در چاه، آد: ناحیه در بن چاه. (۱۰). آج: دونه. صفحه: ۳۵۴ ناحیه او را جواب داد: قد علمت جاریه یمانیه انی انا المائح و اسمی ناحیه و طعنه ذات رشاش واهیه طعنتها تحت صدور (۱) العادیه ایشان در اینکه بودند بدیل بن ورقا [ع] الخزاعی با جماعتی بنی خزاعه برسید- و او از پدران ماست (۲) و بنو (۳) خزاعه عیبه نصیح رسول بودند از جمله اهل تهامه- و گفت: یا رسول الله؟ قریش بیامند کعب بن لوی و عامر بن لوی بر سراهای (۴) حدیبیه فرود آمدند کوچک و بزرگ و عزم قتال تو دارند و تو را در مکه رها نخواهند کردن. رسول- علیه السلام- [۳۰۳-۳] همان جواب داد که اول گفته بود بشر بن سفیان را. بدیل (۵) قول رسول بشنید، گفت: دستور باش (۶) تا اینکه سخن که گفتمی قریش را بگویم و جواب آن با نزد تو آرم. رسول گفت: روا باشد، برو. او برفت و قریش را گفت: من از نزدیک محمّد می‌آیم و از او سخنی شنیدم اگر خواهی شما را (۷) بگویم. اما سفیهان ایشان گفتند: ما را حاجت نیست به آن که سخن و پیغام او شنویم. و اما حکما و خداوندان رای گفتند: بگوی تا چه گفت. بدیل بگفت آنچه شنیده بود. عروه بن المسعود الثقفی بر پای خاست و گفت: یا قوم شما شناخته هستی (۸) رشد من و نصیحت (۹) و نیک خواست (۱۰) من در حق شما که قریشی. گفتند: ای، و الله، گفت: اینکه مرد صلاحی بر شما عرضه (۱۱) می‌کند، قبول کنی و رها کنی تا بروم و سخن او بشنوم. گفتند: برو. او بیامد و نزدیک رسول آمد و با رسول در مناظره (۱۲) گرفت. رسول- علیه السلام- همان جواب داد که اول گفته بود. عروه گفت: یا محمّد؟ هرگز کس را دیدی که قوم خود را مستأصل کند و من پیرامن تو قومی را می‌بینم ----- (۱). اساس: صدور، با قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

(۲). ما: مصنف کتاب است، گا، افزوده: اعنی مصنف هذا الكتاب، آد: اعنی مصنف الكتاب. (۳). لا، آد: بنی. (۴). کذا، در اساس و آب و آج با ضمه‌ای بالای الف در نسخه اساس، که با توجه به کتب تفسیر عربی و سایر نسخه بدلها، گمان می‌رود، «اها» صورتی دیگر از «آبها» بوده باشد، ما، گا، لا، آد: سر آبها. (۵). آج، ما، گا، لا، آد: چون بدیل. (۶). ما، لا: دستور باشی، گا، آد: دستور باشد. (۷). آج، ما: با شما. (۸). آج: شناخته هستید، گا، لا، آد: شناخته‌اید. (۹). گا، آد: نصیح. (۱۰). گا، لا، آد: نیک خواهی. [.....]. (۱۱). آج، ما، گا، لا، آد: عرض. (۱۲). آج: با رسول مناظره گرفت، گا، آد: مناظره کرد، لا: با رسول مناظره در گرفت. صفحه: ۳۵۵ او باش، و ایمن نباشم که بروند و تو را رها کنند. أبو بکر او را دشنام داد. گفت: ما برویم و او را رها کنیم، عروه گفت: اینکه کیست! گفتند: أبو بکر است. گفت: اگر نه آنستی که تو به جای من کاری کرده‌ای و من مکافات آن نکرده‌ام، جوابت بدادمی. و مغیره شعبه (۱) بر بالای سر رسول ایستاده بود و عروه دست در روی رسول می‌کشید (۲)، هر گه که او دست در روی رسول کشیدی او (۴) قبیعه (۵) شمشیر بر دست او زدی و گفتمی: دست دور دار از روی رسول. عروه گفت: اینکه کیست! گفتند: اینکه مغیره شعبه است. گفت: تو نه آنی که من در عذر تو سعی کرده‌ام! [۳۰۳-پ] و او در جاهلیت قومی را کشته بود- و عروه را در آن سعی (۶) بود تا او برست. آنکه عروه بن مسعود نگاه می‌کرد در اصحاب رسول و حرمت داشت ایشان او را چنان که اگر رسول پاره آب (۷) بینداختی، یکی از ایشان بدست بگرفتی و در روی مالیدی و اگر آبی از دست فرو ریختی بر سر آن کارزارها (۸) بودی تا که ببرد. آنکه (۹) قسمت کردند و در پیش او سر افکنده و نرم آواز و کوتاه نظر (۱۰) از حرمت و هیبت و تعظیم او را. عروه باز گشت و قریش را گفت: یا قوم (۱۱) وفد بوده‌ام و بر (۱۲) ملوک اطراف عالم رفته‌ام از قیصر روم و کسری پارس و نجاشی حبشه هرگز ندیدم پادشاهی را مطاع‌تر از محمّد در میان قومش. آب دهنش در روی می‌مالند و بر آب دستش قتال (۱۳) می‌کنند، و چون کاری فرماید از جای بجهند و مسارعت کنند و پیش او سخن نگویند و اگر گویند آواز بر ندارند و تیز در او ننگرند و او بر شما رشدی عرضه می‌کند قبول کنی. مردی از کنانه گفت: رها کنی تا من بروم، گفتند: برو. چون نزدیک رسید، رسول گفت: اینکه فلان است و او از قومی است که تعظیم هدی کنند هدی از پیش او باز بری و لیبک در روی او زنی هم چونین کردند. چون چنان دید، گفت: سبحان ----- (۱). گا، لا، آد: مغیره بن شعبه. (۲). ما: عروه دست بر روی

رسول می‌افشانند. (۳). ما، گا: بر روی. (۴). گا، آد: مغیره. (۵). ما: قبضه. (۶). آج، گا، لا، آد: سعی. (۷). آج، افزوده: دهان، ما، گا، لا، آد: دهن. (۸). ما، گا، لا: کارزار، آد: کارزار. (۹). گا، آد: تا آن که. (۱۰). گا، آد، افزوده: بودندی. (۱۱). آج، ما، گا، لا، آد، افزوده: من. (۱۲). گا، آد: نزد. [.....] (۱۳). گا: کارزار، آد: کارزار. صفحه: ۳۵۶ اله؟ اینکه چنین قوم را از خانه خدای منع کردن حلال نباشد و بازگشت. آنکه حلیم بن علقمه را بفرستادند، و او سید احایش بود. رسول - علیه السلام - گفت: «۱» از قومی متعبدان است. هدی بر او بری، هم چنان کردند. او هدی بدید با اشعار و تقلید برگشت و لا- حول کرد و بازگشت و قریش را ملامت کرد و گفت: حلال نباشد هدی منع کردن از محلش. پس از آن مردی فاجر آمد و با رسول آغاز حدیث کرد، در حال سهیل «۲» بن عمرو برسد [۳۰۴- ر] رسول گفت: سهل علیکم الأمر. قوم طلب صلح خواهند کردن ایشان هم چنان لیک زدن گرفتند و هدی پیش راندند. سهیل «۳» بن عمرو گفت: من آمده‌ام تا مصالحتی کنیم و عهدنامه‌ای نویسیم میان شما و ما، و بر اینکه قرار دادند. رسول - علیه السلام - امیر المؤمنین «۴» را بخواند تا صلح نامه بنویسد، و رسول املا- می کرد، گفت بنویس: بسم الله الرحمن الرحیم. سهیل «۵» عمرو گفت: ما رحمن شناسیم، اینکه نوشته‌ای «۶» است میان ما و تو، چیزی نویس که ما شناسیم: باسمک اللهم. رسول گفت - علیه السلام - بنویس. علی بنوشت، گفت بنویس: هذا ما صالح علیه محمد رسول الله. سهیل «۷» بن عمرو گفت: ما را گواه بر خود می‌باید گرفتن در اینکه نوشته و اگر ما گواهی دهیم و اقرار «۸»، که تو رسول خدایی، خود به تو ایمان آریم «۹». نام خود بنویس و نام پدرت. رسول - علیه السلام - گفت: یا علی؟ بنویس چنان که ایشان می‌خواهند و آنچه نوشته‌ای بستر. علی گفت: یا رسول الله؟ دست من بنرود که نام تو از رسالت بسترم. رسول - علیه السلام - گفت: دست من بر او «۱۰» نه تا بسترم، و بسترم. آنکه گفت: و الله که من رسول خدایم و اگر چه شما دروغ می‌داری «۱۱». آنکه گفت: «۱۲» یا علی ستدعی الی مثل هذا فتجیب «انت علی مضمض، تو را با مانند اینکه خوانند، اجابت کنی و تو مضطر باشی. قرار بر اینکه دادند که ده «۱۳» سال جنگ نکنند و ----- (۱). آج، ما، گا، لا، آد، افزوده: اینکه. (۲-۳-۵-۷). لا: سهل. (۴). آج، ما، گا، لا، آد، افزوده: علی. (۶). آج: نشانه‌ای. (۸). ما، گا، آد: اقرار کنیم. (۹). آج، ما، گا، آد: آورده باشیم. (۱۰). آج، گا، آد: بر آن. (۱۱). آج، ما، گا، آد، افزوده: مرا. (۱۲). آج، ما، گا، لا، آد، افزوده: و. (۱۳). ما، لا: دو. صفحه: ۳۵۷ مردم در اینکه ده «۱» سال آمن «۲» باشند و هر که به مکه آید از اصحاب محمد «۳» به حج یا به عمره یا به بازارگانی، ایمن باشد «۴» بر خود و بر مال «۵»، و هر که به مدینه آید از قریش که از آن جا به مصر شود یا به شام، ایمن باشد بر جان و مال، و هر که از قریش بنزدیک محمد آید بی دستوری ولی اش «۶» او را با جای فرستد «۷» و هر که از قوم محمد بنزدیک قریش آید، او را باز ندهند. اینکه سخت آمد بر مسلمانان «۸». رسول - علیه السلام - [۳۰۴- پ] گفت: رها کنی هر که از ما با ایشان «۹» رود گو برو، الی لعنة الله. و هر که خواهد که در عهد محمد رود، برود. و هر که خواهد که در عهد قریش رود، مخیر است. در حال بنو خزاعه گفتند: ما در عهد محمد رفتیم و بنو بکر گفتند: ما در عهد قریش رفتیم. رسول گفت: پس ما طواف خانه نکنیم «۱۰». سهیل بن عمرو گفت: امسال نکنی دگر سال بیایید «۱۱»، و چون آیی با سلاح نیایی مگر تیغها در نیام کرده. و «۱۲» هدی برانی «۱۳» آن جا که ما باز داریم بکشی. رسول گفت: هدی برانی، ایشان می‌رانند و ایشان رویش باز پس می‌زدند «۱۴». رسول - علیه السلام - گفت: هم اینکه جا بکشی، هم آن جا بکشتند. ایشان در اینکه «۱۵» بودند. ابو جندل بن سهیل بن عمر [و] «۱۶» می‌آمد با بندی گران و فریاد خواست «۱۷» و مسلمان بود و در دست ایشان چون اسیری بود «۱۸». پدرش برخاست. و تیغچه‌ای «۱۹» بر روی او زد و گفت: یا محمد؟ اینکه عهد میان ما تمام شده است و شرط آن که هر که از ما به تو آید باز ما دهی «۲۰» او را، رسول گفت: تو دانی، و ابو جندل فریاد می‌خواست «۲۱». رسول گفت: برو و صبر کن تا خدای ----- (۱). ما، لا: دو. (۲). آج، ما، گا، لا، آد: ایمن. (۳). گا، آد: از مردم. [.....] (۴). آج: باشند. (۵). آج: بر خود و بر مال خود، ما، گا، لا، آد: بر جان و مال. (۶). آج، ما: والیش، لا: قریش. (۷). آج، لا، آد: فرستند. (۸). گا، آد: اینکه حال بر مسلمانان سخت آمد. (۹). اساس: بایشان/ با ایشان.

(۱۰). ما، بکنیم، گا: کنیم. (۱۱). ما: بیایی. (۱۲). گا، آد: اکنون. (۱۳). آج: و هدا برید. (۱۴). ما، گا، لا، آد: باز می‌زدند. (۱۵). آج: در اینکه حال. ۱۶. اساس: ندارد، از آج، افزوده شد. (۱۷). گا، آد: می‌خواست. [.....]. ۱۸. گا، آد: قریش اسیر و گرفتار بود. (۱۹). آج، گا: طپانچه. ۲۰. آج: باز به ما دهی، ما: با ما دهی، گا، لا، آد: بازدهی. (۲۱). گا، آد: می‌کرد. صفحه: ۳۵۸ فرجی بدهد که ما شرط کردیم، و خلاف نکو نباشد از ما. و پدر، او را دست گرفت و می‌برد و جفا می‌کرد. عمر گفت: من برخاستم و بر پهلوئی او می‌رفتم و دسته شمشیر به او نزدیک کردم تا بگیرد و پدر را بکشد، نکرد. اصحاب پیغامبر برگشتند و ایشان شاک نبودند در آن که در مکه خواهند رفتن از آن خواب که رسول دیده بود. عمر بن الخطاب گفت: مرا در اسلام هرگز شک نبود الا- آن سال، پیامدم رسول را گفتم: یا رسول الله نه تو رسول خدایی! گفت: بلی. گفتم: نه وعده خدای حق است! گفت: بلی. گفتم: نه آنچه گویی از خدای گویی! گفت: بلی. گفتم: چون است که ما را گفتمی شما در مکه شوی حلق کرده و تقصیر کرده، و پس «۱» نرفتم! گفت: من گفتم امسال! گفت: نه. گفت: اندیشه مدار که ما در مکه شویم حلق کرده [۳۰۵-۳] و تقصیر کرده. عمر گفت: من گفتم راست گفتمی ای رسول الله، و از آن توبت کردم و بسیار کفارت کردم آن را. آنکه صلح نامه تمام کردند و از هر دو جانب گواه برگرفتند و هدی براندند تا به وادی الثنیة. گفت: مشرکان از پیش برآمدند و رویش باز زدند «۲». رسول گفت: هم اینکه جا «۳» بکشی و هم اینکه جا سر بتراشی. و الله که کس برنخواست «۴» و شتر نکشت و سر نتراشید. رسول- علیه السلام- دیگر باره باز گفت: کس بر نخاست و شتر نکشت و سر نتراشید. رسول- علیه السلام- کس بر نخاست «۵». سیم بار باز گفت: هم کس برنخواست «۶». رسول بخشم برخاست و در خیمه ام سلمه شد و گفت: می‌بینی که از اینان کس فرمان نبرد؟ ام سلمه گفت: تو ایشان را رها کن، تو شتر «۷» خود بکش و حلاق «۸» را بخوان و سر بتراش. رسول- علیه السلام- از خیمه بیرون آمد و با کس سخن «۹» نگفت و شتر خود را بدست خود بکشت و حلاق را آواز داد- و حلاق او آن روز خراش بن امیه الخزاعی بود- و سر بتراشید. مردم چون چنان دیدند از دست در افتادند و شتران بکشتند و بعضی سر بعضی می‌تراشیدند و نزدیک آن بود که خود ---

----- (۱). گا، آد: امسال. (۲). باز زدند/ باز زدند، آج، ما، گا، لا: باز زدند، آد: روی هدی باز زدند. (۳). گا، آد، افزوده: شتر. (۴). آج، ما، آد: برنخواست. (۵-۶). آج، گا، آد: برنخواست. (۷). آج، ما: اشتر. (۸). ما: حلق. (۹). آد، افزوده: اصلا، گا: با کس اصلا سخن. صفحه: ۳۵۹ را بکشند از غم و غبن «۱» که چرا فرمان رسول نکردند «۲». عبد الله عباس و عبد الله عمر گفتند: آن روز جماعتی حلق کردند و جماعتی تقصیر. رسول- علیه السلام- گفت: رحم الله المحلقین، گفتند: یا رسول الله؟ و المقصرین. گفت: رحم الله المحلقین، گفتند: یا رسول الله؟ و المقصرین. گفت: یا رسول الله؟ و المقصرین. گفت: رحم الله المحلقین، گفتند: یا رسول الله؟ و المقصرین. گفت: یا رسول الله؟ چرا اینان را سه بار دعا کردی و ایشان را یک بار! گفت: برای آن که اینان شک نکردند و ایشان شک کردند. و رسول- علیه السلام- شتری از آن ابو جهل هشام «۳» بکشت، حلقه‌ای سیمین در بینی کرده، بر رغم مشرکان. آنکه زنان جماعتی پیامدند و بر رسول بیعت کردند. و ذلک قوله: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا [۳۰۵-پ] جَاءَكُمْ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ «۴» وَ الْهَدَىٰ مَعَكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَجَلَّهُ، هدی آن باشد که مرد حاج یا معتمر به خانه خدای راند به هدیت، و معکوف، محبوس باشد. و «عکف» هم لازم است و هم متعدی. يقال: عكف عكوفاً اذا احتبس. و عكفه عكفا اذا حبسه. و الهدی معطوف است علی الضمیر فی قوله: وَ صَيَّدُوْكُمْ، و معكوفاً، نصب بر حال است «۱۳» از مفعول. و لولا- رجال مؤمنون و نساء مؤمنات، یعنی به مکه. آنکه گفت: اگر نه مردانی و زنانی بودند مؤمن به مکه، لم تعلموهم، که شما ایشان را ندانی و شناسی و واقف نیستی بر ایمان ایشان، أن تطوهم، که ایشان را در پای گیری، یعنی، ایشان را بکشی بنادانی در میان مشرکان مکه، بغير علم، بی آن که دانی، فَتَصِيْبُكُمْ مِنْهُمْ مَعْرَةٌ. ----- (۱). گا، آد: دیگری، ما: آن یک. (۲). ما، گا، آد: برخواست. (۳). گا، آد: مروع است. (۴). آج، ما، گا، لا، آد: عهد. (۵). آج: مسحر، ما: مشعر. [.....]. (۶). آج، ما، لا، به بازرگانی، گا، آد: از آن راه به بازرگانی. (۷). گا، آد: نزدیک او. (۸). گا، آد: نیز. (۹). گا، آد: و کاروان که از آن جا می‌گذشت

می‌کشتند. (۱۰). گنا، آذ: نزد خود خوان. (۱۱). ما: هر چه. (۱۲). گنا، آذ: نزد تو. (۱۳). آب از اینکه جا تا پایان جلد هفدهم افتادگی دارد. صفحه: ۳۶۱ و در کلام اینکه تقدیم و تأخیر هست. آنگه «۱» به شما رسد اثمی و حرجی از آن کشتن نا واجب، اینکه قول ابن زید است. محمّد بن اسحاق گفت: معرّه، ای، غرامه الدیة. و بعضی دیگر گفتند: کفاره، کفوله «۲»: ... فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ «۳» لِيَدْخِلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ، و تا اینکه محذوفات تقدیر نکنی کلام مستقیم نشود. و اصل معرّه، من العر باشد و هو الجرب «۷» گفت، خدای تعالی اینکه تأخیر برای آن کرد تا در رحمت برد آن را که خواهد. لَوْ تَزَيَّلُوا، قیل: لو تمیزوا. و اگر جدا بودند مؤمنان از کافران در مکه ما کافران را عذابی سخت کردمانی. و گفتند، قوله: لَعَذَابُنَا، جواب هر دو است. جواب لو لا- و جواب لو [۳۰۶-پ] قتاده گفت: در اینکه آیت خدای تعالی به برکت مومنان از کافران عذاب باز دارد به برکت مومنان «۸»، چنان که برای مستضعفان مکه از مشرکان عذاب باز داشت. و از صادق «۹»- علیه السلام- روایت کردند از پدران، از امیر المؤمنین «۱۰»- علیهم السلام- که او گفت: رسول را پرسیدم از اینکه آیت. گفت: معنی آن است که: لَوْ تَزَيَّلُوا، اگر آن کافران که در معلوم چنان بود که ایشان را فرزندان، مسلمان خواهند «۱۱» بودن، اگر ایشان را از اصلا بپدران جدا شایستی «۱۲» کردن، ما کافران را عذاب کردمانی. و اینکه قول «۱۳» قریب است لقوله تعالی: ... وَلَا يَلِدُوا إِلَٰهًا فَاجِرًا كَفَرًا «۱۴» إِذْ جَعَلْ، عامل در ظرف لعذبا است. گفت: چون کردند، و آنگه که کردند ----- (۱).

گنا: تقدیر آن که. (۲). آج: قوله تعالی، ما، گنا، لا، آذ، افزوده: تعالی. (۳). سوره نساء (۴) آیه ۹۲. (۴). گنا، آذ: کفارت قاتل خطا، برده‌ای باشد. (۵). آج، ما، گنا، لا، آذ: گویند. (۶). گنا، آذ: تقدیر آن که. [.....]. (۷). آج، ما، گنا، لا، آذ: الحرب، گنا، و آذ: آیه را پس از اینکه جملات آورده‌اند. (۸). کذا در اساس، آج، ما، گنا، لا، آذ: ندارد. (۹). آج: امام جعفر صادق. (۱۰). آج، ما، گنا، لا، آذ، افزوده: علی. (۱۱). آج، آذ: خواهد. (۱۲). گنا، آذ: توانستی. (۱۳). گنا، آذ، افزوده: لطیف و. (۱۴). سوره نوح (۷۱)، آیه ۲۷. صفحه: ۳۶۲: کافران در دلهاشان حمیت، آنگه بدل کرد از آن حمیت، حمیت جاهلیت «۱». و آن، آن بود که: رسول را در مکه نگذاشتند و به «۲» بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ رضا ندادند، و به محمّد- رسول الله- اقرار ندادند. و حمیت، فصیلت «۳» باشد من حمی فلا- انفه یحیی حمیه و محمیة. قال المتلمس: الا اننی منهم و عرضی عرضهم کذی الرأس «۴» یحیی انفه «۵» ان یهشما فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ، خدای تعالی سکینت و وقار خود فرود آورد بر پیغامبرش و بر مؤمنان تا ثابت قدم شدند و در کارزار «۶» بر جای بماندند. وَ أَلَزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى، و الزام کرد ایشان را، یعنی تکلیف کرد و بفرمود کلمت پرهیزکاری. گفتند: کلمة الاخلاص، بیانه قوله: ... وَلَٰكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ «۷» ... إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ «۸». ابی کعب گفت: از رسول- علیه السلام- شنیدم که گفت: در اینکه آیت کلمة التقوی، لا اله الا الله است، و اینکه قول عبد الله عباس است و عمرو بن میمون و مجاهد و قتاده و ضحاک و سلمه [۳۰۷-ر] کهیل «۹» و عبید «۱۰» عمیر و عکرمة و ربیع انس و سدی و ابن زید. عطاء خراسانی گفت: «(۱۱) (۱۲) لا اله الا الله محمّد رسول الله». امیر المؤمنین علی گفت: لا اله الا الله و الله اکبر. عطاء بن ابی ریحاح گفت: لا اله الا الله وحده لا شریک له، له الملك و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر «۱۳». زهری گفت: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. وَ كَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا، و ایشان به آن اولیتر بودند و سزای «۱۴» آن بودند. وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا، خدای به همه چیز داناست. -----

----- (۱). آج، ما، گنا، لا، آذ، افزوده: را. (۲). گنا، آذ، افزوده: نوشتن. (۳). کذا، در اساس، آج، ما، گنا، آذ: فعيله که بر متن راجح می‌نماید، لا: فعليه. (۴). آذ: الناس. (۵). آج: انفسه. (۶). آذ: کالزار. [.....]. (۷). سوره حج (۲۲) آیه ۳۷. (۸). سوره مائده (۵) آیه ۲۷. (۹). ما: کهیل. (۱۰). لا: عبید و عمیر. (۱۱). گنا، آذ، افزوده: معنی أَلَزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى (۱۲). گنا، آذ، افزوده: است. (۱۳). سوره تغابن (۶۴) آیه ۱. (۱۴). گنا، آذ: سزاوار. صفحه: ۳۶۳: لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ، رسول- علیه السلام- عامه «۱» الحدیثیه، پیش از آن که برفت «۲»، در خواب دید که در مسجد الحرام رفته است و او و اصحاب او «۳» بهری حلق کرده و بهری تقصیر کرده. اینکه خواب با اصحاب بگفت، چون به حدیثیه رفت و مشرکان منع کردند و رسول باز گشت. جماعتی گفتند: یا

رسول الله؟ نه ما را گفتی که من در خواب دیدم که شما در مسجد الحرام شدی آمن «۴»، حلق کرده و تقصیر کرده! گفت: آری و لکن نگفتم امسال. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و گفت: خدای تعالی راست گفت با رسولش آن خواب که وی را نمود که شما در مسجد الحرام شوی آمن «۵» و برای آن صِدَقْ گفت که، رؤیا در معنی قول است، و «صدق» متعدی است به دو مفعول، یقال: صدقته القول. و اینکه «لام» فی قوله: لقد، و فی قوله: لتدخلن «۶»، جواب دو قسم محذوف است. و التقدير: و الله لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق، و الله لتدخلن المسجد الحرام «۷» و قوله: إن شاء الله، در او چند قول گفتند: یکی آن که استثنای مشیت برای آن کرد که از وقت رؤیا تا به وقت حصول مقتضی او، ممکن بودی که بسیاری مردم مرده بودندی و غایب شده، تا آن بعض مستثنی باشد به مشیت. قولی دیگر آن است که: اگر چه ظاهر کلام شرط است مراد [۳۰۷-پ] شرط نیست، چنان که صیغت امر «۸» بسیاری و مراد امر نباشد. و انما «۹» مراد آن است که: لتدخلن المسجد الحرام، بمشیة الله «۱۰». قولی دیگر آن است که: إن شاء الله، برای توقیف الکلام عن النفوذ آورد، چنان که در کلام عرب می‌رود و قرآن بر لغت ایشان است. و قولی دیگر آن است که تا مردم متأدب شوند به ادب الله و اقتدا کنند، چنان که گفت: ----- (۱). آج، ما، گا، لا، آد: عام. (۲). آج:

پیش از آن که به عام الحدیبه رفت. (۳). آج، ما، گا، آد: و از اصحاب او. (۴-۵). آج، ما، گا، لا، آد: ایمن. (۶). اساس، «لیدخلن» که با توجه به قرآن مجید و نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). گا، آد، افزوده: به خدا که در مسجد الحرام روید، ان شاء الله، اگر خدا خواهد، اینکه کلمه‌ای است که مستحب است چون کسی کاری خواهد کرد، بگوید که: فلان کار بکنم، ان شاء اله تعالی، و خدای تعالی مستحب است چون کسی کار خواهد کرد، بگوید که: فلان کار بکنم، ان شاء الله تعالی، و خدای تعالی گفت: وَ لَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكُمْ غَدًا. إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ... [سوره كهف (۱۸) آیات ۲۳ و ۲۴]. [.....] (۸). ما، افزوده: آید، لا: صیغه امر آرند، گا، آد: صیغه امر بسیار آید. (۹). گا، آد: اما. (۱۰). ما، گا، آد، افزوده: و عونه، لا: تعالی. صفحه: ۳۶۴ وَ لَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكُمْ غَدًا، إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ «۱» ... وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ «۲». ابو القاسم بلخی گفت: مشیت به معنی امر است برای مناسبتی که میان امر و مشیت هست که مشیت مؤثر است در امر «۳» آمر، و التقدير: ان امرکم الله. قولی دیگر آن است که: لتدخلن المسجد الحرام، آن «۴» قول رسول است - علیه السلام - پس شرط مشیت رسول کرد - علیه السلام - بر «۵» خدای. و قوله: آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ [رُؤُسِكُمْ] «۶» فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا، خدای آن داند که شما ندانی از مصالح کارها در باب تقدیم و تأخیر و تعجیل و تأجیل. فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ، ای قبل فتح مکه، کرد پیش از فتح مکه فتح «۱۰» نزدیک، و آن فتح حدیبیه بود، و گفتند فتح خیبر. راویان اخبار روایت کردند که: در صلح حدیبیه چندانی مصلحت بود که جز خدای نداند برای آن که چون صلح پدید آمد، مسلمانان با مشرکان هم سخن شدند و در مناظره آمدند با هیچ عاقل متمیز سخن نگفتند و الا در اسلام آمد [ند] «۱۱»، تا به آن دو سال چندانی مشرکان در اسلام آمدند که به همه مدت مثل آن نیامده بودند. هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ، گفت: او آن خدای است که بفرستاد رسولش را به مسلمانی و دین خدای تعالی تا ظاهر گرداند آن دین را و مظفر بر همه دینها. گفتند: به حجت و برهان خواست [۳۰۸-ر] نه به قهر و غلبت. و از صادق «۱۲» - علیه السلام - روایت کردند که: تأویل اینکه آیت هنوز پیدا نشد «۱۳» و پیدا نشود مگر در روزگار مهدی - علیه السلام - که همه جهان اسلام باشد، بلا کفر، -----

----- (۱). سوره كهف (۱۸) آیات ۲۳ و ۲۴. (۲). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۳۹، آج، افزوده: ای اذا كنتم مؤمنين، ما، لا، آد: ای اذا كنتم مؤمنين. (۳). اساس: امری، به قیاس با نسخه گا، تصحیح شد. (۴). آج، ما، گا، لا، آد: از. (۵). آج، ما، گا، لا، آد: نه. (۶). اساس: ندارد، به قیاس با قرآن مجید و نسخه آج، افزوده شد. (۷). ما، گا، لا، آد: تحلیق. (۸). گا، آد، افزوده: که بنای تفعلیل مبالغه را باشد. (۹). گا، آد: بگیرند. (۱۰). آج، ما، گا، لا، آد: فتحی. (۱۱). اساس: ندارد، از ما، افزوده شد. [.....] (۱۲). آج: امام جعفر صادق. (۱۳). ما، گا، آد: نشده. صفحه: ۳۶۵ و هدی باشد، بی ضلالت، و عدل باشد، بی جور، و امن باشد، بی خوف. چنان که گفت: ... وَ لَيُمْكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ «۱» - الآیة. وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا، «با» زیاد [ت است] «۲» و المعنی: و كفى الله

شهیدا [و نصب شهیدا] (۳) بر تمیز است. گفت: خدای بس گواه بر اینکه گفتار. آنکه گفت: مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللّٰهِ، مُحَمَّدٌ پیغامبر خدای است، [جمله‌ای باشد از مبتدا و خبر] (۴) اینکه جا کلام تمام شد. وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ، مبتدا و خبری دیگر است، و آنان که با وی اند سختانند بر کافران رحیمان [اند] (۵) میان ایشان. یعنی، با یکدیگر، نظیره قوله: أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ - أَعَزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ (۶) تَرَاهُمْ رُكْعًا سَجْدًا، ایشان را گاه راکع بینی، گاه ساجد (۷)، او (۸) بعضی را راکع بینی و بعضی را ساجد. يَتَّبِعُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا، طلب فضل خدای می کنند، یعنی ثواب بهشت و رضای خدای تعالی. سَيَمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ، ای، علامتهم. و در او دو لغت است: سیما مقصور و سیماء (۹) ممدود. و قال [الشاعر] (۱۰): «ری سیماء المجد منه تلوح گفت: علامت ایشان بر رویهای ایشان بینی از اثر سجده. خلاف کردند در اینکه سیما و علامت که چه باشد (۱۱)»، و در دنیا باشد یا در آخرت: خلاف کردند در اینکه سیما و علامت که چه باشد (۱۲)»، و در دنیا باشد یا در آخرت: عوفی گفت از عبد الله عباس که: نوری باشد که از رویهای ایشان می تابد روز قیامت که به آن بدانند که ایشان اهل سجود بوده‌اند در دنیا: عطا بن ابی رباح (۱۳) گفت: رویهای ایشان سپید باشد روز قیامت و روشن از آن که در دنیا نماز کرده باشند. شهر بن حوشب گفت: جای سجده ایشان از رویشان مانده (۱۴) ماه بود در شب بدر. [۳۰۸-پ] حسن بصری گفت: اثر خشوع و تواضع خواست، و اینکه روایت والبی

 (۱). سوره نور (۲۴) آیه ۵۵. (۵-۲). در نسخه اساس محو شده و قابل قرائت نیست، از آج افزوده شد. (۴-۳). در اساس با خط دیگری افزوده شده است. (۶). سوره مائده (۵) آیه ۵۴. (۷). ما، افزوده: بینی. (۸). گا، لا، آد: یا. (۹). آج، ما، گا، لا، آد: سیماء. (۱۰). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه گا، افزوده شد. (۱۱-۱۲). گا، آد، افزوده: و کی باشد. (۱۳). لا: ابی رباح. (۱۴). ما: چون، لا: مانند. صفحه: ۳۶۶ است از عبد الله عباس. منصور گفت: از مجاهد پرسیدم که اینکه سیما اثر باشد که بر پیشانی پدید آید از اثر سجده (۱)! گفت: نه، و لکن ربما (۲) که بر پیشانی مرد از آن اثر بمانند زانوی بز (۳) باشد و دلش از سنگ سخت (۴) باشد و لکن اثر خشوع باشد (۵). اینکه جریح گفت: وقار و بها باشد. شمر بن عطیه (۶) گفت: تهیج و زردی روی باشد و اثر بی خوابی. عکرمة و سعید جبیر گفتند: اثر خاک باشد بر پیشانی ایشان از آن که سجده بر (۷) زمین کنند تواضع را. سفیان ثوری گفت: به شب نماز کرده باشند به روز رویشان نورانی بود (۸)، بیانش قوله (۹) «- علیه السلام: من کثر صلاته باللیل حسن وجهه بالنهار. بهری دیگر گفتند: اثری باشد بر پیشانی از سجده چنان که کسها (۱۰) را هست. زهری گفت: اینکه علامت روز قیامت باشد. و در بعضی اخبار آمد که خدای تعالی به قیامت دوزخ را گوید: ۱۱ یا نار انضجی یا نار حرقی و موضع السجود فلا تقربی، گوید: بسوز هر کجا خواهی از گناه کار و جای سجده رها کن. عطای خراسانی گفت: هر که او پنج نماز به پای دارد داخل بود در اینکه آیت. ذَلِكُمْ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ، گفت: مثل و صفت ایشان در توریت و انجیل اینکه است که ایشان را مثل زدند و تشبیه کردند در اینکه کتابها به زرعی و کشتی. أَخْرَجَ شَطْأَهُ، که تَر (۱۲) بزند (۱۳). و آن اول بار بود که دانه بشکافد (۱۴). انس گفت: نباته، عبد الله عباس گفت: خوشه زرع باشد، مجاهد و ضحاک گفتند: فراخ زرع باشد که پیرامن او برآید (۱۵)» یقال: اشطأ الزرع فهو مشطیء، اذا فرخ و -----
 (۱). آد: سجود. [.....] (۲). گا: بسا که، آد: بسا باشد که. (۳). اساس با خطی متفاوت از

متن به شتر تبدیل شده است. (۴). گا، لا، آد: سخت تر. (۵). آج، ما، افزوده: و اثر بی خوابی. (۶). آج: عمر بن عطیه، ما: عمر بن الخطاب، گا، آد: ثمره بن عطیه، لا: صمر بن عطیه. (۷). آج: در. (۸). آج، ما، گا، لا: باشد. (۹). گا: قول النبی. (۱۰). لا: کسان، گا، آد: بعضی. (۱۱). گا، آد: اما. (۱۲). کذا در اساس و گا و آد، با زای اعجمی (ز)، آج: بر، ما: تیجه، که در حاشیه به صورت «تزه» ضبط و تصحیح شده است، لا: تش. (۱۳). گا، آد: که برآرد. (۱۴). آج، ما، گا، لا، آد، افزوده: در زمین. (۱۵). گا، آد: بردمد. [.....] صفحه: ۳۶۷ انبت حوله فروعاً و سنابل اخر. [۳۰۹-] قال الشاعر: اخرج الشطأ علی وجه الثری و من الأشجار افنان الثمر فَأَزْرَهُ، (۱) قواه و یکون ازراه، یار او شود و او را قوی دارد، فَاسْتَغْلَطَ، سَطَبْر (۲) شود. فَاسْتَوَى عَلَی شَوْقِهِ، بر ساقهای خود راست بایستد. يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ، به جایی رسد به حسن و نصارت که برزگران را به عجب آرد. و اینکه مثلی است که خدای تعالی بزد رسول

را و اصحاب او را به زرعی که اول تزه بزند «۳» یک شاخ باشد و آن اصل او بود که از میان دانه بیرون آید. آنگه پیرامن او شاخه‌ها و برگها برآید، آنگه آن نیز خوشه‌ها برآرد پیرامن آن اصل در آیند او را قوی دارند و راست دارند. هم چونین «۴» اصحاب «۵» محمّد - صلی الله علیه و آله - «۶» پیرامن او جان و مال به فدای او کرده با آن شاخه‌ها و برگها مانند که زرع را قوی دارند «۷»، در پیش او جهاد می‌کنند و از او ذب نمی‌کنند [آنها ما «۸» تا قوی شود و راست گردد چنان که هر که بنگرد به عجب [آنها ما «۹» آید که کودکی باز ماند بی‌مادر و بی‌پدر یتیم، ابو طالب او را در حجر [آنها ما «۱۰» خود گیرند] آنها ما «۱۱» خدای تعالی کار به اینکه جا رساند به تربیت [آنها ما «۱۲» که همه عالم از او عاجز آیند و در او بشکفت فرو مانند و کافران بخشم آیند. و در کفار دو قول است: یکی آن که زراع‌اند] آنها ما «۱۳». و عرب برزگر [آنها ما «۱۴» را کافر خواند] آنها ما «۱۵»، برای آن که دانه در زمین پیوشاند. و الکفر، الستر، قال: فی لیلۃ کفر النجوم غمامها [آنها ما «۱۶» و قول دیگر آن که: مراد کافران‌اند، یعنی، خدای تعالی کار رسول - علیه السلام - ----- (۱). آج، ما، گا، لا، آد، افزوده: ای. (۲). ما، لا، آد: ستمبر. (۳). گا، آد: تزه بزند. (۴). آج، ما، گا، لا، آد: همچین. (۵). ما، لا: صحابه. (۶). آج، ما، گا، لا، آد، افزوده: و اهل بیت. (۷). آج، ما، گا، لا، آد: دارد. (۸). آج، ما، لا، آد: می‌کنند. (۹). آج: تعجب آرد، ما: تعجب آید. (۱۰). آج: حجره، گا، آد: کنار. (۱۱). آج، ما، گا، لا، آد: گیرد. (۱۲). آج، ما، گا، لا، آد، افزوده: و تقویت. (۱۳). ما، گا، لا، آد: کافران‌اند و اینکه قول بهتر است، دوم آن که، زراع‌اند. (۱۴). گا، آد: برزبگر. [.....] (۱۵). ما، گا، لا، آد، افزوده: و اینکه قول ضعیف است، برای تکرار، دگر آن که اعجاب زراع را مرجع با زرع است و غیظ کفار را مرجع با کار رسول است، چه زراع را با کار رسول نسبتی نیست، تا از او بخشم آیند، پس بر ظاهر حمل کردن اولی تر بود. (۱۶). آج: غمامه. صفحه: ۳۶۸ و صحابه برای آن چنین ساخت تا کافران را به ایشان بخشم آرد. و عجب از گروهی [۳۰۹-پ] که بی تأمل گفتند [آنها ما «۱»]: وَالَّذِينَ مَعَهُ أَبُو بَكْرٍ [آنها ما «۲» است، وَأَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ، عمر [آنها ما «۳»]، رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ، عثمان [آنها ما «۴»]، تَرَاهُمْ رُكْعًا سَجْدًا، علی [آنها ما «۵»]، و اندیشه نکردند که سخن نا انداخته نباید گفتن. و آن آن است که [آنها ما «۶»]: وَالَّذِينَ مَعَهُ [آنها ما «۷»]، باتفاق در محل رفع است به ابتدا، و مبتدا [آنها ما «۸»] را خبر باید [آنها ما «۹»] و خبر باید تا هم [آنها ما «۱۰»] مبتدا باشد. چنان که زید قائم او قاعد. بهر حال زید قائم است و قائم زید. پس چگونه شاید تا أبو بکر مبتدا باشد و عمرو عثمان و علی خبر باشند از او! و خبر می‌باید تا عین مبتدا باشد. دیگر آن که مبتدا شخص با [شد] [آنها ما «۱۱»] و خبر حدث باشد، چگونه شاید تا شخصی مخبر عنه باشد و اشخاص خبر باشند از او! و اینکه در غایت استحالت است. دیگر آن که: اینکه صفات به اهل البیت لا یقتر است از آن که به صحابه. وَالَّذِينَ مَعَهُ اشخاص مختلف‌اند. «او» عطف باید تا فرق باشد میان عطف و معطوف علیه [آنها ما «۱۲»]. پس به اینکه جمله آنچه ایشان گفتند، درست نیست - و الله ولی التوفیق. و آنگه گفت: وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا، گفت: وعده داد خدای مؤمنان را که عمل صالح کرده باشند از ایشان، یعنی از آنان که ذکر ایشان برفت آمرزش و ثواب بزرگوار. و مِنْهُمْ، راجع است الی قوله: وَالَّذِينَ مَعَهُ، و اگر اعراب اینکه آیت بدین وجه گویند که محمّد مبتداست، رسول الله صفت اوست، نه خبر. وَالَّذِينَ، معطوف است علی محمّد. آنگه آنچه از پس اوست ----- (۱). ما، گا، لا، آد: اما گروهی که گفتند. (۲). ما، گا، لا، آد: أبو بکر صدیق. (۳). ما، گا، لا، آد: عمر خطاب است. (۴). گا، لا، آد: عثمان عفان، ما: عثمان است - رضی الله عنهم. (۵). گا، لا، آد: مراد علی بن ابی طالب است - علیه السلام -، اینکه قولی بغایت ضعیف و خارج از لغت عرب و نظم کلام ایشان. (۶). ما، گا، لا، آد: برای آن که. (۷). اساس: و الَّذِينَ آمَنُوا، که با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۸). لا: ابتدا. (۹). ما، گا، لا، آد، افزوده: لا محاله. (۱۰). آج، ما، گا، لا، آد: نفس. (۱۱). در اساس، بریده شده است، اختلاف نسخه‌های: ما، گا، لا، آد از اینکه پس تا آخر جلد هفدهم فاحش بود و ضبط تمامی آنها غیر لازم تشخیص داده شد. (۱۲). آج، افزوده: و مبتدا و خبر یا صفت و موصوف و اینکه صفت و موصوف است، نه معطوف و معطوف علیه. [.....] صفحه: ۳۶۹ جمله صفت وَالَّذِينَ، الی قوله: كَرِع، و التقدير

آن باشد که: محمد الرسول و اتباعه الموصوف بهذه [۳۱۰- ر] [الصفات] [آنها ما «۱»]، برای آن که اشداء، و رحماء، و یتغون، جمله نکرات است، و نکره نشاید تا صفت معرفت بود. پس وجه معتمد آن است که گفته شد پیش از اینکه- و الله ولی التوفیق. آخر الجز و السابع عشر من تفسیر القرآن، و الله المشکور علی جمیع الأحوال و الحمد لله ذی المن و الإفضال، و الصلوٰة علی النبی المعتم و اهل بیته انجم الظلام. وقع الفراغ من زبرته وقت الضحوه يوم الأحد لخمس لیل خلت من شهر ربیع الاول، علی یدی العبد المذنب الفقیر الغریب الراجی الی رحمہ ربه، حیدر بن محمد بن اسماعیل بن سلیمان بن ابراهیم الاردلانی النیسابوری سنه ستہ و خمسين و خمس مائہ. ----- (۱). در اساس از میان رفته، از آج افزوده شد. (۱). در اساس از میان رفته، از آج افزوده شد.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت عليهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت های گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صداها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه
 ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...
 د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
 و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)
 ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...
 ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
 ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال
 دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید / حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان
 تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:
www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور
 کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی
 جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل
 و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق
 روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱
 به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده
 است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار
 شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،
 هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی
 اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهایی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از
 پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال،
 خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی

همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

